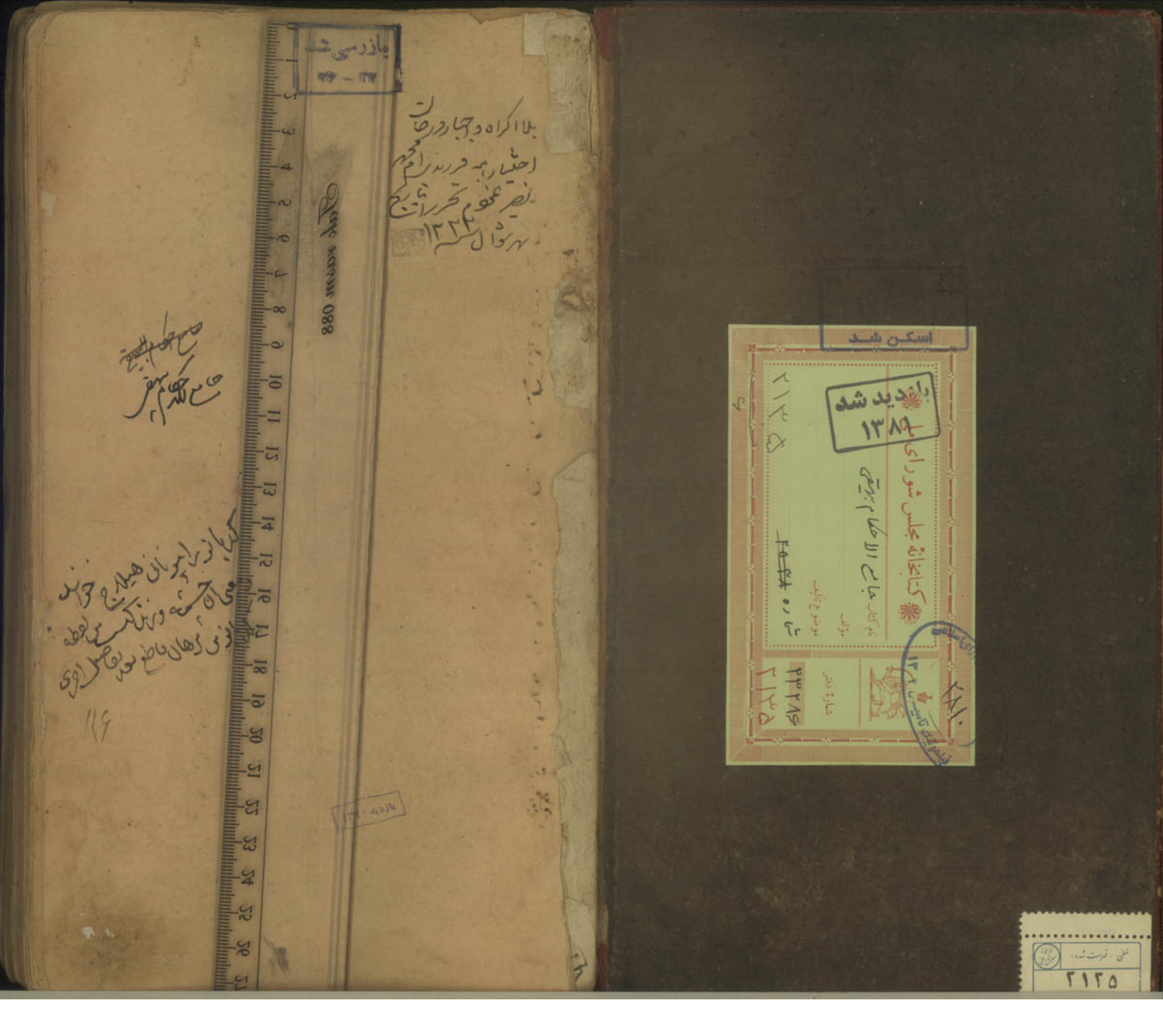
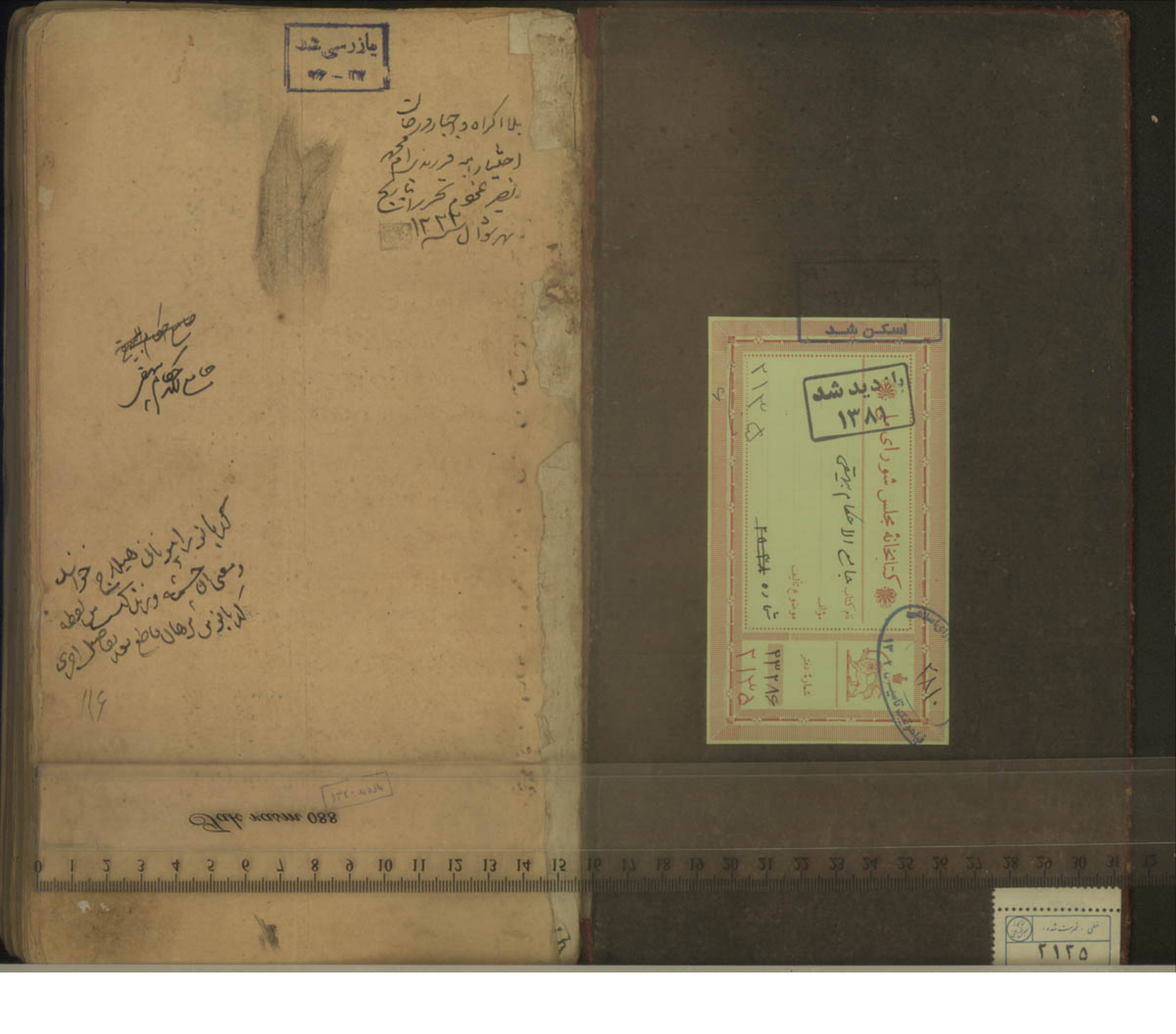
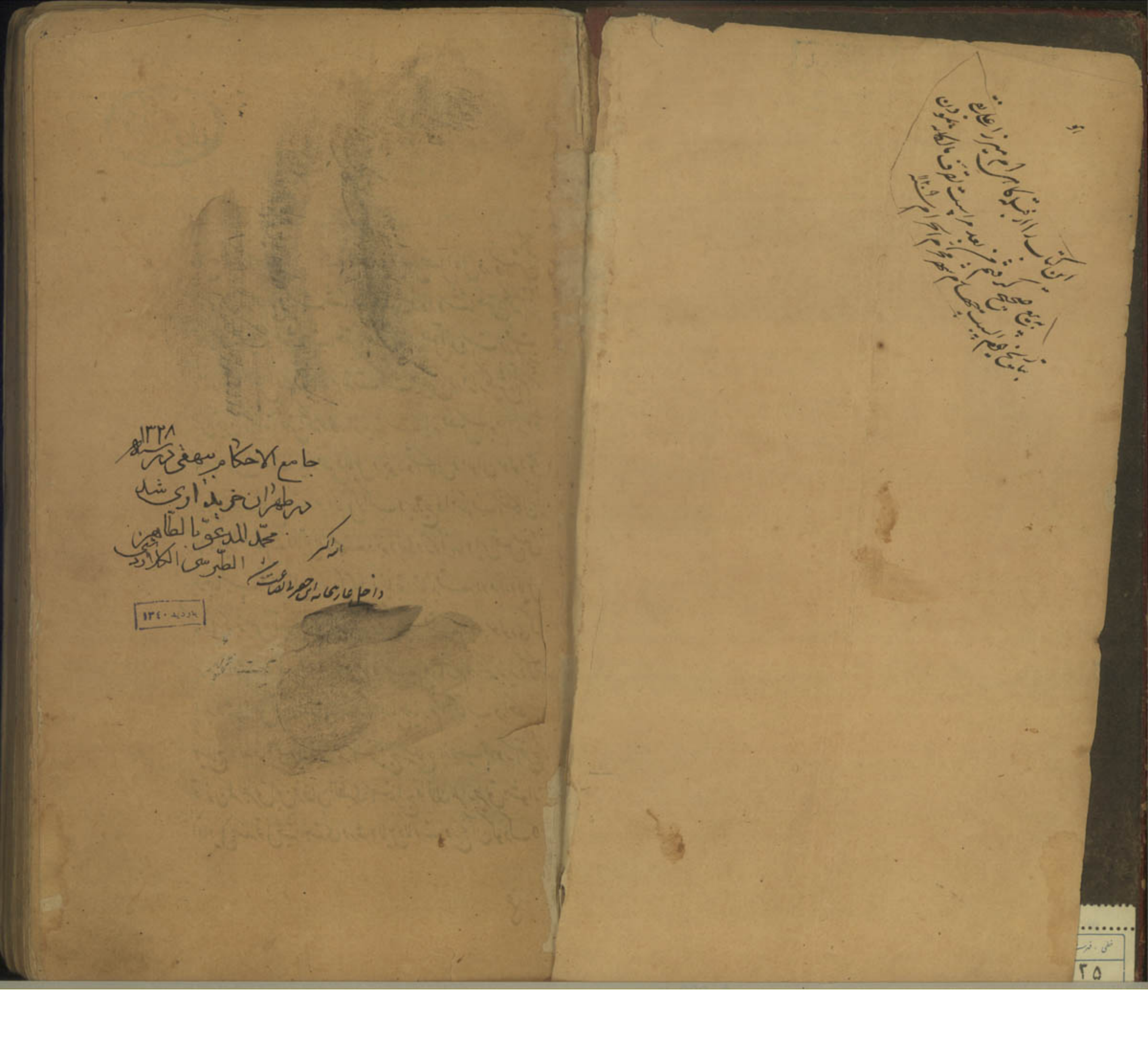







۱۳۲۸
جامع الاحکام … در سنه
در طهران خریداری شد
محمد المدعو بالطاهر
الطبرسی الکلاردی
۱۳۴۰

فهرست

فصل

سعود و نحوس که بر حقیقت درجهٔ طالع و عاشر افتد اگر کواکب در عظم اول
و ثانی بود بر مزاج مشتری و عطارد اگر کواکب بر مزاج مشتری و مریخ بود
اگر کواکب بر مزاج مشتری و زحل بود اگر کواکب بر مزاج مریخ بود تنها اگر کوا
بر مزاج مشتری و عطارد بود اگر کواکب بر مزاج مریخ و عطارد بود اگر کواکب
بر مزاج زهره و مشتری بود اگر کواکب بر مزاج زهره و زحل بود اگر کواکب
بر مزاج مریخ و زهره بود احکام درجات طالع برج الحمل برج الثور برج الجوزا
برج السرطان برج اسد برج سنبله برج میزان برج عقرب برج قوس
برج جدی برج دلو برج حوت دلایل قواطع عمر از کواکب و شعاعات
و درجات فصل استدلال بر اوقات نکبات موالید و قطع اعمار آن
فصل و قواطع بعضی کواکب بود فصل انجا که تسییر از حد نحس بحد نحس آید قاطع بود
فصل درجهٔ طالع قاطع بود فصل اما انتقالات بر سه وجه بود اما فساد
احکام سالها اما رسیدن کواکب بمکان یکدیگر فصل و ضرر قواطع بهر هیلاج
را باشد . فصل اما سهم السعادت فصل درجهٔ طالع چون قاطع درجهٔ طالع بود
فصل سعادت بزرگ در طالع از ثوابت باشد که در عظم اول و دوم
باشد فصل اکلیل بود فصل قلب الاسد فصل اما عین الثور و عین الراعی
و رأس الغول بود فصل در احکام مثلثات طالع و نیز نوبت احکام موالید
ملوک احکام موالید امرا و ولاة احکام موالید لشکریان احکام موالید کتاب

نسبت افتادن اسباب قطع

احکام

احکام موالید وکلا احکام موالید رؤسا احکام موالید ممالیک احکام موالید
لقطا احکام موالید مدابیر احکام موالید آن جهانی احکام موالید اشقیاء آن
جهان حکم خانهٔ دوم موالید توانگران احکام موالید کسانی که مال طلب کنند
و نیابند دلایل کسی که مال بیابد و انکه بنهاند دلایل کسانی که از راه ظلم و غصب
مال طلب کنند دلایل کسانی که گنج و مال یابند دلایل کسانی که از مواریث
حظوظ یابند دلایل کسانی که از ضیاع و عقار فایده یابند دلایل کسانی که
خان و مان ایشان خراب شود دلایل کسانی که از سبب روزی مستمند باشند
دلایل نحوست عبید دلایل انکه مال از چه جنس مولود یابد دلایل سعادت از
ستوران دلایل سعادت در تجارت دلایل موالید کسانی که عیش ایشان
وسط بود در موالید مخوسان و مدبران موالید کسانی که ابتدای حال ایشان
بد باشد دلایل کسانی که از نعمت و تمول باد بار و فاقه افتند حکم برج سیوم در
شناختن انکه آن مولود اول فرزند مادر و پدر هست یا نه در قلت و کثرت
برادران و دلیل در زند که برادران و خواهران در طالع تحویل شناختن شریف
و وضیع از برادران و خواهران در شناختن تعادی و مخالفت میان برادران در سعادت
و شقاوت در شناختن اعداد برادران شناختن انکه بعد ازین مولود مادر و پدر را
دختر باشد در نوادر احکام در برج سیوم در اختلاف مادر و پدر سخن در سعادات
فرزندان شناختن انکه مولود زنی دیگر کند شناختن انکه فرزندان مال مادر و پدر

از چه جنس بود دلایل انکه بهره ستوران

در احوال برادران و خواهران

یا پسر

تلف کنند دلایل علل مادر و پدر در مدت عمر مادر و پدر در بودن فرزندی
مثل پدر دلیل مرگ مادر و پدر دلایل مادر و پدر و خواهران و برادران
دلیل شناختن آنکه یا پدر مولود پیش میرد یا مادر دلیل شقا مادر و پدر دلیل
بیماری فرزندان دلیل عقیمه و اندک فرزند در معرفت اعداد ولد در وقت
فرزند در برخورداری یافتن فرزندان در رنج رسیدن مولود در مرگ فرزند
احوال خانه ششم بخت در بندگان یا بنده باشد یا نه بخت در بیماری و عیوب
جید در خلل چشم دلایل یک چشم دلایل نقطه چشم در خوشی و ناخوشی
بوی دهن دلایل عیوب و امراض پراکنده در خلل زبان و آواز دلیل گری
در حرب دلیل جذام دلیل برص دلایل جنون دلایل مفلوجی دلایل ضعف دل
و رنج آن دلایل امراض جگر در اوجاع طحال در دریه در علت شکم در علت معده
دلایل اوجاع تذاکیر در انقطاع از جماع و عنت دلایل خصی دلایل خنثی در موالید
عاقر و عقیم در عضو علت و مرض شناختن دلایل کسانی که اعضای ایشان را
بشکنند یا ببرند در شناختن آنکه زمانت در کدام جانب بود دلایل آفات
و شناختن زمانت دلایل کسانی که ایشان کوتاه بالا باشند دلایل معرکه دلایل
شبق دلیل علل مقعد در وجع امعاء دلایل علل اسیر دلایل اصلع دلایل آنکه
قدر و افزود دلایل منفعت بدن دلایل اوجاع زحل بمفاصل دلایل کوسج
و اندک موی روی دلیل زنا نتیجة الرجلین احکام خانه هفتم دلایل تزویج

در موالید

در موالید کسانی که ازواج او عفایف و حرائر باشند در شناختن آنکه زنی
شوهر کنند و از کدام صنف مردم بود دلایل کسانی که زن ایشان پارسا باشد
دلایل کسانی که با زنان از طریق نامعهود معاشرت کنند دلایل کسانی از جنس زنان
که با مردان بزنا گستاخ باشند در شناختن آنکه تزویج مرد و زن در کدام وقت ۱۶۷
افتد در شناختن سال تزویج که در جوانی افتد یا در پیری دلایل شناختن ۱۶۸
آنکه زن از پیش میرد یا مرد دلایل شناختن آنکه میانه زن و شوهر موافقت ۱۶۹
باشد یا نه دلایل زنان و شوهران که خصومت کنند یا صلح کنند یا نه در شناختن ۱۷۰
در تزویج زنان شایسته در تزویج بیره زنان و زنان زشت و نازائیده دلایل ۱۷۱
در آنکه زن شوهر را یا شوهر زن را یا پدر فرزند را یا فرزند پدر را دوست
دارد یا نه دلایل میلاد کسی که با محارم خویش مجامعت کند در موالید کسانی که
نکاح پنهان در سعادت بزنان و شادی از قبل ایشان در بدبختی مولود
بزنان در مولود و مرگ زنان دلایل خانه هشتم دلیل کسانی که مرگ ایشان ۱۷۶
بسبب بیماری بود در آنکه مرگ او چه بود دلیل مرگ فجا دلایل کسانی که در آب
غرق شوند دلایل کسانی که بآتش بسوزند دلایل کسانی که از بالا بیفتند ۱۷۸
دلایل کسانی که از آب به بمیرند دلایل کسانی که ایشان را زهر دهند دلیل کسانی
که ایشان را سباع خورند دلایل کسانی که از بسیار خوردن خمر بمیرند
دلایل آنکه او را بردار کنند و یا گردن زنند دلایل کسانی که بدست خویش

خود را بکشند دلایل قتل با سباب زنان دلایل کسانی که مرگ ایشان نهانی
بود دلایل کسانی که در وطن خویشتن میرند دلایل کسانی که در غربت میرند
در اوقات مرگ حکم خانه نهم دلیل کسی که سفر کند و باز خانه رسد دلایل کسانی
که سفر ایشان زیان دارد دلایل دین نیکو دلیل اعتقاد بد دلایل کسانی که از مذهبی
بمذهبی انتقال کنند دلایل کسانی که خواب نیکو بینند و خواب بد شناختن دلیل
کسانی که از علم منفعت و عزه یابند احکام خانه دهم در شناختن مدت
فصل ۱۹ صنایع و حرف آن برج عاشر دلایل یگانه و صرافان در خماران
و خلالان دلایل ۱۹۱ آزاد دلایل ۱۹۱ کناسان دلایل کناسی که نی فروشند و نی
تراشند دلایل تمار و عامدار شهد و شیر بز فروختن دلیل نرادان
دلیل قصابان دلیل قصادان دلیل جبازان و طباخان دلایل صیرفیان
در آب کینه سفال فروشان و نجاران ۱۹۳ دلیل گلخن تابان ۱۹۴ در قصادان
ماهی و مرغ فروشان در نخاسان ستوران نخاسی بندگان دلایل دباغان
و پوست فروشان دلیل وراقان و صحافان در خیاطان و آرد فروشان
در گلیم و صوف و پلاس و نمد فروشان ۱۹۶ در بزازان در دهقانان و برزگران
۱۹۷ در ریحان فروشی در تره فروشی ۱۹۷ دلایل میوه فروشان ۱۹۸ دلایل بلوران
۱۹۸ دلایل عطاران ۱۹۸ دلیل رسن تابان ۱۹۹ دلیل صیادان دلایل اطبا ۱۹۹ دلایل بازیگران
و رسن بازان دلایل آهنگران دلایل کشتی بانان دلایل نقاطان دلایل کاریزکنان

دلایل

دلایل رنگرزان دلایل نقاشان دلایل خرازان و کفشگران دلایل
درودگران دلایل جولاهان دلایل درزی خانه یازدهم دلایل آنکه دوستان
از کدام صنف بوند دلایل آنکه دوستی اول شایسته بود و آخر دشمن بود
و دشمنی که اول بود آنکه با دوستی شود دوستی راستی با بزرگان ۱۹۳ دلایل دوکس
که میان ایشان دوستی بود ۱۹۴ دلایل کسانی که مولود با ایشان دوستی کند یا مولود
با دوستان چگونه زندگانی کند در فساد و تلون مودت دلایل کسانی که از
دوستان رنج بینند حکم خانه دوازدهم دلایل آنکه با دوست دشمن و با دشمن
دوست که شود دلایل کسانی که با یکدیگر دشمن باشند در شناختن آن دشمنان
مولود از کدام صنف باشند دلایل کسانی که بر اعدا ظفر یابند دلایل ستور زینت
چون اسب و استر و خر فصل ۲۰۹ ششم از کتاب در احکام بودن کواکب
در بیوت و حدود و احکام حدود ۲۱۳ از گفتار مجازی در ساعات ایام از
از گفتار مجازی اندر ثوابت ۲۱۶ از گفتار مجازی دلایل بودن کواکب در خانها
از گفتار فلاطن در شناختن مشتری در طالع ۲۱۹ شناختن مریخ در طالع دلیل آفتاب
در طالع دلیل ۲۲۰ زهره در طالع دلیل ۲۲۱ عطارد در طالع دلیل ۲۲۲ قمر در طالع در حدود ۲۲۳
بر مذهب و میان و کلدانیان ۲۲۷ دلایل حدود از گفتار بابلیان ۲۳۳ نحس در حدود از
گفتار توفل دلایل کواکب در بیوت دلایل کواکب در خوانها از قول قدما
که دلایل کواکب در خانها طالع تسویت از گفتار هند دلایل خداوندان خانها

در خانها دلایل قمر در منازل بودن کواکب در وجوه نکروش فصل اگر
زحل شرف یا بدرجه شرف بود الخ فصل اگر چه زحل در هبوط بود یا بر درجه
هبوط الخ فصل بودن کواکب در وبال خویش فصل هفتم در احکام سهام
طالع فصل ۲۹۳ سهم المال فصل در احکام سهام دیگر فصل هشتم در احکام
اثنا عشریات و آثار بروج و احکام نظر کواکب بیکدیگر در وقت ولادت
و احکام راس و ذنب اثنا عشریه فصل ۳۰۸ در قرانات کواکب در طالع
موالید تثلیث ۳۱۱ کواکب در تربیع ۳۱۳ کواکب زحل در مقابل کوکب ۳۱۶ مشتری در
مقابل کواکب مریخ ۳۱۷ بمقابل کواکب قران کوکب ۳۲ در طالع فصل نهم در
احکام تحویل و انتها و صاحب طالع و دلایل دیگر ۳۲۲ احکام بودن کواکب
در آثار بوقت تحویل ۳۲۳ احکام بودن کواکب بوقت تحویل سال احکام کواکب
در خانهای یکدیگر بودن تحویل ۳۲۷ و انتها خانه آن خانهای اصل و کوکبی در وی
۳۳۱ حکم بودن طالع تحویل و برج انتها ببیوت اصل فرداریات ۳۳۱ حکم ۳۳۶ اتصالات
قمر در تحویل فصل ۳۳۷ در نظر کواکب بمواضع فصل در اتصالات و خراجات کواکب
که در تحویل باشد حکم خواهد کرد فصل ادلات سال خدای که نیک حال باشند
یا بد حال منفرد و بر نظر ستارکان و دلیل بودن در خانهای دیگر صد اول ۳۳۹
احکام دانستن شرف و وبال و هبوط واقع از قول هندوان فصل اگر
تحویل با برج انتقاء بمکان راس امد سپر الخ فصل طالع ماه چیز استخراج کرده

باش

باشی قمر را در طالع ماه مقدم کن الخ احکام در گردش ستارکان دوازده برج
فصل مشتری در طالع چیز مستولی باشد الخ فصل در احکام مریخ فصل ع احکام
الشمس در طالع فصل در بودن زهره در طالع فصل در احکام عطارد در طالع
فصل در احکام قمر در طالع در معرفت که انتها در تحویل بود الخ فصل در دلالت
کواکب که در اصل و انتهاء و تحویل فصل در اتصالات ادلاء و انصراف ایشان
از دلایل اصل و تحویل و انتهاء فصل ۳۹ رسیدن کواکب بمواضع اصل و مواضع
دیگر کواکب فصل ۳۹۳ چون طالع سال و اصل برج انتهاء یک برج بود الخ
فصل مستولی بر اصل انتهاء بود فصل دهم اندر احکام سالهای عالم بر سبیل اجمال
و احکام قرانات و اختیارات طالع کلی و جزوی و مسایل بدین موجب که یاد
کرده آید و بالله التوفیق فصل اول سخن در منازل فصل اگر خواهد که حوادث هر روز
بداند الخ المثلثه الهوائیه المثلثه ۴۱۵ المائیه اقسا الفلکیه فصل بدانکه از یک طالع
چند کس تواند گفتن و حکم کردن فصل مستولی بیرون آوردن فصل دانستن نیکی
و بدی و روا گشتن حاجة فصل در وقت روا گشتن حاجت فصل در احکام
کسوف و احکام احتراقات کواکب در بروج و قوس ۴۲۱ قزح در ماه رومیان

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی من لقیط غوارب الرسالة واعتلی مناکب الهدایة من الصفوة الفضلاء محمد وآله الاخیار واصحابه الابرار چنین گوید خواجه امام اجل محترم حجة الدین فرید خراسان ابوالحسین بن الامام ابی القاسم زید بن الامام امیرک محمد بن الحاکم الامام ابی علی الحسین الامام ابی سلیمان فندق بن ایوب بن الحسین و هو یعنی الحسن الساکن بسوای من نواحی البست و الامام الاجل العالم ابوالحسن مصنف الکتاب مقیم نیشابور و بیهق من نواحیها و یعرف بالامام ابی الحسن الامام ابی القاسم البیهقی و نسبه ابوالحسن علی ابن ابی القاسم زید بن امیرک محمد بن علی الحسین بن ابی سلیمان فندق بن ایوب بن الحسین احمد بن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمر بن الحریرین عثمان بن ایوب بن خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که در هر نوعی از انواع علوم عمری صرف کردم بمقدار استعداد و توانش خویش در هر فنی تصنیفی ساختم در فن ادب وشاح دمیة القصر و لفاح روضة العصر در اختیارات اشعار اهل عصر که بعد از تصنیف دمیة القصر که خواجه علی بن الحسن الباخرزی رحمه الله کرده بودند یک مجلد ضخم و در رسایل درر السحاب و حدایق الرسایل الی طریق الرسایل و این هر دو یک مجلد است و کتاب العروض والرسائل الخفیه

یک مجلد

امتطا

بیهق

[illegible]

۷

یک مجلد دیگر و قوام علوم الطب یک مجلد اطعمة المرضی یک مجلد الوقیعه فی منکر الشریعه یک مجلد ذخایر الحکم یک مجلد کنز الحجج در اصول یک مجلد عرایس النفایس فی اصناف العلوم یک مجلد مناهج الدرجات فی شرح کتاب النجاة سه مجلد تنبیه العلماء علی تمویه المتشبهین بالحکماء یک مجلد مجامع الامثال چهار مجلد شرح مقامات حریری یک مجلد ازاهیر الریاض المریعه و شرح الفاظ المستعملة فی المحاورة والشریعه یک مجلد امثلة الاعمال النجومیة یک مجلد قراین آیات القرآن یک مجلد کتاب ازاهیر اشجار الاشعار یک مجلد کتاب ربیع الفاف یک مجلد آداب السفرة و معرفة الکرة و ذات الحلق والاسطرلاب یک مجلد کتاب بساتین الانس فی براهین النفس یک مجلد کتاب المشتهر فی نقض کتاب المعتبر یک مجلد تحریر التذکیر یک مجلد مشارب التجارب فی التواریخ دو مجلد شرح کتاب نهج البلاغه یک مجلد کتاب تتمة صوان الحکمة یک مجلد کتاب درة الوشاح یک مجلد رسایل و مختصرات دیگر بسیار دوستان از من التماس کردند که اگر چه معرفت احکام نجوم در میان خلق مشهور است و ملوک و سلاطین را بدان تقرب هست و فکر تها و رایهای خویش را بر محک آن میزنند اما از روی برهان مقبول نیست و معرفت آن طریقی نیست و هر که درین باب سخن گفته است از طریق تفاءل گفته و شرح این را منکر که من اتی کاهنا او منجما فصدقه بما قال فقد کفر

کتاب [illegible]
و [illegible] العیون [illegible]
والکتاب [illegible]
علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العیون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

است

بما نزل علی محمد و حکما متابعت شریعت کرده اند درین باب و در کتاب شفا
و نجاة بر تزییف احکام نجوم براهین تقریر کرده و ابو نصر فارابی رساله
خاص کرد در تهجین مدعیان این نوع و در کتاب ذخایر الحکم و عرایس النفایس
در ابطال احکام نجوم سخنهای درست و براهین آورده با این همه
منکر آنچه معتمدتر است از اقاویل احکامیان اگر در مجلدی جمع باشد
اگر کسی تامل در ان مضطر گردد یا کسی از انجا کسب دنیا سازد و جاری
مجرای صنایع و حرف دیگر بلکه صنایع و حرف برین رجحان دارد
بوجوه اولی تر بود مرا این جماعت را که از من این التماس کردند
گفتم این التماس با این مقدمات با زنه منخواند و چون شما را
ضعف آرای و رکاکت کلام احکامیان و معطل بودن ایشان
از براهین معلوم است درین تصنیف خواستن از کسی که در تهجین این
تصنیفها کرده باشد خطا بود گفتند ما مضطریم بخدمت ملوک
و سلاطین که از ما ازین جنس پرسند و خواهند و ما را روزگار
که کتب بسیار تامل کنیم مساعدت نکند بر طریق دفع اذی از بهر
ما تصنیف بباید کرد پس ایشان را اجابت کردم و چون این کتاب را
برای ملوک خواستند بپارسی جمع کردم تا اگر از انجا فصلی که در ان نزاعی
رود میان احکامیان و سلاطین و ملوک خوانند بترجمانی و مفسری حاجت

بیفتد

سعت ... الاحکام ... من النجوم والقرانات ... هو متابعه الشریعه ... در کتب شفا و نجات بر تزییف احکام نجوم براهین کرده

نیفتد و این کتاب را جوامع احکام النجوم نام کردم ان شاء الله تعالی
که کتاب مطابق و ملائم مضمون کتاب بود و این کتاب را از دویست
و پنجاه و هفت مجلد از کتب احکام جمع کردم از کتب متقدمان
و متاخران این صناعت و هرچه کتاب این دویست و پنجاه و هفت
مجلد بود درین جای یاد کردم بی تکرار و بقصد از هر چیزی که درین کتاب
بکار آید در نگذشتم الا که آدمی از سهو و نقصان و قصور و نسیان
خالی نیست و اعتماد بیشتر بر کتب زرادشت و ما شاء الله و ابو معشر
و احمد عبد الحمید و ابن الخصیب و غلام و زحل و نوفیل رومی و جته هندی
کردم و انا استغفر الله و اتوب الیه من جمیع ما یقع اسم الکذب علیه
و وصیت من درین باب آنست که در مستقبل بر طریق امکان گویند هرچه
ازین احکام گویند و دعوی دانستن اسباب بتفصیل نکنند چه در ممکنات
مستقبل صدق و کذب متعین نشود و مثلا گویند که ممکن است که فلان وقت
چنین بود و ممکن است که از فلان تسییر فلان طالع را نکبتی رسد و امثال این و تدبیر امکان
آن وقت حکم کند که زیادت از یک دلیل و امارت چند و حزم آن بود که تا امارت
او را حاصل نشود و بهم برین ممکن در مستقبل حکم نباید کرد و با مکان قریب و کارها
باشد که آن را با استعداد حاجت افتد مثلا حکم فرزند آن وقت ممکن بود که مرد
جوان و تندرست بود و متاهل و حکم ربح در تجارت و معاملت آن وقت ممکن بود

که مرد بصناعات تجارت واستعداد آن دارد پس در امثال این احکام از استعداد واو تا د غافل نباید بود و وقتی که احکام کند نگاه دارد منجم تا در آن وقت عطارد منحوس نبود و مریخ در طالع او تا د آن وقت نبود و قمر ناظر بمریخ نبود که اگر چنین بود فاحش خطاها افتد و چند دقیقه دیگر است که در این باب نگاه باید داشت بموضع خویش هر یکی یاد کرده آید ان شاء الله تعالی و بناء این کتاب نهاده اند بر ده فصل تا ازین فصول آنچه مطلوبست زودتر بادست آید **فصل اول** در دانستن آنچه مولود از کدام نوع است از حیوانات انسانست یا غیر او از انواع اخر که در تحت حیوان باشد **فصل دوم** در سقط نطفه واحکام ماههاء آن **فصل سیوم** در آنکه مولود تام خلقت است یا ناقص خلقت و در دلایل تربیت کودک **فصل چهارم** در احکام هیلاج و کدخدای و قانون عمر **فصل پنجم** در احکام دوازده خانه از طالع **فصل ششم** در احکام بودن کواکب در بیوت و حدود و وجوه و مثلثات **فصل هفتم** در احکام سهام طالع و دلایل **فصل هشتم** در احکام اشاعرات و آثار بروج و احکام نظر کواکب بیکدیگر در وقت ولادت و احکام راس و ذنب **فصل نهم** در احکامهای تحویل و انتهاء و صاحب طالع **فصل دهم** در احکامهای سالهاء عالم بر طریق جمله و بیان در اختیارات کلی و جزوی کارها و مسایل و این فصول بعضی معین باشد بر ارکان و برگها پیدا شود و تمیز آنچه

در احکامهای سالهاء عالم بر طریق جمله در اختیارات کلی و جزوی کارها

و تا باولایج تحویل

منزل است

مندرج است در تحت هر فصلی چنانکه بران اطلاع افتد ان شاء الله تعالی و درین کتاب تعرض آنچه باعمال تعلق دارد هیچ نرفته است زیرا که در کتاب خلاصة الزیجات از تصنیف منست و در کتاب امثلة الاعمال النجومیة آنچه شرط توانستن بود دران باب تقدیم افتاده بود و غرض در تصنیف این کتاب محض احکام بود و آنچه مرا معتمدتر بود ازین فن و الله تعالی حسبنا و نعم الوکیل **فصل اول** در دانستن آنکه مولود از کدام نوع است از انواع حیوانات آن آدمی است یا از انواع دیگر و این فصل را ارکان نیست و آن عجایبی که من درین باب دیدم آنست که از ان امیری کرهٔ آورد ارتفاع آن وقت بگرفتند و بعضی منجمی صورت دادند و گفتند امیر را پسری آمده است و این ارتفاع وقت ولادت است و آن منجم بیچاره عمرها در آن صرف کرد تا آنچه دانست از اعمال و احکام در آن طالع بجای آورد و آن مضحکه گشت پس ازین معنی غافل نباید بود و آن طالع آن وقت که چنین چیزی از تو پرسند و بر تو عرض دهند و سهم تکرو خداع از طالع وقت سوال باز شناختن و سهم الخبر احوام باطل ولادت بر ده نوع مولود بشهادات کواکب برای شناختن و بودن اکثر ایشان در بروجی که بر این نوع دلالت کند علی الخصوص که در اوتاد بود خاصه ارباب مثلثات طالع و بیشترین سهم السعادة و جوزهر مقدم و اگر این دلایل یا بیشتر ازین ساقط بود و در بروج سباع و دواب بود نه در بروج انسی دلیل بود که این مولود از آدمی نبود **دلیل دیگر** چون

خداوند قمر بقمر ننگرد و خداوند بیت الحیوة بوی ننگرد مولود نه از نوع آدمی بود و اگر
بصورت آدمی زاید بمعنی بهیمه باشد اگر سعود نظر دارد آن سباع بود که با آدمی
الفت دارد چون سگ شکاری و یوز و گربه و اگر نحوس از او تا دناظر بود
و سعود ساقط از سباع گزنده کننده بود **دلیل دیگر** چون کوکبی عدد کرد در قسمت طالع
شب بود و زحل و مریخ از سنبله بوی ناظر بود و عطارد منحوس بود از مریخ و قمر
در احتراق بود نه در بروج انس و صاحب ساعت نحس بود یا ساقط و غریب
و جنوبی بود و این مولود از انواع ثعابین و تماسیح و امثال این بود و اگر بدین
شکل بود که یاد کرده شد و مریخ بمشتری نظر دارد از انواع سباع بود **دلیل دیگر**
اثنا عشره طالع و اثنا عشر هفت کوکب بگیرند اعتبار بیشتر با ثنا عشره طالع
و نیرین بود و بنگرد تا کجا باشد از طالع و بکدام کوکب با ایشان نظر دارد اگر این
اثنا عشریات نه در بروج انس باشد مولود از نوع آدمی نبود و اگر ازین دلایل
اندکتر در بروج انس باشد مولود سگ یا بوزنه و از امثال این آدمی باشد بحکم
دلائل آن بروج **دلیل دیگر** از قمر روز سیوم از ولادت مثلا از ساعت
ولادت هفتاد و دو ساعت حساب کند و این ساعات به شبانروز باشد
نه چنانکه چهل و هشتم ساعت گیرد که دو شبانروز تمام بود و بنگرد تا قمر اگر بر چهل
پیوندد نه در برج انس و نحوس دیگر چون مریخ و آفتاب بقمر نظر دارد مولود نه
از نوع آدمی بود **دلیل دیگر** چون خداوند خانهٔ قمر راجع بود و روی با خانهٔ قمر

دارد

دارد در رجوع و خداوند خانهٔ اصل راجع بود و در رجوع روی با طالع دارد
و طالع نه از بروج انس بود و نه ازین خانها دلیل بود که مولود نه از نوع آدمی بود
مثال این طالع حوت و مشتری راجع از حمل با حوت می آید و قمر در حمل و مریخ
از ثور در رجوع با حمل می آید و طالع نه از بروج انس است و برجملة الامر احکامی را
باید که سهم الغیب در طالع ولادت قوی افتاده باشد تا چنانکه حکیم در مقدمهٔ
صغری و کبری نگرد او را نتیجهٔ نقیض آنکی حاصل آید و بیاد در زایچها نگرد و در دلایل
و شواهد آنچه مطلوب بود او را بفعل آید و بقوت حدس خویش در چنان و رطه
نیفتد که آن منجم بیچاره افتاد که اسب کره را بعقل و دین داری و وفا و سخاوت
و املاک و بنده و پرستار و میراث سلطان حکم کرد ایزد تعالی ما را ازین چیزها
نگاه دارد و نصرت ارزانی دارد که مردم بدان عیب و نقصان خویش ببینند تا همه
پاس خویش دارد و پناه بایزد تعالی آورد **دلیل دیگر** اگر خداوند خانهٔ قمر بقمر
ننگرد و خداوند طالع بطالع ننگرد خداوند طالع در ارباع قوایم باشد اگر چنین باشد
و سعود نظر دارد بقمر و خداوند طالع و ایشان هر دو از طالع و خانهٔ خویش
ساقط باشند این خداوند طالع ذو ظفر و شعر باشد مانند سگ و گربه و یا سباع
که با آدمی الفت گیرد اگر بدل سعود نحوس نظر دارد خداوند طالع از سباع
ضواری و گزنده و مردم خورنده باشد چون شیر و پلنگ و امثال این علی
الخصوص که بروج طالع بروج سباع بود **دلیل دیگر** اگر روز سیوم از ولادت

قمر در برج ذوات اربع قوایم بود چون حمل و ثور و اسد و جدی مولود یا سباع بود
یا مانند سباع و بهایم و اگر صاحب اجتماع و استقبال بغیر مستولی بر درجه
اجتماع و استقبال نظر دارند و نیّرین در دوازدهم طالع بود و نحوس در اوتاد
بود و مسعود نظر ندارد مولود مانند بهایم و انعام بود یا از نوع ایشان
دلیل دیگر اگر نیّرین در برج ذوات اربع قوایم بود و نحوس در اوتاد بود
مولود بهیمه بود اگر نحوس و نیّرین بیکدیگر منحوس باشند از سباع ضواری
بود اگر سعود ترا شهادتی بود سگی بود و اگر عطارد با سعود امتزاج دارد مولود
مرغ بود یا کوسفندی اگر دلایل در برج دلو یا میزان بود و جوزا در اوتاد برج
مرغ بود و اگر در حمل و جدی بود کوسفندی بود شناختن صنف مولود و شناختن
آنکه این مولود مذکر است یا مؤنث با آفتاب و ماه نگرد و طالع اگر خداوند طالع و برج طالع و نیّرین
در بروج مذکر باشند و خداوندان آن خانهای نیّرین در بروج مذکر باشند
مولود مذکر باشد اگر بر خلاف این بود مولود مؤنث بود دلیل دیگر اگر کواکب
علی الخصوص نیّرین و مستولی بر طالع مشرقی باشند خداوند طالع مذکر بود اگر مغربی باشند
مؤنث بود و همچنین اگر کواکب در نصف شرقی باشند دلیل مذکر بود و اگر در نیمه غربی
باشند هم آن حکم دارند یعنی که مولود مؤنث بود دلیل دیگر اگر قمر در اثنا عشریه
ذکور بود تو ساعات مذکر بوده در طالع کوکبی مذکر بود مولود مذکر بود و اگر بر خلاف
این باشد مولود مؤنث بود دلیل دیگر اگر طالع مذکر بود و در وی کوکبی مذکر و ساقع

حال

حال مذکر بود و در وی کوکبی مذکر بود مولود مذکر بود شناختن عدد آنچه حاصل
آمده است در وقت ولادت اگر نیّرین در اوتاد باشند در بروج ذوجسدین و طالع
ولادت حوت بود یا حوت از اوتاد بود کودک دو عدد باشند بیک شکم
دلیل دیگر اگر کواکب در بروج ذوجسدین باشند جمله و طالع برج ذوجسدین بود
و عدد این فرزندان از یکی دو زیادت بود دلیل دیگر اگر نیّرین ناظر باشند
بزحل و مشتری و مریخ و این هر سه کوکب در بروج ذوجسدین باشند عدد این
فرزندان سه پسر بود دلیل دیگر اگر زهره و قمر و عطارد در برج مؤنث باشند
ذوجسدین بیکدیگر نظر دارند و آفتاب هم در برج ذوجسدین مؤنث بود و نحوس نظر ندارد عدد
سه دختر باشد و این کمتر اتفاق افتد زیراکه تواند که زحل و مشتری و مریخ
در جوزا یا در قوس باشند و نیّرین از برج ذوجسدین بدیشان ناظر تواند بود
امّا دیر اتفاق افتد که زهره و عطارد و آفتاب و قمر در برج سنبله یا در حوت
بود و وقت ولادت کسی بر نظر نحوس و اگر مشتری و زحل و زهره چنان باشند که
یاد کرده آمد دو پسر و دختری باشد و اگر زهره و قمر و مریخ چنان باشند که یاد کرده آمد
دو دختر باشند و پسر دلیل دیگر اگر توامان دو پسر باشند اکثر آن باشد پدر از
پس ولادت ایشان هلاک شود از شادی بافراط و اگر دو دختر باشند بیشتر آن باشد که
مادر هلاک شود از غایت اندوه و اگر یکی پسر بود و یکی دختر اگر دختر از پیش زاید مادر
پیش از پدر میرد و اگر پسر از پیش زاید پدر پیش از مادر میرد و اگر هر دو پسر باشند و یا هر دو دختر

هر که بمادر یا پدر مانند بود و از پیش زاید همان حکم بود و اگر دو فرزند حاصل آید
اتصال اوّل قمر در ان شب از روز دلیل اوّل فرزند بود و اتصال قمر ثانی دلیل دیگر فرزند
بود اگر چه در یک برج و درجه باشند در اکثر بلاد چرا باید که میان احوال ایشان
معاودتی باشد مثلا فرزندی یا عین فرزند دیگر بود و زن عین زنی دیگر بود و مکان
و منزل یکی عین مکان و منزل دیگر و احکامیان گویند جسم و ماده هر یکی
از ایشان غیر جسم و مادهٔ دیگرست و روح و نفس هر یکی همچنان پس دلیل هر یکی
بدون درجهٔ طالع و کواکب دیگر باشند و هر چند فضلت منی و بلغم و کثیف از ان
پدر در ان شخص وی بیشتر باشد یا کمتر دلیل او از طریق مزاج و از طریق احوال
دیگر بود و بیان آنکه دلیل هر دو یکی نیست که توأمین آنجا که معا باشند روا بود که
یکی پسر بود و یکی دختر دلیل ذکورتست و مادت زان عنصر [illegible] دلیل انوثت است
و اگر کسی گوید که در مسقط نطفه تفاوتی باشد هر چه در وقت ولادت نباشد
این سخن هم ممکن بود و امکانی خاص و در احکام این نیک گوش باید داشت
این مقدار در معرفت نوع و صنف و عدد مولود یاد کرده اند و بعد ازین یاد کرده آید
احکام نه ماه و دلائل کواکب و آنچه هر ماهی از اتصالات کواکب حادث گردد
بقوت مفصل چنانکه در معرفت این باصلی دیگر رجوع نباید کرد **فصل دوم**
در احکام مادت مکث جنین در قرار مکین **زحل** دلیل ماه اول بود اگر در وقت قرار
گرفتن نطفه در قرار مکین در خانه و حد خویش بود مادر از امراض و اوجاع سلامت ماند

وباز

وباز او میل به نیمه بود و ترس دارد از شکم و خوابهای نیکو بیند اگر زحل در حدود
مشتری بود مادر شاد بود بدان حمل و امید نیکو دارد بخدای تعالی بسبب این فرزند
و تن درست بود و اگر زحل در حدود مریخ بود رنج و بیماری بیند مادر و کودک
که در مدت حمل خون بیند و باد در جانب راست بود از شکم و اگر زحل در خانهٔ
زهره بود مادر شاد و خوش دل بود و نطفه به آفت بماند و مادر را درین
ماه قوت و نشاط بود و اگر در حدود عطارد بود این حمل خفیف بود و مادر
اوقات و ازمان گوشش بفرزند میدارد و این کودک بسیار جهد و در خانها
هم این حکم دارد که در حدود و اگر زحل راجع بود و هابط و منحط و در خانه و حد
خویش بود مادر را رنجها بود و در سینه و پشت آرد و پسر شاد نبود بدان
حمل و بر خود بترسد و خوابهای بد بیند و اگر در خانه و حد مشتری بود از بادها
و حرارت رنجی رسد اما عاقبت سلامت و قوت بود و اگر در خانه
یا حد مریخ بود اوجاع بود مادر را اما با نشاط بود و او را انبساط و حرکت و اگر
در حدود و بیوت زهره بود مادر بدان حمل بس شاد نبود اما عاقبت بخیر بود
اگر در حدود عطارد بود و زحل با ذنب بود هراس بسیار آرد و بود که نطفه
تباه شود و اگر در خانه یکی بود مثلا در خانهٔ مشتری بود و در حد مریخ و برین قیاس
حکم ترکیب کند از هر دو **مشتری** چون آفتاب با نبات درجه و دقیقه رسد که
در وقت زحل بوده باشد در برج دیگر ماه دوم در آید مثلا اگر در وقت حمل

آفتاب در دلو بود طله چون بحوت آید طله ماه دوم در آید و این ماه
بمشتری منسوب است مستقیم و صاعد بود دلیل بود که مولود با عقل و فهم بود
و با زیرکی و ذکای تمام اگر در خانه و حد خویش بود یا در شرف دلیل بود که
مولود عالم بود با مور دین دارد و مردم را با دین حق خواند و فاضلترین آن
بود که در قوس بود مولود صاحب کرامات و اهل بصر بود قوی و اگر در خانه
و حد زحل بود دعویهای باطل کند و صاحب مکر و خدیعه و بلعجب بود و بعید
الغور و اگر در خانه و حد مریخ بود میان خلق تباهی افکند و ایشان را بر قتال
و محاربه و خصومت دارد و اگر در بیوت و حدود زهره بود او را بندهای
نیکو بود و خوش آواز و خلق را بلطایف با مصالح دعوت کند و اگر در بیوت
و حدود عطارد بود خلق را غلبه کند بخصومت و جدال و قوت نطق و بر
و اگر مشتری راجع بود بر گرانی مولود و بطء فهم او نتوان اعتماد است چیزی
الا بعد از رنج بسیار و اگر در هر دو فلک در اوج و تدویر هبوط بود
هیچ اعتبار نبود او را مریخ دلیل ماه سیوم مریخ است چنانکه گفتیم اگر مریخ مستقیم
و صاعد بود خداوند طالع تیز چشم و دلیر و بعید الرضا باشد و سبک روح
و شتاب زده و از مراد خویش بهیچ باز نگردد و اگر در هر دو فلک صاعد بود
قتال بود خاصه که در عقرب بود و طالع مسقط نطفه بود صاحب حرب بود
و نکس کردن ننهد و اگر طالع روزی مغضوب بود و متکبر و اندک رحمت و اگر در

بیوت

بیوت و حدود زحل بود غضوب و حقود بود اما بشخص شر و فتنه از خویشتن
دور دارد و دشمنی در نهان کند اگر در خانه و حد مشتری بود دلیل کند که دلیر و شجاعت
خویش بعقل کار فرماید و از قتل و ظلم و غدر خویشتن صیانت کند و اگر در حظوظ
زهره بود غیور بود و با حمیت در کار زنان و بدین سبب خویشتن در بلاها افکند
اگر در حظوظ عطارد بود دلیری او تادبها و ادب و مراوعت و سلیح دوست دارد
و تیر انداختن و سواری ورزد و ظفر او بر اعدا با عتزار و مراوعه باشد اگر مریخ
هابط بود در فلک اوج بددل و ضعیف دل و بی حمیت بود و اگر در فلک تدویر
همچنین بود مخنث طبع بود او را ابددلی بدان دارد که پیوسته ذل و استخفاف
کشد اگر بر حظوظ خویشتن بود و با ذنب بهم بود معتوه بود و ابله و در بازار
میرود و مردمان او را لقب نهند و رنجه دارند و او را سنگ انداز دو دشنام
دهند الشمس دلیل ماه چهارم از مسقط نطفه آفتابست اگر درین ماه صاعد بود در
در فلک اوج او قوی بود و جلد و کارهای بزرگ کند و کینه را بقهر و قوت
خویش غلبه و بقوت معروف باشد اگر در حظوظ مریخ باشد مولود قوی رای
و شجاع و با مقدار باشد و در وی کبر و نخوت بود و دشمنان را قهر کند
اگر در حظوظ عطارد بود جلد و با نشاط بود و کاری که کند بوقار و رفق و حکمت کند
علی الخصوص که آفتاب در جوزا بود مولود چنانکه آفتاب در جوزا بود درین ماه
نیکو ظن و نیکو خلق و تمام قامت بود اگر در بیوت و حدود زهره بود

خاصه در ثور بهی و خشم و لاف زننده بود و قوت او بیشتر در کردن و کوشش و کشیدن
بارهای گران بر تواند کرفت و در طبع وی بلادتی بود اگر در بروج زحل بود و حظوظ
خاصه در دلو مولود قوی و جلد بود اما بی صبر و بد دل بود و فراغ و سلامت دوست دارد
اما خواهد که با هیبت و حرمت بود اگر در حظوظ مشتری باشد و هابط بود در فلک
اوج دلیل ضعف بدن و سستی قوت بود علی الخصوص که در حوت باشد یا در
سرطان و در سرطان بتر باشد که عاجز و ضعیف رای بود **الزهره** دلیل پنجم ماه
زهره باشد و چون ماه در پنجم صاعد بود و در فلک اوج و در حد خویش بود
خاصه در حمل و ثور و جوزا و مسقط نطفه از اول ساعت روز بوده باشد تا
سیوم مولود نیکو روی و نیکو صورت باشد و تمام خلق و نشاط کننده و عشق
و بسیار شهوت بود اگر در حظوظ بهرام باشد مولود اشقر باشد و اشهل و شجاع
و تیز باشد اما غضوب و سفیه بود اگر در حظوظ زحل بود سیاه چرده و منکر گوی
و لاغر و معقول و زرد رنگ باشد و حقود بود و ظلم کند و مراقبت اجابت ایزد سبحانه
و تعالی کمتر کند اگر در حظوظ قمر نیکو موی و نیکو روی و فربه و بزرگ تن و مرطوب و بلغمی باشد
و اما جاهل و بلید و گران و اندک اندیشه و اندک علم بود اگر در حظوظ مشتری
باشد علی الخصوص در قوس یا در میزان و جوزا در حدود و وجوه خویش دارد
و دنیادار و پارسا بود و ورع و عفیف و ستوده در بیشتر از کارها اگر در حظوظ
عطارد بود علی الخصوص در طالع شب گرد روی و دراز خد و مدور چشم باشد و مهر
و اندک

و اندک گوشت باشد و گزاف بود و سوگند خورنده و خندان و بازی کن و اگر زهره
هابط بود و در حظوظ زحل علی الخصوص در درجات مظلمه مولود درشت روی
و عبوس و اگر با ذنب بهم بود مولود شوم بود یا زمن ناقص الخلقه **العطارد** دلیل ماه
ششم باشد اگر صاعد بود در فلک اوج درین ماه مولود تیز زبان باشد
و نیکو سخن و حاضر جواب و علی الخصوص که در بروج و حدود خویش بود و اگر مشتری بوی
ناظر بود بلیغ و فصیح و صاحب نظم و نثر و تصنیف باشد اگر در حظوظ بهرام بود
متکلم و شتاب زده بود و فصیح اما خطا در لغت بسیارش افتد و سخن نااندیشیده
بسیار گوید اگر در حظوظ مشتری باشد حکیم و متکلم و زیرک باشد اگر در حظوظ زحل
باشد گران زبان بود چنانکه سخن او دشوار توان دانستن اما نیکو اندیشه و صاحب فکر باشد
و درست گوی بقلم از احوال عبارت بهتر از آن تواند دادن که بنطق اگر در حظوظ
زهره باشد نیکو سخن و پاکیزه اطراف باشد و متملق و نیکو محاورت و اگر عطارد
هابط بود تباه زبان و گران سخن بود علی الخصوص که در بروج بد صورت باشد **القمر**
دلیل ماه هفتم است اگر درین ماه بزاید مولود تمام خلقت باشد و اگر نوبت ماه
هشتم رسد دلیل زحل بود مشاورت ذنب نیز بدان برای آنکه دلیل زحل و ذنب اند
و ایشان دلیل فنا باشند و کودک که در ماه هفتم حرکت بسیار کرده باشد درین
ماه ضعیف و بی قوت باشد و معلول از قرار مکین انتقال کند بدین عالم مزاج او
احتمال بقا نکند و ماه نهم دلیل مشتری بود و در اسس بزید کودک چون درین ماه بمجرای

وجود آید بتقدیر قدرت الله سبحانه و تعالی اکنون باید که طالع هر ماهی چنانکه گفتیم
بیرون آرد و مواضع کواکب مقوّم کرد اند که دلیل آن ماه بود تقویم شامل تر کند
و نطاقات او در فلک اوج و تدویر و حال او در رجوع و استقامت بداند
تا بر آن بنای احکام بداند کردن والله اعلم **فی ایام التربیة من السنین**
سقوط در رحم و مبداء کون از زحل آغاز کنند تا بقمر و بعد از ولادت از قمر باز زحل چون
مولود درین عالم آید چهار سال تدبیر قمر را بود و این را سن اول گویند و از
طبایع با آب نسبت دارد پس ده سال عطارد را بود و این نیمهٔ سالهای صغرای او بود
و وسط عمر تدبیر آفتاب را باشد بعد از چهل و یک سال تا سن خامس صغرای بهرام پانزده
سال مریخ را بود و این غایت نهایت جوانی بود و از پنجاه مبداء کهولت بود
پس بعد از پنجاه و شش سال تدبیر مشتری آید پانزده سال و از پنجاه سن شیخوخیت
رسد پس سن رابع رسد بعد از شصت و هفت سال تدبیر زحل آید سی سال
در تدبیر زحل بماند قوت زایل شود و نفس ضعیف شود و اگر ازین سن در گذرد
بعد از نود و هشت سال تدبیر با قمر آید طبع با طبع کودکان شود و ازین گویند
پیر دوباره کودک شود **در شناختن انکه این مولود از پدر هست** سهم الاب نگرد
اگر سهم السعادة یا بطالع اصل و یا در طالع بود یا خداوند طالع و خداوند سهم السعادة
او را قبول کند مولود درست نسب بود و اگر بر خلاف این بود ولد الزنا
باشد **دلیل دیگر** اگر ماه با آفتاب بهم باشند نزدیک بکسوف بجرم ذنب بود این مولود

نداننده که کیست

زمین باشد و نطفهٔ او پاک نبود علی الخصوص که در اواخر بروج افتد **دلیل دیگر**
اگر خداوند چهارم از برج چهارم و خداوند خانهٔ آفتاب و خداوند
سهم الاب ساقط باشند پدر مولود پدر نداند **دلیل دیگر** اگر آفتاب
بر تثلیث طالع بود یا خداوند طالع بر تثلیث آفتاب باشد اگر کوکبی
نقل النور کند میان آفتاب و خداوند طالع مولود حلال زاده بود و اگر
بر خلاف این باشد ولد الزنا بود **دلیل دیگر** اگر قمر بخداوند خانهٔ نهم
پیوندد و یا هر دو بخداوند طالع پیوندند مولود حلال زاده باشد و اگر
منصرف باشند خواجه زاده باشد والله اعلم اگر سهم الولد و از صاحب سهم
الشرف ساقط بود و در دوازدهم و سیوم بود مولود حرام زاده بود
و اگر بر خلاف این بود حلال زاده باشد والله اعلم بالصواب و احکم بالحکم
فصل سیوم انکه مولود تمام خلقت است یا ناقص و در دلایل تربیت
و این تا مدت چهار سال باشد و در صفت و صورت مولود **بعضی** دلایل
نقصان خلقت و امراض در احکام خانهٔ ششم گفته اند اما اینجا باید که بگو
رود **دلیل** چون قمر از نحوس منصرف بود مولود بیمار و زبون بود **دلیل دیگر**
از وجه ثانی از حمل اسم برین دلیل بود چون طالع دران وجه افتد
دلیل دیگر وجه اول از ثور دلیل قروح و یرقان و حصاة بود و همچنین
وجه دوم و سیوم از ثور و همچنین وجه دوم از جوزا بر سر پنج ماه او را بیماری بود

پس چون سالی و نیم بگذرد در شد اید افتد و هفتم در هفتم سال چون
طالع درجهٔ سیوم بود از جوزا از شش ماهگی تا بسالی و نیم بیمار بود
و بر سر چهار سالگی بیماری کشد سخت و چون طالع ولادت درجهٔ اول
سرطان بود چون سالی و نیم از عمر او برآید بیماری سخت کشد و چون دو سال
و نیم برآید از حرارت او را رنجی بود چون شش ساله شود بیماری کشد و درجهٔ دوم
از سرطان در هفتم بیماری کشد و بر وجه اول از اسد بیماری کشد پس از
شش ماه و وجه دوم تا هفت سال بیمار بود درجهٔ دوم از میزان او را
دو کس شیر دهد در نه ماهگی او را بیماری و رعاف بود و چون یکسال و نیم
بگذرد همچنان و چون دو سال و شش ماه و بیست روز بگذرد همچنان و وجه
اول از عقرب پس از پنج سال بیمار شود و هر که بوجه اول زاید از قوس
بعد از بیست و پنج روز بیمار شود و در سال نهم و دهم همچنان از آن بگذرد عمر
یابد درجهٔ ثانی از قوس بعد از چهار ماه بیمار شود و بعد از دوازده سال
اگر از آن برهد عمر یابد درجهٔ سیوم جدی بیمار شود و او را زنی غریب
پرورد و پدر و مادر او هلاک شود و هر که درجهٔ اول از دلو زاید بعد از
ده ماه بیمار شود درجهٔ دوم از دلو بر پدر شوم بود و بیمار شود پس از
شش ماه درجهٔ سیوم تا هفت سال بیمار بود اما در لون و هیئت مولود
و مزاج و بلاکوش باید داشت تا کسی زنگی و حبشی زاید الا که مریخ در اوصاف

تشبیه

تشبیه بکند و نه رومی را بصفت زحل دلیل در برج طالع نگرد اگر در وی
خداوند خانه یا خداوند شرف یا خداوند مثلثه را بیند مولود را بدان
کوکب در هیئت نسبت دهد اگر در طالع کوکب بسیار بود حکم آنرا
کند که درجه درجهٔ طالع بود بطالع نزدیک تر بود و آنرا با خداوند
صورت درجهٔ طالع جمع کند و بران حکم کند اگر در طالع کواکب غریب
بود همچنان کند که یاد کرده آمد جمال مشتری را بود و بهاء آفتاب را
و قمر را و زشتی بهرام و زحل را و ظرافت زهره را و شیرینی عطارد را
آمیخته با هر یکی ازین که یاد کرده آمد شهادات اگر درجهٔ طالع در درجات
نیّرهٔ مضیئه باشد مولود سپید باشد و بغایت سپیدی بود اگر
زهره و مشتری و قمر نظر دارد بدین درجه اگر درجهٔ طالع ذات الظل بود مولود
گندم گون باشد و اگر درجات مظلمه باشد مولود سیاه بود اگر آفتاب
و مریخ بدرجهٔ مضیئه نگرند سرخ و سپید باشد و اگر زحل بدرجهٔ مظلم نگرد
بغایت سیاه بود اگر قمر و مشتری و زهره بدرجات مظلم نگرند مولود
گندم گون باشد شهادات اگر در معنی تحقیق طلب کند مستولی بر طالع و
موضع صاحب طالع و بر موضع اجتماع و استقبال نیّرین مقدم بر ولادت
و بر موضع سهم السعادة بنگرد و نیّرین و آن از مواضع است که هیلاج
ازین مواضع طلب کند این هر پنج موضع بنگرد تا کدام قوی تر است و مستولی

برین جمله کدام کوکب است و شریک این کوکب کیست اگر مستولی زحل بود
و شرقی مولود سیاه چرده بود و سیاه موی و بر سینهٔ او موی بود و کرد روی
و سیاه چشم چنانکه بازردی زند و اگر غربی بود مولود کوتاه بود و فرخار موی و گندم
کون که با سرخی زند طبع او سرد و خشک باشد و بر جمله چون دلیل زحل بود موی بسیار
دارد بر سر و روی اگر مستولی مشتری بود و مشتری شرقی بود مولود سپید رنگ بود
بزرگ چشم و طبع او حرارت و رطوبت مایل بود اگر غربی بود سپید رنگ بود
نه خالص اندک موی چشمهای او میانه طبیعت او برطوبت مایل بود اگر غربی بود سپید
رنگ بود نه خالص اندک موی چشمهای او میانه طبیعت او برطوبت مایل تر باشد
و مشتری دلیل کرد روی باشد بزرگ چشم و دراز موی اگر دلیل مریخ بود و مریخ
شرقی بود سرخ موی کوته و سپید و دراز بود بزرگ ریش مزاج او بگرمی و خشکی مایل و اگر
غربی بود سرخ بود در برخی خرد چشم الثعل اندک موی و سرخ موی و درشت چشم
و مزاج او مایل بیبوست باشد و بر جمله مریخ دلیل سرخ رنگ و سرخ موی
و دلیل تباهی چشم کند از بسیار چون ... و اگر دلیل آفتاب بود بزرگ چشم باشد
و کشاده روی و سرخ رنگ و بزرگ پیشانی و اصلع و سبک موی و اگر دلیل
زهره بود اگر شرقی بود حکم او حکم مشتری باشد اما بسیار موی بود و جوانمرد و پاکیزه
لباس و خوشخوی و اگر غربی بود زیادت آن دلالت کند که در شرقی یاد کرده اند
اگر عطارد دلیل بود و شرقی بود مولود اسمر بود خرد چشم نیکو تقطیع مزاج او مایل
مقطعه
بحرارت

بحرارت اگر غربی بود نزار بود و رنگ او مایل بحمرت گندم گونی باشد
مایل بحمرت مزاج مایل بود بگرمی و خشکی غالب تر بود و اندک موی ابرو
باشد اگر دلیل قمر بود سفید رنگ بود و چشم بزرگ بود و زود بخن بود
اگر جوی راجع بود و مقیم رجوع بود مولود جلد و زیرک شخص و قوی و تندرست
بود و اگر در اقامت استقامت بود مولود ضعیف بود و بسیار علل اگر
در میانهٔ رجوع بود میانه حال بود و اگر در تحت الشعاع بود دلیل ضعف
و علت باشد شهادهٔ اُخری شبانروزی بیست و چهار ساعت است
از ساعت معوجه و مستوجه و مستویه در شبانروز است اما بدرازی و کوتاهی
روز بگردد و معوجه بنگردد و دوازده ساعت شب باشد و دوازده ساعت
روز هر چهار ساعت یکی روز باشد و یکی شب اگر ولادت مولود
از اول روز بود تا چهار ساعت گذشته از ساعات معوجه دلالت کند
بر آنکه مولود شخصی باشد که روزگار با مور شهوانی گذارند علی الخصوص که
زهره درین طالع حظی دارد یا خداوند روز یا خداوند زهره نیکوروی
و با بها و جمال بود اگر ولادت در یکی و نیم بود و آن ساعت پنجم
و ششم بود و هفتم و هشتم باشد مولود دلایل مریخ بر لون و هیئت او
غالب بود علی الخصوص که مریخ درین اوقات و ساعات حظی دارد
و در ساعت نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم نسبت او بزحل بود در لون

و بزرگ سن ۴

وشکل او زحل دلیل بود و گروهی این چهار قسمت کنند هر قسمتی سه ساعت
قسمت اول زهره بود و دوم مریخ و زحل و سیوم و چهارم قمر بود
و در ساعت باز پسین از روز دلیل قمر بود مولود بزرگ شخص بود و فربه
و ساعات مسقط نطفه هم این حکم دارد و ساعات مسقط نطفه درین
باب حکم قوی تر بود بدان اعتبار باید کرد شهادة اخری چون ولادت
مولود وقتی باشد که آفتاب در حمل و ثور و جوزا باشد مولود تمام قد و نیکو
روی و لون بود و مزاج او حار و رطب باشد و تیز فهم بود و اگر آفتاب
در سرطان و اسد و سنبله باشد بالای میانه بود و رنگ او آمیخته و مزاج
او گرم و خشک باشد و اگر آفتاب در میزان و عقرب و قوس باشد
مولود اسمر و لاغر بود و سرد دل و فرخار موی و نیکو چشم بود بر مزاج او
سردی و خشکی غالب بود و اگر آفتاب در جدی و دلو و حوت بود مولود
میانه بالا باشد فرخار موی و گران زبان و نرم پوست بود و مزاج او سرد
و تر باشد شهادة اخری صورت مولود از موضع زهره نگرد در ماه پنجم از مسقط
نطفه چنانکه یاد کرده اند چه آفرینش صورت درین ماه باشد شهادة اخری
اگر قمر پس از ولادت بکوکبی پیوندد مذکر در برجی مذکر مولود با پدر ماند علی الخصوص
که خداوند رابع پیوندد یا ببرج راجع شود و اگر بکوکبی مونث پیوندد علی الخصوص ببرج
دهم و خداوند دهم مولود با مادر ماند و اگر بکوکبی مذکر پیوندد در برج مونث باخویشان

یعنی بصورت و هیئت پدر

پدر ماند و اگر بکوکبی مونث پیوندد در برج مذکر باخویشان مادر ماند دلایل
وجوه و اشکال و الوان مولود وجه الاول در حمل زود رفتار باشد
و فراخ پیشانی و اصهب و اندک گوشت و نیکو ساق بود و اما بر ساق وی گوشت
نباشد و بر دست چپ و زیر بغل چپ او علامتی بود بسیار دوستان بود
و مزاج او و بسیار سخن بود وجه دوم حمل سیاه چشم وی بیشتر از سفیدی بود
و نیکو روی باشد و طعام بسیار خورد و فراخ چشم بود و زود خشم گیرد و خواهد
با خلق نیکوئی کند و حقود نباشد و بسیار دشمن بود وجه سیوم سرخ رنگ بود
و پهن روی و بزرگ سینه و اصهب و نیکو شکل باشد و بدخوی بود و سفر بسیار
کند و اگر آخر درجه حمل بود و درجه طالع مولود زشت روی و زشت صورت
ثور وجه اول میانه بالا باشد و بعید الغور و اندک سخن و بزرگ چشم و ستبر
لب و بر گردن او نشانی باشد و بر مذاکیر او همچنین و بر پهلوی چپ وی هم چنان
و سخی و بسیار دوست و خداوند نعمت بود و زود خشم گیرد و خشنود شود
در وجه دوم گرد روی و پهن سینه و شیرین چشم و فراخ گوش بود و بر
دوش وی موی باشد و نشانی او را بر آنجا که بند ازار بندد و زیر گلو و نیکبخت
و گران زبان بود و اندامهای او مختلف باشد و فراخ دهن و زود سخن باشد
وجه سیوم میش چشم و نرم سخن و اندک موی و دراز گردن و نیکو روی باشد
و بر چشم چپ وی نشانی بود و بر قدم و برنج زندگانی کند و بر زنان رغبت

… طالع … ولادت شخص … …

کمتر کند و اگر در آخر این درجه بود دلیل خصیان و مخانیث بود **جوزا وجه اول**
نیکو چشم و بسیار موی و بر سر و دست وی نشانی باشد و تیز نظر بود و زود خشم
گیرد و بزرگ سینه و باریک ساق و خرد قدم بود وجه دوم دو برخ و گندم گون
و در شیب بغل او علامتی بود سیاه و شیرین سخن و اندک گوی و با ملوک مخالطت
نماید و ازرق چشم و کم موی و بسیار سخن باشد وجه سیوم دراز ریش و فراخ
موی و باریک روی و خرد چشم و فاحش الکلام باشد و اگر در آخر جوزا بود سفیدی
بر چشم وی افتد که بدان چشم وی تباه شود **سرطان وجه اول** نیکو شخص
و نیکو روی و پیوسته ابرو و دراز بینی و پهن دوش بود و در زیر بغل او نشانی
باشد و یکی در زیر ساعد راست او بود و پاکیزه نفس و زیرک و کافی و بسیار
حیلت و رقیق کردن و در چشم زردی بود وجه دوم نیکو رنگ و در روی وی
نشان سرخ بود و ببالا دو برخ باشد و موی روی بسیار ندارد و چشم او گرد باشد
و نشانی سیاه بر چشم او بود و بر دلهای مردم محبوب باشد وجه سیوم بزرگ
ابرو و پهن سینه بود و باوقات از درد دل رنجور باشد و گرد روی و موی
بسیار بر سروی باشد و خندان روی و بزرگ سینه بود **اسد وجه اول**
اندک سخن و بزرگ شکم باشد و براه رفتن سر در پیش افکند و اندک شرم و بسیار
موی بود و رنگ روی با بزردی زند و اما نیکو روی بود و اشهل چشم و کبیر او نیکو و پهن سینه
و باریک ساق و در قدم جراحتی بود و بر خصمان مظفر و تیز نظر باشد وجه دوم

نیکو

بود از بزرگواران
نیکو شخص و پهن سینه و باریک ساق و ران و اصهب و بزرگوار و فرزند
و بزرگ قدم وجه سیوم از اسد میانه بالا یا دراز قد و شدید البطش
بود و سفید روی که رنگ او باندک مایه سرخی زند و عالم و ادیب و مایل بزنان
و دوستان بسیار دارد اورا باشد **سنبله وجه اول** دراز بالا و شجاع و نیکو روی
و نیکو چشم و گشاده بینی و بر ساق او علامتی باشد و مزاح کنند و بسیار دوست بود
و بر زنان رغبت کمتر کند و اندک موی و ازرق چشم بود و یا اشهل و سرخ رنگ بود
وجه دوم بالا میانه و شیرین سخن و ضعیف دل و خرد چشم و سیاه چشم و نیکو
شکل و بسیار گوشت و اورا صورتی زیبا بود و صاحب صورت و ذکر بود
و حکیم و ادیب و تیز نظر و پاکیزه نفس بود و از بسیار چیزها تغافل کنند
وجه سیوم نیکو شکل و نیکو چشم و خرد چشم و جوانمرد و گندم گون و فربه
و سرخ موی و شیرین سخن بود **میزان وجه اول** بر روی او گوشت باشد
و سرخ رنگ و پاکیزه نفس و بر سر او زخمی بود و بر پیشانی نشانی باشد و از
میان خویش و اقوام بیرون رود و از علم و مال منفعت یابد و حکیم بود و اقارب
اورا باشد در وجه دوم نیکو روی و سیاه موی و بر پشت وی اندک
نشانی باشد و گندم گون و اشهل چشم و فراخ دهن و ستبر بینی بود و در وجه سیوم
دراز گردن و خرد چشم و ستبر قدم و نیکو شکل باشد و اورا در چشم خللی
بود و سخی و مطبوع عامه باشد **عقرب وجه اول** نیکو شخص و نیکو روی و ملیح و اشهل

واو را بر رشانی بود یا چشم ازرق و سینه پهن و دوش پهن و او را نشانی بود بر دست راست یا بر قدم چپ و عاقل و ادیب و نیکو تدبیر و قاهر و میانه بالا و بزرگ سر و نیکو روی و او را بر مذاکیر و بر پشت نشانها بود و شیرین سخن باشد و جه سیوم کوتاه بالا و سیاه چرده بود و طعام بسیار خورد و در رفتار او عیبی بود

قوس وجه اول گران زبان و پهن سینه و شیرین چشم باشد و او را بر ذکر و پشت نشانها بود و ادیب و شیرین سخن بود و دوستان از وی منفعت بینند وجه دوم زرد روی و پیوسته ابروی و بر سینهٔ وی نشانی بود و بزرگ بینی و پهن روی باشد وجه سیوم اسمر و باریک موی بود و در موی او صهوبت و دراز بالا و نیکو روی و پهن سینه و شجاع و او را نشانی باشد بر ساق چپ و حکیم و ادیب بود

جدی وجه اول نیکو شخص و پهن سینه و نیکو رفتار بود و او را در زیر بغل نشانی باشد و عاقل و حکیم و زرد رنگ و خرد چشم و موی اندک و باریک ساق در ابروی او موی اندک بود و در وجه دوم هیئت بینی او زشت و خرد دهان و گران آواز و بدخوی و حقود و بسیار سفر باشد و در وجه سیوم نیکو شخص و زرد رنگ باشد و او را نشانی بر ران چپ بود و او را بسیار دوست باشد و زود خشم گیرد و خرد روی و چشمش کلک بود **دلو وجه اول** فراخ دهان و خرد پیشانی و بر روی موی بسیار بود و او را نشانی بر سینه باشد و بر قدم چپ و عدل دوست دارد و دشمن دوست دارد و در وجه دوم دراز و سیاه چرده بود و او را نشانی بر پشت

دوزیربغل

وزرد و شخص و جه دوم سرخ رنگ و بزرگ سر و خرد ساق و میانه بالا

دوزیر بغل و سینه و تیز نظر باشد و قدم فراخ نهد در وقت رفتن وجه سیوم کوتاه بالا و شیرین سخن و پاکیزه نفس و باریک بینی و روی زرد باشد **حوت وجه اول** نیکو شخص و پهن سینه و او را در زیر بغل نشانی بود و او متبوع قوی باشد اما لجوج و گندم گون باشد و چشم او بزردی زند و بسیار موی و خرد قدم بود و در وجه دوم دو برخی و میش چشم و پهن روی و دراز دندان باشد و در وجه سیوم تیز نظر و فراخ سینه کوتاه گردن و اندک سخن و در روی علم و سکون بود **و چون ازین باب فارغ شدیم دلایل کواکب و بروج و اخلاق و اشکال بیان کرده آید بتوفیق الله تعالی زحل** سیاه چرده و ستبر لب و بزرگ چشم باشد و یک چشم او عیبی بود و یکی بزرگتر از یکی دیگر بود و پیوسته در زمین نگرد و ترش روی و دندانهای او مختلف و پاشنه شکافته باشد **مشتری** اسمر بود آمیخته بسپیدی بزرگ چشم و نیکو هیئت ستبر بینی و معتدل اللحم پاکیزه لباس بود **مریخ** سرخ و گرد روی و بزرگ سر و بینی بزرگ عبوس صنوبری خلقت و دراز انگشت اندک گوشت فراخ قدم و با هول بود **آفتاب** سفیدی چشم او اندک بود و گرد روی و بزرگ سر و گران آواز و معتدل قامت و در روی نشاط و تصلف و گشاده روی و متکبر باشد **زهره** سفید رنگ و نیکو چشم و شیرین نظر و رعنا و مشک مو سیاهی چشم او بیشتر از سفیدی باشد و خرد ابرو و گرد نرم و باریک لب و بر روی او گوشت بود و نیکو گردن و تنگ سینه باشد و نیک ساق

وخرد انگشت و روا بود که میش چشم بود عطارد گندم گونی بود که اندکی بسبزی
زند و میانه بالا و تنگ پیشانی و ستبر گوش و نیکو بینی و فراخ دهن و خرد دندان
و تنگ موی و ملیح و آهسته رود و عاقل و فاضل بود قمر سفید رنگ و گرد روی
و نیکو نظر و نیکو موی و روی بود و لون او صاف باشد و تن درست و کامل
خلق بود حمل بسیار موی و موی جعد و دراز روی و بزرگ چشم و خرد گوش و دراز
گردن بود ثور فراخ پیشانی و دراز بینی و سوراخ بینی فراخ و چشم بزرگ و مختلف
باخلق ستبر گردن سیاه موی و ضعیف عقل و نیکو رفتار جوزا معتدل قامت و
فراخ سینه و نیکو هیئت و امیر و کاتب و محاسب و ادیب بود سرطان
سیاه تجرده و غلیظ الاعضاء و اسفل او از اعلا او بزرگتر و ستبر تن دندان او کژ و خرد چشم
و واسع المنکبین باشد اسد اصهب و ازرق بود و آواز اعلا او اسفل
غلیظ تر و فراخ سینه و غضوب و رقیق الساقین و کریه اللقا باشد
سنبله نیکو قامت و معتدل خلق و کامل الهیئة و عاقل و فاضل بود
میزان نیکو صورت و معتدل اللحم و القامة و الهیئة باشد عقرب اسمر رنگ
و سیاه موی و خرد چشم و ازرق چشم و خرد روی و دراز ساق و قدم
بزرگ و نمام و خیره بود قوس اشهب اللون و دراز ران و ستبر ساق
و دراز روی و چون در قفای او نگرند نیکوتر از آن نماید که در مواجهه و موی
تنک و سواری دوست و خداوند ستور بود جدی دقیق الساقین و خشک تن و

اسفل

اسفل روی او باریک تر از بالای روی او ~~باروی سلسد~~ و بیشتر چنان باشد که
روی او باروی سر بریان کرده ماند و طرف ریش او باریک و بسیار موی بود
دلو بالای او میانه و حسود و حقود و یک ساق او ستبرتر بود از ساق دیگر
اما سخی و ظاهر الدم و اللون باشد حوت فراخ سینه و خرد سر و عظیم الخدین
و بسیار خواب و سفید رنگ بود و در خلق او نقصانی بود و چشم او گرد
باشد اینست اوصاف و اشکال و ظرایفی که بدن خود والله اعلم بالصواب ٥

بخو

فصل فی الدلائل التربیة وجودتها ورداتها این فصل مبنی بود بر چهار
قسم قسم اول مولودی بود که از مادر مرده زاید و در دنیا بقا نبود و زیست
مولود حکم مادر و پدر نتوان کرد باید که دوازده ساعت بزید تا از چهارم
او حکم پدر و از دهم او حکم مادر توان کرد و غرض در این باشد که بجهت حال
چون وقت ولادت افتاده غیر شش برج فوق الارض بود و دوازده ساعت
معوجه باید تا شش برج دیگر بر آید چه اگر بروج بعضی فوق الارض بود و بعضی را
طلوع و غروب نبود آن کودک را هیچ اعتبار نبود قسم دوم مولودی بود که بزاید
از مادر اما بسی نزید و تربیت نیابد قسم سیوم مولودی که بزید و تربیت
یابد اما دراز عمر نبود قسم چهارم هشت دلیل بود اول طالع دوم خداوند
طالع سیوم سهم السعادة چهارم مستولی بر سهم السعادة پنجم آفتاب ششم ماه
هفتم جزو اجتماع یا استقبال متقدم بر ولادت هشتم مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال

قسم چهارم مولود بزید و تربیت یابد و عمر دراز کند ۴

وچاره نباشد از اعتبار مثلثات هر یکی ازیشان قسم اول در کودکی
که در دنیا بقا نیابد اگر این هشت دلیل وارباب مثلثات این ادله ساقط
وزایل بود و نحوس بر طالع مستولی بود کودک بقا نیابد دلیل ب اگر قمر
در وتد مغرب بود و هیچ سعدی بوی نظر ندارد و در اوتاد نحس بود مولود
ساعتی بقا نیابد در دنیا دلیل ج اگر قمر در وتد الارض بود یا زحل یا مریخ
و در سابع نحس بود مثلا قمر یا مریخ در رابع بود و زحل از سابع بوی نظر دارد
مولود را از حیاة هیچ نصیب نبود دلیل د اگر جزو اجتماع یا استقبال مقدم
بر ولادت بشعاع نحسی منحوس بود و خداوند حد نیرین منحوس بود و طالع
وارباب مثلثات نیر نوبت وخداوند سهم السعادة مولود مرده بزمین
آید دلیل ه اگر ارباب مثلثات نیر نوبت وموضع سهم السعادة وسهم الغیب
در تحت الشعاع باشند ونحوس بایشان نظر واتصال نامقبول دارد علی الخصوص که
نحوس بمقابله ومقارنه وتربیع نیرین باشند مولود طمع حیاة نیابد دلیل و
اگر کواکب در سادس طالع یا در ثانی عشر وصاحب طالع بکواکب نظر ندارد
مولود نزید دلیل ز اگر قمر با مریخ در وسط السماء بود مولود مرده از شکم مادر
بیرون آید دلیل ح اگر مریخ وقمر در طالع بود و زحل در مغرب وسعد بایشان نظر
مقبول ندارد مولود مرده بیرون آید دلیل ط اگر قمر و مریخ در مغرب بود و زحل
در طالع وسعدی مقبول نظر ندارد مولود شبان روزی بیش نزید دلیل ی اگر برجی که

دردی

در روی قمر بود ونحس که قمر را منحوس دارد وسهم السعادة هر سه در برج حیوانات
باشند چون حمل وثور وجدی واسد اگر هیلاج قوی نبود در روز
بمیرد واگر هیلاج وکدخدائی قوی باشند باکاو وامثال این چیز خورد
شیر یا گوسفند
دلیل یا روز هفتم بموضع قمر نگرد و بمثلثه دوم طالع و روز چهل
بموضع قمر و مثلثه سیوم طالع وبخداوند حد وقسم نگرد روز
سیوم اگر سعد بود نیکو بود علی الخصوص که موضع وی قوی بود واگر نحس
بود وموضع مقبول نبود هلاک گردد وتربیت زیادت نیابد دلیل یب
اگر قمر ناقص الضو بود ومحصور میان دو نحس وسعود نظر ندارد تربیت
نیابد دلیل یج واگر هر دو نحس وهر دو نیرین در اوتاد باشند مولود مرده
بزمین آید واگر سعدی بنیرین متصل بود بمقدار تسییر سوی که اتصال
مستولی بنحس رسد عمر یابد قسم دوم در دلایل که کودک بزمین آید
وبزید اما تربیت نیابد دلیل اول چون نیرین بطالع نظر ندارد
مولود اندک زندگانی بود دلیل ب اگر قمر در نطاق فلک تدویر بالاء
مریخ گذرد در فلک تدویر و بالای آفتاب در فلک اوج ازیرا که
قمر را فلک اوج نیست وآفتاب را فلک التدویر مولود اندک زندگانی
بود دلیل ج اگر قمر در سیوم درجه عقرب بود وطالع سه درجه با ربعه اول
ثور بود مولود تربیت نیابد دلیل د اگر محصور بود میان دو نحس وهیچ

سعدی بوی نظر ندارد مولود اندک زندگانی بود دلیل ه اگر زحل ومریخ در طالع
بود وسعود از وی ساقط بود واز برج ودرجهٔ اجتماع ونحوس بجزو
اجتماع یا استقبال ناظر بود مولود اندک زندگانی کند دلیل و اگر قمر در حمل
بود بمقابلهٔ مریخ شود وسعد هردو نظر ندارد مولود ضعیف التربیت و اندک
عمر بود دلیل ز اگر خداوند طالع وخداوند خانهٔ آفتاب وقمر وخداوند
سهم السعادة وتحت الشعاع آفتاب باشد مولود اندک حیوة بود
دلیل ح اگر خداوند طالع وخداوند خانهٔ آفتاب وقمر وخداوند سهم السعادة
تحت الشعاع آفتاب باشد مولود اندک حیاة بود دلیل ط اگر رأس
وزحل ومریخ در برج رابع بود از طالع مولود اندک حیات بود دلیل ی
اگر زحل ومریخ از مقابله یکدیگر نگرند ویکی در طالع بود ویکی در مغرب
وقمر در وسط السما بود یا در مغرب یا در وتد الارض مولود تربیت نیابد
دلیل یا واگر قمر در حد زحل یا در حد مریخ بود ونحس در وتد بود وهیچ سعد
بوی نظر ندارد مولود تربیت نیابد دلیل یب اگر زحل ومریخ با ذنب در
طالع بود وقمر وشمس بوی ناظر باشد مولود تربیت وحیاة نیابد
دلیل یج اگر زحل در طالع بود ومریخ در وتد مغرب مولود اندک زندگانی
بود وهمچنین اگر زحل در مشرق بود وزهره در مغرب حکم همان باشد دلیل ید اگر نحس
شعاع بر درجهٔ طالع دارد مولود تربیت نیابد مگر اگر سعدی نظر داشته باشد دلیل یه اگر قمر منحوس بود

اما

اما ساقط بود ودیگر کواکب از طالع تا دوازده سال که دور بگذرد بر عمر
مولود حکم نتوان کرد والله تعالی اعلم قسم سیوم مولودی که بزید وتربیت
یابد اما دراز عمر نبود دلیل اول اگر مشتری در طالع بود یا نظر کند بدو از
تثلیث وتسدیس مولود تربیت نیکو یابد واگر مشتری در وتد بود
یا در مایل الوتد همین حکم دارد علی الخصوص که زهره ناظر بود وهردو از
رجوع واحتراق مصئون باشند دلیل ب اگر زحل در وتد بود یا در مثلثه
طالع مولود عمر یابد اما نه دراز دلیل ج اگر عطارد در طالع بود ومشتری
در وتد تحت الارض مولود عمر یابد نه دراز دلیل د اگر قمر سلیم بود
از اتصال نحوس وغریب نبود واصحاب مثلثات طالع در
اماکن خویش قوی حال باشند وراجع ومحترق نباشند علی الخصوص
که در خانه وشرف خویش باشند وفاضل تر آن بود که قمر متصل بود بسعود زاید
در ضوء ومشتری ومریخ منحوس نبود که مریخ تربیت تباه کند خاصه در
موالید روزی که خاصهٔ مریخ فوق الارض بود دلیل ه اگر زحل ومریخ
در طالع باشند قوی حال واز شعاع آفتاب دور باشند مولود
عمر یابد نه دراز دلیل و اگر کواکب نهاری بروز در بروج نهاری باشند
ولیلی بشب در بروج لیلی این علامت نیکو بود در تربیت دلیل ز
اگر زهره از نیمهٔ برج درگذشته باشد واین برج طالع بود یا وسط السماء

این دلیل نیکو بود در بقا و تربیت دلیل ح آن بود که اگر مثلثات طالع
در وسط السماء یا در برج یازدهم که برج سعادتست یا برج پنجم باشند
و این قوی ترین دلایل بود قسم چهارم در آنکه بزید و تربیت
یابد و عمر از حق تعالی ارزانی شده دلیل اول اگر کدخدای قوی حال
باشد و کواکب تدبیر بوی دهند و وی راجع و هابط و محترق نبود مولود
عمری دراز یابد دلیل ب اگر آفتاب و ماه در دوم و پنجم و هشتم و یازدهم
باشند مولود دراز عمر باشد و مهتر اهل و بیت خویش شود دلیل ج اگر قمر
در وسط السماء بود در نظر سعود و نحوس ازوی ساقط بود مولود دراز عمر
بود دلیل د اگر سعود در بروج رابع بود از طالع مولود به پیری رسید
و عمر او دراز بود دلیل ه اگر مشتری در حدود حظ خویش بود مولود چندان
زید که نبیرهای خویش را بیند دلیل و اگر آفتاب در حدود زحل بود دلیل
درازی عمر بود دلیل ز اگر آفتاب در طالع بود و هیچ نحس بوی نظر ندارد مولود
دراز عمر بود و مهتر اهل و بیت خویش بود دلیل ح اگر آفتاب در وسط السماء
بود و نحوس بوی مقارنه و مقابله و تربیع نظر ندارد مولود عمر دراز یابد دلیل ط
اگر زهره در طالع بود و هیچ وی را منحوس ندارد و مشتری بوی ناظر بود مولود
دراز عمر و بنیکو معیشت بود دلیل ی اگر قمر در طالع بود و نحوس ازوی ساقط
مولود دراز عمر بود دلیل یا اگر عطارد و زهره بقمر ناظر باشند مولود دراز عمر

ومعتدل

ومعتدل المزاج باشد دلیل یب اگر عطارد و قمر در وتد مغرب و یا در
تحت الارض باشند مولود دراز عمر باشد دلیل یج اگر سهم السعادة
در طالع بود یا خداوند او و او مشرقی بود خارج و منفصل از تحت الشعاع
و هیچ نحس بوی نظر ندارد مولود دراز عمر و نیکو زندگانی باشد دلیل ید
اگر قمر روز سیوم از ولادت و روز هفتم و روز چهل از ولادت بنگرد
و بدان اعتبار کند دلیل یه اگر قمر در روز سیوم ساقط بود از وتد یا سعدی
بوی ناظر نبود یا دلیل تربیت و خاصه زحل در خانه و شرف و حد خویش نباشد
مولود روزگار برنج گذارد فصل چهارم از کتاب در احکام هیلاج و
کدخدای و قانون عمر هیلاج از پنج موضع طلب کنند از آفتاب و ماه و سهم السعادة
و جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع و درجهٔ طالع اگر طالع روزی بود
ابتدا با آفتاب کنند و اگر شب بود بماه کنند و اگر طالع اجتماعی بود جزو اجتماع
بر سهم السعادة مقدم بود بنزدیک ابو المعشر آفتاب در طالع و وسط السماء
و یازدهم هیلاج بود اگر برج مذکر بود و اگر مؤنث و مستولی بر موضع وی برین
نظر دارد اما در برج سابع و رابع و ثامن باید که برج مذکر بود و بنزدیک دیگران
باید که آفتاب در برج مذکر بود و ربع مذکر ابر در وحبط السماء بود تا طالع
و از درجهٔ رابع تا سابع و ابو المعشر گوید قمر در چهارم و وتد و در یازدهم و سیوم
و پنجم در برج مؤنث هیلاج بود و برج سیوم برای آنست که فرح قمر است

با استقبال مقدم بر طالع و درجهٔ طالع بود و اگر طالع روزی بود جزو اجتماع ۴

وآفتاب در تاسع هم هیلاج را شاید علی الخصوص که طالع قوس بود آفتاب
در اسد یا طالع اسد بود آفتاب در حمل وچون هیلاج معلوم شد و هیلاج
بزبان بابلی ماده بود و کدخدا آنکه مستولی را بر مکان هیلاج طلب کنند
از خداوند خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه هرکدام ازین ارباب حظوظ
که قوی حال تر بود و شرقی بود علی الخصوص که زحل و مریخ و مشتری بود اولیتر
بود دیکد خدای پس اگر کدخدای در طالع بود یا در وسط السماء یا در مغرب و قوی
حال بود و سلیم از نحوس و در خانه بود یا در شرف یا در حد یا در مثلثه
ایزد تعالی سالهای بزرگ عطیتبوی بدهد و اگر راجع بود اگر در اول رجوع بود
دو خمس در عطیهٔ او نقصان کند و در میانهٔ رجوع و آخر یک خمس و اگر کواکب
در هبوط و وبال و بیر و تحت الشعاع بود سالهای کوچک عطیت دهد و گروهی گفته اند
اندر خامس و حادی عشر و ثامن و ثانی اگر در خانه و شرف خویش بود سالهای
بزرگ دهد و اگر غریب بود سالهای میانه و اگر سیوم و ششم و نهم و دوازدهم
بود سالهای کوچک دهد و ماهها و چنانکه هیلاج از پنج موضع طلب کنند کدخدا را
از پنج موضع طلب کنند خداوند خانه و خداوند شرف و خداوند حد و خداوند
مثلثه و خداوند صورت و باید که کدخدا بهیلاج ناظر بود از تثلیث یا از
تسدیس یا از تربیع یا از مقابله یا از مقارنه یا در دو برج باشند متفق در مطالع
یا در دو برج باشند متفق در ساعات النهار مثال انظار مطالعی بیست درجه

حمل

حمل باشد و ده درجهٔ حوت و هژده سرطان و دوازده قوس و امثال این چنانکه
در جدول که این بعض را نهاده اند موضوع باشد و اتفاق زمانی چون هشت
درجهٔ حمل و بیست دو درجهٔ سنبله و امثال این هردو درجه که ساعات
روز دران وقت که آفتاب دران درجه بود یکی و متقدمان اتصال طالعی و زمانی
نکاه داشته اند قومی گفته اند که بطالع پدر بنگرد اگر دلیل فرزند او راجع بود و در
دوازده طالع اصل بود که هشتم بیت الولد است منحوس او را فرزند
قرار نگیرد اگرچه فرزند را هیلاج و کدخدای قوی افتد باید که دلیل تحویلی
و جزوی عمر او قطع افتد گفته اند که قمر اگر هیلاج و کدخدای باشد و اگر نه
او را حظی بود در عمر از تیسیر او بقواطع و نحوس غافل نباید بود و هر مولود که
کدخدای او بهیلاج او نه آفتاب و قمر بود و در درجهٔ طالع این مولود کوتاه عمر
بود و اگر کدخدای تحت الشعاع بود هم این حکم دارد و سهل بن بشر چنین آرد که
از خداوند حظوظ هیچ متقدم تر از خداوند حد نیست و دیگران خانه و شرف
بوی متقدم دارند و آنچه اتفاق جمهور برین است آنست که کدخدای که کدخدای
در وتد عطیهٔ کبری دهد و در مائل الوتد عطیهٔ وسطی و در زایل صغری و گروهی
گفته اند که روا باشد که بر سالهای کدخدای زیادت کنند اگر در وتد باشند عطیهٔ صغری
دهند اگر در مائل الوتد باشند دو بهر عطیهٔ صغری اگر در زایل باشند ثلث عطیهٔ
صغری و گروهی گفته اند که در وتد سالهای صغری دهد در مائل شهور در زایل ایام

اکر قوی حال بود و اکر ضعیف بود [illegible] سالهای زحل بزرک پنجاه و هفت سال
میانه چهل و سه سال و شش ماه خرد سی سال دو بهر سال کوچک بیست سال و
ثلث سال کوچک ده سال مشتری را سال بزرک هفتاد و نه سال میانه چهل
و پنج و نیم کوچک دوازده سال و ثلث کوچک هشت سال ثلث کوچک چهار
سال مریخ را سال بزرک شصت و شش سال میانه چهل سال و نیم کوچک
پانزده سال و ثلث کوچک ده سال و ثلث کوچک پنج سال آفتاب را
سال بزرک صد و بیست میانه سی و نه کوچک نوزده و ثلث صغری او دوازده
سال و هشت ماه ثلث وی شش سال و چهار ماه سالهای بزرک زهره هشتاد
و دو سال میانه و چهل و پنج سال کوچک هشت دو بهر سال کوچک پنج سال
و چهار ماه ثلث سالهای کوچک دو سال و هشت ماه سالهای بزرک
عطارد هفتاد و شش سال میانه چهل و هشت سال کوچک بیست سال
و ثلث عطیهٔ صغری سیزده سال و چهار ماه ثلث شش سال و هشت ماه
سالهای بزرک قمر صد و هشت سال میانه سی و نه سال و نیم کوچک بیست و پنج
سال دو بهره کوچک شانزده سال و هشت ماه و ثلث کوچک هشت سال
و چهار ماه سالها که زیادت شود بر عطیهٔ کدخدای بنظر سعود شود و زیادت
کنند از کواکب مشتری بود و زهره و عطارد چون مسعود بود و راس که حیاتیه
او و کدخدای کمتر از دوازده درجه بود بنزدیک قومی آفتاب از تثلیث و تسدیس

ربع عطیهٔ کدخدا [illegible]
[illegible] ربع عطیهٔ کدخدا [illegible]

زیادت

زیادت کنند و زهره و مشتری از مقارنه و تثلیث و مقابله و تربیع زیادت
کنند و در جامع شاهی هم این آورده است و اکثر احکامیان از تربیع و مقابله
سعدین هیچ حکم نکنند بزیادتی بعضی از احکامیان بر آنند که حکم باید کرد
بزیادتی و اما آنچه نقصان کنند از عطیهٔ کدخدای بمقارنه و مقابله
و تربیع آفتاب و مریخ بود و زحل و عطارد چون منحوس بود و ذنب
چون میان او و کدخدای کمتر از دوازده درجه بود و عطارد اگرچه مسعود
بود از نظر تربیع و مقابله هیچ زیادت نکنند و راس بنزدیک گروهی
سه سال افزاید و بنزدیک قومی ربع عطیهٔ کدخدای و ذنب دو سال
نقصان کنند و بنزدیک قومی ربع عطیهٔ کدخدای اگر زیادت کنند و بنزدیک
قومی در انعقاد در اوتاد بود سالهای صغری فزاید اگر در مایل الاوتاد بود شهور
بعد سالهای صغری اگر زایل بود ایام بنزدیک قومی ثلثی و ثلث عطیهٔ صغری
افزاید چون مسعود بود اگر کدخدای این نحس در گذشته باشد بمقدار نور
جرم خویش خواه از مقابله و مقارنه و خواه از تربیع تربیع آن نحس از
عطیهٔ او شهور یا ایام کمتر کند و همچنین اگر نحس قبول کند کدخدا را و چون
کدخدا را و چون کواه عطیه دهد و زوائد زیادت کند اول عمر در تدبیر کدخدای
بود و دیگر هر درجه بدرجه بکدخدای متصل بود نزدیکتر بود او را و در زیادت دو
دو آید زیادت کند اول عمر در تدبیر کدخدای بود و دیگر هر درجه بدرجه کدخدای متصل

بود نزدیکتر بود او را بود و در زیادت دو آید مولود ضعیف بود و مزاج او
زیادت قوتی ندارد و در هیلاج و کدخدای اقاویل بسیار است
آنچه مشهور بود و متداول میان ارباب این صناعت بیان کرده آمد
اما ملک الحکماء المتقدمین ابوریحان بیرونی گوید کدخدای الهایی در وتد در
کبری دهد و در مایل الوتد وسطی در زایل صغری آنچه میان وتد و زایل یا مایل
و زایل بود بُعد میان کوکب و درجهٔ زایل بگیرد بمطالع حملی و عدد اصغر از عدد
سالهای اکبر بیفکند آنچه بماند فضل بود و درجهٔ زایل از درجهٔ وتدی که
این خانه زایل آن بود بیفکند بمطالع و این را الکل البیت خوانند
آنچه میان وتد و مایل بود درجهٔ کوکب از درجهٔ مایل نقصان کند پس بعد
در فضل ضرب کند و بر اکل البیت قسمت کند تا ربعه اعداد متناسب تعدیل
حاصل آید اگر کوکب از درجهٔ زایل درگذشته باشد یا مایل از کبری نقصان کند
پس چنانکه مطالع در تسییر نگاه دارد اعداد سالهای کواکب بحسب مواضع نگاه
دارد و عطایا یا کواکب علوی در وسط الرجوع تمام باشد نزدیک متقدمان
و در شرف کواکب خلاف است میان عجم و هند هند شرف آفتاب در ده درجه
حمل گوید شرف قمر متفق است شرف زحل در بیست درجه میزان و شرف
مشتری در پنج درجهٔ سرطان و شرف مریخ و عطارد و زهره متفق است هند
گویند کوکب بر درجهٔ شرف عطیهٔ کبری دهد و اگر در وتد بود یا در مایل یا در زایلی

طريق

طریق اصطفن الاسکندرانی موضع سهم الغیب بنگرد در هر برج که باشد
اگر وتد بود مطالع وی سال گیرد اگر مایل الوتد بود ماه گیرد اگر در زایل
بود ایام گیرد و در خداوند مطالع بروی افزاید اگر در وتد بود صغری اگر مایل
الوتد بود ثلثی صغری اگر در زایل الوتد بود ثلث صغری با ایام و با خداوند
سهم السعادة هم این کند و آنچه جمع آید قانون نهد طریقی دیگر از گفتهٔ
بابلیان سهم السعادة بگیرد و بموضع وی اعتبار کند و سالهای وی اثبات
کند و مستولی بر طالع بگیرد و بموضع وی اعتبار کند و سالهای او با آن
ضم کند یا کبری یا وسطی و مطالع برج طالع بگیرد و آن را شهور گیرد و جمله
بر هم افزاید و بنواقص و زوائد اعتبار کند آنچه حاصل آید عمر مولود بود
طریقی دیگر بنگرد تا میان هیلاج و اول نحسی که بنور وی بود تا بجد وی چند است
از درجات بعد در دو جای آرد و ضرب کند آنچه حاصل آید مدت عمر
مولود بود و در بقا مدت ولایت درجهٔ وسط السماء یقوم مقام هیلاج
و مستولی بر درجهٔ عاشر یقوم مقام کدخدای و ناظر بکدخدای بنظر مقبول زوائد
و نحوس بنظر نامقبول نواقص و این مجربست و در بقاء تزویج درجهٔ سابع
جاری مجری هیلاج بود و مستولی جاری مجرای کدخدای و در بناها و ضیاع خریدن
درجهٔ رابع هیلاج بود و مستولی جاری مجرای کدخدای الابنای شهرها و حصارها
که در آن سالهای عظمی اعتبار کنند والله اعلم وخواجه احمد

عبد الجلیل در احکام هیلاج وکدخدای کتابی کرده است [تصنیف] ومن بخط وی دارم گوید
زهره ومشتری از مقارنه وتسدیس وتثلیثین وتربیعین ومقابله
وسالهای کدخدای زیادت کنند وقمر از تسدیس وتثلیثین وعطارد
چون مسعود بود از مقارنه وتسدیس وتثلیثین وقومی گویند آفتاب
از تسدیس وتثلیثین زیادت کند وراس از مقارنه سه سال نزدیک
تومی ربع عطیه کدخدای وزحل ومریخ وعطارد وآفتاب چون منحوس بود
از مقارنه وتربیعین ومقابله وذنب از مقارنه دوسال وزوال آید چون
در اوتاد بود سالهای صغری افزاید چون مایل الاوتاد بوقت شهور چون
در زایل بود بعدد سالهای صغری ایام [تقصن] استخراج هیلاج بر مذهب هرمس [زید الاستقبال]
وبطلیموس چون مولود اجتماعی بود ونهاری در طالع آفتاب وقمر جزو اجتماع
وسهم السعادة ودرجه طالع بذکورت وانوثت برج اعتبار نیست
در دوم جزو اجتماع وسهم السعادة در پنجم قمر وجزو اجتماع وسهم السعادة در هفتم
چون طالع در هشتم چون دوم در نهم آفتاب وماه دهم ویازدهم چون
طالع واگر مولود در اولادت استقبالی نهاری بود در طالع آفتاب انگاه
قمر وسهم السعادة وجزو استقبال ودرجه طالع در ثانی سهم السعادة وجزو استقبال را
در سیوم قمر در چهارم قمر وسهم السعادة وجزو استقبال در پنجم همچنان در هفتم چون
طالع هشتم چون دوم در نهم آفتاب وقمر دهم ویازدهم چون طالع وسابع

وچون

وچون موالید لیلی اجتماعی بر مذهب هرمس وبطلیموس قمر بر آفتاب متقدم بود
دیگر بر قرار واستقبال همچنان چون ولادت اجتماعی بود نهاری بر مذهب [ذرنیوس]
ذورثیوس در طالع آفتاب بود وقمر وجزو طالع وجزو اجتماع وسهم السعادة
در دوم قمر وجزو اجتماع وسهم السعادة در پنجم قمر در برج مؤنث باید وجزو
اجتماع وسهم السعادة بر هفتم آفتاب در برج مذکر باید وقمر وجزو اجتماع
وسهم را [السعادة] اعتباری نبود ودر هشتم قمر وجزو اجتماع وسهم السعادة نشاید
اما آفتاب در برجی مذکر باید ودر عاشر آفتاب وقمر وجزو اجتماع وسهم [السعادة]
بی اعتبار ذکورت وانوثت در یازدهم آفتاب وقمر در برج مونث باید
وجزو اجتماع وسهم السعادة وچون ولادت استقبالی نهاری بود در طالع
آفتاب بود وقمر وجزو طالع وسهم السعادة انگاه جزو استقبال در ثانی قمر انگاه
جزو استقبال سهم السعادة در چهارم قمر در برجی مؤنث وسهم السعادة وجزو استقبال
وجزو امتلاء در هفتم آفتاب در برج مذکر قمر وسهم السعاده وجزو استقبال
بی اعتبار ذکورت وانوثت در هشتم آفتاب در برج مذکر وقمر وسهم وجزو
استقبال بی اعتبار قمر در برج مونث در یازدهم آفتاب بی اعتبار قمر در برج
مؤنث انگاه جزو استقبال انگاه سهم السعادة وچون ولادت لیلی بود اجتماع
بر مذهب ذورثیوس در طالع قمر بی اعتبار آفتاب در برج مذکر درجه طالع جزو
اجتماع سهم السعادة در دوم قمر بی اعتبار آفتاب در برج مذکر سهم السعادة

[حاشیه:] وجزو استقبال در پنجم قمر در برج مونث وسهم السعاده م
[حاشیه:] [illegible]

جزو اجتماع در چهارم قمر در برج مونث آنکه آفتاب و جزو اجتماع و سهم پنجم حکم
چهارم دارد هفتم قمر باعتبار آفتاب در برج مذکر جزو اجتماع سهم السعاده
در هشتم قمر آفتاب در برج مذکر سهم السعاده جزو اجتماع در عاشر قسم در برج مونث
آنگاه جزو اجتماع آنگاه سهم السعادة یازدهم حکم دهم دارد چون ولادت استقبالی
لیلی بود و مذهب دوروتیوس قمر در طالع باعتبار آفتاب در برج مذکر
جزو طالع سهم السعادة جزو استقبال در دوم قمر باعتبار آنگاه
آفتاب در برج مذکر جزو استقبال سهم السعاده و چهارم قمر در برج مونث
آفتاب باعتبار آنگاه سهم آنگاه جزو استقبال پنجم حکم چهارم دارد هفتم جزو
قمر باعتبار آفتاب در برج مذکر پس سهم السعاده پس جزو استقبال در هشتم
قمر و سهم السعاده و جزو استقبال در دهم قمر در برج مونث و سهم السعاده و جزو
استقبال یازدهم حکم دهم **استخراج هیلاج بمذهب جمهور** چون طالع اجتماعی نهاری
بود در طالع آفتاب و قمر و جزو و سهم السعاده و درجه طالع باعتبار در دوم قمر
و جزو و سهم در چهارم قمر در برج مونث و جزو و سهم در پنجم قمر در برج
مونث و جزو و سهم در هفتم آفتاب در برج مذکر و قمر باعتبار و جزو و سهم
هشتم چون هفتم دهم آفتاب باعتبار قمر در برج مونث و جزو و سهم
یازدهم چون دهم چون استقبال نهاری بود آفتاب و قمر و سهم و جزو و درجه
طالع ثانی قمر و سهم و جزو در رابع قمر در برج مونث و جزو سهم پنجم چون چهارم

درهفتم

هشتم را — هفتم را

در هفتم آفتاب در برج مذکر و قمر و سهم و جزو هشتم چون هفتم نهم
آفتاب باعتبار قمر در برج مونث سهم و جزو یازدهم چون دهم چون
اجتماعی لیلی بود آفتاب و قمر و سهم و جزو و درجه طالع در طالع قمر دوم
قمر و سهم و جزو در چهارم قمر در برج مونث و جزو استقبال و سهم در پنجم
مثل چهارم در هفتم آفتاب در برج مذکر قمر و سهم السعادة جزو استقبال
هشتم چون هفتم در دهم قمر در برج مونث سهم جزو استقبال یازدهم چون
دهم چون ولادت استقبال لیلی بود قمر و آفتاب در برج مذکر سهم جزو
استقبال درجه طالع در دوم همچنین در چهارم قمر در بروج مونث آفتاب
و سهم و جزو پنجم همچنین هفتم چون طالع هشتم قمر و سهم و جزو دهم قمر در برج
مونث و سهم و جزو یازدهم همچون دهم والله اعلم **استخراج قانون عمر بطریق
فرخان الطبری** اگر طالع روزی بود بگیرد آفتاب را و اگر شب بود بگیرد ماه را
و بنگرد تا بکدام کوکب می پیوندد درجات بعد میان هر دو اتصال بدرجات
راست بگیرد و در دوازده ضرب کند اگر از صد و بیست زیادت باشد
صد و بیست از وی بیفکند آنچه کمتر از آن بوده باشد بماند تا قانون عمر بود
قانون عمر بطریق دوروتیوس مصری و می گوید هرمس ادریس پیغمبر بوده
و ذرنیوس یوسف علیه الصلوة والسلام والله اعلم از اول حمل تا بدرجه
طالع بگیرد و تجنیس کند تا دقایق شود و این دقایق بر هفت قسمت کنند

بعض درجات سوم

آنچه کمتر از هفت ماند اگر یکی بود دلیل او آفتاب بود و اگر دو بود دلیل او
قمر بود و اگر سه بود دلیل مریخ بود و اگر چهار بود دلیل او عطارد بود و اگر
پنج بود دلیل مشتری بود و اگر شش بود دلیل زهره بود و اگر هفت بود
زحل و مگر یک عدد باز گذارد تا این هفت صحیح بیرون آید اگر هفت صحیح
بیرون نیاید و قسمت تمام نبود بلکه طریقش آن بود که اگر هیچ نماند
زحل گیرد پس میان این کوکب و درجهٔ طالع بگیرد و تجنیس کند تا
دقایق شود و ازان دقایق اوّل که داشت نقصان کند آنچه ماند ازآن
دلیل حیاة نام کند و باز دیگر بدین هفت قسمت کند و همچنان بکواکب
نسبت دهد پس ازین کوکب بار دیگر تا بدرجهٔ طالع بگیرد و تجنیس کند
تا دقایق شود و بر دلایل حیاة که یاد کردیم قسمت کند آنچه صحاح از قسمت
بیرون آید بیفکند و آنچه کسور در حیاة بماند در دوازده ضرب کند
و بر دلیل حیاة که دقایق است قسمت کند آنچه حاصل آید سالها بود
شمسی آنچه کسور بماند در دوازده ضرب کند و آنچه از ضرب حاصل آید
ماهها بود و کسور در دوازده ضرب کند بر سی قسمت کند آنچه حاصل آید
ساعات بود و بدین طریق قانون عمر از سالها و ماهها و ایام و
ساعات معلوم شود طریق عجم اگر سعدی بود بر درجهٔ طالع دارد
اگر چه صاحب حظ درجهٔ طالع نبود درجهٔ طالع هیلاج بود و آن سعد

کدخدا

٣٠

کدخدای بیشتر بطالع بلد درجهٔ طالع زاینده تا اگر نحسی قاطع رسد آنجا
حکم قطع کند استخراج قانون عمر از طریق هستراز اقاویل هند
این اقدام الایام از اسرار نجوم است و برین ضنت کرده اند
بر شاگردان و مستفیدان و طریق اینست که اجزای ساعات
درجهٔ طالع بگیرد و در دوازده ضرب کند و رفع کند پس
قانون بنگرد تا چند است و نسبت او بنسبت این مقدار
ازین عدد که در ضرب حاصل آمده باشد عمر مولود بود مثال این طالع
بود ست لح مد اجزا ساعات درجهٔ طالع یو لح ه دوازده
ضرب کنیم بیاید صد و نود و شش قانون از هستر بگرفتم
بیاید بیست و چهار و بیست و چهار از شصت دو خمس
او بود و خمس صد و نود و شش بگرفتم بیاید هفتاد و نه بود
تا شهور و این قانون عمر است و این طریق منسوبست به ابو النطیش
المنجم و جدول اینست ه

اجزاء		اجزاء	
ا ، ب	سدس العشر / ثلث العشر	لا ، لب	ربع وسدس عشر / ثلث وخمس
ج ، د	نصف العشر / ثلثان العشر	لج ، لد	ربع خمس ثلث / نصف ثلثان عشر
ه ، و	نصف السدس / عشر	له ، لو	ثلث و ربع / نصف وعشر
ز ، ح	عشر وسدس عشر / عشر ثلث وعشر	لز ، لح	ربع خمس عشر / ثلث وخمس عشر
ط ، ی	عشر ونصف عشر / سدس	لط ، م	ثلث ربع ثلثان عشر / ثلثان
یا ، یب	عشر ونصف سدس / عشر	ما ، مب	ثلث ربع عشر / نصف خمس
یج ، ید	سدس ونصف عشر / سدس وثلثان عشر	مج ، مد	ثلثان ونصف عشر / ثلثان وثلث عشر
یه ، یو	ربع / سدس وعشر	مه ، مو	نصف ربع / ثلثان وعشر
یز ، یح	خمس نصف سدس / خمس عشر	مز ، مح	ثلث ربع خمس / نصف ثلث خمس
یط ، ک	ربع ثلث عشر / ثلث	مط ، ن	نصف وربع ثلثان عشر / نصف ثلث
کا ، کب	ثلث عشر / خمس وسدس	نا ، نب	نصف ربع عشر / ثلثان وخمس
کج ، کد	ثلث نصف عشر / ثلث نصف عشر سدس	نج ، ند	نصف وثلث ونصف عشر / نصف وثلث عشر
که ، کو	ربع وسدس / ثلث عشر	نه ، نو	ثلثان وربع عشر / نصف ثلث عشر
کز ، کح	ربع خمس / خمس وسدس	نز ، نح	نصف ربع خمس / ثلثان وخمس عشر
کط ، ل	ربع سدس ثلثان / نصف	نط ، س	ثلثان وربع / ثلثان وعشر

العددان	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ا ، ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ج ، د	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ه ، و	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ز ، ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ط ، ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یا ، یب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یج ، ید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یه ، یو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یز ، یح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
یط ، ک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کا ، کب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کج ، کد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
که ، کو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کز ، کح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کط ، ل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مرآة ...

قول جتهٔ هندی در عمر بیداج گویند سالها که چون آفتاب هیلاج بود
بکار دارند و دوم در پیش بیشتر کلک چون قمر را بود سر و النتاح گویند
چون طالع را بود بعد میان اول حمل و طالع بگیرد و تجنیس کند تا دقایق گردد
و جمله بر دو قسمت عدد قسمت کند آنچه حاصل آید سالها بود اگر
کسری بماند در دوازده ضرب کند و بر دویست قسمت کند ماهها بود
کسر دیگر همچنین کند ساعات بود بعد میان مستوی و درجهٔ شرف او
بگیرد و برابستی اگر کمتر از نصف الدور بود نصف الدور نقصان کند و اگر
بیشتر بود از تمام الدور نقصان کند و باقی در سالهای کواکب که یاد خواهیم
کرد آنچه از بروج حاصل آید شهور بود و درجه ایام و دقایق ساعات این
جمله نگاه دارد اگر کواکب از شرف بهبوط می آید ازین سالها که یاد
خواهیم کردن نقصان کند و اگر از هبوط بشرف می آید و چون کواکب
در درجهٔ شرف باشند هیچ نیفزاید و نگاه دارد این سالها بدهند جمله جمع کنند
اگر کدخدای نحس باشد و در ثانی عشر بود عمر ندهد و اگر یازدهم باشد نصف
عطیهٔ او در تاسع ربع در ثامن خمس در سابع سدس و سعد در ثانی
عشر نصف او باطل شود و در یازدهم ربع و در عاشر سدس در تاسع
ثمن او در سابع نصف سدس او این نزدیک جتهٔ هندی است
هیچ هیلاج قوی تر از آفتاب نیست که عطیهٔ او بیشتر است و هیچ ضعیف تر از

زحل نیز

زحل نیست که عطیهٔ او کمتر است

الشمس القمر الزحل المشتری المریخ الزهره العطارد
سداح نط به ک سه سه کا سه
ید ید ید ید ید ید
کسر کلک ا بد لح ب ک ط

در سرعت و بطوء ولادت حمل

اول اگر مریخ در وتدی بود در برج مؤنث و ولادت روز بوده
باشد بتربیع ناگاه ذنب را در ذنب بگرفته باشد در راه اگر در برجی
آبی بود یا در گرمابه یا در آب **دلیل ب** اگر در بروج مذکر باشند مستقیمة
الطلوع در موالید اناث دلیل زودی ولادت و بی رنجی بود **دلیل**
ج اگر قمر مقارن مریخ بود یا بوی ناظر و مشتری بدیشان ناظر دلیل آسانی
ولادت و عافیت و سلامت بوده باشد **دلیل د** اگر عطارد در طالع بود
و این برج برج مریخ بود دلیل آسانی مولود بوده باشد **دلیل ه**
آفتاب اگر در طالع بود در مثلثات خویش بود و سعود از مواضع نیکو بوی
نظر دارند دلیل خلاص و سرعة الولادت بود **دلیل و** اگر مقارن آفتاب
بوده باشد و از وی متصل شده در طالع یا وسط السماء دلیل سلامت و سعادت

ولادت باشد دلیل ز اگر در طالع اناث زهره و قمر در برج مؤنث باشد
این دلیل نیکو حال مولود بود و حال مادر او و شادی مادر او بولادت او ه
دلایل ولادت و رنج آن کودک اگر نحوس در دوازدهم طالع باشد آن آفت
ولادت برنج و دشخوار بوده باشد دلیل ب اگر قمر منصرف از زحل آن ولادت
با رنج و خطر باشد دلیل ج اگر آفتاب و قمر خداوند طالع در برج اناث
معوجة الطلوع باشند در موالید پسران یا در برج مذکر در موالید دختران
دران ولادت خطر و آفت بود و اگر زحل در وتدی بود باز این هم
هلاک مادر بود دلیل د اگر کوکبی مقیم یا راجع در طالع بود دلیل خطر ولادت
بود دلیل ه اگر قمر با ستقبال شود و میان او و استقبال آفتاب کمتر از
دوازده درجه مانده باشد و هیچ کوکب دیگر را نه بیند مادر را ازین ولادت
رنج رسد دلیل و اگر آفتاب و قمر و زهره در اسد یا جدی یا دلو یا
عقرب باشد مادر مولود را ازین ولادت رنج رسد بسیار دلیل ز
اگر قمر در برجی مُعَوَّجُ الطُّلُوع بود بتربیع یا مقابله از درد رنج بسیار برد
و باکثر آن بود که مادر هلاک شود فصل پنجم در احکام دلیل دوازده خانه ها
اول دلیل جاه و نطق و بدن و ابتدای کارها و اگر عمر بود دلیل حیات اخلاق
و عادت و بخت اندر عمر چنین گوید که صاحب مثلثه نخستین از طالع دلیل
جاه و طبیعت مولود و مراد و مکروه خداوند طالع بود و آنچه از خیر و شر بوی رسد

در اول

در اول عمر و دلیل عمر بود و مثلثه دوم دلیل جاه و حشمت و قوت باشد و میانه
عمر بود و مثلثه سیوم دلیل عاقبت خداوند طالع بود در حال رفتن ازین
جهان و دلیل موخر عمر بود خانه ب دلیل مال و معاش و اعوان بود
و کسب و آز و اعطا و صناعت و اعمال و جاه او لاد مثلثه اول دلیل
مال و معاش بود و مثلثه دوم دلیل اعوان و انصار بود مثلثه سیوم
دلیل همت و مروت و شجاعت و نفقه کردن خانه ج دلیل خویشان و برادر
و دشمنان پدر و سفر نزدیک بود و دلیل بود بر نزدیکی مرگ و آن ایام
که دران مرگ نزدیک بود مثلثه نخستین دلیل مهینان اقارب و برادران
و خواهران بود و دوم بر میانگی و سیوم بر کهین خانه د پدران و خواهران
و عاقبت و عقار و اسباب و عواقب و کارهای پوشیده و سعادت و
نحوست مولود دران جهان و دلیل آغاز پدران و دلیل دشمنان
فرزندان بود و دلیل حسب و نسب بود مثلثه نخستین دلیل جاه و لد بود
مثلثه دوم دلیل لذت و طرب بود و مثلثه سیوم دلیل رشد و اخبار
و هدایا خانه ه خانه فرزندان و هدایا و رسل و لذت و طرب و منافع
و فواید ضیاع بود و دلیل مال پدران و آنچه پس از مرگ بر مولود گویند
از خیر و ثنا و ذم و غیر آن مثلثه نخستین دلیل جاه و لد بود مثلثه دوم
دلیل لذت و طرب بود و مثلثه سیوم دلیل رسل و اخبار و هدایا بود

پدران بود دوم دلیل ضیاع
و عقار سیم عاقبت کار ۴

خانهٔ و دلیل بیماری و بنده و پرستار و ستوران بستهٔ شکافته و آنچه امید ندارد و دلیل بود بر غم بر سستی کهول مثلثهٔ نخستین دلیل بیماری بود دوم دلیل بنده و پرستار بود سیوم دلیل منفعت خداوند طالع از یشان

خانهٔ ز زنان و شرکای و خصوم و اجداد و اسلاف بود زیراکه چهارم خانه پدر است مثلثهٔ نخستین دلیل ازواج و نکاح و قوة شهوانی بود و مثلثهٔ دوم دلیل اضداد و خصوم بود و مثلثهٔ سیوم دلیل شرکت و مخالطت

خانهٔ ح خوف و موت و مواریث بود و مال ازواج و فرزند و پدر و نکبت و سموم و ودایع و بطالت و کسل مثلثهٔ نخستین دلیل مرگ بود دوم دلیل کارها و مرتبه و خوف سیوم دلیل مواریث

خانهٔ ط اَلبَیتُ التّاسِعُ وَ تُسَمّیٰ بَیتُ العِلمِ وَ الدّینِ وَ الوَقارِ وَ الوَفاءِ وَ السَّفَرِ وَ فیه مفرح اِسمیه وَ یَدُلُّ عَلَی الزَّوالِ وَ ما مَفَرحُ الامورِ وَ الکتبِ وَ الاَخبارِ وَ الرُّسُلِ وَ الاعا سلیب وَ الطّرفِ وَ اُخوةِ الزَّوجةِ وَ رَبّ مُثَلَّثَةِ الاُولیٰ عَلَی الاَسفارِ وَ ما یَطلُبُ فیها مِنَ الخَیرِ وَ الشَّرِّ وَ الثّانیةُ یَدُلُّ عَلَی العِبادَةِ وَ التَّصَوُّنِ وَ عَلیٰ بُیُوتِ العِبادَةِ وَ عِمارَتِها وَ الثّالِثَةُ یَدُلُّ عَلَی العِلمِ وَ الفِقهِ وَ صِدقِها

خانهٔ ی دلیل کمال و جاه و عمل سلطان و رفعت بود و صوت و هیبت و دلیل میانهٔ عمر بود مثلثهٔ نخستین از وی دلیل ولایت و سلطان بود و مثلثهٔ دوم دلیل عمل و شرف منزلت و

وضیاع

وضیاع و حرفت مثلثهٔ سیوم دلیل مادران و بنات و دوام جاه و کارهای سلطانی

خانهٔ یا دلیل امیدها و دوستان و یاران و مرگ پدران مثلثهٔ نخستین دلیل امید کارها بود و دوم دلیل دوستان بود و سعادت سیوم دلیل سخا و کرم و انتفاع بدوستان

خانهٔ یب خانهٔ دشمنان و غم و اندوه و تهمت و مکر و حیل ستوران زینت و حبس و زندان و مثلثهٔ نخستین دلیل دشمنان بود دوم دلیل بدبختی و عنا و حبس سیوم دلیل اسب و استر و خر و مواشی والله اعلم

خانهٔ اول و حکم آن جکم مستولی بباید دانست و درین باب خلاف است اما آنچه جمهور بران متفق اند آنست که من یاد کنم خداوند خانه را پنج شهادت خداوند شرف را چهار و خداوند حد را سه مثلثهٔ اول را سه شهادت و دوم را دو و سیوم را یکی خداوند سهم السعادة را یک شهادت خداوند جزو اجتماع یا استقبال مقدم را یک شهادت خداوند خانهٔ قمر را یکی خداوند طالع کدخدا را یکی خداوند برج هیلاج با کدخدای را یکی خداوند حد قمر را یکی بشب خداوند حد آفتاب را یکی بروز نظر موافقت را یکی شهادات خداوند سهم الغیب را یک شهادت خداوند روز یا شب را یک شهادت خداوند ساعات معوجه را سه شهادت خداوند حد خداوند طالع را یک شهادت نهبهر را یک شهادت اثنا عشر را یک شهادت

هیلاج یکی و کدخداه ...

صاحب شرف آن برج را که صاحب طالع در وی بود یک شهادت
کوکب را در وتدها در طالع چهار شهادت در وتد تحت الارض یک شهادت
نیز نوبت را یک شهادت چون در خانه بود کوکب یا در شرف یا
در فرح هر یکی را یک شهادت کوکبی که او را تشریق موافق بود
و آنکه او را تغریب موافق بود چون مشرقی بود یا در مغرب شهادتی
سرک بود و بودن کوکب در نطاق رابع که صاعد بود روی بصعود
دارد سه شهادت دارد چون هابط بود روی بصعود دارد یک شهادت
بود اگر زحل بر طالع مستولی بود و یا از مثلثات طالع یکی زحل بود
مولود احمق و جاهل و بددل بود و بخیل و حقود و کذاب و کاهل بود.
اگر مشتری بود مولود دین دار و عالم و حلیم و صادق و امین و سخی بود
و گشاده روی و پارسا و اگر مریخ بود مولود شجاع و سفیه و خاین
و دلیر و لجوج و کذاب بود و اگر مستولی آفتاب بود مولود متکبر و گشاده
روی بود و قاهر و اگر زهره بود مولود گشاده روی و متودد بود و نیکو
خلق و اگر عطارد بود مولود بلیغ و ادیب و منطیق و صاحب فهم
و صاحب ذهن و حاسب و کاتب بود و اگر قمر بود ضعیف و عاجز
و نمام و شتاب زده بود پس هر کدام دو کوکب و سه کوکب که حظوظ
دارند در طالع دلایل ایشان را بیکدیگر امتزاج باید داد والله اعلم

مستولی

مستولی بر مکان عطارد و قمر و طالع ولادت بگیرد و بنگرد تا از ارباب بیوت
و شرف و حدود و وجوه و مثلثه و دریجان و نهبهره که حظ بیشتر
دارد از کواکب اگر از زحل بود و قوی حال بود مولود قوی حال بود و قوی
رای و تدبیر بود و بعید الغور و اگر زحل منحوس بود مولود حقیر و دنی
الهمت و از مردم کناره گیرد و اگر شریک او مشتری بود و زحل قوی
حال بود مولود خیر و مکرم و محترم و ظریف و فال گوی و بهر افتنای [illegible] و اگر زحل ضعیف حال بود مولود
و فرزندان خویش را دشمن دارد و اگر شریک زحل مریخ بود و زحل
قوی حال بود مولود خصومت کننده و حال گردان باشد و فتان و اغرا
مرادهای او بخشم حاصل آید و سخت دل و بی رحمت بود و اگر زحل منحوس بود مولود
راه زن و دزد و عیار باشد و اگر شریک زحل زهره بود و زحل مسعود
مولود زنان را دشمن دارد و التفات او بشاید بود و حسود باشد و قدر نکوتر
که با وی کنند نداند و منفرد بود برای خویش و پارسا بود و با حمیت
و غیرت باشد و اگر زحل منحوس بود مولود حریص بود و برجماع بیهده نکو
در بیشتر کارها و مجامعت کردن دوست دارد با مردمان نزاد برادر
اگر شریک زحل عطارد بود و زحل قوی حال بود مولود بحث کننده
بود از کارهای نکوهیده در کارهای نهانی صاحب عجایب بود و اگر
زحل منحوس بود مولود حقود و گریز و منقبض بود اقارب خویش را

ودزد وجادو بود و تعاویذ و رُقی نویسد و امّا دران منجّح بود اگر مستولی
بر مکان عطارد و قمر مشتری و مشتری مسعود بود مولود سخی و با وقار بود
و عادل و عفیف و رحیم بود و اگر مشتری منحوس بود مُبذِّل و مُعجِب و دغا
بود و اگر شریک مشتری مرّیخ بود و مشتری قوی حال بود مولود مخاصم و حرب
دوست و متکبّر و خداوند امر و نواهی بود و اگر مشتری منحوس بود
مولود فحّاش و درشت خوی و بی ثبات و هیچ تمیز و رای ندارد و مختلف الاحوال
و مضطرب الاحوال بود و اگر شریک او زهره بود و مشتری منحوس نبود
بلکه مسعود بود مولود متنعّم و محبّ بطاعت و لطافت بود و عبادت دوست
دارد و حسن الاخلاق و سلیم القلب و متودّد و بخیر مایل بود و فاضل
و اگر مشتری منحوس بود مولود لذیذ العیش و طبع زنان دارد و زود عاشق شود
و امّا امین و خیردار بود و اگر شریک او عطارد بود مولود در کتب الهی
و هندسه بسیار نگرد و شاعر و تیز خاطر و نیکو سیرت و قوی رای و نیکو
دیانت و نیکو سیاست بود و اگر مشتری منحوس بود او را خطای
بسیار افتد و بر خویشتن اعتقادی داشته باشد و بخلاف راستی و پندار
او حکیم و عاقل است و بی هنر و بی عقل بود و اگر مرّیخ مستولی بود بر مکان
عطارد و قمر و مرّیخ مسعود بود مولود سلاح شور و جنگ انگیز و خصومت کننده بود
و خویشتن را در بلاها افکند و متغلّب و متأنّس بود و اگر مرّیخ منحوس بود

دشنام

و دشنام دهنده و درشت خوی و خون ریز و محبّ شغب و هیچ رحمت
ندارد اندر دل و همچون دیوانه بود و اگر شریک او زهره بود و مرّیخ
قوی بود مولود نیکو مذهب و لذیذ العیش و زود عاشق شود و محارم بود
و ارتکاب بسیار کند و الّا که منجّح بود و صاحب تمیز و اگر مرّیخ منحوس
بود مولود مختلف الاحوال کثیر الجماع کذّاب و استهزا کننده و ملول بود
و اگر شریکش عطارد بود و مرّیخ قوی حال بود مولود داهی و محتال و
بدکار و سریع الفهم و فریبنده و منجّح و زنا کننده و دشمنان را منفعت
رساننده بود و دوستان را نیز و اگر مرّیخ منحوس بود مولود دلیر بود
و زود کارها او را پشیمانی بود و مضطرب الحرکة و کذّاب و دزد و مشهور
به بدی بود و اگر مستولی بر مکان عطارد و قمر زهره بود و زهره قوی حال
بود مولود باخیر و متنعّم و صاحب الفکرة و شدید العبرة و دشمن بُنده
و سرعة الصناعات و یاد کننده حضرت پروردگار تبارک اسمه و تعالی
شانه و جلّ ثناؤه و لا اله غیره بود و با امور شهوانی بغایت مایل بود
و اگر زهره منحوس بود مولود متوانی و صاحب عشق و حال اجبال زنان
نزدیکتر و حامل الذکر بود و اگر شریک او عطارد بود و زهره قوی بود مولود
قوی و حسن الاحوال و محبّ حکما و فضلا و چیزها از تلقّی نفس خویش بداند
و با ابرار و اخیار پسندیده و مائل باشد بغلامان و نفور از زنان و اگر زهره

منحوس بود مولود خبیث وکثیر الحیل وفحّاش ومنافق بود واگر عطارد
مستولی بود بر مکان خویش ومکان قمر وعطارد مسعود بود مولود صاحب
خاطر وحافظ بود وعلوم آسمانی واسرار ربّانی شناسد وداند واگر عطارد
منحوس بود مولود مکّار وبخیف واحمق وسریع الاشتغال بود واو را خطای
بسیار افتد وباقی بازآن مناسبت میدهد دلایل بددلی دلیل اوّل
اگر مریخ غریب وساقط ومنحوس وضعیف بود وطالع مولود نظر ندارد
وزحل بمریخ نظر دارد یا بطالع مولود ضعیف دل بود وجبان دلیل ب
اگر زهره در برج بود ذوجسدین ودر صورت مردم مولود ضعیف دل بود
دلیل د اگر سهم الجرأت تحت الشعاع آفتاب بود ساقط از وتد خداوند
سهم با زحل بود مولود ضعیف دل وعاجز وسلامت طلب واو را در مخاصمت
هیچ رای نباشد وهیچ حیلت نجوید دلایل سبک سری وتیزی اگر بهرام
در طالع بود مولود طیّاش وسفیه بود وغضوب باشد دلیل ب اگر
عطارد در رابع بود ظاهر از تحت الشعاع وزحل ومریخ بوی ناظر بود مولود
سفیه وغضوب بود دلیل ج اگر مریخ در برج هفتم بود در برج غریب
مولود غضوب وسفیه بود ومُتقاتل ومُخاصم بود دلیل د اگر عطارد
در خانهٔ خویش باشد علی الخصوص در جوزا وطالع سنبله یا جوزا بود
مولود غضوب ومجادل وسفیه بود دلیل ه اگر قمر در خانهٔ مریخ بود

دلیل ج اگر زحل [illegible] بود مولود ضعیف دل بود

مولود

مولود سریع التغیّر رقیق دل بود علی الخصوص که قمر در صوران بود دلیل و
اگر قمر بمریخ بپیوندد وماه در ضوء زیادت میشود ومریخ ناقص شود
مولود بطیش وحارب وغضوب ولجوج باشد دلیل ز اگر سهم السعاده
یا خداوند او وسهم الحیق یا خداوند او وقمر بیت المولود باشد مولود
غضوب وسفیه وبعید الرضا باشد دلایل حلم وبردباری دلیل اوّل
اگر عطارد تحت الشعاع باشد در حوت وعقرب وسرطان وبهرام
بوی ناظر بود مولود حلیم وآهسته بود دلیل ب اگر زحل ومریخ وآفتاب
بقمر ننگرد از وسط السماء مولود وقور وحلیم بود دلیل ج اگر سهم السعاده
در وسط السما بود در یازدهم یا در پنجم وآفتاب یا قمر بوی ناظر بود مولود
حلیم بود علی الخصوص آفتاب در طالع روزی ناظر بود وماه در طالع
شبی وسهم در حد سعد بود این خطا نکند دلیل د اگر از کواکب
بیابانی کوکبی در عظم اول بر مزاج مشتری وزحل بر درجه طالع یا بر درجه
وسط السماء بود مولود حلیم بود ونیکو معاشرت دلیل وقاحت
دلیل اوّل اگر مریخ از برج سابع بعطارد نظر دارد مولود وقح وبی‌شرم
بود دلیل ب اگر مریخ بقمر ناظر بود از سابع همین حکم دارد دلیل ج
اگر مریخ وقمر مقارن باشند وضوء قمر ناقص بود ودر بئر بود یا در موضع
بد مولود وقح بود دلیل د اگر زهره وعطارد در طالع باشند ومریخ

از سایع بدیشان ناظر مولود وقح و بی شرم بود **دلایل حیا** اگر مشتری
در طالع بود و مریخ بوی نظر ندارد مولود شرم کین بود **دلیل ب** اگر قمر
در طالع بود و بمشتری اتصال دارد مقارنه یا تثلیث و مریخ تحت الارض
بود مولود خوشخوی و شرم کین بود **دلیل ج** اگر زحل در طالع بود در حد
زحل و صورت زحل و مریخ در مغرب و مشتری ناظر بقمر مولود باحیا
و شرم کین بود **دلایل خلق نیکو** اگر قمر در وسط السماء بود و زحل
در ثانی بود بتثلیث بیکدیگر ناظر باشند مولود نیکو خلق بود **دلیل ب**
اگر افتاب در صورت زحل بود و در جدی و دلو پاکیزه و خندان روی
و نیکو خلق بود **دلیل ج** اگر عطارد در اسد بود و در خانه افتاب
و مولود نهاری بود نیکو خلق و کشاده روی بود **دلیل د** اگر عطارد
در سرطان بود و در خانهٔ قمر مولود جمیل اللقا و نیکو خلق بود **دلایل
دروغ گفتن** مریخ بمقارنهٔ عطارد دلیل آن بود که خداوند طالع
دروغ بسیار گوید و حدیثش افترا بود **دلیل ب** اگر خداوند چهارم
در برج ششم بود مولود کذّاب بود **دلیل ج** اگر مریخ در تاسع و طالع
شبی یا روزی بود از هر دو جهت مولود دروغ زن و سوکند بدروغ
خورد **دلیل د** اگر از کواکب بیابانی کوکبی بر مزاج مریخ و عطارد
در وسط السماء بر درجهٔ طالع بود مولود کذّاب بود **دلیل ه** اگر عطارد

دلیل ششم اگر قمر [illegible] کذاب [illegible]
مولود [illegible] خلق و کشاده [illegible]

درحمل

درحمل و عقرب بود مولود دروغ زن و معایب مردمان گوید و دروغ
و هجا کند **دلیل و** اگر قمر از مریخ باز گردد بعطارد بپوندد و هر دو مشرق
باشند مولود کذّاب بود **دلیل ز** اگر مریخ و عطارد مقارن باشند
و در وتدی و زهره و مشتری بدیشان نظر ندارد مولود کذّاب بود
دلایل راست گفتن اگر زهره و قمر با آفتاب بهم در وسط السماء
باشند مولود صادق القول بود و هر چه گوید بدان وفا کند **دلیل ب** هر گاه
طالع قوس بود و قمر در وی بود و مشتری از حمل یا اسد بوی ناظر بود
مولود راست گوی بود **دلیل ج** اگر مشتری در طالع بود و عطارد
در مغرب تحت الشعاع مولود راست گوی بود **دلیل د** اگر عطارد
یا زهره در طالع بود یا در وسط السماء مولود راست گوی بود و نیکو کار
دلایل دین حق داشتن اگر طالع نهاری بود و مشتری در نهم طالع بود مولود
مُوَحِّد و صاحب یقین و دین دار بود **دلیل ب** اگر زحل در مثلثهٔ خویش
بود مولود دین دار و صاحب ورع بود علی الخصوص که مشتری بوی ناظر
بود **دلیل ج** اگر قمر در طالع بود قوی حال مولود زاهد و عابد بود **دلیل د** اگر افتاب
در سیوم طالع در برج مؤنث بود مولود بترک لذات بکوشد و بعبادت و زهد
مشغول شود و همچنین اگر زهره در ثالث بود و قوی حال **دلیل ه** اگر عطارد
با آفتاب و زهره بهم در تاسع مولود عابد و زاهد بود و اندک غفلت و خوابهای

عجیب بیند دلیل و اگر عطارد مشرقی بود و در برج تاسع مولود زاهد بود
دلیل ز اگر زهره مسعود بود در برج نهم در برجی مذکر مولود عابد و نایب
و مشهور بزهد و عبادت بود دلیل ح اگر طالع شبی بود و قمر در برج نهم
بود و در برجی موئنث مولود پارسا و عفیف بود دلایل ریا و نفاق
مشتری با مریخ بهم در طالع شبی در برج مذکر مولود پارسائی نماید
و فاسق بود دلیل ب اگر زهره در برج نهم بود در برجی موئنث نه قوی
حال مولود پلاس پوشد و جامه پارسایان دارد و فاسق بود دلیل ج
اگر سهم الغیب منحوس بود و در وتد باشد و خداوند او نامقبول باشد
الا که سعود بوی نظر دارد و نحوس از وی ساقط بود آن مولود با خیر و عبادات
بود و دعوت کند و آنچه گوید عمل نکند دلیل ورع و صلاح اگر سهم الغیب
و خداوند او مقبول باشد بری از نحوس مولود پارسا و نیکونیت باشد و اگر
سهم الغیب منحوس بود و خداوند او مسعود تر مولود از علانیه بهتر باشد
و اگر خداوند سهم الغیب راجع باشد مولود از مذهبی بمذهبی انتقال
کند اگر خداوند سهم در تاسع بود مولود پارسا بود و اگر در یازدهم بود
مولود زاهد و پارسا بود و بر جملة الامر این معنی از سهم الغیب و سعادات
و نحوست و صاحب او طلب باید کردن دلیل ارباب بدعت و ضلالت
مشتری در طالع و قمر در مغرب مولود در کواکب اعتقاد دارد و بود که ستاره

بولت

پرست بود دلیل ب زهره در دوم خارج از تحت الشعاع در برج عقرب
مولود ضال بود دلیل ج زحل در ثالث طالع با قمر مولود فاجر با تشنیع بود
دلیل د قمر در تاسع در برج مؤنث مولود نهاری مولود فاسق بود دلیل ه
زهر مخصوص میان زحل و مریخ در یک برج مولود ضال بود مریخ در طالع
و مشتری در سابع مولود بد اعتقاد و بد ملت بود دلیل و اگر زحل خداوند
خانه آفتاب یا سهم السعادة یا جزو اجتماع و استقبال بود و در تاسع بود
و مشتری بوی ناظر بود مولود از رهبانان باشد دلیل ز اگر عطارد در خانه
مریخ بود و در مقارنه یا از تربیع و مقابله بوی ناظر بود مولود دهری
و معطل بود دلیل ح اگر عطارد و آفتاب و قمر در برجی ذوجسدین
باشند و مریخ در تربیع یا از مقابله بایشان نظر دارد مولود زندیق بود
دلائل علم اگر زحل و مشتری بیکدیگر ناظر باشند مولود فیلسوف و ذهن ازمثلثه ۲
او صحیح و حدس او قوی بود علی الخصوص که علویین در طالع بهره دار باشند
دلیل ب اگر عطارد و مریخ از تربیع بیکدیگر ناظر باشند یا از تثلیث
مولود حکیم و عالم و فیلسوف و عالم بنجوم و بعید النظر و صاحب تصنیف بود
دلیل ج اگر عطارد با آفتاب بهم بود در طالع مولود حکیم و عالم
و طبیعت و شاعر بود د اگر عطارد در وسط السماء بود مستقیم السیر
و قمر از مقابله یا از تربیع بوی ناظر حکیم عاقل و منجم فاضل بود دلیل د

اکر عطارد در خانهٔ خویش بود صاحب تصانیف بود و علم بسیار در نجوم داند علی الخصوص که عطارد خداوند طالع یا خداوند ثالث یا خداوند تاسع بود **دلیل ه** اکر عطارد در طالع بود و زحل در مغرب مولود منجم بود و بدان رفعت و بلندی یابد **دلیل و** اکر عطارد و قمر و زحل و آفتاب در طالع باشند یا در وسط السما مولود حکیم و منجم باشد و از ملوک بدین سبب جاه و مال یابد **دلیل ز** اکر قمر در حدّ عطارد مولود عالم بود **دلیل ح** اکر عطارد خداوند طالع بود یا قمر در سیوم طالع بود و در صورت خویش مولود فال کوی بود و اکر در برج مذکر بود و مریخ نظر دارد طبیب بود **دلیل ط** اکر زحل در نهم طالع بود بر نظر مریخ وی مولود معبّر بود و اکر زهره باشد در نهم به نظر مریخ هم این حکم دارد **دلیل ی** اکر آفتاب و عطارد در نهم طالع بود مولود معبّر بود **دلیل یا** اکر سهم السعادة و سهم الغیب در نهم یا در سیوم طالع و سعود از هر دو سهم الغیب ساقط باشند و نحوس ناظر مولود کاهن بود **دلیل یب** اکر زحل و عطارد در سیوم طالع بود مولود معبّر بود **دلیل یج** اکر قمر و زهره با رأس بهم در طالع بود مولود منجم بود و دولتی که از علم نجوم مال یابد **دلیل ید** اکر عطارد در رابع بود ظاهر از تحت الشعاع مولود منجم بود **دلیل یه** اکر زهره در سیوم طالع بود در برج هبوط یا در وبال یا راجع و محترق بود مولود ساحر بود و نیز نجات

نجات

نجات و حیلت کند علی الخصوص که زحل بوی ناظر بود **دلیل یو** اکر عطارد و زحل در طالع بود یا وسط السماء مولود فیلسوف عالم و بدبخت و بی روزی بود **دلیل یز** اکر عطارد در خانهٔ زحل بود مولود عالم و مطلع بر اسرار علوم و زبان آور و خطیب بود و علم نجوم شناسد **دلیل یح** اکر طالع میزان بود یا جدی و عطارد و زحل در قوس و حوت بود مولود تواریخ و اخبار نیکو داند **دلیل یط** اکر عطارد با زهره بود در برج رابع مولود مجادل و متکلم بود علی الخصوص که در برج غریب بود **دلیل ک** اکر آفتاب در نهم طالع بود مولود مخاصم و مناظر و مذکر و واعظ و ستایندهٔ دین اسلام بود **دلیل کا** اکر قمر از آفتاب باز کردد و بعطارد پیوندد مولود عالم و دبیر و محاسب و حکیم بود **دلیل کب** اکر مشتری و عطارد و آفتاب در یازدهم یا در نهم طالع باشند و طالع یا میزان بود یا قوس فقیه و مفتی بود **دلیل کج** اکر طالع حوت بود و بروز صاحب طالع ادیب و متکلم بود **دلایل فهم و حدس** **دلیل ا** اکر عطارد در وسط السما بود مولود زیرک و با فهم بود **دلیل ب** اکر عطارد در اسد بود در طالع روزی مولود زیرک و تیزخاطر بود ۵ **دلیل ج** اکر عطارد در خانهٔ مریخ بود مولود با فهم بود **دلیل د** اکر قمر بمقارنهٔ زحل بود و زحل مشرقی بود مولود زیرک بود امّا عاجز و محنت باشد در علم **دلیل ه** اکر ماه از مقارنهٔ زهره بر کردد و بمقارنهٔ عطارد شود

داند و تعبیر ۴

و هردو مغربی باشند مولود زیرک بود دلیل و اگر مریخ و مشتری بمقابلهٔ
یکدیگر یا بتربیع باشند مولود زیرک و بافهم بود دلیل ز اگر آفتاب در قوس
یا در حوت بود مولود با رای و تدبیر بود و با فهم بود اگر عطارد با آفتاب
و مشتری درین خانها بود عالم و قاضی و حاکم بود دلایل حفظ و کمال قوت
حافظه اگر آفتاب در حمل بود یا در عقرب مولود حافظ بود دلیل ب اگر قمر
با زهره و مریخ در نهم بود مولود حافظ و مکار و محتال بود دلیل ج اگر قمر
بعطارد و مریخ نظر دارد مولود حافظ بود و آنچه داند نیکو ادا کند دلیل د
اگر عطارد در اسد بود مولود زود چیزها یاد گیرد و دیر فراموش کند و اگر
مشتری بوی ناظر بود مولود فقیه و عالم و حاکمی از حاکم مسلمانان بود
والله اعلم دلایل جهل و بلاهت چون عطارد خللی دارد و در ثانی بود
و تحت الشعاع مولود جاهل و ابله بود و گران زبان و تعلیم نپذیرد دلیل ب
اگر عطارد خداوند سهم الغیب بود و در ثامن طالع بود مولود جاهل و ابله
بود و گران زبان بود و تعلیم نپذیرد دلیل ج اگر آفتاب در سرطان بود
مولود جاهل و ابله و بطی الفهم بود دلیل د اگر عطارد و زحل در طالع بود
و مشتری در هفتم مولود خر طبع بود دلیل ه اگر قمر از مریخ منفصل بود
و ناقص مولود احمق بود دلیل و اگر قمر در سابع از مقابلهٔ آفتاب
برگردیده باشد و مریخ بوی ناظر مولود احمق بود دلیل ز اگر سهم السعادة

وسهم الدین

و سهم الدین در تاسع بود یا در ثالث و نحوس بوی نظر دارد مولود احمق
بود دلیل ح اگر زهره با زحل و قمر تربیع عطارد و مریخ بود مولود احمق بود
که مردم بوی استهزا کنند دلیل ط اگر زحل و عطارد در طالع بود و مشتری
خداوند طالع بود و در سابع مولود جاهل و احمق بود دلایل عقل و رای
صایب اگر مشتری در عطارد نظر دارد از تثلیث مولود عاقل و قوی رای بود
دلیل ب اگر مشتری در وسط السماء بود و عطارد در طالع یا در سابع مولود
عاقل بود علی الخصوص که بنظر تربیع نزدیک باشد دلیل ج اگر عطارد
با زحل مقارن بود مولود عاقل و متدین و وقور باشد دلیل د
اگر عطارد و مریخ نظر بیکدیگر دارند مولود عاقل بود دلیل ه اگر قمر بعطارد
و زهره و مریخ نظر دارد مولود عاقل و نیکو شکل بود دلیل و اگر مشتری در
طالع و عطارد در سابع مولود عاقل بود دلیل ز اگر زحل و عطارد
در وتد مغرب بود مولود عاقل و حکیم و باوقار و نیکو زندگانی بود
دلایل مسخره و طناز و مضحک اگر عطارد با مریخ در یک برج بود
مولود مسخره و طناز بود و اگر این برج ملوکی بود از مسخرگان ملوک
بود دلیل ب اگر مریخ و عطارد در خانهٔ زحل بوند یا در برج ساقط
و قمر بهر دو ناظر مولود مردم را مسخره کند و اگر زهره بدیشان ناظر بود
خوش سخن و صاحب نوادر بود و اگر قمر با مریخ و عطارد با هم باشند

این حکم دارد دلایل امانت وتصوّن اگر زهره در وسط السماء بود
بروز وبشب در وتد تحت الارض باشد مولود امین باشد دلیل ب
اگر عطارد و مشتری مقارن یکدیگر باشند علی الخصوص که یکی ازین دو حظ
دارد در طالع مولود امین ملوک بود دلیل ج اگر مشتری بزحل نظر
دارد و مریخ بهردو نظر ندارد مولود عفیف بود دلیل د اگر زهره در طالع
بود در حظی از حظوظ خویش مولود امین بود دلیل ه اگر مشتری در
دوم طالع بود مولود امین بر اموال مردمان بود دلیل و اگر عطارد
در پنجم طالع بود مشرق اگرچه وجه خویش نبود امین اموال غربا بود
دلایل اهل خیانت عطارد چون وسط السماء بود و بمریخ
نظر دارد و قمر در رابع بود مولود خاین بود دلیل ب اگر قمر و مریخ
در سیوم طالع باشد مولود خاین بود دلیل ج اگر عطارد خداوند
طالع بود و یا قمر در سیوم طالع مولود خاین بود و در ودایع و امانت
مسلمانان خیانت کند دلایل دزدان وراه زنان اگر قمر و عطارد
و مریخ در اوتاد طالع باشند و هیچ سعد بدیشان نظر ندارد مولود
دزد بود دلیل ب اگر زحل در هفتم طالع بود و قمر و عطارد و مریخ
بوی نظر دارند مولود بمکابره دزدی کند و بعاقبت اورا بردار کنند
دلیل ج اگر قمر در وتدی بود از اوتاد طالع و مشتری و زهره بوی نظر ندارند

مولود

مولود دزد بود دلیل د اگر عطارد و مریخ مقارن یکدیگر باشند در وتدی
در یک درجه و قمر بدیشان نظر دارد فاش بود و دزد دلیل ه اگر زحل
و عطارد و مریخ در برجی مغرب بود از تربیع یا از مقابله بدیشان نظر
دارد مولود دزد بود و اورا بیاویزند دلایل زنای مردان که اورا
ابو الحکیمی و مشایخی خوانند عطارد و زهره چون در مغرب باشند یا
در وتد الارض مولود زانی بود و اورا از زنا فرزندان باشند دلیل ب
اگر زهره و مریخ در مغرب باشند یا در وسط السما مولود زانی بود
و خاسر و بروی ملامتها کنند دلیل ج زهره و زحل و عطارد اگر
در مغرب باشند یا در وتد الارض مولود زانی بود دلیل د اگر زهره
در وسط السما باشد یا در وتد تحت الارض و قمر بزحل ناظر بود
مولود زانی بود دلیل ه اگر زحل و مریخ در سادس بود مولود زانی
بود دلیل و اگر زهره با مریخ بود یا در مقابله و تربیع او در طالع روز
مولود زانی بود دلایل فجور و زانی زنان اگر زهره با مریخ بود
یا در مقابله و تربیع او و زحل ناظر بود این سرپوشین زانیه و فاجره
بود دلیل ب اگر زهره بدحال بود و بمریخ و مشتری ناظر بود و صاحب
مثلثه زهره در وسط السماء بود مولود زانیه و مشهور بزنا بود
دلایل لواطه و میل بغلامان امرد اگر برجی سادس برجی مذکر و مریخ

زحل ۳

وزهره دروی بود مولود لوطی بود دلیل ب اگر زهره در خانهٔ عطارد
بود ومنحوس بود در بروج ساقط از طالع مولود لوطی بود دلیل ج
اگر خداوند سهم الاخوة عطارد بود مولود لوطی بود دلیل د اگر عطارد
در برج مذکر بود ناظر ببرج هفتم مولود لوطی بود دلیل ه اگر عطارد در سهم
التزویج دارد وخداوند سهم التزویج در برج مذکر بود و کوکبی مذکر بود مولود
لوطی بود دلیل و اگر قمر در برج مذکر بود وآفتاب وزهره از برجی مذکر بوی
ناظر باشند مولود باعلامان وجوانان مختلط فساد کند دلیل ز اگر عطارد
در برج سابع بود و زهره باوی مقارن مولود لوطی بود دلیل ح اگر عطارد
در هفتم طالع بود وزهره از عطارد ساقط بود وزهره خداوند
طالع بود مولود لوطی بود دلیل ط اگر عطارد با مریخ بود در سابع
مولود لوطی بود دلیل زنان سعتری اگر زهره و قمر در برج رابع بود
این زن سعتری بود دلیل ب اگر زهره در هفتم بود و در طالع این
زن سعتری بود دلیل ج اگر زهره وستارکان مونث در بروج
و درجهٔ مذکر باشند آن زن سعتری بود دلایل تخنیث و تانیث
ومواجران اگر عطارد وزحل در طالع باشند یا زهره بهم ویا در برج
وسط السماء مولود مخنث بود دلیل ب اگر نیرین در طالع حظ
دارند و در بروج و درجهٔ مونث باشند مولود مخنث شود مگر که مریخ

بآفتاب

بآفتاب نظر دارد وبقمر چنین مریخ بآفتاب و قمر نظر دارد مرد فاسق بود
دلیل ج اگر آفتاب و قمر در سیوم طالع باشند باجتماع مولود مخنث
شکل بود دلیل د اگر زهره در برج مونث بود از بروج مشبهه ستة ۲
ومشتری بوی نظر دارد وآفتاب بزحل منحوس بود مولود بغا بود
دلیل ه اگر قمر در خانهٔ زحل بود وزحل در خانهٔ زهره بود یا در عقرب
یا در وتد چهارم یا در سادس ویا در دوازدهم مولود مواجر بود ۵
دلیل و اگر زهره یا زحل یا مریخ در برجی مونث باشند وهر دو در
طالع حظ دارند مولود مخنث بود دلیل ز اگر بیست وپنج درجهٔ
سنبله علی الخصوص که نیرین وعطارد در برج مونث باشند دلیل
مابونان بود و پانزدهم درجهٔ قوس وبیست ویک درجهٔ دلو دلیل
خنثی بود دلیل ح اگر طالع اسد یا حمل بود وآفتاب در آخر ثور بود
و طالع نهاری بود مولود الذی آیته مابون بود دلیل ط اگر ذنب بر درجهٔ
طالع باشد دلیل خنثی بود اگر طالع عقرب بود وعقرب دلیل عورت
بود و ذنب بر درجهٔ طالع و قمر بجرم ذنب نحس منحوس بود مولود
بغا بود دلیل ی هر کرا النحس در طالع بود ونه در حظ خویش او را مردی
نقصان بود دلیل یا اگر قمر حظ دارد و در طالع و نیر میزان مولود
منکوح بود خاصه که زهره منحوس بود و قمر بتربیع او بود و بیشتر هر کرا که

قمر بتربیع زهره باشد مولود در کودکی و با ریش منکوح بود یعنی با ریش

دلیل یب اگر قمر در برجی مؤنث متصل بوده بتربیع و مقابلهٔ نحوس
مولود منکوح بود دلیل یج اگر زحل در سابع بود و زهره در سادس
در حال رجوع مولود منکوح بود دلیل ید اگر عطارد مستولی بود بر جزو
اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع و در وقت ولادت یا در ششم
یا دوازدهم بود مولود منکوح بود دلیل یه اگر مریخ و زهره بر
تربیع یکدیگر باشند و مریخ تحت الارض بود در برجی منقلب مولود
منکوح بود دلیل یو اگر عطارد در حوت بود و حوت ششم طالع
بود و عطارد راجع بود و هیچ سعدی بوی ناظر نظر ندارد مولود منکوح بود
دلیل یز اگر درجهٔ طالع در آخر برج مؤنث بود در حد نحس هم این
بود دلیل یح اگر ذنب و زهره در رابع باشند و مریخ بنظر عداوت
بدیشان نگرد مولود مؤاجر باشد دلیل یط از زهره بود که در درجه
اول حمل یا درجه اول اسد بود دلیل ک از آفتاب بود که در درجه
سیوم حمل و درجه اول قوس بود و در درجهٔ هبوط قمر و در حوت
و سرطان در حد نحس و در درجه مؤنث بود دلیل کا از قمر بود که
در درجه اول حمل و درجه سیوم اسد و درجه اول و سیوم عقرب و درجه
سیوم سرطان و درجه اول جدی بود دلیل کب از مشتری بود که در درجه سیوم

حمل

حمل و سیوم سرطان و جدی بود دلیل کج از مریخ بود که در درجه سیوم حمل
و اول سرطان و اول دلو بود دلیل کد اگر سهم السعادة و سهم الدین
مستولی بر طالع در ثور و اسد و جدی و نیمهٔ اول از حوت بود منکوح
بود و در هیچ باب کمتر از سه دلیل و شهادات اعتبار نباید کرد دلایل
پارسائی و خویشتن داری اگر زهره در خانهٔ مشتری بود مولود پارسا بود
دلیل ب اگر زهره با مشتری بود در طالع یا در وسط السماء یا زهره
بمشتری اتصال مقبول دارد و مریخ از هر دو ساقط بود مولود پارسا
بود و گرد حرام نگردد دلیل ج اگر کوکبی ثابت از عظم اول از مزاج زهره
و مشتری در طالع یا در وسط السماء مولود عفیف و پارسا باشد و جواد
و معروف بصلاح و خیر دلایل سخا و جوانمردی اگر آفتاب و زهره
بقمر ناظر باشند از وسط السماء مولود سخی و کریم بود دلیل ب اگر مریخ و
آفتاب ببرج یکدیگر باشند مولود متلف مال بود اما بدست می آرد و تلف
میکند دلیل ج اگر خداوند طالع خداوند سهم السعادة بود در دوم طالع
بود مولود مبذر و سخی بود دلیل د اگر زحل در سیوم طالع مولود از جوانمردی
و بمال بخشیدن خویشتن بی نیاز افکند دلایل بخل و امساک اگر راس
در طالع با آفتاب و زهره و عطارد بهم بود مولود بخیل بود دلیل ب اگر
عطارد در طالع شبی شرقی بود و در دوم طالع بود مولود بخیل بود دلیل ج

اگر خداوند طالع بخداوند ثانی نگرد بنظر تثلیث و تسدیس خداوند طالع
محبت مال خویش بود **دلایل حسد و حقد** اگر شرقی بود عطارد
چنانکه بشب نتوان دید در دوم طالع بود مولود حسود بود و حقود ه
دلیل ب اگر عطارد در طالع بود پیوسته بمریخ و مشتری از عطارد ساقط
بود مولود حسود و حقود بود **دلایل کبر و نخوت** اگر زهره و زحل با قمر
باشند یا قمر بدیشان ناظر باشد مولود متکبر در خویشتن بود **دلیل ب** اگر عطارد
با مشتری بود و عطارد و مریخ بقمر ناظر باشند مولود رعنا و متکبر بود **دلیل ج**
اگر قمر از زحل منصرف بود و بعطارد متصل بود جبار بود **دلیل د** اگر قمر در
سابع از مقابله آفتاب منصرف بود و بعطارد متصل با کبر و نخوت بود **دلایل گشاده
روئی** اگر زهره در طالع و مریخ از تسدیس و تثلیث بر زهره ناظر بود مولود
گشاده روی و خوش خلق بود **دلیل ب** اگر زهره در وسط السماء بود
و یا در طالع و عطارد بوی ناظر بود مولود گشاده روی و خوش زبان بود
دلیل ج اگر زهره در طالع در درجه خویش و بهرام بوی ناظر بود از
خانه خویش مولود گشاده روی و متملق بود **دلیل د** اگر قمر در طالع بود
و زهره از تثلیث بوی ناظر و زحل بوی ناظر بود مولود گشاده روی بود
دلایل ترش روئی اگر زحل در طالع شهادت دارد و در درجه طالع بود
مولود ترش روی بود **دلیل ب** اگر خداوند صورت طالع مریخ بود و زحل از

تثلیث

تثلیث و تسدیس بمریخ ناظر بود و زهره از مقابل مولود ترش روی بود
دلیل ج اگر مریخ در صورت زحل بود در طالع و زهره بمریخ نظر ندارد
مولود ترش روی بود **دلیل د** اگر مریخ در صورت زحل بود در طالع و زهره
بمریخ نظر ندارد مولود ترش روی بود **دلیل ه** اگر زهره منحوس و بطالع
نظر ندارد و بهرام یا زحل بقمر ناظر بود مولود ترش روی و گرفته بود
دلایل نشاط چون قمر ناقص بود در ضوء ناظر بمریخ در موضع
نیکو مولود نشاط و جلد بود **دلیل ب** اگر قمر و خداوند طالع در تشریق
خویش باشند بیا مداد دلیل نشاط و متحرک بود **دلیل ج** اگر عطارد در شرف
قمر یا در خانه او بود سبک حرکت بود **دلیل د** اگر عطارد
در وسط السماء و یا طالع و یا یازدهم بود خداوند این خانه آفتاب بود
و قمر در شرف مریخ بود مولود نشاط بود **دلایل کاهلی** اگر عطارد در
وسط السماء بود و مریخ با وی بود یا بوی ناظر بود مولود عاجز و کسلان بود
دلیل ب اگر قمر خالی السیر بود آنگاه بنحوس پیوندد مولود عاجز بود
و کاهل **دلیل ج** اگر قمر و زحل مقارن یکدیگر باشند در تشریق مولود
کاهل بود **دلیل د** اگر قمر از مقارنه زهره بمریخ پیوندد و در شبانگاه
غایب بود مولود کاهل بود **دلیل ه** اگر قمر از مقارنه عطارد بمریخ پیوندد
و هر دو در تشریق خویش باشند بعداوت مولود کاهل و متنبل بود ه

و بوی ناظر مولود نشاط و ۳
و قمر و آفتاب نیک بود ناظر بود ۳

اگر قمر در صورت زحل بود و مولود کاهل و عاجز بود دلیل سیم ۳

دلایل بسیار خوردن اگر مریخ در وتد رابع بود مولود بسیار خورد
وبدان سبب بیمار شود **دلیل ب** اگر طالع اسد بود و قمر دروی
مولود فراخ شکم وبسیار خوار بود **دلیل ج** اگر مریخ خداوند طالع
بود یعنی طالع عقرب بود و مریخ در قوس بود مولود فراخ شکم واکول
بود **دلیل د** اگر زهره در وجه اول اسد بود در مکانی بد مولود
اکول بود **دلیل تمامی** اگر مریخ در نهم طالع بود ساقط از مشتری و زهره
مولود تمام بود **دلیل ب** اگر منصرف بود قمر از کوکبی در طالع و متصل
بود بکوکبی در رابع و قمر در رابع بود مولود تمام بود **دلیل ج** اگر طالع
عقرب بود مولود تمام بود **در کمانی بد** اگر مریخ و آفتاب در یک
برج بود مولود بدکمان بود **دلایل پاکیزگی** اگر زهره ناظر بود بقمر از
مثلثه مولود پاکیزه بود **دلیل ب** اگر مشتری بزهره ناظر بود از رابع
مولود پاکیزه و زیبا بود **دلیل ج** اگر قمر در رابع بود از یمین زهره و شمال
مولود خداوند تربیت و تنعم بود **دلایل آهستگی** چون سهم السعادة
در حوت بود مولود آهسته و موزون بود **دلیل ب** اگر قمر با زحل بهم در طالع
بود یا در وسط السماء و مشتری بدیشان ناظر بود مولود متانی بوده
دلیل ج اگر مشتری در طالع و زحل ناظر بود بوی و مریخ ساقط
از طالع مولود متانی و موزون بود **دلیل د** اگر قمر با مشتری بهم بود

وبهرام

وبهرام نظر ندارد و قمر و مشتری در وتد باشند مولود متانی و موزون
باشند **دلیل شتاب زدگی** اگر مریخ در طالع بود بی نظر مشتری
مولود شتاب زده **دلیل ب** اگر قمر در طالع بود و طالع حمل یا اسد
یا قوس بود و مشتری در سابع بود و قمر بوی متصل بود مولود شتاب زده
و لجوج باشد **دلیل ج** اگر مریخ در سابع بود و در خانهٔ خویش یا
در حدود و وجوه خویش مولود شتاب زده بود و بعواقب نظر
نکند **دلیل د** اگر مریخ در برج رابع بود و قمر بوی نظر ندارد مولود اندک
نظر بود در عواقب **دلیل ه** اگر قمر و خداوند طالع در سابع بود
و مریخ بدیشان نظر دارد و مشتری بدیشان نظر ندارد مولود لجوج
و شتاب زده بود تمام سخن در آداب و اخلاق مردم **دلایل
کسانی که عمر ایشان از صد و بیست بگذرد** بعضی برین انکار کنند
و برین انکار نباید کرد از طریق عقل و شرع اما عقل حکما گفته اند دلیل است
ما را بر آنکه هرچه محدث است عدم و فنا و تغیر و تبدیل بروی رواست
و جسم و قوای جسمانی متناهی اند و بر آن دلیل نیست که چه مدت باید
باند و شارع عمرهای هزار سال و زیادت بیان کرده است و در نجوم
دلیل هست زیادت از صد و بیست سال انکار آن وجهی ندارد **دلیل
اول** اگر طالع اسد بود و آفتاب در وی بود بسیزده درجه و مشتری در میزان

بپانزده درجه وزهره در سرطان وقمر در جوزا وعطارد در اسد وزحل در قوس ومریخ در جدی آفتاب عطیهٔ کبری دهد صد وبیست سال قمر دو اصغر بیفزاید بیست وپنج سال این جمله صد وهفتاد وهفت سال باشد دلیل ب چون قران علویین در برج دلو ومیزان وجوزا افتد کواکب هیچ عطایای وسطی وصغری ندهند همه عطای مهین وکبری افزایند دلیل ج اکر طالع حمل بود ومشتری از قوس بوی ناظر وآفتاب در حمل بوی ناظر وقمر در جوزا یا طالع سرطان بود وبشب قمر دروی وزهره وآفتاب وعطارد در ثور بوی ناظر ومشتری در سرطان با قمر بهم این همه دلایل است بر زیادتی از صد وبیست والله اعلم فایدهٔ اول کوکب را نکر که بعد از کوکب بعد از درجهٔ طالع برآید اکر سعدی بود سعادت بر اخلاق واحوال غالب بود واکر نحس بود نحوست بر احوال واخلاق مولود غالب بود وهر کوکب که بود بر درجهٔ طالع دلیل بود بر اخلاق وسهام وکواکب در بیوت وحدود ووجوه واثناعشریات ونهبهریات بوضع خویش کفته آید دلایل عفت فرج قران آفتاب وزحل دلیل خاصه که در طالع حظ دارد دلیل ب بودن عطارد در بیت مشتری در حال رجوع مریخ فوق ناظر دلایل عفت فرج سهمی بکیرد میان مریخ وزهره بروز میان زهره ومریخ بشب از

طالع

از طالع بیفکند اکر مشتری بوی ناظر بود عفیف الفرج بود دلیل ب چون عطارد در طالع حظی دارد واثناعشریهٔ عطارد در خانهٔ مشتری بود عفیف الفرج بود دلیل ج اثناعشریهٔ زهره در خانهٔ مشتری دلیل عفت فرج بود دلیل د اثناعشریهٔ مشتری در خانهٔ زهره دلیل عفت فرج ونکاح حلال بود دلایل خبث الفرج اکر عطارد مستولی بود بر طالع ودر عقرب بود مولود خبیث الفرج بود دلیل ب اکر مریخ نظر بر درجهٔ سهم العفاف دارد مولود خبیث الفرجین بود دلیل د اثناعشریهٔ زهره در خانهٔ مریخ دلیل خبث فرجین بود شناختن آنکه مولود بکدام صناعت حاذق تر است مستولی بر طالع اجتماع یا استقبال مقدم بیک برج آن کواکب بران دلالت کند مولود بران حاذق تر بود مثال اکر طالع اجتماع مقدم سنبله بود وعطارد در عقرب بود مولود از دبیری اهل صلاح روزی مند بود واکر در قوس بود از ان قضاة واکر در جدی بود از ان دهقانان وبرین قیاس کنند والله اعلم در استخراج نام طالع مولود اکر برج مستوی الطلوع بود دلیل از صاحب طالع وحد خداوند طالع طلب کن وصاحب شرف وصاحب مثلثه وصاحب ساعت این پنج دلیل بکیرد اکر طالع شرف هیچ کوکب نبود چون دلو واسد وعقرب خداوند مثلثهٔ آفتاب را بکیرد بروز وخداوند

رابه بین که درکدام برج است وصاحب آن برج کیست از موضع برج وصاحب برج

مثلثهٔ قمر را بگیرد شب بگرد یا در خانه بود یا در شرف یا در مثلثه یا در حد
و بران کوکب که در مرکز بود یا بطالع ناظر بود هیچ التفات نباید کرد
الا بضرورت پس بدین اعتبار دلیل بادست آرد چون دلیل بادست
آورد بروی حکم کند و بنگرد تا دلیل بکدام کوکب متصل است یا از
کدام منصرف است بنگرد تا از درجات اتصال چند است یا درجهٔ اتصال
چند است آنرا نگاه دارد و بنگرد تا این اتصال و انصراف از تسدیس است
یا از تثلیث یا از تربیع اگر تربیع بود چهار حرف بود و اگر از مقابله بود
هفت حرف بود و اگر از تثلیث بود پنج حرف بود و اگر از تسدیس بود
سه حرف است اگر دلیل در برج ثابت بود اسم مفرد بود و اگر از تسدیس بود
سه حرف است اگر دلیل در برج ثابت بود اسم مفرد بود و اگر در
ذو جسدین بود مرکب بود و اگر منقلب بود نام ناقص بود ۱۳ شناختن
حروف که اسم از کجا مرکبست از برج سهم السعادة بگیرد تا برج طالع تا
چند برج معوج میان هر دو آن عدد حرفهای اسم است و معوجه از جدی
بود تا سرطان و مستقیم و مستویه از سرطان تا بجدی اگر مستولی خداوند
طالع نزدیک بنگرد تا نام این منزل از منازل قمر که کوکب در وی است
کدام است حروف آن نگاه دارد پس حروف آن برج نگاه دارد
و جمله جمع کند **مثال** این طالع حمل است مریخ در وسط السماء در جدی ناظر

بطالع

بطالع و بمنزل قمر که مریخ در وی بود نگرستم نعائم جمع کردیم ن ع ا م و حروف
مریخ م ر ی خ پس مثلثهٔ برج مریخ را طلب کردیم یکی سنبله بود و دیگر ثور
حرف سنبله و ثور بگرفتیم پس حروف جدی بگرفتیم و جمله را نگاه داشتم
پس بقمر نگاه کردم حروف منزل او بگرفتیم و حروف هر دو مثلثهٔ برج او
چنانکه با مریخ کردم بگرفتیم و جمله نهادیم هر حرف که شهادت بیشتر داشت
یعنی که درین شمارها او بیشتر بود الجمله مخرج ایشان در حلق نزدیک باشد
از حروف بدل نیفتد و هر کوکب که بر تثلیث دلیل افتد آخر حروف او
بگیرد اگر زحل مستولی بود اسم پنج حرف بود اگر مریخ بود چهار حرف و اگر
آفتاب بود سه حرف عطارد پنج حرف و اگر دلیل در برج ذو جسدین
بود و آن برج وتد بود اسم مرکب بود چون عبدالله و در پارسی چون
هرمز و اگر دلیل در برج منقلب بود نام یکی بود اما ناقص بود یا محذوف
حمل و اسد و قوس و جدی و دلو و حوت همه سه حرف دلیل سه حرف
باشند جوزا و عقرب دلیل چهار حرف سرطان و میزان پنج حرف چون
مشتری آخر حرف وی درین نام بود چون اسمعیل و علی اگر مشتری مستولی
بود چنانکه یاد کردیم نامش از نام خلفا یا انبیا و زهاد باشد و اگر مشتری
در تاسع باشد بکنیت معروف بود اگر صاحب الطالع مشتری بود و مریخ
در طالع بود نام مرکب بود از فتح یا از نصرت اگر کنیت بود یا اسم ابوالفتح

اگر زهره بود چهار حرف ۴

ابوالفتوح

یا ابونصر یا ابوالمظفر باشد اگر دلیل زهره بود با آن نامها وسط بود اگر دلیل بر طالع
بود در شرف خویش نام موسی یا عیسی بود اگر دلیل آفتاب بود و در طالع بود
در شرف خویش نام آن نامهای ملوک بود اگر سهم السعادة بطالع ناظر
بود اسم حروف زایده یا ناقصه چون سلیمان و هارون خواه که الف
در آوری خواه نه نگاه بطریقی دیگر حروف خداوند طالع را بگیرد حروف صاحب
طالع را هر کدام که دلیل باشند و حروف آن برج را که در وی بود که آن
هم دلالت کند اگر دلیل در هبوط خویش بود در برج تا سع از اسامی
انبیا علیهم السلم بود یا از آن خلفا رضی الله عنهم و ائمه و اگر خواهی که بدانی که کدام
حرف متقدم تر است و کدام متوسط و کدام متاخر در دلیل نگر اگر در وجه اول
بود از برج نام آنکس اول حرف این منزل بود و اگر در وجه آخر بود حرف
آخر از منزل بود و اگر دلیل طالع بود نام چون بحر و عمر و عمرو و امثال این و آنچه
بدین تعلق دارد چون بوتراب و امثال این و اگر در ثالث بود خلیل و مسافر
و امثال این و اگر در رابع بود دهقان و ثابت و ریحان و امثال این و اگر
و اگر در خامس بود نام ولید یا ظریف یا هدیه یا تحفه یا امثال این که معروف
باشد چون ابن الانباری و ابن الاعرابی و امثال آن و اگر در سادس بود نام
عبید و عبدی و زنگی و هندو و عبدالله و عبدالرحمن و هر چه عبد در وی بود
و امثال این و اگر در سابع بود یا نام مردی بود که بر زنی نهاده یا نام زنی که بر مردی نهاده

چنانکه اندر عراق مردان را غزری نام کنند و این در خراسان خاص نام زنانست
و بعضی کنیزکان را قتلغ میخوانند و مردان را هم این بر جمله نامی بود که
مردان را و زنان را نشاید و در عرب مثل این بوده است چون هند که
هم نام زنان بوده و هم نام مردان چون هند بن ابی هاله برادر اندر حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم اگر در ثامن بود چون شجاع یا ظالم و در عرب
این نام بوده است الحرث ابن ظالم و یا امثال این بود اگر دلیل در عاشر
بود نام از معانی علو و رفعت بود چون علی و عالی و رافع و عالیه و مرتضی
اگر دلیل در یازدهم بود اسم اسمی مشتق بود چون محبوب و حبیب و خلیل
و صدیق و بشیر و بشارت اگر دلیل در دوازدهم افتد نام چون غیاث
و امثال این و این قانون صاحب حدس را بغایت افتد و هر که
حدس ناقص دارد بزیادت ازین هیئه نشود والله تعالی اعلم

از گفتار بطلیموس طالع نگاه دار و پس شمار از درجه طالع تا بدان طالع
درجه که خداوند طالع است و از درجه خداوند طالع بشمار تا با اول
درجه حمل و از پس هر دو حساب کمتر از بیشتر بیفکن آنچه باقی
ماند از آن بیست و هشت کمتر نماند بنگر تا بکدام حرف موافق افتد
از حرف معجم آن حرف اول آن نام باشد بر جای نویس پس درجات
طالع ضرب کن در چهارصد و بیست آنچه از وی بیرون آید بر چهار قسمت کن

آنچه حاصل آید بیست و هشت می افکن آنچه کمتر از بیست و هشت بماند
بنگر تا بکدام حروف موافق است از حروف معجم آن حروف آن نام بود
و بیست و هشت حروف معجم است آخر پس بگیره درجات خداوند طالع
اگر بطالع ناظر بود و ضرب کن از سیصد و شصت آنچه بیرون آید
بیست و هشت نقصان کن آنچه کمتر از ان بماند آن حروف
حرف سیوم بود پس اگر صاحب شرف بدرجه طالع ناظر بود
درجات او را ضرب کن در دویست و هفتاد و پنج آنچه بیرون
آید بر سه قسمت کن آنچه از قسمت بیرون آید بیست و هشت
نقصان کن آنچه از بیست و هشت کمتر بماند بنگر تا بکدام
حروف موافق است از حروف معجم باز آن دیگر جمع کن پس
بنگر بخداوند مثلثه اگر بطالع ناظر بوده درجات او را ضرب کن
در سیصد و سی آنچه بیرون آید بر هفت قسمت کن و بیست و هشت
بیفکن آنچه بماند بنگر تا بکدام حرف موافق بود از حروف معجم
پس بنگر بخداوند حد اگر بطالع ناظر بود ضرب کن درجات او را
اندر هزار و دویست و پنجاه آنچه بیرون آید قسمت کن بر سی آنچه
بیرون آید بیست و هشت همی افکن آنچه کمتر از بیست و هشت بماند
بنگر تا بکدام حرف موافق است از حروف معجم پس بخداوند وجه نگر اگر بطالع

ناظر

ناظر بود ضرب کن درجات او را در دو هزار و چهار صد و شصت آنچه
بیرون آید قسمت کن بر هفتاد و پنج آنچه بیرون آید بیست و هشت بیفکن
آنچه کمتر از حروف بیست و هشت بماند بنگر تا کدام حرف موافق
افتد از حروف معجم پس ضرب کن درجات طالع را اندر
درجات صاحب طالع آنچه بیرون آید بیست و هشت از وی بیفکن
آنچه کمتر از ان بماند بنگر تا بکدام حرف موافق بود آن حرف بگیر که
این حرف آخر حرف نام صاحب طالع بود والله تعالی اعلم
طریق دیگر قصرانی گوید اگر دلیل آفتاب بود نام نام ملوک بود اگر
ماه بود نام باسم عبد بود اگر عطارد بود نام رومی بود اگر زهره
بود نام مطربان بود و اگر مریخ بود نام پارسیان و اگر زحل بود نام
هندوان بود و اگر مشتری بود نام پیغمبران و نام خلفا اگر اتصال
ستارگان بدلیل آن تثلیث بود نام آن پنج حرف بود اگر تربیع بود
اگر مقابله از چهار حرف بود اگر دلیل هیچ کواکب اتصال ندارد بموضع
وی نگرد از طالع یا وسط السماء ترکیب از چهار حرف بود اندر هفتم
او هفت حرف اندر چهار حرف اندر پنجم از پنج حرف اندر برج
ذو جسدین نام مرکب بود چون عبد الله اندر برج منقلب نام بتصغیر

اگر از برج حرف بود ۲

حروف بروج ا الحمل آ و الثور کا الجوزا اح السرطان دنه الاسد

رس المیزان یج العقرب آع القوس وع الجدی یح
الدلو ص الحوت یع حروف کواکب الشمس ه ل القمر زنه الزحل
دع المریخ او الزهره ه ل العطارد دش دلایل موالید
پیغمبران علیهم السلام واصحاب کرامات در عهدی که پیغمبران علیهم السلام
بوده اند دلایل ولادت ایشان این باشد و در عهد ما که نبوت
ختم افتاده و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم دلیل اولیا
واصحاب کرامات بود واصحاب مذاهب این را نیز دلیل بود
آفتاب سهم الغیب جزو مقدم با سهم السعادة طالع دلیل او جز
آفتاب سلیم بود و سهم الغیب و صاحب او جزو مقدم و صاحب او
و سهم و طالع از نظر مریخ و زهره و اتصال بذنب و صحابیات تربیع
و مقابلهٔ عطارد اگر این دلایل منحوس بود مبتر بود دلیل آ اگر طالع
قوس بود و آفتاب و مشتری در اسد مقارن و سهم الغیب در قوس
و قمر در اسد و جزو مقدم در اسد اگر مستولی برین دلایل مریخ
ساحر و کذاب بود دلیل ج آفتاب در تاسع قوی حال یا جزو
سهم الغیب قوی حال و عطارد مغرب دلیل د عطارد در محاق
از درجهٔ تاسع بود در برجی هوائی خالی الستر و او را طالع حظ بود اگر
مریخ و زهره بوی ناظر بود تا سحر و ساحر گردد دلیل ه سهم که از آفتاب

تا بدرجهٔ شرف او بگیرند و بشب از قمر تا بدرجهٔ شرف او و اگر آفتاب
این سهم قوی حال بود و از مریخ دور و از تربیع و مقابلهٔ زحل مصون
بران دلالت کند دلایل کیمیا کردن هر که صاحب طالع او عطارد
بود یا مستولی بود بر طالع که در طالعی حظی دارد و در تاسع افتد در برج
هوائی و مشتری بوی ناظر و مشتری در بیت المال حظ دارد یا بطالع این
کس را کیمیا یافت نی میسر گردد مثال طالع جوزا بود و عطارد در دلو
مشتری صاحب شرف یا ثانی از قوس بتسدیس عطارد مثال و هر کرا
آن دلیل مساعدت نکند رنج و مال ضایع شود والله اعلم دلایل کسانی
که در حال طفولیت حالی عجب از ایشان حاصل آمده باشد و ایشان
شوم باشند بر اهلیت خویش اگر طالع میزان هشت درجه و مشتری و زهره
و عطارد و مریخ در وی ازین مولود پیش از چهل روز عجایبی پدید آید
و مبارک نبود دلیل ب اگر طالع سنبله بود و کواکب جمله میان سابع
و تاسع بود بیست و یک درجه مریخ بدین درجه مشتری درین خانه
در بیست و دو درجه و درین خانه در بیست و سه درجه زهره در بیست و
چهار درجه مرگ او بلعجب باشد و از و عجایب بود و از مرگ فرزندگانی
او وزر داشت چنین گویند کسی را که طالع او چنین بود حق تعالی او را
درین دنیا مرگ دهد پس زنده کند و عمر یابد چنین از اعجاز پیغمبری باشد

احکام از ثوابت سعود و نحوس که بر حقیقت درجه طالع و عاشر افتند

هر ثابت که مزاج زهره و عطارد بود و در عظم اول و ثانی بود و بر درجهٔ عاشر
و طالع افتد و یا با نیرین و سهم السعادة دلیل کند مولود معروف
و مشهور بود و غنی و مکرم و عالم و محترم و حکیم و شاعر بود و بسیار خدم
دارد و ملاهی و آواز خوش و غناء دوست دارد و حاضر جواب
بود و حال در کارها و مبارک پی و راست گوی و سخن بقرار گوید
و شیرین سخن و پاکیزه نفس بود و ثابت المودة باشد علی الخصوص
که مریخ شرقی بود فوق الارض و بر زهره ناظر بود و اگر زحل یا مریخ
در طالع بود حکم این باطل شود و اگر زهره و مریخ از چهار طالع باشند
یا بدرجه رفته [در دقیقه] با یکی ازین ثوابتها [ناظر] باشند یا یکی ازین سه یعنی زهره
و مریخ و ثابت در خانهٔ هفتم بود و بر درجهٔ هفتم این احکام جمله
معکوس گردد و با بلا و رنج بدل شود و اگر مشتری مقارن این ثابتات
باشد یا بدرجه و دقیقه ناظر بود سعادات زیادت شود و اگر بدل
مشتری عطارد شود مولود صاحب خط و صاحب کرامات بود و محترم
در چشم [مردم] و اگر طالع شب بود عطارد بدین حال بود و در برج هبوط
و وبال خویش یا راجع بود یا محترق مولود خداوند نیرنجات
و رقیه و عجایب بود والله اعلم بالصواب **اگر کواکب در عظم اول**

و ثانی

و ثانی بود بر مزاج مشتری و عطارد مولود نیکبخت بود دوست
دارنده خدای شدید البطش بود بزرگ نام و بزرگ قدر و بسیار تجربه
و دوست دارندهٔ علم بود و مال بسیار جمع کند علی الخصوص در توالید نهاری
و موالید لیلی ضعیف تر باشد **اگر کواکب بر مزاج مشتری و مریخ
بود** مولود از الجمله بود که بر لشکرها فرمان دهد و بزرگ نام بود و در ولایت
بسیار تصرف کند خلق از وی منافع بود و هیچکس را گردن ننهد و مال
بسیار دارد و مدح و ثنا دوست دارد و عاقبت کار او بخیر بود
و پاکیزه اطوار و اخلاق باشد و این کواکب دلیل موالید ملوک
و خداوندان مهابت بود **اگر کواکب بر مزاج زحل و مشتری بود** مولود
توانگر و بسیار مال بود و ضیاع و عقار بسیار دارد و عمارت فراوان کند
و وجیه و مکرم بود و میمون و پارسا و اگر این کوکب در قوس بود
مولود مرغان و اسب دوست دارد و علم ریاضی دوست دارد و بر راهها
و ترکمانان و اعراب و بادیه و اهل صحرا آمر و فرمان دهنده بود **اگر کواکب
بر مزاج مریخ تنها بود** صاحب حروب و خصومات بود و غضوب و متکبر
بود و شدید البطش و چون مولود نهاری بود بی رحم و سخت دل باشد
و مخالف اهل دین و ورع بود و کسب حرام بسیار کند سفیه و سخیف العقل
بود و عاقبت کارش بخیر نبود و اگر بر درجهٔ عاشر بود دلیل بلاغت

و ریاست بود و بلندی در امور دنیا اما عاقبت بخیر بود **اگر بر مزاج مشتری و عطارد بود** مولود نیکو ادب و خوش خلق بود و عبادت بسیار کند و کثیر الجماع بود و بسیار تجربت و دوستان بسیار دارد و نیکبخت و بسیار مال بود و نیت نیکو کند و اگر مولود شبی بود حکیم و شریف و معروف بود **اگر کوکب بر مزاج مریخ و عطارد بود** مولود در لشکر فرمان دهد و بزرگ ایام و اموال در شهوات بسیار خرج کند و با کنیزکان و غلامان مخالطت کند و بلند آواز بود و سوگند بدروغ بسیار خورد و لجوج بود و اگر مولود نهاری بود دلیر و اندک رحم و غضوب بود و بر خلق استخفاف کند و سفاک بود و خلق ویرا نستایند و عاقبت کار او بخیر بود **اگر کوکب بر مزاج زهره و مشتری بود** مولود تمام خلق و پاکیزه اطراف و جمع کننده مال بود و ملاهی دوست دارد و عاقل و وجیه و از مال زنان روزی یابد و راست گوی و سخی و اشهب بود و ضعیف مزاج و اگر قمر با این کوکب یا بوی ناظر بود **اگر کوکب بر مزاج زهره و زحل بوده** مولود نیکبخت بود و معروف و مشهور و عفیف و عالم با سرار الاهی نغز سخن گوید و بزبان مشعوف باشد و بر ایشان فخر کند و چون بمراد بر آید پارسا شود و او را مال بسیار و ضیاع و آثار و عالم بود بنجوم و امثال این **اگر کوکب بر مزاج مریخ و زهره بود** مولود را بسیار ضیاع بود

باغ و بستان

را ملکها

و بر شهرها بسیار حکم کند و مال جمع کند و معروف و مشهور بود و بیشتر این کواکب بمقارنه قمر و سهم السعادة باشد و مولود بسبب اموال زنان منافع و فوائد یابد و اگر طالع زنی بود توانگر و کوتاه عمر و نیکو صورت و دوست دارنده مردان بود و او را بدین سبب رنج و بلا رسد

و فنا کند

احکام درجات طوالع این احکام هم بدرجات طالع و خانه اول تعلق دارد زیرا که درجه طالع مبداء خانه اول بود و این از آن درجه باید گرفت که صحیح افتد و کسور خصلا اگر درجه طالع سیزده درجه سنبله افتد و بیست دقیقه درجه و طالع چهاردهم درجه تمام نباشد چنین گوید که درجه طالع بشصت دقیقه باشد و درجه چهاردهم درجه بیست دقیقه بیش نیست اگر حکم ازین درجه چهاردهم کند خطا باشد زیرا که هنوز چهل دقیقه بر نیامده است و اگر حکم از سیزدهم مفرد کند هم خطا باشد زیرا که این درجه تمام بر آمده است و فوق الارض است پس این حکم ممتزج باید کرد از درجه سیزدهم و چهاردهم تا بتقریب افتد و گروهی گفته اند اگر دقایق چهاردهم کمتر از سی بود حکم از سیزدهم باید کرد اگر سی راست بود حکم از هر دو باید اگر از سی دقیقه بیش بود حکم بر چهاردهم باید کرد والله تعالی اعلم بالحکم و بالصواب **برج الحمل درجه اول** پارسا و تنگ عیش بود و روا

بود که در پدر و مادر عاق شود درجهٔ ب ناقص عقل بود و ستوران
رادوست دارد و پاکیزه نفس و لباس نباشد درجهٔ ج فاسق
و خبیث و حقود و تنگ عیش بود درجهٔ د نیکو اخلاق و مقبل بود
و اگر عالم بود طبیبی بد معالجه و اگر جاهل بود بظلمه مخالطت کند درجهٔ ه
دراز بالا و سفید و نیکو شخص بود درجهٔ و نیکبخت و با رفاهیت
و دراز عمر بود درجهٔ ز نیکو تدبیر و مزاج بود خوابهای نیکو بیند و از
عجایب خبر دهد درجهٔ ح فضول باشد و علم دشمن دارد درجهٔ ط
اندک عقل بود اما حظ تمام دارد از مال و حرمت درجهٔ ی عالی ابر و بزرگ
و تیز خاطر بود الا در کار جماع مبالغت بسیار کند و هر کسی در غربت
بود درجهٔ یا عاشق بود و ظریف و شادمان و با مروت تمام بود
الا که نکاح او پسندیده نبود درجهٔ یب عاقل مجمل بود الا که از دروغ
انتفاع یابد درجهٔ یج کاهن بود یا منجم یا فال گوی و از جوانان بهره
تمام یابد درجهٔ ید عاقل و با رای و تدبیر بود و رای او را خطا کمتر افتد
درجهٔ یه مجادل و فراوان حجت و نیکو سخن و سخی و کریم بود و او را
کمتر حزنی یابد و جمله بخشد درجهٔ یو فاسق و دروغ زن بود اما صناعت
بسیار بدست وی بر آید و چرب دست باشد درجهٔ یز درویش و تنگ عیش
باشد الا که مال دنیا نزدیک وی زیادت قیمتی ندارد درجهٔ یح پیشه ور و چرب دست

ونقاش

و نقاش و مصور و کار ریز راند و روا بود که عاقبت در آب میرد
درجهٔ یط کرامت دوست و رعنا و نیکو منظر و بزبان آرزومند
بود درجهٔ ک صابر بود بر نوایب اما بسیار سخن و بسیار گوی باشد
و عقل او تمام نبود و در بیشتر چیزها سبک سار بود و ثابت نبود
و حال گردان بود درجهٔ کا شجاع و کریم و دراز بالا بود و دلیر
درجهٔ کب بدبخت و تنگ معیشت و بد صناعت بود درجهٔ کج دلیر
و تنگ روزی بود و نداند که قوت از کجا شود درجه کد سخیف العقل
بود و رکیک الرای و صفرائی و تیز چشم در همه کارها درجهٔ که شدید
النفس و صورت و جلد بود و اما از خدای تعالی نترسد درجهٔ کو بزرگ
قدر و عظیم المحل و فراخ روزی بود و نیک طبع باشد و موفق در بیشتر کارها
درجهٔ کز بدبخت و ضعیف بدن و زرد روی و دراز عدد و ساق بود
درجهٔ کح مرزوق بود و از کدیه و هر چه بدست خویش سازد و هر [illegible] بود
درجهٔ کط برین درجه بیشتر زنان را بیند که عیال شوهر بود و بروی نفقه
کند درجهٔ ل این درجه درجهٔ انسان و ولادت انسان نیست اگر
برین درجه مولود زاید کر و زشت روی بود برج الثور درجهٔ اول عفیف
و تنگ روزی و محروم بود و پیوسته کاری کند که او از آن زیان دارد و سود مندش
نبود درجهٔ ب بدبخت و تنگ حال و اندک عقل بود درجهٔ ج کاهن بود

که او را در میان ذکری بود دروغ بصورت راست جلوه کند درجهٔ د
چون بهایم بود اما آخر عمر او بسلامت گذرد و عاقبت او بخیر بوده
درجهٔ ه شجاع بود و مقدام بر کارها و ظالم و باک ندارد که رزق از
کجا طلب میکند درجهٔ و باخیر و عفیف و صالح بود و صالح و بسیار گوید و
تضرع و عبادت بسیار کند و دعای او مستجاب بود درجهٔ ز ضعیف
و کاهل و اندک حیلت و مرحوم بود درجهٔ ح عالم بود رفیع الذکر و بعلم
مشغول باشد و روا بود که مؤدب و معلم زنان باشد و کودکان و
بمؤذنی درجه یابد درجهٔ ط رفیع القدر بود و تیز خاطر و ذکر او جمیل و اعمال
او نیکو بود درجهٔ ی [illegible] اندک قوة و کوتاه عمر بود درجهٔ یا زشت خلق
و بر سر و ساق او عیبی بود و در پای او قوت نبود و در آخر عمر بلند نام
و بزرگ قدر بود درجهٔ یب شدید القوة و تیز خاطر و مکار بود و روزی
مند از هر چه طلب کند و جوید درجهٔ یج تمام خلق و بسیار علم و کریم و
دراز عمر و نیک بخت بود و سفر و حج کند بارها درجهٔ ید طبیب بود عالم
بی سال و ادویه سفرد و مرکب و مردمان را از وی منفعت بود درجهٔ یه
خیر و پاک نفس بود و متوکل بخدای تعالی و مقبل و بهره مند بود درجهٔ یو
نیکبخت و توانگر و عیش او مانند عیش ملوک بود و بلند قدر شود و وفات
او در سعادت بود درجهٔ یز نیکبخت و دراز عمر و بهره مند بود و از سعادت

دنیا

دنیا و دراز بالا بود درجهٔ یح متوسط الحال بود و مستغنی و محترم گردد در آخر
عمر خویش درجهٔ یط تدبیر صواب کند در کارها و اسرار نگاه دارد اما
بددل و ضعیف بود درجهٔ ک فقیه بود و عالم و فاضل و آخر عمر او
در علم و حرمت بهتر از اول بود درجهٔ کا حال او نیکو بود اما از مذهبی
بمذهبی و از شهری بشهری انتقال کند درجهٔ کب ضعیف جسم بود
و اندک حیلت پس منزلت تمام یابد در آخر عمر و بدان منفعت یابد
درجهٔ کج گر بود یا گران گوش و کار آتش کند یا صناعتی کند که با آب
و آتش حاجت بود درجهٔ کد ناقص الجسم بود و [illegible] و زیرک و تدبیر
صایب و کار محکم کند درجهٔ که بدبخت و حرب دوست و غارت
کننده و از اهل سلاح بود و در دل او هیچ رحم نبود درجهٔ کو مکار
و خبیث روزگار در علم سحر و نیرنجات و طلسمات بکار برده
درجهٔ کز [illegible] بود و شهرها بسیار گردد و روا بود که رسالت
ملوک کند از شهری بشهری درجهٔ کح خیر بود و در ابتدای عمر او کارش
نیکو بود و مصلح و در آخر عمر مفسد و فاسق شود درجهٔ کط در جمله محترم
باشد و روا بود که نمد دوزد و یا سازد و از آن معاش کند درجهٔ ل
دراز بالا نبود اما تدبیر نیکو کند و پارسا بود و روا بود که خادمی
پارسا بود یا عنین والله اعلم بالصواب برج الجوزا درجهٔ اول

عاقل و حکیم بود و سخن بصواب و حکمت گوید و اما از مال روزی مستمند بود درجهٔ
ب سخی و کریم بود و احوال او از نیک ببد میگردد و از بد به نیک و بر
یک حال نماند درجهٔ ج رفیع القدر و راست گوی و مبارک بر همه کسی
و برادر ملوک بود درجهٔ د آدمی بود محب خیر و صلاح و سخن بخیر و صواب
گوید و عاقبت او بخیر بود درجهٔ ه دروغ زن بود و در وی هیچ خیر نبود
و عمر دراز یابد در بی حرمتی درجهٔ و بد معیشت و درویش بود و حرام
بحلال دارد و مغرور بود در نشستن درجهٔ ز گرامی بود در میان مردم و دوست
دارند او را در میان مردم درجهٔ ح نیکو اخلاق و بزرگوار عنصر بود حکایات
دوست دارد و او را از همه محترم دارند درجهٔ ط معلم بود یا مؤدب
و تمام عقل نبود و دنیا او را بود درجهٔ ی ملکی بود جبار و سخت دل و
خونریز و هیچ رضای خدای تعالی نگاه ندارد درجهٔ یا برغبا و درویشان
رحیم بود و در امثال خویش حسود و عالم محترم درجهٔ یب سبک روح و گشاده
طبع و شاددل بود و پارسا و نیکو اخلاق درجهٔ یج بدبخت و اندک عمر
و عاق در مادر و پدر و عاقبت او بدین بود درجهٔ ید فربه و بزرگ شخص
و ناقص عقل بود و کارها کند که مردم بروی انکار کنند درجهٔ یه خوش زندگانی
و مردمان را کارها فرماید که ایشان را سود بود درجهٔ یو درجه ایست که بدین
درجه مولود کمتر تربیت یابد و آنچه یابد ناقص باشد درجهٔ یز اگر مردی بود زاهد بود

در دنیا و راغب در آخرت و اگر زنی بود پارسا و با منفعت بود درجهٔ یح
درجه ایست که بدین درجه ملکی رحیم و عادل و اهل مملکت او را پسندند و اما
از وی نفع نیابند درجهٔ یط جاهلی بود معجب و بر خویشتن غلط افتاده که
همسایگان برنجانند درجهٔ ک میان مردم صلح افکند و توسط کند
و حق شناس و نیکو دوست بود درجهٔ کا بر تن خویش ستم کند و
روزگار بیشتر در ارتکاب ملاهی و مناهی گذراند درجهٔ کب اندک عمر و
با عقل و رای بود و از عقل و رای خویش برخورداری نیابد درجهٔ کج در کتب
دیرینه نگرد و با زنان و غلامان فساد کند و از آن خوار شود درجهٔ کد
در پای و زانوی وی رنجی باشد و پارسا بود و نیکو خاطر و سخن در علوم
نیکو گوید درجهٔ که چون مستور بود بی عقل و بی تمیز درجهٔ کو عالم بود و بیشتر
کارها منصف و انصاف خلق از خویشتن بدهد و نیکبخت بود
درجهٔ کز کرم و کریمان را دوست دارد و محب فعل جمیل و خیرات
بود درجهٔ کح متدین نبود و اعتقاد دارد نه بحق او را در همه چیزها
شک بود درجهٔ کط بدحال بود و محتاج بخلی و حصیر یا مصلی دوز
بود درجهٔ ل سفیدی بر چشم وی افتد که چشم وی بدان تباه شود
برج السرطان درجهٔ اول مقبل بود در کارهای دنیا و بر اندامهای او
عیوب بسیار باشد درجهٔ ب سرد سخن و بی اختیار بود و مایل و خواهان بلهو

وطرب درجهٔ ج بر یک چشم او عیبی بود و فراوان خصومت و مشهور بود در شهر
و مسکن خویش و کار مال او برقرار نباشد و تلف شود درجهٔ د در اعضای او
نقصانی بود و بدعیش و درویی زیادتی فلاح نبود درجهٔ ه دروغ زن و بسیار
حیلت و او را عیبها بود و فواحش بسیار کند درجهٔ و در نیمهٔ عمر و اول
روزگار او بشولیده بود و اما در آخر کار او قوی شود و محترم گردد درجهٔ ز
بسیار فرزند بود و بسیار مال و دوست دارندهٔ علم و اخبار بود و تواریخ
و اوائل سخت دوست دارد درجهٔ ح در عمر خویش همواره اندوهگین بود و در آخر
عمر او را بخر رسد از آهن درجهٔ ط درویش بود و لطایف الحیل بسیار
نگاه دارد و عیال او در آخر عمر بسیار شود و کسب کند مال حلال درجهٔ ی پادشاه
بود و جبار و مطاع بی عقل و بی دین اما روزی‌مند بود درجهٔ یا مردی دراز عمر
بود و حسود و بدیانت و اهل علم را بسبب علوم دوست دارد و فرزندان
او در آخر عمر زیادت شود درجهٔ یب حلیم بود و دوست دارندهٔ خیرات
و ادیب و مقبل و عالم در کارها درجهٔ یج مردی پارسا بود و همیشه با خدای تعالی
و تقدس میگردد و توبه میکند و مردم در حق وی نیکوئی گویند درجهٔ ید
کوتاه عمر بود و تیرانداختن دوست دارد و با ارباب سلاح مخالطت کند
درجهٔ یه ملکی بود حلیم نیکو سیاست الا که هیچ اعتقاد ندارد درجهٔ یو
حکم درجهٔ پانزدهم دارد درجهٔ یز ملکی بود حکیم مؤمن اهل مملکت او را مطیع بود

از آفات

از آفات بسبب ملک او مدت ملک چهار سال و چهار ماه بود درجهٔ
یح درویش باشد و کاهل و محب خیر و عمل نیکو بود درجهٔ یط حکیم و عاقل
بود و اعمال پراکند و رحمت کند بر خلق و با ایشان احسان کند درجهٔ ک
زاهد بود و صفراوی مزاج و تیز خشم بود و امر معروف و نهی منکر کند
بدرشتی و ناخوشی زاهد و رحیم و سخی بود و بازرگانی که او را غلامان بود درجهٔ کا
که بازرگانی کنند اما این شخص عاقبت اندیش نباشد و مال نگاه ندارد
و ذخیره نکند درجهٔ کب متوسط الحال بود در معاش و ممکن که صاحب
مقالتی یا صاحب مذهبی باشد و معدهٔ او بد بود درجهٔ کج صاحب صناعتی بود که
بدست تعلق دارد یا زرگر یا رونگر یا نقاش یا کار آهن کند و از آن
نام و مال یابد درجهٔ کد لجوج بود و مفسد و بیشتر در عمر خویش حرام خورده
درجهٔ که کاتب و حاسب و مدبر امور باشد و در آخر عمر کاری بزرگ
بدست او بر آید درجهٔ کو سراج یا خراز یا خیام بود و پارسا و عفیف
درجهٔ کز یا گنگ یا گران زبان بود و عالم بعبادات و بسیر شرایع درجهٔ کح
عیش او از صناعت او بود و پیوسته نیکودل و محب خیر و اهل خیر بود
درجهٔ کط اندک عمر بود و ممکن که مرده بزمین آید خصوصا که قمر ناقص السیر
بود درجهٔ ل حجام یا طبال یا مسخره باشد برج الاسد درجهٔ اول دلیر و ظالم
و قاطع و خاین بود و بکالای مردمان درجهٔ ب زیرک و تیز خاطر و قتال و خونریز

ومفسد بود درجهٔ ج درویش و بدعمل و مفسد و دراز عمر بود و چشم او
در آخر عمر تباه شود درجهٔ د ملکی بود توانگر اما معطل در دین و شرع
و اعتقاد ندارد و سخت دل و بی رحمت بود درجه ه صاحب مروت
بود و عیش او در رفاهیت بود و فرمان دهنده بر اهل جهان و ولادت
داراب بن داراب برین درجه بوده است درجهٔ و ملکی جوانمرد
و کریم و بسیار خیر و دوست خدای تعالی و پیغمبران و فرشتگان حق تعالی
بود درجهٔ ز مبارک و پارسا و رتبت و مرتبت ملوک دارد ه
درجه ح بزرگ همت و فراخ دل و با مروت و مظفر بر جمله
دشمنان خویش الا که ظالم بود درجه ط ملکی باشد توانگر و در آخر
عمر نیکبخت شود و بر بلاد و مواطن بسیار فرمان دهد درجهٔ ی کیج باشد
و بر پشت او عیبی بود و بر پدر و مادر شوم باشد درجهٔ یا بلند همت
و با مروت و محترم و الا که منکر شریعت بود درجه یب مبارک بود
و دین و دنیا او را مساعدت کند و عالم باسرار و عارف بعلوم آسمانی
باشد درجهٔ یج توانگر و بدخلق بود و عادت و منکر شریعت درجهٔ ید
مرده از شکم مادر برون آید و شوم بود و مادر بولادت بیماری صعب کشد
درجهٔ یه او را عیوب بسیار بود نه معتدل مزاج بود درشت خوی
و نه عاقل درجهٔ یو پادشاهی بود فیلسوف و بزرگوار و او را پسران

باشند

باشند و دراز عمر و مظفر بود درجهٔ یز ادیب و پارسا و دراز عمر باشد
و اگر زن بود با عقل و تدبیر و رای بود درجهٔ یح متدین و پارسا و دراز
عمر و تنگ روزی بود و آخر عمر او از اول نیکوتر گذرد درجهٔ یط
ناقص العقل و اهوج و شتاب زده و ناخوش بوی و کوتاه عمر و درویش بود
درجه ک عابد و زاهد بود و سخن بحکمت گوید و دراز عمر بود و اگر زن بود
نیکو اخلاق و پارسا بود درجه کا ادیب و کریم و نیکبخت بود و اگر
زن بود میراث بزرگ یابد که بدان توانگر شود درجهٔ کب شقی و مسکین
و بد رنگ روی و بی بهره باشد درجهٔ کج ناقص خلق و ناقص اعضا
و اگر زن بود توانگر بود درجه کد اندک عمر بود و اگر عمر یابد مسعود
در نفس خویش اما منحوس در مال و رزق بود درجه که عمر او در رنج
و سختی گذرد و در ادبار و نحوست بود درجه کو راست گوی و مصلح و
مذکر و واعظ بود و خلق را بخیر دعوت کند و قوت او روز بروز
باشد درجه کز عاقل و حکیم و توانگر بود و فراخ روزی و خلق از
فعل او شاد باشند درجه کح پادشاهی بود در اول پس مدبر و منحوس
شود تا بمیرد درجه کط شرح و بیمار و قبیح المنظر بود درجه ل اندک عمر
و کوتاه بالا و روا بود که شش سال بزید و این درجه شوم بود و منحوس ه
برج السنبله درجهٔ اول توانگر و نیکو افعال و دراز عمر و بسیار فرزند

[illegible]

بود و با خلق احسان کند درجهٔ ب فیلسوف و مبارک و بسیار منفعت
و محب خیر بود درجهٔ ج رفیع القدر و عظیم الشان بود و ذکر او مدتها
در میان خلق بماند درجهٔ د عفیف و عاقل بود و از التقای نفس خود
چیزها استخراج کند که خلق بدان منفعت گیرند و خلق بوی تبرک کنند
و در سر او علتی بود درجهٔ ه زاهد بود و خلوت و تنهائی جوید و خلق بوی
تقرب و تبرک نمایند درجهٔ و پارسا و مستجاب الدعوة بود و امر
معروف و نهی منکر کند و اورا دشمنان باشند که اول طلب او کنند و او از ایشان
بگریزد و در غربت باشد درجهٔ ز بازرگانی بود و روزی مستند از مال دنیا
و اورا پسران نیکو شکال باشند و پدر بایشان قوی دل بود درجهٔ ح
عالم بود و حکیم و فیلسوف و اختراع کند از تلقای نفس خویشتن چیزهائی که
خلق بدان منفعت گیرند و اورا مال و زر کمتر باشد و آنچه باشد
بیشتر بنماید درجهٔ ط ملکی بود بزرگوار و عظیم الشان ولیکن درشت خوی
و دراز عمر اما در آخر عمر ضایع و معطل بود درجهٔ ی نیکبخت و مبارک و محب
خیر و خلق را از قبایح و وقایح منع کند و خود هیچ نکند اما اندک عمر بود
درجهٔ یا امامی بود مبارک و عالم و تباهی بسیار بدست وی باصلاح آید
و خلق بسیار بسبب وی در آسایش باشند و ضعیف مزاج بود
درجهٔ یب عفیف و فاضل و دوست دارندهٔ زنان و سخن کمتر گوید

درجه یها

درجهٔ یج ملکی بود سخی و بیشتر از آرزوهای خود بیابد و بلند نام شود و طعام
اندک خورد و در معده و شکم رنج رسد درجهٔ ید عالم بود فیلسوف که
علم شرع داند و هم حکمت و کتب بسیار تصنیف کند و مطالب و مقاصد
خویش در آخر عمر بیابد مصنف این کتاب چنین گوید که درجهٔ طالع منست
و درجهٔ هشتم که یاد کرده آمد درجهٔ طالع شرف الزمان سدالدین بود
رحمه الله تعالی درجهٔ یه اندک عمر و بدحال و خیر بود در نفس خویش و دشمن
بسیار دارد و عیش بسبب دشمنان بروی منغص گردد و عاقبت هلاک
او بر دست دشمنان بود درجهٔ یو حلال زاده نبود و بسیار دشمن بود و بر
دشمنان ظفر یابد و هرچه ایشان بوی رسانیده باشند بایشان رساند
و دو روز گشته بماند پس جای او دفن کنند درجهٔ یز بر مادر و پدر عاق بود
و کارهای او بیشتر بر وفق مراد بود و در تجارت شود و مرگش فجاة شود
درجهٔ یح منکر شرایع بود و اعمال شرایع کمتر گذارد و قوت او و قوت
عیال او از دهقانی یا از باغ و بوستان باشد درجهٔ یط و کیل ذات
وزینت و تجمل دوست دارد و طبع و عادت نیکو دارد و نیکو حال
بود درجهٔ ک چشمهای او دو رنگ باشد مکار و محتال بود و در دلها غایب
تمام بود و کوتاه عمر و بفجاة میرد درجهٔ کا ملکی بود سخی و منصف بس غایب
شود جائی که اورا ندانند و زاهد شود جائی بعد از جهل درجهٔ کب

کاهن وزیرک بود و بیش از کهانت و اختر خویش بخواب بیند و خبر دهد
از کارها و آورا در ان اخبار خطا کمتر افتد درجه کج بد طبع و حسود و شتاب
زده بود و بود که تادیب و تعلیم کند و خلق از وی منفعت یابند ٥
درجه کد روا باشد ار نزید و این درجه تو امان باشد خصوصا که دو کوکب
اینجا باشند یا نزدیک بدین درجه درجه که خبیث و عاجز و محتاج بود
و خلق اورا دشمن دارند و مال او بدزدند و بود که مابون بود درجه کو
در خلقت وی نقصانی بود روا بود که نزید و بر مادر و پدر شوم بود درجه کز
اندک عمر و کوتاه بالا بود که شبان روزی بیش نزید و روا بود که شش
سال نزید و این درجه شوم بود مگر که عطارد یا مشتری اینجا بود درجه کح
محب غلامان و فقیه بود و مشهور بلواطت اما اعمال خیر کند و فقرا را
نیکو دارد درجه کط خبیث و ملعون و محتال و مکار و منکر کارها و اعمال بود و
شرعی و حسود و هیچکس را خیر نخواهد درجه ل معطل بود و در عمر خویش
هیچ راحت نه بیند و هیچ کس را در هیچ تصدیق نکند و مردم را نکوهد
و بدگوید و بدخواه مردم و لئیم و مخنث و اگر زهره بدین درجه ناظر نباشد
لوطی بود و اگر مریخ با عطارد ناظر باشد و اگر زن باشد سحاقه باشد والله اعلم
برج المیزان درجه اول شتاب زده و در کسب مال احتیال کند و حقوق
مردم بخداع و مکر باطل کند و حرام خوار و روزی او بیشتر از حرام افتد ٥

درجه

درجه ب اندک عقل و ابرح و تنگ روزی و بدعیش و در تدبیر ها خطا
کنند و کار او مستقیم نبود درجه ج بسیار بیمار بود و اندک عمر
و ممکن که بعد از شش سال هلاک شود درجه د زشت روی و چشم او
زشت و برون کردن و حرام خوار و بدخوی و کاهل و بی خیر بود درجه ه
اندک عمر بود و الآخیر بوده در نفس خویش و کار بد روی و ریا کند
درجه و پدر و مادرش بعد از دو سال از ولادت او بمیرند و چون
او بزاید مرد مقبل و خیر بود درجه ز بزرگوار و توانگر و مکرم بود و اعمال
بد کند در نیمه عمر اول پس درویش و حقیر و معیال شود و در از عمر بود
درجه ح خطیب و شیوه و پاک دل بود و نیکو نیت و اندک حیلت در طلب
معاش و فاحش زبان بود درجه ط شریر بود و مال به رنج بوی رسد و چون مالش
برسد ببیرد اما بد عهد و بی وفا و بد زندگانی بود درجه ی کریم طبع و محبت
بود در دل مردم و مادر و پدرش در حال طفولیت او فرمان یابند و خویشی
از طرف پدر او را بپرورد و در نعمت و راحت افتد بسبب دوستی از
دوستان او و خوش زندگانی و مرفه و خلق بسیار او را متابعت کنند
درجه یا توانگر و پارسا و نیکو تدبیر و درست مزاج و با دشمنان
نیکو زندگانی کند و از تجارت روزی مند بود و مبارک و نیکو اخلاق بود
درجه یب عاقل و سخی و نیکو اخلاق و بسیار خوار و در جوانی از علتی بمیرد

که آن علت غریب بود و نیکوصورت و نیکبخت بود در عمر خویش
درجه یج وزیر پادشاهی باشد یا از کتّاب حضرت بود اما ظالم را
اعانت کند نه باختیار خویش و دراز عمر بود و حال او بلند شود
و هر چند عمر او زیادت میشود احوال او بهتر می شود درجه ید نیکو
اخلاق و نیکوسیرت بود و صید و لهو دوست دارد درجه یه میان
اقارب خویش عزیز و مکرم بود و اعمال بسیار کند و مقبول باشد
بنزدیک خلق و اورا شاگردان و مشارالیه باشد و عاقبت کار او
علتی باشد که در اسافل بود درجه یو دراز عمر و نیکبخت و مهتر اهل بیت
خویش بود و در طفلی مادرش بمیرد درجه یز پارسا بود و اصطناع معروف
دوست دارد و اسفار بسیار کند و مستغنی بود از مال دنیا و علم و علما را
دوست دارد درجه یح نیکبخت و عیش او چون عیش ملوک بود
و الّا که ضعیف بود و خوابهای شوریده بیند درجه یط کاهن و منجم بود
و احکام خطا کمتر کند و نیکونیت و پاک طینت و او را خواهری بود
شریره و آن خواهر بمفاجات بمیرد و مولود سالها پس از وی زندگانی کند
درجه ک عفیف و نظیف و نیکوحال بود و با خلق نیکویی کند پس
بیماری دراز کشد و بمیرد درجه کا عامل سلطان و دراز عمر و نیکوکار
بود و مال یابد از طریق نیکو و محب خیر بود و اندک بچگان بود عمل

سلطان را

سلطان را درجه کب بسیار عشق و طرب بود و سماع و حکایات
گذشتگان دوست دارد و پیوسته مطربان همنشین دارد و بدیشان
عاشق باشد درجه کج کریم و فاضل و طالب علم و روزی‌مند بود و اما
کاهل بود درجه کد سخی و کریم و عقیل بود و بر بزرگان دین معتقد باشد
و روزگار در خیر و راحت گذراند و بسیار بیمار گردد و عاقبت
بیماری او بخیر بود و بر گردن او علتی پدید آید و بدان بمیرد درجه که
یا مغنی بود یا مخنث و باغ و بوستان دوست دارد و تماشا و ماهدان
مصاحبت دارد اما درویش بود درجه کو نیکوتدبیر بود اما کار روزی
او منتظم نبود و شب از جای بلند بیفتد و بمیرد درجه کز طباع
بهایم بر اخلاق او غالب بود درجه کح سخی و نیکوحال بود
و اطباع معروف دوست دارد و اموال خویش ذخیره نفقه
کند و او را حق تعالی فرزندان خلف دهد و بیشتر پسران او عالم
و بختیار باشند و دراز عمر درجه کط حال او پیوسته میانه بود و خود
را نکو دارد و از روزگار نالد و فرزندان او نجات باشند و بدیشان
انتفاع گیرند درجه ل ناسک و زاهد بود و جامه صوف پوشد و پیوسته
بنماز و روزه مشغول باشد و او را در مدت حیوة ذکری نبود چون بمیرد
مردم بر فتح او تأسف خورند و قبر او را زیارت کنند و اعتقاد کنند

زیارت قبر او سعادت است و بروی ثنا گویند والله اعلم بالصواب

برج العقرب درجهٔ اول مقبول قول بود میان مردم اما شتاب زده
بود در کارها و بخدای تعالی و ملایکه و حشر و نشر ایمان قوی ندارد و دین قوی
زنش نبود درجهٔ ب فیلسوف و مبارک و محب خیر و بسیار
منفعت و نیکو تدبیر و سلیم القلب و مقبول و از اکابر بود
درجهٔ ج نیکبخت بود و آمال و امانی او محقق شود و ملکی عظیم او را عادت
کند و چنین گویند که درجهٔ طالع سلیمان پیغمبر علیه السلام بوده است
درجهٔ د ریاستی و تقدمی یابد برای دین و ملت و چون بمیرد بعد از
چهارصد و بیست سال بوی اقتدا کنند درجهٔ ه ملکی بود رحیم و نیکبخت و بر
دشمنان مظفر و دوست دار خلق و اخلاق و آداب او در تواریخ
بیاورند درجهٔ و نیکبخت و خیر بود و میراث بزرگ یابد و نفقه
سازد و عاقبت کارش بخیر بود درجهٔ ز مبارک و نیکبخت بود
و علوم و صنایع نافعه بوی منسوب بود و قومی با وی عداوت کنند
و او از ایشان رنجور شود و اما بر ایشان ظفر یابد درجهٔ ح آزاد مرد و جوانمرد
و از تجارت روزی ستند باشد و مال بسیار بدست آرد و خرج نیکو
برد درجهٔ ط بسیار مال و نیکو تدبیر و بسبب دین و علم نفقه کند
درجهٔ ی عفیف بود و از سلطان رفعت و منزلت یابد و عیال او

بسیار

او بسیار شود و عادل و منصف بود درجهٔ یا نیکو طاقت و فراخ روزی
و مکر و دغا و دزدی بود درجهٔ یب سخی و بسیار مال و پاکیزه نفس بود
و لهو و طرب دوست دارد و زن بسیار کند و مال با ایشان نفقه کند
درجهٔ یج محب علوم بود و در طب بسیار نظر کند و بدین سبب مال
و دوستان بدست آرد و در آخر عمر مستغنی شود درجهٔ ید ملکی بود که
شرف و رفعت یابد و بیشتر از مقاصد بیابد و افعالی کند که بدین سبب ذکر او
باقی بماند درجهٔ یه منصف بود در معامله و او را پسران باشند و نیکو دوست
بود و کارهای وی بیشتر شایسته بود درجهٔ یو متقی و مؤمن و متعبد بود
و سلیم از آفات درجهٔ یز مطیع خدای تعالی بود و بر طاعت و عبادت
خدای تعالی و از هیچ مخلوق باک ندارد درجهٔ یح در اول عمر بسیار تخلیط
و افعال بد کند و توبه کند درجهٔ یط شجاع و عالم و پارسا بود و دولتی یابد
در دین و دنیا و چنین گویند درجهٔ طالع حضرت روضهٔ رضی امیر المؤمنین علی
مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه بوده است درجهٔ ک بیمارناک بود
و بر تن او عیبها بود فاسق و فاجر بود پس توبه کند در حال وفات
خویش درجهٔ کا قاطع رحم و بد اخلاق بود و با مردم الفت کمتر گیرد
درجهٔ کب دزدی بود در راه زن پس او را بگیرند و بتیغ بکشند درجهٔ کج ابلیس
معظم مستخف بشرایع و با هیچکس نیکویی نکند درجهٔ کد خبیث نیت و سخت دل

درجهٔ کا

واندک وفا و مدت عمر بدبخت بود درجهٔ کو بیمار زون بود و اورا
در ساق رنجی پدید آید و از آن بمیرد درجهٔ کز در وی هیچ خیر نبود و پدر
و مادر و برادران از وی رنجور باشند و باشد که مادر یا پدر را بکشد
و در غربت بمیرد درجهٔ کح نمام و سخن نقل کننده باشد و هیچ سخن نگه
نتواند داشت و غماز بود و باک ندارد از هرچه بگوید و هرچه از وی بگویند
و هر کس که او را شناسد دشمن دارد درجهٔ کط کذاب و بدبخت و بددل بود
و سرکش بود و عاقبتش نه بخیر درجهٔ ل بدبخت و لجوج و بدزبان و دوستان
ندارد و خویشان او را دشمن دارند و عاقبتش بخیر بود و این درجهٔ
ولد الزنا باشد یا دلیل کسی که از مادر و پدر بگریزد والله اعلم برج الثور
درجهٔ اول شریف و توانگر و عظیم القدر بود و مبارک و روزگار را بآسانی گذارند
و عاقبتش بخیر بود درجهٔ ب توانگر و رفیع القدر و بسیار مال و از جهت
علم و دین نیکوسیرت بود درجهٔ ج مبارک بود و خلق بوی تقرب کنند
و مستجاب الدعوه باشد درجهٔ د وکیل سلاطین بود و مبارک و فراخ روزی
و اصطناع معروف کند درجهٔ ه زاهد در دنیا و راغب بآخرة و او را
تعززی طبیعی بود درجهٔ و توانگر و بلند قدر و بسیار ضیاع و املاک و از
تجارت روزی مند بود درجهٔ ز وزیر بود رفیع القدر و الشان و محب
خیر بود و او را بستایند در همه کاری و بعاقبت سرای او را غارت کنند

وغلامان

وغلامان او را بکشند درجهٔ ح مطیع خدای تعالی و محب عبادت و پیش از
مرادها بیابد درجهٔ ط عابد و مسعود و خامل الذکر بود و خمول دوست
دارد درجهٔ ی با حکما و مهندسان اختلاط کند و حکیم بود و صحیح العقل
درجهٔ یا محمود السیرت باشد و مانند ملوک در مرتبت خویش
و سفر دور کند که بدان انتفاع یابد و بسلامت باز آید و او را خدم
مبارک پی باشند درجهٔ یب خیر و مصلح بود و اعمال ابرار کند و خلق از وی
منفعت یابند و مستنبط علوم بود درجهٔ یج عالم بود بشرایط ادیان و
حافظ علوم و امین در کار دین بود و مفتی مسلمانان و اهل حرمت
درجهٔ ید شقی بود و هر چند حرکت بیشتر کند شقاوت او بیشتر شود و در
غربت میرد درجهٔ یه شوم بود بر مادر و پدر خویش تا چهل سال و بعد از آن
توانگر شود و عیش او چون عیش آبا و اجداد بود درجهٔ یو خاین بود
و زندان بانی کند یا آهنگری و بیلکی که خاکش و خاشاک و دارو فروشد
درجهٔ یز مخنث بود و مرگ او در رسوائی و خری بود درجهٔ یح عالم و محب
خیرات و منجم و مهندس بود درجهٔ یط متلون بود و او را هیچ راز
ثابت نباشد و بر دلها گران بود و برنج شکم میرد درجهٔ ک مبارک
بود در حق خویش و شوم بر دوستان و غایة هیچکس نبود و ناگاه میرد
درجهٔ کا ملکی ضعیف بود در طرفی و نافذ الامر و الحکم نباشد و در عبادات

کاهل و مرکش بد بود درجه کب ناقص عقل و دراز عمر بود و هیچ اندیشه
در حق نکند که نزدیکی وبال بود و همیشه برخود خشم ناک بود و روا
بود که زن ویرا از وی بربایند درجه کج او را عیبها بود بر تن و هیچ و برص
و مانند این درجه کد مدبر و شوم بود پدرش او را براند بعد از
مرگ مادرش درجه که بدگوی و ساعی و نمام و غماز بود و خبیث
الدم در غموم و هموم روز گذارد و از آنچه او را بدان حاجت نبود
بسیار بحث کند درجه کو بدبخت و معاش او خیر نبود درجه کز منحوس
خذ بود و اعمال بد کند و روزگار ببدی گذراند و ممکن که در آب میرد
درجه کح زشت خوی و بدطبع و هلاک حیوانات خواهد درجه کط
خبیث و بداعتقاد و بدگمان و بدبخت باشد در همه عمر درجه ل رحیم
و چرب دست و زود عاشق شود و نیکو صورت و نیکو بدن و ضخم
بود و ده تا نیه بازپسین قوس دلیل ولادت فاسق یا فاسقه بود
والله اعلم بالصواب برج الجدی درجه اول بدافعال و بدنیت
و هیچ بهتر نشود تا او را بکشند یا بمیرد درجه ب نخاس یا ستوربانی
پس عمل خسیس باید از سلطان درجه ج قاطع طریق و سفاک دماء
و سخت دل و تنگ روزی بود درجه د بسیار اندیشه و کاهل بود و اعمال
دشمن دارد درجه ه شوم بود بر مادر و پدر و بداخلاق و بدعیش بود

درجه و

درویش

درجه و گنگ یا معیوب (زبان) بود درجه ز یتیم ماند از مادر و پدر و او را
جدش تربیت کند و دراز عمر بود و در رنج و محنت درجه ح محترم نبود
میان خلق خوار و حقیر بود و هیچ خیر نیابد و از گرسنگی هلاک شود در
حبس و پس از مرگ او ذکر جمیل خیزد درجه ط ناقص خلق بود اما زیرک
و با تحصیل و تیزخاطر بود درجه ی بخیل بود و خشت پز و خشت زن و گچ
و معاش او از آنجا بود و پنجاه سال در درویشی زید پس حال او نیکو شود
درجه یا ناقص خلق و تیزخاطر بود درجه یب دلیر و قوی دل باشد و باک
ندارد و از هر چه گوید کند و شنود و بعمر و امدی میرد درجه یج ساعی و غماز
و فضول در کارها که او را بدان حاجت نبود درجه ید حرام زاده
و ناپاک زاده بود درجه یه یا شل بود یا ناقص اعضاء و عظیم
همت و فاجر بود درجه یو پادشاهی مقبل که با دشمنان قتال کند
و همیشه بر ایشان مظفر شود و هفتاد سال ملک راند اما نافذ الامر نبود
و او را ورطها افتد و لشکر بر وی مستولی باشد درجه یز بیمار شود
بیشتر از عمر خویش یا هفت ساعت زید یا هفت روز یا هفت سال
درجه یح پادشاهی بزرگوار و بارای و تدبیر قوی بود و در کلیات
امور رحیم و منصف و با عدل باشد و از خاندان ملک بود و درجه
طالع سلطان معز الدین سنجر این بوده است درجه یط مخنث بوده است

کوب

بسیار خوار و روزگار براحت گذراند و سماع دوست دارد و بود که
مضطرب باشد درجهٔ ک زائد الخلق و عظیم شخص باشد و باریک و اسمر و منافق
بود و عمری دراز یابد در راحت و لذت اما او را دوست نبود درجهٔ کا
احوال او میانه بود اما هرگز حاجتمند مثل او نبود درجهٔ کب منحوس و شقی
و بی خیر بود و در غیبت مردم زائد گوید و گذوب و صحیح الجسم بود و عمری
دراز یابد در رنج و سختی درجهٔ کج پادشاهی بود که ملک او اندک بود اما
مسلط بود بر ملک خویش را او نیکو سیاست و نیکو سیرت بود اما قتال
و اندک مال و اندک دخل بود درجهٔ کد ملکی کوتاه مدت بود و هیچ منفعت
نیابد و در ملک او آفتها و خصومتها افتد درجهٔ که سخی و ابهوج و مغرور باشد
با سیدها و هر نصیحت که او را گویند بپذیرد و با شرف و جلالت و ابهت باشد
درجهٔ کو شقی و شوم و بد اخلاق و حرب دوست و نیکو اعمال و کارهای
لطیف کند درجهٔ کز یا حراز میوها و با باغبان یا ناطور و تنگ عیش و بدبخت
بود درجهٔ کح منحوس و تنگ روزی و شوم بود بر تن خویش و بعض از بخت
امید دارد بیابد و وفات او را سبب او باشد درجهٔ کط بد دل بود
و وقتی دلیر و وقتی ناهموار بود در اخلاق درجهٔ ل هرچه در آخر عمر جدی افتد
و لذا لرنا باشد و آخر عمر او قتل باشد والله اعلم بالصواب برج الدلو
درجهٔ اول الکمال بود و دعوت کننده بخیر و اهل روزگار توبت کنند و بخنی او

طالع موسی نبی علیه السلام

خلق

و خلق بسیار راه یابند درجهٔ ب پادشاهی قوی و سخی باشد و نصرت یابد
در تیر احوال نکند تمنان و بسیار مال و بسیار دخل باشد درجهٔ ج سفیه و خداوند
جاه و منزلت بود و در کتب نظر کردن دوست دارد و طبیب بود و در عمر
خویش آنچه مراد او باشد نیابد درجهٔ د توانگری بود که عیش او عیش
ملوک بود و معاش او از دهقانی بود درجهٔ ه در اول عمر خویش درویش
بود و در آخر عمر متمکن شود و دراز عمر و ناظر در کتب بود و مبارک صحبت
و این درجهٔ مبارک است درجهٔ و ساحر بود و دراز و حاذق و آخر
عمرش بهتر بود از اول عمر صناع عجب و چرب دست و ابله
و ابهوج درجهٔ ح ملکی بود قوی در سلطنت خویش و رحیم بر رعایا و خیرات
بسیار کند درجهٔ ط از عمل و صناعت دست خویش توانگر شود و صنعت او
تاجری یا خیاطی یا سلاخ کردن بود درجهٔ ی در اول عمر درویش بود و بعد از آن
منزلت ملوک یابد و بر خلق بسیار تقدم یابد و اتباع او تا دام هابت
بمانند و در مبدا حوادث بزرگ افتد و در صحرا زندگانی کند و چنین گویند
این درجهٔ طالع موسی پیغمبر است علیه السلام درجهٔ یا زاهد بود در دنیا
راغب در شهرهٔ ملائکه و از لذات و زخارف دنیا چیزی نخواهد و فخار
و پارسا بود درجهٔ یب سخی و کریم و راغب در خیرات بود و جواهر و تجار
دوست دارد درجهٔ یج نیکو رای و نیکو منظر و بر عبادت مقبل بود و مستنبط

اسرار علوم بود درجه ید ملکی بود درشت سیاس سخت دل نه رحمت در دل
ونه عدل وانصاف دارد و از عمر و ملک و مال برخورداری نیابد درجه یه
ملکی فاسق فاجر شریر بود و هیچ خیر نیابد تا بمیرد درجه یو درویش و خودرای
و عاق در مادر و پدر سماع و بطالت و کاهلی دوست بود درجه یز ملکی بود یا
وزیر ملکی بود نیکبخت پس بمیرد در سعادت تمام درجه یح چون برین طالع زاید
ملکی سخی جواد طویل العمر بود درجه یط ملکی دین دار بود و محب علم و علما
درجه ک مؤمن و نیکبخت و نیکو سیرت بود درجه کا کژ بود و در زبان او
گرانی بود و تمکین که مخنث باشد درجه کب کاهن و منجم و مستنبط علوم بود
درجه کج اورا وسوسه بر مزاج غالب باشد و سخنان بدفایده دیوانگانه
گوید درجه کد مبارک و محمود و نیکو طریقت و رئیس اهل بیت و قوم
خویش باشد و میان خلق مطاع بود درجه که غنی و نیکبخت و دراز عمر و سخن
آور و وقع تمام در میان خلقش بود درجه کو در کتب ناظر بود و اخبار
امم ماضیه دوست دارد نیکو رای و نیکو فکرت بود و استنباط علوم کند
و شخصی مبارک بود درین جهان و دران جهان درجه کز بازرگانی بزرگوار بود
و اورا ضیاع و اموال بود درجه کح حکیم و عفیف و اندک سخن و عاقل و خلق
ازوی سلامت یافته باشند درجه کط ضعیف عقل و خامل الذکر بود درجه ل
شقی و احمق و دروی خیری نبود و این درجهٔ بهایم است و اگر آدمی زاید بدین

درجه

درجه مانند بهایم بود برج الحوت درجهٔ اول ملکی عظیم الشان بود
و ازوی بتر سند رعایا و لشکریان و محتاج بود در آنچه در دست خلق باشد
تا شصت و هشت سال پس مستغنی شود درجه ب حلیم و فقیه و عفیف و مقدم
بر اکثر خلق بود درجهٔ ج صالح و عفیف بود و کس ازوی نرنجد و بسیار
دشمن بود و معاش از قصه گفتن و مجلس داشتن و تعلیم کودکان بود
درجهٔ د حال او میانه بود نه درویش و نه توانگر بود و عمر دراز یابد و شاد دل
نبود و هیچ ادخار نکند و حاذق بود با لوان ادویه و طبیب درجه ه آهو چرتو
شتاب زده و سخن زود گوید و مطبوع بود و پر حماقت و برانکه او را زیان
دارد درجهٔ و رئیس بود مطاع قواعد و نوامیس نهند و در میان خلق او را
بدین سبب تعظیم بود چون تعظیم ملوک درجهٔ ز گران زبان و مانند بهایم
بود درجهٔ ح این درجهٔ احمقان و ابلهان بود درجه ط صاحب مقالات
و مذاهب بود میان مردم و بدبخت بود و کارهای آنجهانی او تباه بود درجه
درجه ی از اعیان خلق بود و در عقیدهٔ او شبهتی بود درجه یا گران زبان
و کند فهم بود درجهٔ یب چرب دست و رحیم باشد و ضعیف عقل و کار
برای خویش کند و چشمش را خللی رسد و روزگار بمکر و حیل گذراند و عابد
و متفکر و مصنف کتب بود درجهٔ یج بازرگانی با نعمت و عیش او چون
عیش ملوک بود درجهٔ ید با مکر و خبث و دها بود درجهٔ یه درویش بود تا چهل

ومطاع

سال پس توانگر شود و مکار بود پس از بیماری میرد که در حلق او بود
درجهٔ یو چرب دست و نیکبخت و پارسا بود و کارها زود بر دست او
برآید که خلق تعجب کنند درجهٔ یز عالم و فاضل و پارسا بود و حکیم
و نیکوزید و عاقبت او بر شهادت درجه یح فقیه و زاهد و رغبت
نماینده در اصطناع معروف و چیزها بد از جایی که امید دارد
وحق سبحانه و تعالی او را نگاه دارد درجه یط ملکی ضعیف بود و پارسا
و نیکوسیرت و او را در چنین مقام بود درجه ک وزیری عادل بود
و عاقبت او کشتن بود و این درجهٔ طالع وزیر مختصر عراقی بوده
و عاقبتش چنین بود درجه کا متوسط الحال بود و حرب دوست و معاش او
ازین بود و حال او میانه باشد درجه کب اهل علم و صلاح بود و حال او میانه
باشد درجهٔ کج درجه بندگان و خادمان است و هر که برین درجه زاید
تندرست بود درجهٔ کد روزی وی از مخدومان و خدمتکاران بود درجه که
صالح بود و اهل هزل و روزگار گذرانند درجهٔ کو نیکبخت و عفیف و رحیم
و مبارک بود درجه کز توانگر و کسب کننده بود و مال و اموال بسیار
جمع کند و او را در هر شهری تجارت و ضیاع و مال و منال بود درجه کح نکته
و فقیه و عالم و حسود و صاحب نظم و نثر بود و در ابتدا معاونت ظلمه
کند پس در آخر عمر از رنج زیان مال و غصه هلاک شود و این درجه طالع امام مسعود

صنوانی بوده و حال او چنین بود درجه کط واضع مذهب و عقیدت و بعض
از مردم او را اجابت کنند و ذکر و تصانیف او میان خلق بماند درجه ل
پای او افگار بود و واعظ و مجلس وعظ دارد و بغایت زاهد نماید و را غب
ترین خلق بود در دنیا و آنچه جمع کند از دنیا بوارث بگذارد و در احکام درجات
نخ بسیار دراقاویل مختلفه اما من از آن یاد کردم که جمهور بران متفق اند
و من درجهٔ طالع موالید که درجه آن رصدی بود و محقق بدین اعتبار
کردم والله سبحانه تعالی اعلم و احکم فایده خداوند طالع دلیل حیات مولود
و بقای او و صاحب صورت دلیل آن بود که مولود را و حاجت و معرفت
هست ه در میان مردم و صاحب شرف دلیل جاه و بزرگواری و صاحب
حد دلیل آن خانه بود که مولود را در آنجا ولادت بوده است اگر صاعد بود
بنای بلند و نیکو بود و اگر هابط بود دلیل خانه مختصر بود و از خداوند حد
نتوان دانست که مولود ازین سرای و ازین شهر تحویل کند یا نه و اگر
صاحب حد در تاسع بود مولود از شهر خویش بغربت افتد و اگر در ثامن
بود در غربت هلاک شود و اگر در طالع بود هرگز از شهر خویش بیرون
نشود و این از اسرار احکام نجوم است تسییر آفتاب دلیل ارتفاع قدر و شرف
و منزلت بود و دلیل پدر بود تسییر قمر دلیل امراض و اسقام بود
و هر برج که بروح و جسد وی رسد دلیل تزویج بود تسییر سهم السعادة

حیات ۲
شناخت ۱
تسییر سالیانه ۴

دلیل سعادة و ارتفاع و احوال و ملک و شرف بود تیسیر وسط السماء
دلیل اعمال و صناعات و آنچه مساعدت کند از نعمت و حرمت بود
تیسیر زحل دلیل عزّت و در تعویق کارها و امراض استقام و احزان و امور
اجداد و آبا و مواریث تیسیر مشتری دلیل صداقت و مودّت و بلندی
قدر بود نزدیک ملوک و آنچه مساعدت کند تیسیر مریخ دلیل نکاح و عرس
و عشق و منافع از جهت زنان و خصومات و جدال بود تیسیر زهره دلیل
عروسی و محبت و نکاح و فرح و خوشدلی و میل بزنان و کنیزکان بود
تیسیر عطارد دلیل ادب و علم و منافع دلیل بزرگان و برادران
بزاد کهتر تیسیر راس و ذنب دلیل آن خانه بود که وقت ولادت
آنجا بوده باشد **دلایل قواطع عمر از کواکب و شعاعات و درجات** این اختیار
اگرچه در اواخر احکام هیلاج و کدخدا بابیست آورد اما تا مقادیر اعمار
معلوم نشود احکام دوازده خانه بیان نتوان کرد زیرا که بود که کسی که
عمر ندارد چندانکه او را فرزند بود او را احکام فرزند نتوان کرد و اگر مدت
عمر چندان ندارد که او را زن دهند و بحد بلوغ نرسد او را احکام تزویج و اعداد
آن بیان نتوان کرد و همچنین خانه جاه و عمل و سلطان پس لابد از پیش
قواطع عمر بباید دانستن آنگه احکام دوازده خانه بیان کرد پس آن احکام
و این احکام قواطع اینجا بدین علت که گفتیم درخور است **فصل** استدلال

براوقات

براوقات نکبات بوالید و قطع اعمار آن از سه دلیل توان جست
اول تیسیر بقواطع دوم انتقالات سیوم از فساد دلایل لهاء مولود
و اصل دیگر است درین باب و آن آنست که اگر عطیه قوی بود و
زواید قوی تیسیرات بقواطع و انتقالات و فساد ادلاء لها
دران اثر کمتر کند و اگر خلاف این بود قطع کند و اگر تیسیر بقواطع
و انتقالات نزدیک بود با نتهاء عطیه کدخدا به سالی یا دو سال قطع کند م
و اگر نزدیک بود بتمام عطیهء کدخدا و آغاز زواید نیز هم قطع بود
و اگر تیسیر بقاطع دیگر رود دلیل موافق بود یا نصف یا ثلث باو و نظر
عمر هم قطع بود و اگر دلیل قوی افتد در قطع حیات قطع بنا
و سه قطع بگذارند که اثر آن بماند و آن سبب هلاک و قطع بود با آخر
عمر و چون کدخدا ضعیف بود در نصف عطیه و ثلث و ثلثان او هم
قطع بود بسببی دیگر **فصل** در قواطع بعضی کواکب بود و بعضی سهام
و بعضی مواضع فلک منقسم شود بمتحیره و ثوابت و ثوانی نجوم قاطع
از کواکب متحیره پنج بود دو بطبیعت و آن زحل و مریخ اند و دو بعرض و آن
شمس و قمر اند و یکی بخلط و آن عطارد است و اما ثوابت پانزده اند
هشت از آن نیز چون دبران و قلب الاسد و هامة الاسد و منکب
الجوزا و راس الاسد و قلب العقرب و منکب الفرس و راس الغول و سماک ثانی

پنج است جبت پرسیاوش ورأس الجبار والتالی من المتوله وعین الرامی
وصدر السرطان وشبیه بسحابة وریح النشابه ورکبة الدجاجة وثوانی نجوم
نیازک است وذات الحمة اما قواطع موضع بعضی طبیعی است وبعضی عرضی
قواطع طبیعی نوزده است درجهٔ مغرب ودرجهٔ چهارم ودرجهٔ هشتم
ودرجهٔ هبوط آفتاب وتربیع ومقابلهٔ او ودرجهٔ هبوط قمر وتربیع
ومقابلهٔ او وموضع راس وموضع ذنب ومقابله وتربیع زحل ومقابله
وتربیع مریخ وملتقی حد نحسین وجوزهر زحل ومریخ وعطارد وذنب
ایشان ودرجهٔ هبوط هر کوکبی که چون کدخدا بود بروی نه بر غیر وی مثلا
چون عطارد کدخدا بود پانزده درجه حوت بروی قطع کند اما عرضی شش است
درجهٔ طالع ودرجهٔ اجتماع واستقبال که پیش از ولادت بود
وآن درجه که پیش از ولادت تربیع نیرین بوده باشد وتربیع
ومقابلهٔ عطارد اما سهام یکی سهم الموت است ودوم سهم الورطة
والشرع والنکبة ودیگر سهم السنبلة المخوفة **فصل** آنجا که تسییر از حد نحس
بحد نحس آید قاطع بود بر جملهٔ هیلاجات بر آفتاب وماه وسهم السعاده وجزو
در طالع واگر هیلاج وکدخدا قوی باشند وعمر صحیح بود دیگر بود مانند
حرکت آفتاب در حمل واسد قطع نکند مگر در حد نحسی یا شعاع نحس بود وهمچنین
چون درجات سعد وحد سعدی وشعاع سعدی بود وهمچنین ماه در ثور وسرطان

وسنبله

وسنبله که فرح طبیعی ماه است چه خانهٔ سیوم وبیت وشرط بودن ماه
در سنبله آن بود که در حد سعدی بود بی نظر نحس واگر قمر در سنبله وغیر آن
در حد عطارد بود زیرا که میان عطارد وقمر خلاف باشد واگر زهره پیشتر
بجرم قمر رسد وزهره کدخداه بود قمر بروی قطع کند وقمر بر درجهٔ طالع
کند چون درجهٔ طالع هیلاج بود وعطارد قطع نکند الا وقتی که با نحوس
آمیخته بود واین نحوس اگر ثوابت بود یا از متحیره روا بود وثوابت
نحوس بر هیچ هیلاج قطع نکند الا بعد از تمامی عطیهٔ عمر وروا بود که
تاثیر نحس که تسییر بوی رسد جاه وحرمت ومنزلت دهد اما ثوانی
نجوم آنرا ذوذوابه خوانند قاطع بوند چون ماه اول در طالع پدید آید
یا دیگر سال که انتها بجای رسد وشرط آن بود که پس از ولادت تا سی روز
بود واگر جائی بود که طالع درین حد بود بتر بود ولیکن این درجه خالی بود که
نحس نظر دارد بتر بود **فصل** درجهٔ طالع قاطع بود بروی وسیدی بن علی
جبار گوید که او این معنی بارها تجربت کرده وقطع نیفتاده الا وقتی
که درجهٔ طالع قریب بود براس یا بذنب یا در خانه وحد نحس بود
وجزو اجتماع واستقبال هم قطع نکند الا بدین شرایط که یاد کرده آمد
یا جزو بر درجهٔ سابع وثامن ورابع بود ودرجهٔ تربیع نیرین که پیش از
ولادت باشند هم بدین شرط قطع کند ودرجهٔ غارب قاطع بود

قاطع بود ۴
قطع ۴

بر هیلاجها بگذرد بر قمر و جمله احکامیان برین متفق اند و بر صاحب طالع و مشتری
که کدخداه بود هم قطع کند و درجهٔ طالع قاطع بود بر هیلاج و کدخداه
مگر زحل اگر زحل کدخداه بود بروی قطع نکند احکامیان متقدم چنین گفته اند
که چون هیلاج بتسییر بدرجه رابع رسد و سعود برین درجه ناظر باشند
و قانون عمر تمام و قوی بود قطع عمر نیفتد اما جان نبود که از آنکه صاحب طالع را
در جای یا در جای تنگ محبوس کنند و درجه هبوط آفتاب بر آفتاب قطع
کند و بر سهم السعاده و برجرم او اگر سعدین نظر دارند بیماری خوفناک
افتد و این مجربست و درجهٔ هبوط قمر و تربیع نحوس و مقابله ایشان
بدان شرایط که یاد کرده آمد و راس قطع نکند مگر بر بدترین جای و ذنب بر جمله
هیلاجها و کدخدا ایها قطع کند مگر بر زحل که او را با زحل مناسبتی هست
و وقت باشد که قران زحل و ذنب سعادت دهد کسی را که مستولی بر طالع
او زحل بود و چون زهرات کواکب ارباب ایشان بر ایشان قطع کند
و بالمقتضی حد نحس قطع نکند الا وقتی که قانون عمر بغایت رسیده باشد **فصل**
اما انتقالات بر سه وجه بود انتقال تسییر بود مفرد دیگر انتقال تسییر بود
در تدبیر بعضی از کواکب سیوم انتقال تدبیر بود در قسمت بعضی از کواکب اما انتقال
تسییر مفرد چهار گونه بود انتقال تسییر از حد نحس در نحس دیگر انتقال تسییر از آخر
برج باول برج و این زیان کار هیلاج بود و دوم دلایل دیگر انتقال تسییر

ازو

از حدّ کوکبی که مریخ و زحل دران حد کوکب بوده باشند در اصل ولادت **اما**
انتقال تسییر در تدبیر بعضی از کواکب پنج وجه است یکی انتقال تسییر بود از حد
سعد بحد نحس در تدبیر نحس دوم انتقال از حد نحس بحد نحس و تدبیر در و فتان
نحس بنحس شود و این صعب ترین دلایل بود و دیگر انتقال تسییر از حد نحس
بحد نحس در تدبیر نحس و دیگر انتقال تسییر از حد نحس بحد نحس و در تدبیر سعد
بنحس و دیگر انتقال تسییر از حد نحس بحد نحس در تدبیر کوکبی منحوس خلط یا
بعرض اما انتقال در بعضی و قسمت در بعضی از کواکب دو گونه است انتقال
تدبیر از حد نحس بنحس در حد نحس و این صعب تر باشد دیگر انتقال تدبیر
از سعد بنحس در کوکب منحوس بعرض و خلط **اما فساد احکام سالها** بر سه گونه
بود یا فساد دلایل سال بود بمزاج کوکب مفرد او یا بفساد امکنه و اولا
بود و یا بطلوع بعضی از کواکب بود بمکان دیگر **اما** آنچه فساد اولا بود پنج بود
فساد قاسم و سال کدخداه و صاحب طالع تحویل و صاحب دور و صاحب
فردار **اما** فساد اولا، امکنه هفت بود فساد قاسم و قسمت و جای جاندار
هیلاج و برج انتها و بودن سال کدخداه صاحب طالع اصل و صاحب
انتها یا صاحب یا صاحب طالع تحویل یا فساد قسمت و اولا و نحوست
آن با اینها برج رسد که در وقت ولادت زحل در وی بوده باشد
اما شرط فساد قاسم آن بود که قاسم چون سعد بود و یا نحس و در اصل

سعد بحد نحس دیگر انتقال تسییر از حد

نحس و دیگر انتقال تسییر از حد
نحس در تدبیر

بطلوع

فاسم نحس بود و درین حد که قوی بود جهت سعد نبود و درجهٔ این نحس برج
اصل یا انتها بود یا تحویل و نحس در تحویل با مکان خویش رسید و نظر
سعود اصلی و تحویلی هم قطع بود و چون سال خداه قمر و اسد باشند از
نحس در تحویل و طالع تحویل این سال درجهٔ مغرب بود و یا درجهٔ این
نحس طالع و یا غارب بود نیم قطع بود درین سال چون صاحب طالع
تحویل سال صاحب طالع اصل بود و صاحب رابع هر دو را منحوس بود
و صاحب ثامن منحوس بود و انتها برابع و یا ثامن بود هم قطع بود
چون انتهار سال بمکان زحل رسد و این برج طالع تحویل بود و زحل
و مریخ بنظر عداوة بدین درجه ناظر باشند و هیچ سعد ناظر نبود
هم هلاک بود اما رسیدن کواکب بمکان یکدیگر چون مشتری مستولی
بود بر طالع اصل و بموضع آفتاب رسد در وقت تحویل و مشتری سال
خداه یا فردار یا صاحب دور باشد یا صاحب تحویل باشد هم
هلاک بود و همچنین زهره و آنجا که قانون عمر نزدیک رسیدن باشد
یک شاهد کفایت بود و اگرچه ضعیف بود که قانون عمر رسد اما
جانبخار بر تسیرات مسعود بود اند که عمر یابد و چند آنکه دلائل
تحویل یا نحوست ضعیف افتد که قطع کند فصل و ضرر قواطع هیلاج
را باشد لیکن باعتبار بگردد و جرم زحل و مریخ و تربیع ایشان معتبر بود

و تحویل ساقط بود از سعود و در سال منحوس بود و در قمر و سال خداه منحوس
باشد یا در موضع نامقبول دلیل قطع بود اما سال خداه در وقت ولادت
و وقت تحویل منحوس بود یا بمقابلهٔ دلیل آفت بزرگ بود اگر این
نحس راجع بود یا محترق این آفت بیشتر باشد و اگر سال خداه مشتری
بود و تحت الشعاع در اصل و تحویل و آفتاب منحوس بود هم قطع بود و اگر
سال خداه مریخ بود و قمر با وی بدحال بود و بتربیع بیکدیگر ناظر بود هم
قطع بود و اگر سال خداه منحوس بود بشعاع نحس و تسییر و هیلاج بجرم یا
بشعاع این نحس منحوس بود و سعدی ناظر نباشد دلیل قطع نشود اما
چون صاحب تحویل منحوس نبود و در وتد بود و صاحب طالع اصل منحوس بود
هم ازین نحس دلیل قطع بود و چون صاحب طالع تحویل منحوس بود و انتها
از تسییر هیلاج بدین نحس رسند بشعاع سعدی دلیل قطع بود حکم صاحب
دوره حکم صاحب سال خداه باشد ایشان را با هر دو بایکدیگر شریک باید کرد اما
فردار چون فردار بزرگ مریخ بود و کوچک آفتاب و هر دو درین سال
یا در اصل ولادت منحوس باشند قطع بود و همچنین چون فردار بزرگ عطارد
بود و کوچک زحل بدان شرط که یاد کرده آمد اگر فردار بزرگ عطارد بود
و کوچک قمر همین حکم دارد برین شرط که یاد کردیم چون فردار بزرگ ذنب را
بود و فردار کوچک قمر هم قطع بود اما شرایط اد لا و امکنه نهم چون

(حاشیه: باشند و سعدی ناظر نبود)

ملم

برجمله هیلاجات و قواطع باشند بطبع وجرم زحل آفتاب را زیانکارتر بود
چون آفتاب هیلاج وطالع روزی بود تسییر آفتاب بجرم زحل یا بتربیع
او رسد ضرری وقطعی عظیم باشد وهمچنین درجهٔ طالع وجرم مریخ در طالع
شبی ماه را بغایت زیانکار باشند وهمچنین سهم السعادة را وتسییر سهم السعادة
که هیلاج بود چون بجرم یا بتربیع ومقابلهٔ مریخ وطالع شبی بود زیان دهد
وعاقبتی ندارد وهمچنین آفتاب چون هیلاج بود وبجرم ذنب رسد تسییر قطع
بود وسهامات چون نیرین بتسییر ایشان رسد دلیل قطع باشند ودلیل
نابینائی ومنکب الفرس خاصه آفتاب را مضر باشد چون تسییر بدو رسد
خصوصاً که آفتاب خداوند رابع بود وچون درجهٔ هبوط نیرین ومقابله
وتربیع ایشان وراس وذنب وعطارد چون در خلط نحوس بود وتربیع
ومقابلهٔ او بغایت زیانکار باشد وچون قمر خداوند عاشر باشد
یا مستولی بر عاشر وتسییر او بقلب العقرب رسد بیم هلاک بود وسهم الموت
نیرین را بغایت مضر باشد وقطع کند ورمح التشابه از قواطع ثوابت
بر قمر **فصل** اما سهم السعادة سهم نیرین است هرچه نیرین را زیان دارد
او را زیان دارد ۲ مگر که درجه که بر سهم السعادة قطع نکند وسهم السعادة نیز از درجهٔ ثامن
هیچ را قطع نکند [illegible] نباشد ومتصل [illegible] نحس نباشد وانتقالات او را ضرر نباشد واز نوا
اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع جزو را هیچ زیانکارتر از قلب الاسد نباشد واین در رموز حکمت و گفته اند
باید از طالع ۴

تسیر

تسیر جزو چون هیلاج باشد بقلب الاسد رسد هیچ نظر سعد نافع نبود وجزء
قطع طریق نبود اما درجهٔ طالع نیز قطع درجهٔ قمر از درجهٔ طالع بود که درجهٔ
طالع بود قطع کنند خاصه که قمر منحوس بود وسحابیات وثوانی نجوم
وذوات الجمه جز بدرجهٔ طالع قطع نکنند وآفتاب چون مسعود باشد
درجهٔ طالع او را قطع نکند **فصل** واما اسباب قطع بهر یک دانستن اگر
قاطع بر هیلاج زحل بود مرگ از خناق وحبس باشد یا از امراضی
که از برودت بود واز استسقا وسودا واز جای بیفتادن یا بنای بروی
افتادن بود واگر زحل در هردو فلک صاعد بود از صلب یا از جای بیفتادن
بود اگر هابط بود از آن بود که او را در چاهی وجای ظلمانی باز دارند علی الخصوص که
صاحب رابع را در مرگ شهادتی بود **اما** مریخ دلیل کشتن ور شهادت بآتش
سوختن واز رگ وحجامت واز امراض گرم بود وراس الغول وقلب
العقرب بر گردن زدن وکشتن دلالت کند واگر مریخ صاعد بود دلیل
بتازیانه کشتن ونگونسار در آویختن بود واگر هابط بود دلیل مرگ بود
او را حلق ببرند یا کارد زنند پنهان اما سحابیات دلیل غم واندیشه
وفکرت بود ونابینائی وامثال این بود اما درجهٔ غارب که از درجهٔ
هفتم بود که هیلاج بیشتر آنجا رسد دلیل بزرگی بود وهلاک از جهت زنان مرگ است ۲
واز جهت خصومات واگر مریخ بدین جای نظر دارد اینکس در میان جنگ کشته شود

فصل درجهٔ طالع چون قاطع درجهٔ طالع بود بر قمر بدان صفت که یاد کردیم
هلاک او از جهت او باشد و بود که خویشتن را هلاک کند چنانکه زحل نظر
دارد و چنین گویند که قیع ساحر را قلب العقرب بر درجهٔ طالع بود چون تسیر
قمر که هیلاج بود بدرجهٔ طالع و قلب العقرب رسید خویشتن را بسوزانید اما
درجهٔ رابع و درجه رابع چون قاطع بود دلیل حبس دراز بود و اگر زحل ناظر
بود زنده اورا دفن کنند و اگر مریخ ناظر بود اورا اسکته زند یا امثال این
بیماری و اورا زنده دفن کنند پس هلاک شود و اگر برج رابع هوائی بود
و تسیر آفتاب که هیلاج بود بدرجهٔ رابع رسد این کس را زنده در میان
دیوار گیرند و اگر راس بر درجهٔ رابع بود تسیر نیرین آنجا رسد هلاک این کس
بر دست روٴسا و بزرگان و بفرمان ایشان باشد و اگر ذنب باشد بر دست
ناکسان و فرومایگان باشد و اگر آفتاب بر درجهٔ رابع بود و تسیر هیلاج
آنجا رسد هلاک این کس بر دست پادشاهی بود که پادشاه بدست خویش
این کس را هلاک کند اگر مریخ آنجا بود بر دست دزدان و عیاران بود و اصحاب
سلاح و مقوم ثبات این قوت کوشش باید داشت که تسیر بوی رسیده بود در
وقت ولادت این معانی که یاد کرده آمد خاصه ابوالقاسم احول و ابوالمعشر است
و اما از کتاب نوقیل آنست که او گوید کوکبی که آنرا کید خوانند قاطع است اما
تاثیر او در جانب جنوب و آن اقلیم که بجانب جنوب نزدیکتر است باشد

بموقوف

اما

اما تسیرات هیلاج اگر در حد مریخ باشد خداوند طالع را خطرها رسد
مریخی چون درد چشم و رشه و آبله و حصبه و امثال این چون قلب الاسد
تسیر بوی رسد مخافت رسید از سباع و ستوران یا از جائی بیفتادن یا آتش
سوختن و چون صلاح جز بود و بتسیر بقلب الاسد این کس را سباع هلاک
کند **اما** المنکب الیمنی در جوزا چون تسیر بوی رسد از اهل فساد و طبقات
مریخ بیم هلاک بود و علتی افتد بر دست راست و نیمهٔ زیرین بود
که مفلوج شود چون بمنکب الفرس رسید از ستور یا از موذیهٔ خلقی رسد
و چون بصدر السرطان علتی بر سینه و حوالی آن پدید آید و باقی
دلایل در باب هشتم گفته آید ان شاء الله تعالی و حده **فصل** احکام ثوابت سعادات
بزرگ در طالع از ثوابت باشد که در عظم اول و دوم باشد بشرط آنکه
قانون عمر تمام باشد صاحب طالع را بمقدار استعداد و اگر نیرین
با یکی ثوابت سعد بود در عظم اول دولتها و سعادتهای بزرگ دهد
و همچنین چون مستولی بر طالع با ثابتی اکبر مقارن بود دلیل کرم و سخاوت
بود و اگر بیابانی نحس بود سعادت دهد اما عاقبت ضرری بزرگ رسد
و سماک اعزل و نسر واقع و ردف چون با نیرین یا با صاحب طالع یا
بر درجهٔ طالع و بر درجه وسط السماء افتد مولود معروف و مشهور و
و شهید و غنی و عالم و شاعر و طرب دوست بود و شاد دل باشد و حاضر

جواب

وکافی و تیز خاطر و غوامض علوم بفکرت خویش استنباط کند و شیرین سخن
و کریم عهد باشد و بسیار نکاح و متعبد و مایل بزنان خاصه که مریخ فوق
الارض بود و بزهره ناظر و اگر مریخ در طالع بود این سعادت و اخلاق
ناقص بود و اگر این کواکب بر درجهٔ هفتم افتد و مریخ با زهره درین خانه
بود مؤنث بود و شکلی مخنث بود و بر جمله چون زهره با مریخ در اوتاد
باشند یا ثوابت سعادت ثوابت بنحوست بدل شود و این از اسرار
این صناعت است که اگر مشتری با یکی ازین ثوابت مقارن بود
خیر و سعادت افزاید و دلیل ریاست و مبارکی بود تمام و اگر عطارد
بود حکمات نیکو بود این کس را محترم بود بچشم مردمان خاصه
ولادت این کس در اقلیم عطارد بود و اگر این ولادت شبی بود اینکس
متسمی باسمی باشد و نیرنجات و طلسمات و مجاربتی بدست وی بر آید فصل
اکلیل بود با شعری و سماک رامح بود مولود شدید البطش و بعید الصوت
والصیت بود و بسیار تجربه و محب علم و هنر بود و مال و اوان بدست
آرد و ذخیره نهد و در موالید نهاری دلالت سعادت بیش از ان
بود که در موالید لیلی والله اعلم فصل قلب الاسد و قلب العقرب
و کلب و عیوق بود این کس سپهسالار و لشکرکش و خداوند اقطاع و ولایت
باشد و خلق را ازوی منفعت بود اما جبار و قهار بود و مدح و ثنا دوست دارد

و مرگ و عاقبتش نیکو بود و بر اعدا مظفر بود و این دلالت ملوک و امرا باشد
فصل اما عین الثور و عین الرامی و راس الغول بود مرد دهقان و محترم
بود و کارهای بزرگ بدست وی بر آید وجیه و مکرم و عفیف بود و عین الرامی
دلیل میکند بر مرغان شکاری و اسپان و یوز و سگ شکاری و غیر آن که لایق
نگاه داشتن است فصل در احکام مثلثات طالع و نیز نوبت و رکنی
بزرگ در سعادت احکام مثلثات طالع و مثلثات نیز نوبت است
اگر ارباب مثلثات مسعود باشند همه عمر مولود سعید بود خاصه که
در درجه اول از برج باشند و اگر در درجه آخر برج باشند زیردستی یا قهرمانی
یا دبیری بود اما ازان کار سعادت یابد و اگر ارباب مثلثات نیز نوبت
۲ در پنجم و یازدهم باشد حال او میانه بود و اگر در ثانی و ثامن
باشد نه توانگر بود و نه درویش و بدرویشی مایل تر بود حال او و اگر در ثالث
و تاسع بود نیکو زندگانی و متواضع و تیز خاطر و فاضل بود و اگر ششم
و دوازدهم بود بدحال و منحوس بود و اگر باز این نحوست ذاتی و عرضی
دارد درین دو خانه نیز بدبخت بود و اگر ارباب مثلثات نیز نوبت
در اوتاد و خانه شرف باشند اما شعاع نحوس منحوس باشند منزلت
و درجه یابد اما با رنج و محنت و دخل اندک و بزرگترین سعادتی ارباب
مثلثات را آن بود که ذکور در برج ذکور باشند و اناث در بروج اناث

[illegible] مسعود باشند همه عمر مولود سعید بود خاصه که در درجه اول از برج

اول عمر بود و در وسط تحت الارض بود دلیل آخر عمر

ارباب مستقیم شرقی در شرق این غایت این سعادت این دلایل بود
و از مثلثات هر کوکب که فوق الارض بود دلیل آخر عمر طالع و وسط
السماء دلیل اول عمر است و هفتم دلیل کهولت و رابع دلیل آخر عمر و اگر صاحب
طالع در شرف خویش بود جاه دهد و اگر در برجی بود که شرف کوکبی دیگر بود
که وبال و هبوط او نبود هم شرفی و سعادتی دهد چون عطارد در جدی
و میزان بود و مریخ و زحل در سنبله و آفتاب بر درجهٔ شرف مشتری و مشتری
بر درجه شرف آفتاب بغایت سعادت دهد و اگر نیز نوبت بر درجهٔ
شرف مشتری بود مولود بلند همت و عزیز القدر بود و او را جاه و ذکر بود
اگر بر درجهٔ زهره بود سخی و نیکو خلق بود و اگر بر درجه شرف قمر بود نیکو
شمایل بود و اگر نیرین بر درجهٔ شرف عطارد باشد ادیب و فاضل و عالم
بود **احکام موالید ملوک** **دلیل اول** آفتاب بدرجه طالع بود مشتری
از تسدیس یا از تثلیث بوی ناظر و مشتری قوی حال مولود پادشاهی مطاع
مظفر عادل حلیم متدین نیکونام نیکبخت بود **ب** اگر طالع عقرب
یا سهم السعادت در میزان یا در ثور و زهره در حوت که پنجم عقرب است
یا در ثور که پنجم جدی است و تحت الشعاع نبود مولود ملکی مطاع نیکو
خلق متواضع بود و خلق از عدل وی همه تن آسان و در حمایت او مرفه
و آسوده باشند و چون زحل در سرطان طالع بود مولود خایف و غلیظ و جافی

وکثیر

ملوک
احکام موالید

وکثیر الشر بود و شوم بر اهل مملکت خویش و اندک رحمت بود **ج** اگر مشتری در وسط
السماء باشد و مستقیم السیر بود زاید در نور و مقبول بود از آفتاب مولود
از اشراف ملوک و عظما باشد و سعید و معظم و مکرم بود و او را ریاست بود
دلیل د اگر نیرین در وسط السماء باشد و مسعود باشند ناظر و نحوس
ساقط مولود امیری نافذ الامر مطاع باشد دلیل پنجم اگر آفتاب با زهره
با مشتری باشند یا قمر بوی می نگرد و بدیشان از وسط السماء مولود ملکی عظیم
از ملوک اقلیم باشد در عز و کرامت زید و ملک و مال او بعد از وی بعقب
وی رسد دلیل ششم اگر قمر با آفتاب بنگرد نظری مقبول و زحل و مریخ نظر
مقبول و قمر در وسط السماء بود مولود از امرا و ملوک بود که صاحب ولایت
و مظفر بود **دلیل ح** اگر سهم السعادة مقبول بود و سعود بوی ناظر بود و نحوس
ساقط بود مولود از امرا و ملوک باشد **دلیل و** اگر آفتاب در طالع بود
یا در مغرب و نحوس از وی ساقط بود مولود ملکی بود مسلط نافذ الامر
دلیل ز اگر مشتری و زهره و عطارد در طالع یا وسط السماء بود با آفتاب
از تثلیث بدیشان ناظر و نحوس ساقط بود مولود نافذ الامر بود **دلیل ح**
اگر زهره با مشتری بود و زحل بقمر ناظر در وسط السماء مولود ملکی جبار
و مصور و عابد و متعبد بود **دلیل ط** اگر آفتاب در تحت الارض بود در
بروج جبارم و مشتری در وسط السماء مولود ملکی بود از اهل بیت مملکت

ونیکو تدبیر وکار او برقرار وقانون بود وبرایها مستولی دلیل یب اگر ثوابت
سعود از عظم اول وثانی در درجهٔ طالع یا در وسط السماء یا با آفتاب بود
یا با قمر باشد ویا با سهم السعاده مولود پادشاهی معظم تمام ملک محسود رائی
قاهر تدبیر شدید البطش باشد ورعیت ازوی آسوده موفق در خیرات
دلیل یج اگر درجهٔ قران علوی در سال قران علویین در وسط السماء
مولودی افتد یا با صاحب طالع وی بهم یا با صاحب وسط السماء
او بهم مولود اگر عمر یابد ولایت وسلطنت یابد احکام موالید امراء
وولاة دلیل اول چون آفتاب ومشتری ناظر باشند بیکدیگر از مقابله
مولود صاحب اوامر ونواهی بود دلیل ب چون مولود را آفتاب در وسط السماء
بود مقبول مولود در شهر خویش صاحب فرمان بود دلیل ج اگر قمر زاید
بود در نور وعدد متصل بود بسعود در برج دوم وبتربیع مشتری بود ومریخ
وزحل ازوی ساقط بود مولود معروف ومذکور بود واز ولاة وامرای اقالیم
باشد دلیل د اگر صاحب مثلثهٔ نخستین آفتاب بروز وآن قمر بشب از اول
برج بود تا نیمهٔ برج مطالع از بلد ودر آنجا منحوس نباشد ودر وتدی بود
مولود بعید الصیت وصاحب ولایت بود واورا اعوان واتباع
وانصار وکتاب وخدم بود واورا تخت وکمر شمشیر بود وخراج ستانی
بود دلیل ه اگر آفتاب در وتد بود مغرب بود ونحوس ازوی ساقط بود

سعود

وسعود ناظر مولود خداوند ولایت وسراپرده ومنصب بزرگ گردد
وباحزم وسیاست بود دلیل و اگر زهره با مشتری ومریخ وزحل بهم بود وقمر
ناظر باشند در وسط السماء مولود والی بود باحزم وکرم واورا در ملک آن
اقلیم خطری بود دلیل ز اگر آفتاب وقمر در طالع باشند یا در وسط السماء
وسعود برایشان ناظر بود ونیرین در خانهٔ مریخ باشند مولود از ولاة
ثغور بود وعبس ومنیع وقاهر ودست گشاده بقتال وحبس واطلاق
بود دلیل ح اگر مشتری وآفتاب بنظر تثلیث مقبول بیکدیگر بپیوندد
مولود والی رفیع القدر وعزیز ونیکبخت وباحزم بود دلیل ط اگر مشتری در
وسط السماء قوی حال بود مولود از اشراف وولاة بود بر جملهٔ شهر
خویش صاحب فرمان بود دلیل ی اگر زحل مستقیم السیر بود در وسط
السماء در موالید نهاری مولود صاحب ولایت بود اما کار او برنج ودل مشغول
بود دلیل یا اگر عطارد در وسط السماء بود ومشتری بوی ناظر بود
مولود از قضاة وولاة احکام واصحاب مظالم باشد واو در حیات رعیت
نیکو بود وبرأفت ورحمت وانصاف واحسان وعدل آراسته بود
احکام موالید سرهنگان دلیل اول چون قمر با زهره بهم بود ومریخ ومشتری
از تثلیث بدیشان ناظر بود مولود لشکرکش ومذکور ومعظم بود واز
ملوک بدین قدر منزل وجاه یابد دلیل ب چون زحل با مشتری وعطارد

بود و مریخ در طالع و یا وسط السماء مولود رئیس معظم و مظفر باشد بر اعدا
و از اهل سلاح بود دلیل ج اگر مریخ در طالع بود و در حظوظ خویش بود
مولود مدبر حروب و صاحب سلاح بود دلیل د اگر مریخ در وتد الارض
بود و مشتری در وسط السماء مولود پیروز جنگ و از اهل سلاح بود
دلیل ه اگر قمر و مشتری بتثلیث یکدیگر باشند بتثلیث مسعود مولود
خداوند لشکر و سپاه و ساز جنگ علی الخصوص که هر دو در دو برج مذکر
باشند و همچنین از تثلیث آفتاب و مشتری در بروج ذکور این اقتضا
کند دلیل و اگر مشتری صاحب طالع بود و در پنجم طالع بود و در صورت خویش
با سهم الغیب مولود در کارزار و آداب حروب ماهر بوده باشد
و بتیغ و قهر بر خلق مسلط شود دلیل ز اگر زحل و مریخ در تاسع طالع
بود خارج از تحت الشعاع و سهم السعادة ناظر و سهم در طالع مولود
از سپاه سالاران و شجاعان روزگار بود اما بیشتر کارهای بظلم و
مخالفت حق سبحانه و تعالی بود دلیل ح چون مریخ در وسط السماء بود
قوی حال مولود از فرومایگان بود پس ذکری و جاهی یابد از جهت لشکر کشی
و آداب تجارت دلیل ط اگر ثوابت از عظم دوم بر مزاج مشتری
و مریخ در درجه وسط السماء افتد یا با شمس و قمر هم مولود بسیار
جنگ کند و قلاع و حصون بگشاید و همچنین هر ثابته که از اعظم اول بود

برمزاج

برمزاج مریخ و عطارد این مولود رای صایب دارد در قتال و در موالید
لیلی اثر بیشتر کند و اگر نهاری بود ظلوم و غشوم و مخرّب البلاد
و معذّب العباد باشد دلیل ی چون سهم السعادت میان مریخ
و مشتری بود مولود مشهور بود بشجاعت و حرب و پیروزی در قتال
دلیل یازدهم اگر مریخ در وسط السماء بود و صاحب طالع بود و قمر
بوی ناظر بود مولود را حظ تمام بود از شجاعت و آحاد را ابنزد یک وی
بس خطری نبود و کارهای خطرناک کند دلیل یب قمر در وسط السماء و آفتاب
در طالع و دلیل شجاعت و قوت حظش بود و الله اعلم احکام موالید
کتاب دلیل اول چون عطارد و مریخ با زهره در طالع یا وسط السماء
مولود کاتب بود و بهره یابد و هر چند عمر زیادت میشود منزل او
افزون میگردد دلیل ب اگر مشتری با عطارد بود و آفتاب بمشتری
ناظر و مشتری و عطارد در وسط السماء باشند مولود از کتاب ملوک باشد
و بهره تمام یابد و بود که مقدم کتاب بود و مال بسیار او را از هر جهت جمع
شود دلیل ج چون قمر به تربیع آفتاب بود و مشتری بوی ناظر بود و عطارد
مسعود بود و قمر بوی ناظر بود مولود از دبیری و استیفا بوزارت رسد دلیل د
چون مشتری در وسط السماء بود و عطارد از تربیع بوی ناظر مولود بهم مستوفی
بود و هم دبیر دلیل ه چون مشتری و عطارد مقارن یکدیگر باشند و هر دو

قوی حال باشند مولود از کتاب خیر و سعادت یابد اگر دلیل ششم
اگر طالع شب بود و عطارد در طالع در فرح خویش در حد یا در مثلثه
و خانه و شرف زهره یا مشتری بوی ناظر بود مولود دبیر ملوک
بود وصاحب سرایشان و تا بود محترم و میمون
بود دلیل ز اگر عطارد صاحب ثانی بود و مشتری
باوی بود یا باوی ناظر نظر مقبول مولود از کتاب شرف
و نام و مال و جاه یابد دلیل هشتم اگر مشتری و عطارد در پنجم طالع بوند
در صورت خویش بری از شعاع آفتاب و نظر نحوس مولود دبیر و محترم
بود و جمع کننده مال و با امانت و دیانت و صیانت و در اهل معروف
و اگر خداوند خانه عطارد بوی نظر مقبول دارد در دلالت قوی تر
بود دلیل ط چون خانه نهم جوزا بود یا سنبله و عطارد در وی بود و بتربیت
یا ببرجیت و بری بود از شعاع و نظر نحوس و شرقی بود و مشتری بوی
ناظر کاتب ملوک بود و مطلع بر اسرار و معروف بکفایت دلیل ی
و این از اسرار احکام است اگر خداوند مثلثه آفتاب نخستین بروز
و صاحب مثلثه نخستین قمر بشب در آخر برج بود اعنی از پانزده درجه
تا سی درجه و این برج وتد طالع بود مولود از کتاب بود و اگر در سی خانه حظ
دارد از وزراء بزرگ گردد و اگر زحل نظر دارد بپایان آرد این معنی
والله اعلم

والله اعلم بالصواب احکام موالید وکلا دلیل اول چون قمر با زحل مقارن
بود مولود قهرمان بود و از وکالت ملوک بهره مند گردد علی الخصوص که یکی از
علویین در طالع یا در عاشر حظ دارند دلیل ب اگر زحل در برج ثالث حظی
دارد مولود مستوفی بود که علم حساب نیکو داند و کسی با وی برابری نتواند
کردن دلیل ج اگر زحل در طالع بود و ولادت نهاری بود و زحل در طالع
حظی دارد مولود قهرمان ملوک و وزرا بود و مال او افزد بدست آورده
دلیل د اگر زهره در قوس یا در حوت بود و در طالع حظ دارد مولود
وکالت زنان ملوک کند و خدمت ایشان دلیل ه اگر زهره در دوم
طالع بود و عطارد صاحب دوم بود و مشرقی و ناظر بزهره مولود
وکیلی بود معروف دلیل و اگر زهره بشب در سیوم طالع بود و مشتری
باوی بود مولود مسلط گردد بر اموال زنان و در آن تصرفها کند و حکم
او در آن نافذ بود دلیل ز اگر قمر با زحل بهم بود یا از تربیع یکدیگر ناظر
ناظر باشند مولود از وکلا بود والله اعلم احکام موالید رؤساء دلیل
اول اگر علویین بتثلیث یکدیگر باشند مولود مهتر اهل بیت خویش بود
دلیل ب اگر آفتاب و زحل و مشتری بیکدیگر ناظر باشند و قمر بدیشان
ناظر مولود از آبا و اجداد و اقارب خویش بزرگتر باشد دلیل اگر آفتاب
در طالع بود و زهره با او بنظر هیچ نحس منحوس نبود مولود مهتر اهل بیت باشد

دران کم

وهمچنین در عاشر دلیل ج اگر عطارد در طالع بود و نحوس از وی ساقط
و قمر بوی ناظر مولود بعلم و فضل بر اقارب خویش رجحان یابد دلیل د
اگر نیرین اجتماع باشد در اوتاد بر موالید نهاری مولود از آبا و اجداد
بزرگ بگذرد دلیل ه اگر مشتری و زهره به تربیع یکدیگر باشند مولود
مهتر و بهتر اهل و بیت خویش بود دلیل و ریاست و سعادت بود
و مهتر اهل و بیت گردد والله اعلم بالصواب احکام موالید ممالیک
دلیل اول زحل چون در وتدی بود با آفتاب بهم مولود را بفروشند و مملوک
بود دلیل ب اگر قمر در دوم طالع بود با نحس مقارن مولود را بغارت برند
و برده گیرند و اگر سعدی نظر دارد نجات یابد دلیل ج اگر زحل با آفتاب
بود در وتد زمین و اگر منکسف بود مولود را برده گیرند دلیل د اگر سهم العبید
در اوتاد بود و منحوس بود و یا صاحب طالع بوی ناظر نبود مولود کار بندگان
کند دلیل ه اگر قمر در ثالث طالع بود منحوس یا مقارن نحس و مولود نهاری
بود مولود کار بندگان کند دلیل و اگر صاحب طالع در دوازدهم بود
منحوس و زحل قوی تر بود درین معنی مولود را برده گیرند و بغارت ببرند
و مدتی بغربت افتد دلیل ز اگر قمر در سادس یا در ثانی عشر بود و صاحب
مثلثهٔ قمر منحوس بود مولود را به بندگی گیرند احکام موالید لقطا دلیل اول اگر قمر
مقارن نحس بود در وتد یا در مائل الوتد و سعدی بوی ناظر بود مولود را بر راه افکنند

اگر عطارد به تثلیث مشتری بود بر بود از اهل

[illegible]

و مادر و پدر را

و مادر و پدر او را نپرورند او را دیگری پرورد و به بندگی گیرد دلیل ب اگر
ولادت نهاری بود و مریخ در وتدی بود پس از برج آفتاب و قمر ناظر
بود مولود از ملاقیط بود دلیل ج اگر در ولادت شبی زحل همچنین بود که مریخ را
که یاد کردیم مولود از ملاقیط بود والله اعلم بالصواب احکام موالید
مدابیر دلیل اول اگر مریخ در طالع بود و قمر بوی ناظر مولود از مدابیر
بود و بیشتر در حبس بود دلیل ب اگر قمر با مشتری مقارن بود و متصل
بود بمریخ مولود بلاهای فراوان کشد از حبس و بند دلیل ج اگر زحل
و مریخ و قمر در تحت الارض باشند در وتد مولود از مدابیر و محبوسانی
بود دلیل د اگر قمر و مشتری و مریخ و زحل در یک برج باشند مولود
بی نهایت بلا کشد اما با آخر عمر نجاة یابد دلیل ه اگر قمر در سموت مریخ
بود و ولادت نهاری بود مولود نکبات و شدائد و خصومات بسیار کشد
و در حبس افتد مدتی دلیل و اگر مریخ و عطارد در مغرب بود یا وتد الارض
یا مشتری مولود در اول عمر رنج و بلا کشد آنگاه کارش بهتر شود دلیل ز
اگر قمر زهره و زحل و مریخ در طالع یا در وسط السما باشد مولود از جهت زنان
رنج و بلا کشد و حبس و عمر برنج و درویشی بسر برد دلیل ح اگر عطارد و زحل
و مریخ در وتدی بود مریخ بود همچنان دلیل ط اگر مریخ در هشتم خانه و
مشتری بود مولود همه عمر در رنج و محنت و شدت گذارد و این بغایت

مجربست علی الخصوص در حوت **احکام موالید آن جهانی** در عقوبت آن سعداء ۳
جهانی و سعادت جز انبیا علیهم السلام سخن نرسد اما چون الحکامیان درین
باب سخن گفته اند از جهة صناعت یاد کرده اند **دلیل ب** اگر نیّر درجهٔ
رابع سعد بود و صاحب تاسع با صاحب طالع بود مولود سعادت آخرت
یابد و کار او بر توبه ورزد بود و صلاح ختم افتد **دلیل ج** اگر نیّر هشتم همان بود
و همین حکم دارد **دلیل د** اگر مشتری در رابع حظ دارد و در برج رابع بود
دلیل سعادت آخرت بود **دلیل ه** بودن ثوابت در عظم اول و ثانی بر مزاج
مشتری بر درجهٔ رابع و ثامن دلیل سعادت آخرت باشد اگر مثلثهٔ سیوم
سعادت ۴ از طالع مسعود بود دلیل آن جهانی بود و اگر منحوس بود دلیل شقاوت بود
احکام موالید اشقیای آن جهانی دلیل اول بودن نیّر رابع و ثامن نحس
خاصه زحل و در طالع منحوس دلیل بودن صاحب خامس که دلیل ما بعد
الموت است منحوس و از نحوس **دلیل ب** استیلای نحسین بر طالع
و رابع و ثامن و موضع سهم السعادة **دلیل ج** بودن سهم الموت در خطوط
نحوس دلیل بودن سهم العاقبة در خطوط نحوس والله تعالی اعلم بالصواب
حکم خانهٔ دوم دلیل مال برج دوم است و خداوند و سهم المال و خداوندش
و مشتری و موضعش و سهم السعادت و صاحبش پس از قوة دلایل و نظر
ایشان بطالع و صاحب طالع نظر مقبول بود دلیل بود بر بودن مال و نگهداری

محمود

محمود دلیل بود بر یافتن مال و آسانی و عکس آن دلیل بود بر روز تنگ
و دشخواری یافتن مال نیز این نظر مقبول بیت المال و مستولی بر و دلیل
مال بسیار بود بسعادت مستولی بر سهم السعادت دلیل مال بسیار بود
و اگر دلیل مال و مستولی ثانی و بر موضع سهم المال و بر موضع سهم السعاده
زحل بود مال مولود از دهقانی و سلها و مستغلات بود اگر مشتری
بود از قهرمانی و قضای کار خیر و اگر مریخ بود از سپهسالاری و کار لشکریان
و هر گاه مریخ در ثانی بود حرام خوار بود و مالش بیشتر حرام بود و هر گاه
ذنب در ثانی بود همیشه او را وام بود اگر آفتاب بود سبب مال او
ملوک باشند و اگر زهره بود از هدیها و زنان و دوستان اگر عطارد
بود از علم و بازرگانی بود و اگر قمر بود از رسالت و سفر بود و در راه رسد
خداوند ثانی در طالع و مقبول در جایگاهش خواسته آورد به رنج و اگر
نامقبول بود طمع و امید و طلب بود فحسب اگر خداوند طالع
در ثانی بود دلیل بود بر طلب کردن پس اگر مقبول بود مراد
حاصل آید و اگر مقبول نبود مراد حاصل نیاید نیرین چون در
وتد باشند و در بروج مذکر و یا شمس بروز و قمر بشب فوق الارض
بود و ناظر باشند بیکدیگر مولود بسیار مال بود روز سیوم از ولادت
بنگر موضع قمر روز هفتم بنگر که این دلیل میانهٔ عمر بود روز چهلم

بنکر اگر قمر درین ایام مسعود بود همه عمر صاحب طالع در سعادت و تمام کند
زاید و اگر اول منحوس بود در کودکی منحوس بود و اگر روز هفتم منحوس بود
در جوانی منحوس بود و اگر در چهلم منحوس بود در پیری منحوس بود والله اعلم
بالصواب **مواليد توانگران** چون زحل به تثلیث آفتاب بود
و مشتری بوی ناظر مولود میمون بود دلیل ب چون زحل و زهره به تثلیث
یکدیگر باشند و مولود نهاری بود مولود فراخ روزی و دراز عمر بود
و بزن و فرزند شاد شود دلیل ج چون صاحب سهم السعاده ناظر
بود از خامس یا حادی عشر مولود توانگر و بسیار مال بود دلیل د
و اگر سهم السعاده یا صاحب او در طالع بود شرقی خارج از
تحت الشعاع مولود بسیار مال بود علی الخصوص که نحوس بوی
نظر ندارد و مولود مال بسیار بنهد و ذخایر دارد دلیل ه اگر صاحب سهم
حادی عشر در طالع بود مولود مسعود و صالح العیش و غنی و مکثر
بود دلیل و اگر آفتاب بسهم السعادة از تثلیث یا از تسدیس
ناظر بود مولود در دنیا بهیچکس حاجتمند نبود و عیش او اسباب مهیا بود علی الخصوص
که نحوس از زهره ساقط باشد دلیل ز اگر زهره بر تثلیث مشتری
بود مولود میمون بود علی الخصوص که زهره مقبول باشد دلیل ح اگر قمر به تثلیث سعود
پیوندد و نحوس از وی ساقط بود مولود را مال بدست آید که نرزد

و نپوسد

و نپوسد و عمر در بسیار خیر گذارد و از جهت مال مذکور بود دلیل ط اگر
مشتری در خانهٔ قمر بود یعنی در سرطان و نحوس ساقط بود مولود اموال
ذخیره کند و بیشتر مال او از سفر بدست آید و همیشه توانگر بود تا آخر
عمر دلیل ی اگر سرطان قمر مقارن بود در اوتاد مولود روزگار بخیر
گذارد و در نعمت و آسانی گذارد و بغایت خوش عیش بود دلیل یا اگر
آفتاب با زهره بود و عطارد و زحل و قمر با او وسط السماء ناظر بود
مولود توانگر بود و تمتع عمری که داشته باشد مال او می افزاید دلیل یب
اگر زهره با مشتری بهم بود و قمر بدیشان ناظر و نحوس ساقط مولود
توانگر بود دلیل یج اگر مشتری در طالع بود و زحل در سابع رزق و مال
بر مولود منقلب بود و از مال برخوردار نیابد و مال بسیار او را حاصل
آید دلیل ید اگر نیرین به تثلیث یکدیگر باشند مولود توانگر و رفیع الحال
و دائم الشاد باشد خاصه در میلاد نهاری و آفتاب در برج مذکر بود
دلیل یه اگر آفتاب و زهره با قمر در وسط السماء باشند مولود غنی و
موسر و صحیح البدن باشد و اشراف او را نیکو دارند دلیل یو اگر آفتاب
با مشتری بود و قمر بوی ناظر بود در وسط السماء مولود توانگر بود و فراخ
روزی دلیل یز اگر آفتاب و عطارد با مشتری بود یا بمشتری ناظر
باشند از وسط السماء و نحوس ساقط بود مولود بسیار مال بود مسلط

با مشتری ۴

بر رعایا و وجیه میان شهر خویش دلیل یح اگر آفتاب بقمر ناظر باشد
از طالع یا از رابع و نحوس از ایشان ساقط مولود میمون بود دلیل یط
اگر سهم السعاده و صاحب او بری باشند مولود مال بسیار یابد
و همه عمر در مال و نعمت گذارد دلیل ک اگر صاحب بیت المال
بخداوند طالع پیوندد پیوستن مقبول مولود مالدار بود دلیل کا اگر آفتاب
مشرقی بود و قمر مغربی و مشتری جنوبی و مریخ شمالی و در اوتاد یا در شرف باشند
مولود از اغنیا و عظما باشد دلیل کب اگر راس با سعود بود و آفتاب بوی
نظر دارد از برج ملوک مولود روزگار با پادشاهان دارد دلیل کج اگر زحل
با ذنب بهم بود و آفتاب بدیشان ناظر بود مولود مال حرام بدست آرد
از ناوجه دلیل کد در موالید لیلی اگر قمر در وسط السماء بود زاید
در حساب مسعود مولود مالدار بود دلیل که اگر صاحب طالع و صاحب
بیت المال بر درجهٔ شرف کوکبی بود که آن برج هبوط او بود ایشان باشد مثلا
مریخ در بیست و هفتم درجهٔ حوت که شرف زهره است و بر پانزدهم
درجهٔ سنبله که شرف عطارد است و زهره در پانزده درجهٔ سرطان
که شرف مشتری است و عطارد در بیست و یک درجهٔ میزان که شرف زحل است
و بیست و هشت جدی که شرف مریخ است و امثال این دلیل‌ها
و سعادت بود و نیکوترین آن باشد و نیزترین اگر بر درجهٔ شرف خویش

نباشند

نباشند بر درجهٔ شرف یکدیگر باشند مثلا قمر بنوزده درجهٔ حمل آفتاب
بسه درجهٔ ثور اگر در شرف زهره بود سخی و نیکو خلق بود اگر بر درجهٔ
شرف زحل باشد حلیم و کم خواب باشد و اگر در شرف مشتری بود بلند همت
و بزرگ قدر و توانگر بود و اگر بر شرف قمر بود مرضی و محمود و اگر در شرف
عطارد بود ادیب و عالم بود و الله تعالی سبحانه اعلم احکام موالید
کسانی که مال طلب کنند و نیابند دلیل اول چون صاحب طالع از صاحب
بیت المال منصرف بود مولود برنج و طلب مال و گذاردن روزگار
بی فایده باشد دلیل ب اگر صاحب بیت المال از صاحب طالع منصرف
بود مولود جهد کند و مال نیابد دلیل ج رجوع صاحب ثانی یا احتراق
او یا پیوستن دلیل د بودن سهم المال در مقابله و تربیع نحوس
مولود روزگار برنج گذارد و در روزی بروی بسته باشد دلیل ه چون
صاحب ثانی نحس بود خاصه زحل و صاحب طالع بوی پیوندد در آن
نحس که صاحب ثانی بود صاحب طالع را قبول نکند مولود
با کلفت و مشقت بود و از تنگدستی مرگ بزندگانی اختیار کند
دلیل و اگر صاحب مثلثهٔ آفتاب منحوس بود و در موضع او نذل بود
یعنی که در هبوط یا در وبال بود و نحسی بوی ناظر بود مولود از مال روزی
بود و اندک نصیب باشد دلیل ز اگر سهم المال در ثانی بود از طالع

اگر یکی از نحسین در درجهٔ مریخ باشند مولود جلد و با کفایت بود

او بر نحوس

جنوبی

وصاحب ثانی را قوتی وشهادتی بود در دلالت بر حال مولود رنجور
وبدحال وتنگ عیش بود دلیل ح اگر صاحب ثانی در موضعی بد باشد
ودر برج ثانی نحس بود یا شعاع نحس وآفتاب ناظر بود از تثلیث
یا تربیع یا مقابله مولود را رنج بسیار رسد در طلب معیشت دلیل ط
اگر زحل در طالع بود وطالع شبی بود مولود نان نیابد الّا بعرق جبین
وکدّ یمین خاصه که زحل در خانه وشرف خویش نبود دلیل ی چون نحوس
در اوتاد بود وسعود ساقط ودر بروج غریب مولود درویش ومحتاج بود
اگر با نیّرین وسهم السّعادة منحوس بود مولود چنان بود که مردم اورا
صدقه دهند واز آن زندگانی کند دلیل یا چون زحل ومرّیخ
در وسط السّما باشد یا قمر وسعدی بدیشان نظر ندارد مولود فقیر ومحتاج
باشد واز مردمان سوال کند وباستطعام زندگانی کند دلیل یب اگر مرّیخ
بقمر از تربیع ناظر بود یا از مقابله مولود بدبخت ومحتاج بود دلیل یج اگر
آفتاب وقمر وسهم السّعادة وطالع بر تشکلی باشند که ارباب بیوتات
ایشان بدیشان ننگرد مولود درویش باشد وعمر برنج ومحنت وتنگی
گذراند دلیل ید اگر صاحب وتد مغرب وصاحب ثانی در طالع وصاحب
وتد الارض بآفتاب ننگرد در طالع روزی وبقمر در طالع شبی وساقط بود
از اوتاد مولود فقیر ومحتاج بود وبدبخت قوت خویش بدبت نیارد و

دلیل یه

دلیل یه اگر سهم السعاده منحوس بود ونحوس از سابع وی بوی ناظر بود
وسهم السعاده بروز بآفتاب ننگرد وبشب بقمر وسعود بوی نظر ندارد
بود که از مسکین بود دلیل یو اگر آفتاب در طالع روزی در مثلثات
خویش بود منحوس ساقط از اوتاد مولود محتاج ومسکین بود دلیل یز
اگر مریخ در حادی عشر بود در طالع مولود فقیر ومحتاج وبدبخت بود
دلیل یح اگر زحل با قمر بود بیکی از اوتاد ومریخ ناظر بود بوی مولود محتاج وفقیر
وبدبخت بود دلیل یط اگر صاحب اجتماع یا استقبال ساقط بود علی الخصوص
در ششم طالع مولود فقیر بود دلیل ک اگر صاحب سهم السعاده در ششم
یا در دوازدهم بود قمر بوی ناظر نبود ونحوس در اوتاد یا در مائل الاوتاد
مولود فقیر ومحتاج بود دلیل کا اگر قمر مسعود محصور بود میان نحسین
ونحس دیگر بوی ناظر بود مولود فقیر ومحتاج بود دلیل کب اگر هیلاج ساقط
بود ونحوس بوی ناظر باشد دلیل فقر وحاجت وشقاوت بود دلیل کج
اگر صاحب اوتاد وصاحب تربیع وثانی از اوتاد ساقط باشد
دلیل فقر وحاجت وشقاوت بود دلیل کد اگر قمر از تربیع ومقابله آفتاب
با مریخ باز گردد وبزحل پیوندد دلیل فقر وحاجت بود دلیل که اگر قمر
ساقط بود واز مریخ منصرف دلیل شقاوت وبدحالی بود دلیل کو
اگر در برج ثانی نحس بود وصاحب ثانی منحوس بود دلیل فقر وفاقه باشد

م الشقاوه دم ا ل ۳

دلیل کز اگر صاحب سهم المال و صاحب طالع ساقط و منحوس باشند دلیل
شقاوت و بدبختی بود دلیل کح اگر ارباب حدود و قمر ساقط
یا محترق باشند و سعود بدیشان نظر ندارد دلیل درویشی و بدبختی بود
والله اعلم بالصواب دلایل احکام که کی مال بیابد و آنکه بماند
هر که را بیت المال برجی ثابت بود مال بسیار بود و باوی بماند اگر برجی
ذوجسدین باشد بعضی بماند و بعضی نماند و اگر برج منقلب بود مال او
هیچ نماند دلیل ... دیگر بسهم المال نگرد و صاحب او و صاحب بیت المال
اگر هر دو یا یکی از ایشان به بیت المال می نگرد از نیکو مال بماند و اگر
ساقط باشند از وی نباشد در آنکه مال یابد از سهم المال بگیر تا بحد او اند
بیت المال عطالع هر چه از صد و بیست بیشتر بود صد و بیست از وی
بیفکن آنچه بماند آن وقت بود از سالها که در آن سال مال یابد
دلیل ... اگر والی مال در طالع بود مولود مال در جوانی یابد در شهر خویش
و اگر در دوم بود از مواریث یابد و اگر در سیوم بود از سبب نجوم
و علم یابد و اگر در چهارم بود از خویشان و تحت الارض بود از مزرا
و کارهای دیرینه و اگر در پنجم بود در آخر عمر یابد بسبب عظما و اشراف
و اگر در ششم بود از عبید و ناکسان یابد و اگر بر سابع بود در آخر
عمر یابد از خصومت و مواریث و اگر در ثامن بود از مواریث یابد

و اگر در تاسع بود از اوقاف مساجد و امثال آن یابد و از جهت و اگر در عاشر
بود در جوانی یابد بحیل و خداع و اگر در یازدهم بود از ملوک و اشراف یابد و اگر
در ثانی عشر یابد از زیادت حقی نبود او را از مال دلیل د هر سال که انتهای طالع
بثانی میرسد یا برج سهم المال یا بدان برج که مستولی بر خانهٔ دوم در آنجا
باشد آن سال دلیل امانت مال بود دلیل ه اگر مستولی بر دلائل مال فوق
الارض بود و شرقی در اول عمر یابد و اگر تحت الارض بود و غربی در آخر عمر یابد
دلیل و اگر مستولی برج اجتماع و استقبال قوی حال بود مولود همه عمر
با مال و نعمت بود و اگر صاحب طالع با سهم السعادت و با مسعود بود
در طالع در ابتدای جوانی کار او بهتر شود مثلثات سابع و نیر نوبت را
بنگر تا در کدام موضع اند و ادوار ایشان و سالها و ایشان بحسب مواضع
براند تا اوقات سعادت و نحوست بتواند دانست دلایل کسانی
که از راه ظلم و غصب مال طلب کنند اگر زحل و مریخ قوی حال باشند در حادی
عشر سهم السعادة مولود حرام خوار بود دلیل ب اگر مستولی بر دلایل مال
مریخ بود مولود حرام خوار بود دلیل ج قلب العقرب یا عین الثور بر درجهٔ
ثانی یا با سهم المال یا با مستولی بود بر درجه، مال مولود حرام خوار بود
دلائل کسانی که گنج و مالها یابند دلیل اول اگر زحل در برج رابع بود و آن برج
خانهٔ مشتری بود و زحل در آن برج قوی حال بود و بطی السیر در اوایل ا... مستقیم

مولود مالہ مدفون یابد دلیل ب اگر مشتری در وتد الارض بود و زهره بوی ناظر

بود هیچ نحسی بمشتری ناظر نبود مولود گنج یابد دلیل ج اگر صاحب ثانی از طالع

بکوکبی سعد پیوندد و در رابع طالع بود و نور و تدبیر بکوکبی که در وسط السماء بود

در طالع بود یا بکوکبی که در

مولود را اسرار کارهای مخزون منکشف شود و مال مدفون یابد و گنجنامه بدست

وی افتد دلیل د اگر صاحب طالع در طالع بود و مشتری نور خویش بوی

دهد از وتد تحت الارض مولود مالہ مدفون یابد دلیل ه اگر زهره صاحب

ثانی بود از طالع و در وتد الارض بود و قمر از برج مشترکه نور ناظر مولود

مال مدفون یابد و از زیر زمین بیرون کند دلیل و اگر صاحب ثانی از

طالع عطارد بود و در وتد تحت الارض بود مولود برای و عقل خویش و بعد

غور غوامض امور استخراج کند کارهای نهانی او را آشکارا شود و ما شاگرد

مالها بر کوشش بدست آرد و صاحب خاطر بود که اسرار علوم استنباط

کند و تصانیف سازد و کارهای بزرگ بدست وی بر آید دلایل کسانی که از

مواریث حظوظ یابند قمر چون بعین الثور باشد و در موالید لیلی و در ثامن بود

زائید در حساب و مشتری در حادی عشر از طالع مولود از مواریث مالها یابد

دلیل ب اگر صاحب ثامن در وسط السماء یا در برج یازدهم باشد قوی

حال مولود از مواریث نصیب یابد الا که در دست بنماند دلیل ج اگر

مشتری در هشتم طالع بود قوی حال زائید در حساب مولود سعادت یابد

از مواریث

از مواریث علی الخصوص که زحل و مریخ نظر ندارد دلیل د اگر صاحب ثامن

سعدی بود و بصاحب ثانی پیوندد و اتصال مقبول از مال مردگان نصیب

یابد دلیل ه اگر طالع روزی بود و زحل در ثامن طالع بود و سعدی بزحل ناظر بود بهر وقت که

انتها بهشتم رسد یا تسییر بجد زحل مولود مالہ یابد از مواریث دلیل و

اگر صاحب ثامن در وسط السماء باشد قوی حال مولود مال بسیار یابد

از مواریث دلیل ز اگر مشتری در وتد از اوتاد طالع بود و قوی حال

مولود خلف سلف بود و مواریث اسلاف وی بدست وی بماند

و از آن برخورداری یابد دلیل ح اگر سهم المال در ثامن بود طالع و

مسعود بود و صاحب او قوی بود و یا در برج ثانی بود یا بصاحب ثانی

اتصال دارد و اتصال مسعود مولود اعمال مواریث کند و از آن یابد

دلیل ط اگر صاحب سهم السعادة در ثامن طالع بود و صاحب او

بدین برج ناظر بود و صاحب بیت المال بدیشان ناظر مولود از

اسباب مردگان و کار ایشان زید دلیل ی اگر سعود بر درجه

ثامن باشند از طالع و صاحب طالع ساقط مولود مالہ یابد و از آن

برخورداری نیابد و بمیرد و از آن مال بفرزندان او رسد دلایل

کسانی که از ضیاع و عقار فایده یابند دلیل اول اگر زهره در وتد الارض بود و نحوس بوی نظر

ندارد مولود از ضیاع و عقار روزی مند بود دلیل ب اگر زحل را از

از تثلیث بطالع نظر بود و قوی حال بود مولود عمارت و دهقانی
کنند و از آن برخورداری یابد علی الخصوص که در پنجم بود دلیل ج اگر زحل
در بیت المال بود و در طالع یا در ثانی مشتری بوی ناظر و اتصالی دارد
مولود در اضیاع و عقار ملایم بود دلیل د اگر زحل در وسط السما بود
و مستقیم السیر بود قوی حال مولود در اضیاع و عقار بسیار بود عمارت
دوست دارد و بناهای رفیع سازد دلیل ه اگر کوکبی بیابانی که در عظم
ثانی بود از مزاج مریخ و زهره در طالع یا در وسط السما یا با آفتاب یا با
قمر مولود نیکبخت بود و از ضیاع و عقار روزی‌مند بود و کوشکها
و باغها سازد و کاریزها بر دست وی آبادان و گشاده شود دلیل و
اگر آفتاب یا ثوابت آنچه بر عظم اول بود بر مزاج مشتری و زحل
بر درجهٔ طالع یا بر درجهٔ وسط السما یا با نیّرین افتد مال صاحب
طالع از ضیاع و عقار بود و بدین سبب ریاست و بلندی درجه یابد
دلیل ز اگر قمر منصرف شود از آفتاب و متصل شود بزحل در حال مولود
دهقانی نیکبخت بود و از آن سبب او را منافع و فوائد حاصل آید
دلیل ح اگر زحل در وتد مغرب بود و این برج خانهٔ مشتری بود
و مشتری از وتد تحت الارض بوی متصل بود مولود را اضیاع و عقار
و دهقانی بدست آید دلایل کسانی که خان و مان ایشان خراب شود

اگر زحل

اگر زحل در وتد مغرب بود و قمر از رابع بوی ناظر خان و مان مولود
خراب شود دلیل ب اگر مریخ در وتد مغرب بود و قمر از رابع بود
بوی ناظر و منحوس خان و مان مولود بسوزند و همچنین باغ و ضیاع
او خراب کنند دلیل ج اگر آفتاب و مریخ و جوزهر در برج
رابع از طالع آن خانه که مولود را از آنجا ولادت بود بر ایشان
نظر دارد خان و مان و ضیاع مولود خراب شود دلیل د نیکر که
قمر بیست و چهار درجه بگذرد از مقوم وقت ولادت اگر بجد
مریخ رسد مولود از خان و مان و ضیاع بیفتد و مسکن و وطن آبا
و اجداد او خراب شود دلایل کسانی که از نبض روزی‌مند باشند
و از آن اقبال بدست آورند دلیل اول اگر عطارد در موضعی محمود
بود از فلک و سعود بوی ناظر باشند و نحوس ساقط مولود از نبض
روزی‌مند بود و بر خرید و فروخت او سود کند دلیل ب
اگر سهم العبید در وسط السما بود و صاحب او صاعد بود در فلک
اوج یا تدویر و سعود بر ایشان نظر دارند مولود را بندگان بسیار
باشند و از ایشان منافع و فوائد یابند دلیل ج اگر صاحب دلیل
از طالع سعد بود در وتدی بود مسعود دلیل انتفاع بود به بندگان
دلیل د چون زحل در موضعی نیکو بود و مسعود بود و سعود بوی ناظر بود

وزحل صاحب طالع یا صاحب ثانی متصل بود اتصال سعود بایشان
متصل باشد مولود را بندکان وخدم باشد وازیشان روزی مند
بود وفوائد یابد دلیل ه اکر مشتری در ششم طالع بود وصاحب
سادس با عطارد بود در وتد مولود از اموال عبید روزی مند بود
وفوائد یابد دلیل و اکر عطارد در برج ثانی عشر باشد وسعود بوی
ناظر بود مولود را از عبید سعادة باشد معاش از جهت عبید بود
ومال مکاتب منصرف بود دلیل ز اکر زهره در وسط السما بود
وهم ناظر بود وبقمر ناظر بود ودر بیت العبید مولود از عبید سعادة یابد
دلیل ح اکر صاحب بیت العبید در عاشر طالع بود یا در عاشر صاحب
طالع مولود بندکان بزرک نام خیزند واو درجه ایشان بلند
کرداند دلائل نحوست عبید دلیل اول واکر صاحب سادس
در سابع بود یا تحت الارض مولود را بندکان هیچ بنز نیند وبمیرند
دلیل ب در سادس بود مولود بر بندکان زیان کند واین بغایت
مجربست دلیل ج اکر مستولی بر نجم در ششم طالع بود مولود
فرزند خویش را بفروشد دلیل د اکر عطارد در وسط السما بود
به برج ذوجسدین مولود دادار بندکی ونبی کمتر دارد دلائل
اکر مال مولود از چه جنس بود مستولی بر موضع سهم السعادة طلب کن

اکر زحل

اکر زحل بود مال از فلاحت وضیاع وتجارت بحاصل آید واکر
مشتری بود از ودائع وامانت وقمار به بود واز بیوت عبادت
اکر مریخ بود از ریاست وحکومت اکر زهره بود از زنان وعطای
ایشان اکر عطارد بود از حکمت وکتاب دلائل سعادت از ستوران
دلیل اول
اکر زحل در طالع روزی در مثلثه خویش باشد مولود را ستوران
باشند وازان منافع یابد خاصه که در برج ذی اربع قوایم باشد
دلیل ب زحل در وتد مغرب در برج ذوات اربع قوائم ومشتری
بوی ناظر از برج ذی اربع قوایم دلیل خیر وسعادت بود از دواب
دلیل ج مریخ در طالع شب در چهارم طالع وبرج از بروج دواب
مولود معاش از آخر سالاری وکار ستوران بود خاصه که مریخ شرقی
بود دلیل د اکر طالع قوس بود ومشتری با مریخ بود یا بیکدیکر نظر
مقبول دارند از برج ذی اربع قوایم مولود ستوران نیکو دارد
وازان روزی مند بود دلیل ه اکر قمر برج بهیمی بود در مقابل نور مریخ
بود مولود را در دواب رغبت بود وازان منفعت یابد دلیل و
اکر اثنا عشریه کواکب در برج ذی اربع قوایم باشند علی الخصوص
اثنا عشریه آفتاب وطالع وسعود بدیشان نظر دارد مولود از دواب
روزی مند بود دلیل ز اکر نیرین وسهم السعادة وصاحب اجتماع

واستقبال در بروج ذی اربع قوایم باشند مولود از دواب وارتباط آن روزی مند
بود دلیل ح اگر مریخ صاحب طالع بود و صاحب برج اجتماع و در موضع
نیکو بود از طالع و سعود بوی ناظر از اماکن قوی مولود ارتباط دواب
کند و ازان رزق و روزی مند بود و برای مباهات ستوران دارد
دلیل ط اگر مریخ در موضع محمود بود در بروج بهایم و مشتری بوی ناظر
بود مولود از انواع بهایم دارد خاصه که در ثور و جدی باشد او را
اسب و استر و اشتر و گاو و گوسفند بود دلایل تباهی ستوران اگر برج ثانی
عشر از مثلثات بادی باشد و زحل در وی بود مولود را از ستوران
رنج و زیان رسد دلایل سعادت در تجارت دلیل اول اگر مشتری
و مریخ بر مقابله یکدیگر باشند مولود از تجارت روزی مند بود دلیل ب اگر عطارد
در طالع روزی در سادس طالع بود و مشتری بوی ناظر و نحوس ازوی
ساقط مولود تاجر بود و از تجارت روزی مند باشد دلیل ج اگر
عطارد در برج تاسع بود از طالع و نحوس بوی ناظر و آن سعد که
بوی نظر دارد شرقی بود مولود تاجر بود و بسیار حرکت و روزی مند
ازان بود دلیل د اگر عطارد در سرطان بود مسعود بود مولود تاجر
بود دلیل ه اگر عطارد در خانهٔ زهره بود مسعود مولود از تجارت
روزی مند بود دلیل و اگر عطارد در بیت زحل بود مسعود مولود تاجر بود

واما

اما بد معامله بود دلیل ز اگر در بیت قسمت عطارد بود مسعود مولود از
خرید و فروخت روزی مند بود و از تجارت روزی یابد دلیل ح
اگر عطارد در خانهٔ مشتری بود مولود تاجر بود نیکبخت و ازان منزلت
یابد دلایل موالید کسانی که عیش ایشان وسط بود اول اگر سهم السعادة
منحوس بود و سعود بوی ناظر حال مولود میانه بود دلیل ب اگر صاحب
مثلثهٔ نیّرین در آخر اوتاد بود و در مایل الاوتاد مولود را حال میانه
بود دلیل ج اگر صاحب طالع و طالع وسط السما و صاحب حادی
عشر بعضی مسعود باشد و بعضی منحوس کار صاحب طالع میانه بوده
دلیل د اگر کواکب نهاری در طالع نهاری بوی نگرند و کواکب لیلی
نظر کنند در طالع شبی و بعضی سعد باشد و بعضی نحس حال مولود میانه بود
دلیل ه اگر سهم السعادة در حد و سعود بود و صاحب سهم السعادة
منحوس بود و صاحب طالع راجع بود یا غریب یا در موضع ضعیف
حال مولود میانه بود در موالید منحوسان و مدبران اول چون قمر
بمشتری مقارن بود و بمریخ متصل بود مولود را عذاب و اهوال رسد
و شکنجه رسد دلیل ب چون مریخ و زحل و قمر در برج وتد الارض
بوند مولود را اهوال و احزان و مغموم بود دلیل ج اگر قمر با مشتری
و مریخ و زحل در یک برج بود مولود بلا و رنج و حبس کشد دلیل د

اگر قمر در بیوت مریخ بود و در مولود نهاری مولود در نکبات و اهوال شدائد
بود و عیش او ناخوش بود با رنج و محنت دلیل ه اگر مریخ و عطارد
در مغرب باشند و وتد الارض با مشتری مولود را عذاب و بلا رسد و محتاج
و فقیر زید دلیل و اگر زهره و زحل و مریخ در طالع یا وسط السما باشند
مولود را بلا و نکبت و آفت رسد در سالی که اینها بدین برج رسند
دلیل ز اگر عطارد و زحل و مریخ در وتد مغرب باشند مولود را بند آید
و احزان رسد و او را با آهن بر بخانند دلیل ح اگر عطارد بقمر ناظر بود
از تربیع و نحوس دیگر برایشان نظر دارد دلیل بند و حبس و عذاب بخت بود
دلیل ط اگر مریخ در خانهٔ مشتری بود منحوس مولود را حبس بود و ثاق و بند
بود دلیل ی اگر آفتاب و قمر با مریخ باشند یا وی از مقابله و تربیع ناظر بود
از الجمله باشند که او را با بند و سلسله گرد بازار بر آیند و طعام برای وی و جامه
طلبند و خواست کنند مواليد کسانی که ابتدای حال ایشان بد بود پس
سعادت یابد دلیل اول چون نحسین در وتد و سعود در ثانی مولود در اول
عمر شقی بود و باخر سعید بود دلیل ب ارباب مثلثات بنگر اگر
یکی در خانهٔ دیگر بود مولود از بدبختی و درویشی بتوانگری افتد دلیل ج
اگر سهم السعادة منحوس بود و صاحب او مسعود بود آخر عمر مولود از
اول بهتر بود از برای آنکه سهم السعاده دلیل اول عمر است و دلیل صاحب او

بنگر

نیکبختی آخر عمر مولود دلیل د اگر برج اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع منحوس
بود و صاحب او در موضع نیک و سعود بوی ناظر باشند دلیل شدت بود
در اول عمر و سعادت در آخر عمر دلیل ه اگر برج قمر در وقت ولادت
پس از سه روز منحوس بود و صاحب او مسعود بود و قوی حال مولود را تنگی
بود در اول عمر و توانگری در آخر عمر دلیل و اگر یک نحس در طالع بود و یک
نحس در سابع مولود در اول عمر در رنج باشد و در آخر عمر در سعادت
بروی گشاده کنند دلیل ز اگر مشتری در وتد الارض بود و در طالع نحس
بود مولود بدحال در جوانی و نیک حال در پیری دلیل ح اگر مریخ و زحل
و آفتاب بقمر نگرند مولود را در میانهٔ عمر شدتی بود و در آخر عمر فراخی و آسایش
یابد دلیل ط آفتاب و زهره بقمر ناظر باشند مولود در اول عمر رنج بیند و در آخر
عمر آسایش و نعمت و راحت بیند دلیل ی اگر صاحب مثلثهٔ نحسین طالع
و آن نیز نوبت منحوس باشد و دیگر مثلثات مسعود مولود را ابتدا عمر بد
بود و در آخر عمر نیکو بود دلیل یا اگر کسی را زحل در طالع بود و منحوس نبود
مولود نیم سال در رنج و بلا بود پس کار او نیکو شود و نعمت بدست آورد
والله تعالی اعلم دلائل کسانی که از نعمت و تمول بادبار و فاقه افتند
اگر ارباب مثلثات نیز نوبت در اماکن قوی باشند یعنی در خانه و شرف
و نحوس برایشان مستولی باشند کار مولود در آخر میانه بود دلیل ب اگر زحل

و مریخ در بیت المال باشند مولود در پیری بریخ افتد دلیل ج اگر
قمر بمقارنه زحل بود در و تندی مولود از سعادة بفقر و ذل افتد و اگر پادشاهی
بود اهل مملکت با وی غدر کنند و او را بند کنند دلیل د اگر مریخ و زحل در
اوتاد بوند یا در مایل الاوتاد کار مولود باخر عمر تباه شود دلیل ه اگر سهم السعادة
و صاحب او ساقط باشند از آفتاب سعادت مولود در آخر عمر ناقص شود
دلیل و اگر سهم السعادة و صاحب او قوی باشند الا که نحوس برایشان
از تربیع و مقابله ناظر بود و بر ایشان مستولی بود مولود در انحطاط درجه بود.
دلیل ز اگر برج اجتماع یا استقبال تقدم بر طالع مسعود بود و صاحب
ایشان منحوس اول عمر مولود بهتر از آخر بود دلیل ح اگر برج ثانی نحس بود
یا تربیع و مقابله نحس بود ناظر زحل بود مولود بزیان آید و تباه شود
و با صلاح نیاید و اگر این نحس زحل بوده تباهی کار او از بندگان بود
و از خادمان و اگر مریخ بود از سرهنگان و ارباب سلاح و دزدان و اگر
آفتاب بود از ملوک و پدران و کارهای قدیم اگر عطارد بود از کتاب
و وزرا و حکما و اگر ذنب بود از ناکسان و بد اصل مردم دلیل ط اگر نحس در
وسط السما بود و دیگر در برج چهارم حالش بتر شود و جهة آخر بزیان شود
سخن دیگر درین باب موجزتر اگر مستولی بر طالع صاعد بود در فلک
اوج و تدویر که روی بهبوط دارد مولود از بلندی درجه باز افتد دلیل

۹۰

قوی تر از قمر گرفته اند اگر قمر از سیر اکبر بسیر اوسط رود حال مولود میانه باشد
اگر از سیر اوسط بسیر اصغر رود مولود بد حال بود اگر از سیر اصغر بسیر
اکبر رود مولود عزیز و محترم و شریف بود و اگر قمر بوقت ولادت
وحشی بود و بهیچ کوکب اتصال ندارد مولود وحشی بود و در بیابانها
و کوهها گردد و الله تعالی اعلم احکام برج سیوم در شناختن آنکه این
مولود اول فرزند مادر و پدر هست یا نه دلیل اول اگر مثلثه نخستین طالع
در طالع بود مولود اول فرزند از مادر و پدر بود و همچنین اگر عاشر بود یا اول
بود یا چهارم و اگر در هفتم بود یا اول برج یا هفتم دلیل ب اگر میان وسط السما
و طالع کوکبی نبود مولود فرزند اول دلیل ج اگر زحل در طالع بود بکر اما و اقرباء نخستین بود
بود دلیل د اگر آفتاب در طالع بود مولود بکر امه و ابیه بود و
اخوان و اخوات بمیرند دلیل ه اگر رب بیت الاخوة یا سهم الاخوة
در طالع بود مولود را هیچ خواهر و برادر نماند اگر چه باشد اگر برج عقیم
بود او را هیچ خواهر و برادر نبود و اگر عقیم نبود خواهری و برادری بود
اما نماند در قلت و کثرت برادران اگر خداوند ثالث در برج بسیار فرزند
بود و مسعود بود ناظر بود مولود را خواهر و برادر بسیار بود دلیل ب
اگر راس در سیوم طالع بود و مشتری و آفتاب و زهره بوی ناظر دارند
مولود را خواهران و برادران بسیار باشند و بر ایشان شاد شود

نخستین بود ۴
جز او کی زاد بکر

دلیل ج اگر سهم الاخوة در اوتاد بود قوی حال مولود را خواهران و برادران
باشند از اهل بسیار و مروت **دلیل د** اگر مستولی بر سهم الاخوة در برج
بسیار ولد بود فرزند مولود را خویشان بسیار باشند و اگر در وتد تحت الارض
بود او را خواهران و برادران باشند برادران از وی کهتر و اگر فوق الارض
بود برادران از وی مهتر باشند **دلیل ه** اگر مشتری و زهره و عطارد قوی حال
باشند در بروج مونث مولود را خواهران باشند و اگر در بروج مذکر
باشد برادران باشند **دلیل و** اگر صاحب بیت الاخوة قوی حال
بود و شرقی و سعود بوی نظر دارند مولود را خواهران و برادران بسیار
باشند **دلیل ز** اگر صاحب مثلثه نخستین مریخ در برج بسیار فرزند
بود مولود را خواهران و برادران بسیار باشند **دلیل ح** اگر
قمر مستولی باشد و خانه سیوم مولود را خواهران و برادران بسیار باشند
دلیل ط اگر صاحب ثالث و صاحب سهم الاخوة در طالع یا در وسط السما
باشند مولود را خواهران و برادران باشند و اگر مستولی در برج سیوم
و سهم الاخوة زهره باشد و در برج مونث بود مولود را خواهران باشند
برادران از وی کهتر و اگر زحل و یا مریخ منصرف بود ولادت مولود را خواهر
بود برادران از وی مهتر و اگر زهره منصرف بود از زحل و مریخ خواهری بود برادر
از وی کهتر **دلیل ی** هر وقت که مستولی بر برج سیوم و بر سهم الاخوة قوی حال

ز مشتری در روف ۴

بود

بود و صاعد در فلک اوج و تدویر مولود را خواهر و برادر بسیار بود معروف
و مهتر بوند **دلیل دارندگی برادر و خواهر و هلاک ایشان اول** اگر صاحب مثلثه طالع
و صاحب مثلثه ثانی در برج ثالث باشند و در مواضع زایل منحوس دلیل
مرگ خواهران و برادران بود **دلیل ب** اگر زحل و مریخ و آفتاب در برج
اناث باشند و در مواضع زایل و منحوس دلیل مرگ خواهران و برادران
مولود بمیرند که منحوس بود **دلیل ج** اگر سهم الاخوة مقارن زحل بود
یا زحل از تربیع بوی ناظر بود خواهران و برادران مولود بنمانند **دلیل د**
اگر زحل و مریخ بسهم الاخوة ناظر باشند و بسعود هیچ نظر ندارند و نحوس
بر سهم الاخوة مسلط باشند مولود را خواهر و برادر بنماند **دلیل ه** و
اگر کوکب متحیره میان طالع و رابع بود مولود را هر برادری و خواهری
که باشد از شکم بیفتد و هلاک شود **دلیل و** اگر صاحب مثلثه طالع
فوق الارض بود بتربیع و مقابله نحوس مولود را خواهر و برادر هلاک
شوند **دلیل ز** اگر نحوس در وسط السما و طالع باشند خواهران و برادران
مولود هلاک شوند **دلیل ح** زهره با زحل تحت الارض دلیل مرگ خواهران
بود و زحل با سهم الاخوة یا با صاحب او تحت الارض دلیل مرگ برادران
دلیل ط اگر صاحب سهم عطارد بود و مریخ و زحل بسهم ناظر باشند
نظر نامقبول اصاغر اخوة او هلاک شوند و اگر مشتری و مریخ بود و اوساط

اگر صاحب ثالث در بیت الموت
بود خواهران و برادران مولود بمیرند
دلیل چهارم ۴

دلیل یا اگر قمر با نحسی بود در برج سیوم خواهران و برادران مولود هلاک
شوند دلیل یب اگر صاحب بیت الاخوة در ثانی طالع بود مولود
از خواهران و برادران میراث یابد دلیل یج اگر سهم در ثانی
طالع بود و قوی حال بود و صاحب طالع فاسد بود خواهران و برادران
مولود از وی میراث یابند آفتاب و زحل دلیل برادران و خواهران
بزرگ مشتری و مریخ دلیل اوساط و عطارد دلیل اصاغر والله اعلم
در طالع تحویل اگر صاحب ثالث در عاشر اصل یا انتها یا تحویل بود
منحوس آن سال بیشتر از خواهران و برادران او هلاک شوند زیرا که
عاشر ثامن ثالث است در احوال برادران خواهران صاحب ثالث
چون قوی حال بود و ظاهر بود و از شعاع آفتاب و این برج خانهٔ
ماه یا شرف ماه بود و قمر بری بود از نحوس مولود را از خواهران و برادران
نیک افتد و ایشان را هم از وی هم نیک افتد با یکدیگر آمیخته و مساعد
باشند دلیل ب اگر آن کوکب مستولی بود دلیلی برادران ناظر بود
هیلاج و مستولی در طالع دلیل اتفاق بود میان برادران و خواهران او
دوستی میان ایشان دلیل ج اگر صاحب ثالث در شرف خویش بود
و یا سعدی دیگر در برج طالع بود مولود را از اقارب خویش بسیار شادی
و کرامت رسد دلیل د اگر سهم السعادة در چهارم طالع بود مولود

ازخواهران

از خواهران و برادران سعادت بسیار یابد دلیل ه اگر سهم الاخوة
در ثالث یا در تاسع یا در حادی عشر بود خواهران و برادران مولود
با وی مواسا کنند و ایشان را از یکدیگر منافع بود دلیل و اگر صاحب
سهم الاخوة تدبیر بصاحب طالع دهد مولود مقدم برادران و خواهران
خویش بود و همه او را مقدم دانند و طاعت دارند دلیل ز اگر سهم
الاخوة در خانهٔ دخایس بود مولود خواهران و برادران باشند برادر از وی کهتر و در
طاعت و فرمان او باشند دلیل ح اگر سهم الاخوة در ثانی طالع بود
که بیت المال مولود است معاش برادران و خواهران مولود از نعمت وی
بود دلیل ط اگر صاحب بیت المال تدبیر بصاحب ثالث دهد و مستولی
بود دلیل خواهران و برادران هم شد دلیل که خواهران و برادران مولود را مال
و معاش بسبب مولود و بجهد و رزق ایشان حق تعالی در وی بیشتر کند
خاصه که صاحب بیت المال سعد بود شناختن شریف و وضیع
از برادران و خواهران بارباب مثلثات ثالث بنگرد اول و ثانی
و ثالث مثلثه نخستین دلیل برادران و خواهران مهین بود دیگر دلیل
میانگی سیوم دلیل کهین هر کدام که قوی تر بود بران جهت حکم سعادة
کند و هر کدام که ضعیف تر و منحوس تر بود بدان جهت حکم نحوست کند
و ارباب مثلثات مستولی بر مکان ثالث و سهم الاخوة هم این حکم دارد

در شناختن تعادی و مخالفت میان برادران دلیل اول اگر زحل
با مریخ بهم در ثالث بود یا بوی ناظر بود مولود از خویشان خویش رنجور بود
و میان ایشان عداوت بود دلیل ب اگر ذنب و مشتری و زهره
هر سه در سیوم طالع باشند مولود را نکبت رسد از خویشان و ازیشان
رنج و بلا بینند دلیل ج اگر زحل و آفتاب و مریخ و قمر بنظر عداوت بیکدیگر
نگرند مولود را رنج بسیار رسد از خواهران و برادران دلیل د اگر صاحب
ثالث در دوازدهم طالع افتد مولود را خصوم از خویشان و خواهران
و برادران بود دلیل ه اگر صاحب طالع و قمر در یک برج باشند میان
مولود و اقارب و خویشان خصومت بود دلیل و اگر صاحب ثالث
از صاحب طالع منصرف بود برادران مولود بوی استخفاف کنند و اورا
دوست ندارند دلیل ز اگر ثالث طالع ثور بود یا میزان و مریخ
بدین موضع ناظر بود مولود را از خویشان رنج رسد پیوسته عوائد و
معالج او طلب کنند و نشو کنند دلیل ح اگر عطارد و زهره در رابع
طالع بود مولود را خصومت و بلا رسد از اقارب دلیل ط چون صاحب
ثالث در سادس بود مولود را خویشان ناکس خیزند و از ایشان در بلا
و رنج بود و کار رنجندگان کنند در سعادت و شقاوت دلیل اول اگر صاحب ثالث
و صاحب سهم منحوس باشند حال خویشان مولود بد بود دلیل ب اگر سهم الاخوة

درثانی

با مریخ ۲

درثانی از طالع بود تحت الشعاع آفتاب اخوه مولود بیمار شوند و ناقص
و رنجور باشند دلیل ج اگر سهم الاخوة منحوس بود در سادس و نحوست
بزحل بود از برادران و خواهران مولود بعضی باشند که بهبند گیرند و بدبخت
باشند دلیل د اگر سهم الاخوة در ثانی عشر بود صاحب او را شهادت
بود در برج دوازدهم و بدان برج می نگرد برادران مولود کارهای رکیک کنند
دلیل ه اگر سهم الاخوة و صاحب او در بیت السفر بود منحوس برادران
مولود بغربت افتند و از یکدیگر جدا شوند دلیل و اگر صاحب طالع نظر بصاحب
بیت الاخوة نکرد و صاحب سهم الاخوة نکرد هرگز میان مولود و برادران
و خواهران اجتماع نبود و از یکدیگر جدا افتند دلیل ز اگر سهم السعادة
در ثالث طالع بود و نحسی از تربیع یا از مقابله یا از مقارنه اورا منحوس
دارد کار برادران مولود بد بود و تنگ روزی و درویش باشند دلیل ح اگر
مستولی بر دلایل برادران منحوس بود ایشان مدابیر باشند والله اعلم
بالصواب در شناختن اعداد برادران و خواهران مذکر و مونث از
مثلثه اول طالع ولادت بگیرد اگر فوق الارض بود یا بطالع چنانکه
برج مثلثه و طالع ازین حساب بیارد آن بروج حساب کنند آنچه
میان ایشان بود هر برجی را یک عدد گیرد اگر برج ذو جسدین بود دو گیرد
اگر کوکبی درین برج بود آنرا هم یکی گیرد و اگر صاحب مثلثه تحت الارض بود

ایشان را م

بد کنند و بود که عوانی و دزدی
و جلادی و امثال این کارها کنند ۲

سهم الاخوة ۲

اکر برج ۴

از طالع تا بوی بگیرد بدین حساب و هیئت اگر برج ب ثالث دو جسدین
بود یا صاحب او درین برج دو جسدین بود مولود را خواهران و برادران
باشند نه از یک مادر و پدر خاصه که سهم و صاحب او در برج ذو جسدین باشند
دلیل ج با صحاب مثلثات بیت الاخوة نگرد اگر در اقسام سعود
باشند و ارباب این اقسام قوی بود در بروج عقیم نباشند مولود را
خواهران و برادران بسیار باشند دلیل د اگر درجهٔ سیوم بر درجات
مذکر افتد و برج مذکر بود و کوکبی مذکر درین برج بود اکثر برادران باشند
اگر مونث بود و درجهٔ مونث درین برج افتد یا صاحب او در برج
مونث بود اکثر خواهران باشند دلیل ه سهم الاخوة را و برج و درجه
و صاحب او را موضع صاحب طالع و بروج و درجهٔ آن اعتبار کنند در تذکیر
و تانیث و بران حکم کنند محمد بن بشر الخراسانی گوید اگر خواهی که بدانی که
فرزندی که پس ازین فرزندان آید بکدام روز باشد بنگر تا صاحب بیت الاخوة
در کدام برج است دران روز که صاحب آن برج بران دلالت کند
یا صاحب شرف او روز ولادت برادر یا خواهر بود مثال طالع میزان است
مستولی برج سیوم مشتری و مشتری در حمل حکم کن که آن دیگر فرزند روز
سه شنبه زاید که روز مریخ است یا روز یکشنبه که روز آفتاب است و اگر
مشتری برین مثال فوق الارض بود حکم کن بشب شنبه که بمریخ منسوب بود

یا شب که منسوب بافتاب بود والله سبحانه وتعالی اعلم واحکم هم

شهادات جمع کنند و بکثرت هر

شهادات بر زیادتی برادر و خواهر حکم کنند و اگر متساوی باشند نیمی
ازین نیمی ازان دلیل و اگر زهره و عطارد و مشتری مسعود
باشند خواهران باشند و بوضع قمر و تذکیر بروج ~~ذکور برادران باشند~~
و در برج و بامنهٔ آن اعتبار کنند شناختن آنکه بعد ازین مولود
مادر و پدر را دختر باشد یا پسر بصاحب ثالث نگر یعنی مستولی
بر صاحب ثالث اگر کوکبی مذکر بود در برج مذکر پس ازوی پسر آید
و اگر کوکبی مونث بود و در برج مونث دختر آید دلیل ب اگر
مستولی مذکر بود در برج ذو جسدین مذکر بسیار فرزند افتد دو پسر
آید و اگر در مونث بود دو دختر آید توامان دلیل ج اگر ماه بزهره
یا بزحل پیوندد دلیل بود که مادر او بعد ازو فرزندی نبود و اگر بود از
صنف او نبود مثلا اگر او پسر بود بعد ازوی پسر نبود و اگر دختر بود
بعد ازو دختر نبود و گفته اند که اگر بزحل پیوندد بعد ازوی پسر نبود و اگر
بزهره پیوندد دختر نبود و آخر فرزند مادر او بود دلیل د بقمر نگر که
تا بعد از ولادت بکدام کوکب می پیوندد و در کدام برج است بران
حکم کن والله سبحانه وتعالی اعلم در نوادر احکام در برج سیوم اگر
صاحب ثالث یا سهم الاخوة در طالع بود مولود فرد زید او را خواهر و برادر

در بروج ذکور برادران باشند
و اگر در بروج اناث باشند هم

نباشد یا نماند بروج کثیر الاخوة والولد سرطان وعقرب وحوت است
عواقر اسد وسنبله وجدی ودلو وقوس ومیزان وحمل وثور وجوزا
میانه اگر صاحب آن برج که جزو وی باشد در بروج بسیار فرزند
بود او را خواهر و برادر بسیار بود و همچنین سهم الاخوة اگر قمر در برج
کثیر الولد بود مادر مولود را فرزندان بسیار بود و اگر قمر در عقرب بود
خاصه در درجهٔ هبوط مادر او را هیچ فرزند فرا نیاید اگر طالع برادران
و یا خواهران برجی بود که دران برج این مولود را سعدی بوده باشد آن
خواهر و برادر بزید و برج فرزند همچنین است و اگر برج نحس بود بخلاف
این بود رب بیت الاخوة بنگر تا چند سعدی بوی متصل است آن عدد
برادران و خواهران بود اگر قمر در اسد و قوس بود و طالع مولود

مائے ۲ . این مثلثات بود و طالع مولود اندک برادر و خواهر بود اگر در برج ۲ بود

و طالع این مثلثات بود مولود را فرزند بسیار بود اگر آفتاب در طالع بود
مولود از خویشان بی بهره بود **خانهٔ چهارم** سخن در شرف پدر اگر مستولی
بر برج چهارم در وتدی بود یا مایل الوتد در خانه یا شرف یا حد مثلثه خویش
پدر مولود شریف بود برحسب موضع مستولی بر رابع و اگر سهم الام چنین بود
و صاحب همچنان بود **دلیل ب** اگر مشتری در رابع بود در خانهٔ خویش یا
شرف پدر آن مولود بزرگوار آن بوده باشد و بود که از ائمه و قضاة و حکام

بدا

باشد **دلیل ج** اگر صاحب سهم الاب یا در وتدی بود از او تا دو سعود و قوی حال
پدر مولود بزرگوار بوده باشد **دلیل د** اگر سهم الاب یا سهم الام در حادی عشر و
خامس و تاسع و ثالث باشند آنگاه مادر مولود شریف باشند و بزرگوار **دلیل ه** اگر صاحب
رابع هم در وتدی بود قوی حال پدر مولود بزرگوار بوده باشد **دلیل و** اگر آفتاب در شرف خویش
بود و صاعد در فلک اوج دور از نحوس و بطالع روزی بود پدر مولود در ولایت خویش
بزرگ نام و بزرگ قدر بوده باشد **دلیل ز** اگر دلایل پدر در وسط السما باشد قوی حال
یا در طالع اصل که وسط السماء رابع است قوی حال پدر آن مولود اشراف و بزرگان
بوده باشند **دلیل ح** اگر سعود بدرجهٔ اجتماع مقدم نظر دارند پدر مولود شریف بود اگر بدرجهٔ

الاستقبال مقدم بر ولادت

داستقبال از جزو قمر گرفته باشند مادر مولود بزرگوار بود **دلیل ط** اگر برج چهارم
آفتاب و زحل و مشتری نظر مقبول دارند پدر مولود بزرگوار بود و اگر قمر و زهره نظر
دارند مادر از پدر شریفتر بود **دلیل ی** اگر زحل در اسد بود و در موالید نهاری و راجع
و محترق نبود و سعود بوی نظر دارد مولود مهتر زاده بود مالی فراوان او را حاصل آید **دلیل یا**
اگر طالع برجی مونث و زهره در وی مادر مولود از پدر شریفتر بود و بزرگوارتر والله سبحانه وتعالی
اعلم **شناختن فرومایگی مادر و پدر** دلیل اول چون مشتری در دوازدهم طالع بوده نه در
حظوظ خویش مولود نه اصل بود **دلیل ب** اگر سهم الاب منحوس در ثانی عشر طالع افتد نه در
حظوظ خویش پدر مولود ناکس بود و اگر سهم الام و صاحبش هم این دلیل بود **دلیل ج**
اگر طالع اسد بود و قمر در عقرب دلیل ناکسی مادر مولود بود اگر خداوند خانهٔ قمر از برج

زایل بود و نه مسعود مادر او بنده یا فرومایه بوده باشد دلیل د اگر طالع سرطان بود
آفتاب در میزان پدر مولود فرومایه و بد اصل باشد و اگر زهره صاحب میزان در
زایل بود منحوسه دلیل آن بود که بنده یا ناکس بود دلیل ه اگر خداوند خانه
آفتاب یا خداوند سهم الابا با اثنی عشریه آفتاب یا ارباب مثلثات
آفتاب در بروج ششم باشند و نحوس بدیشان ناظر باشد
پدر مولود ناکس و حقیر بود دلیل و اگر اثنا عشریه قمر در برج سادس
بود و مقبول نبود پدر مولود بنده بود یا کسی که کار بندگان کند دلیل ز
اگر صاحب برج ثانی عشر با آفتاب بود مولود بنده بوده باشد
دلیل ح اگر نحوس بدرجه اجتماع و استقبال نگرند و شعاع بران درجه
دارند پدر مولود لئیم و ناکس بود دلیل ط اگر آفتاب با ذنب بهم بود در برجی
مؤنث پدر مولود ناکس بوده باشد دلیل ی اگر برج اجتماع یا استقبال منحوس
بود مادر مولود ناکس بود دلیل یا اگر نحسی در وتد طالع رابع بمقابله یا تربیع ایشان
مادر و پدر مولود ناکس بوده باشد خاصه که سعود ساقط بود در اختلاف
مادر و پدر اگر ماه از اجتماع یا استقبال با آفتاب متصل باشد منحوس و سعود
ساقط باشند و نحوس بدحال پدر و مادر مولود از یک صنف نباشند و
بی حسب باشند دلیل ب اگر نیرین در بروج منقلبه باشند پدر و مادر مولود
از یک صنف و از یک شهر نباشند خاصه که طالع برجی منقلب باشد

دلیل ج

دلیل ج اگر نیرین را بیکدیگر نظر نباشد و نه بطالع این دلیل کند دلیل د
چون آفتاب در چهارم این برج بود که قمر در وقت ولادت در وی است
هم بران که یاد کردم حکم کند شناختن دوستی و دشمنی میان
مادر و پدر و فرزند دلیل اول اگر آفتاب در موالید روزی
در حد مریخ بود و در موالید شبی قمر در حد زحل و نحسین هر دو
بران ناظر باشند و سعود ساقط پدر مولود ازین فرزند رنج و بلا
بینند و میان ایشان عداوت و خصومت بود دلیل ب اگر
سهم الاباء و الامهات در ثانی عشر طالع بود میان مادر و پدر
مولود عناد و معادات بود دلیل ج اگر صاحب طالع صاحب
رابع ناظر بود بعداوت یا با آفتاب بروز و زحل بشب میان این فرزند و پدر معادات
بود دلیل د اگر آن نظر که یاد کردیم بقمر و زهره بود با سهم الام
عداوت بود میان فرزند و مادر دلیل ه اگر آفتاب در وتدی بود
از اوتاد خاصه در وتد تحت الارض و مریخ از مقابله بوی ناظر
مادر و پدر مولود را دشمن دارند و هیچ تربیت نکنند و بیفکنند
دلیل و اگر زحل مشتری نظر دارد از مقابله دلیل بغض مادر و پدر مولود
بود او را با سازگاری میان ایشان دلیل ز اگر آفتاب و مثلثات
در مکان بد بود و نحوس از تربیع و مقابله بوی ناظر مادر و پدر مولود را

دشمن دارد و هیچ تربیت نکنند دلیل ح اگر آفتاب در بیت الآبا و صاحب
و مستولی بطالع محترق بود پدر فرزند را انگبتی رساند تا هلاک کند دلیل ط
اگر دلیل طالع از دلیل پدر منصرف بود پدر فرزند را دوست ندارد دلیل ی
اثنا عشریه زحل در خانهٔ آفتاب دلیل بود که پدر بدخوی بود در خانهٔ قمر
مادر بدخوی بود دلیل یا اگر قمر بزحل منحوس بود مادر این فرزند را دشمن دارد
و اگر آفتاب در طالع شب ببرج منحوس بود پدر او را دشمن دارد نحوس در سعادت
فرزند بمادر و پدر دلیل اول اگر زهره در ثانی بود از طالع و آن برج خانهٔ
آفتاب بود مولود بپدر و مال او شاد شود دلیل ب طالع جوزا
بود و زهره در سرطان از مادر و مال او روزی مند بود و از خویشان
مادر دلیل ج اگر مشتری مقارن آفتاب بود مولود از مادر و پدر
شادی و مال یابد دلیل د اگر زحل قوی حال بود و صاحب خانهٔ او را
مسعود دارد مولود از پدر روزی مند بود دلیل ه اگر زحل
بتثلیث و تسدیس آفتاب مسعود بود مولود نصیب تمام یابد
از مادر و پدر بوی بزرگ نام شود دلیل و اگر پدر و مادر هشتم
طالع بود مولود از مادر و پدر میراث یابد اگر صاحب بیت المال طالع تدبیر
بصاحب پدر یا مادر دهد ایشان از وی میراث یابند شناختن آنکه پدر مولود
زنی بود دیگر کند جز مادر او یا نه دلیل اول اگر قمر و سهم الام و زهره قوی حال

بناشند

فرزند پدر را دوست ندارد
دیگر دلیل پدر از منصرف
بر طالع ... بود

نباشند پدرش زن دیگر کند که بدان سبب غیرت و رنج بمادرش رسد اگر
این دلایل در برج عبید باشند چون ثور و سنبله و جدی کنیزک خرد اگر
در بروج حرایر زنی آزاد کند دلیل ب اگر سهم الآبا و صاحبش در سابع
باشند میان پدر و مادر مولود تفرقت افتد دلیل ج تربیع نیرین
دلیل افتراق مادر و پدر بود تربیع زهره و زحل و مقارنهٔ نیرین
دلیل آن بود که بناخوشی با یکدیگر زندگانی کنند شناختن آنکه فرزند
مال مادر و پدر تلف کند دلیل اول چون اثنا عشریهٔ آفتاب در ثانی عشر طالع
افتد مولود مال مادر و پدر تلف کند دلیل ب اگر نحوسی در وتد رابع
بود نحوس ناظر بوی مولود متلف مال مادر و پدر بود دلیل ج اگر برج دوم
آفتاب نحس بود مولود مال مادر و پدر تلف کند دلیل د اگر زحل بقمر از سابع
نگرد مولود مال مادر و پدر هلاک کند و مادرش بسبب او هلاک شود دلیل ه
اگر آفتاب و زحل مقارن باشند مال مادر و پدر مولود تلف کند و بدین
سبب هلاک شود اگر آفتاب مقارن مریخ بود و قمر بتربیع ایشان بود مال
پدر مولود بزیان آید دلیل و اگر آفتاب در سیوم طالع بود یا در دوازدهم
و مریخ بوی ناظر مولود مال پدر و مادر تلف کند دلیل ز اگر قمر در سیوم یا
در دوازدهم بود و مریخ بوی ناظر مولود مال مادر و پدر تلف کند والله اعلم دلایل
علل مادر و پدر اگر آفتاب و مثلثات او بشب در سادس باشند منحوس

پدر مولود ذهین بود و اگر قمر و زهره بود مادر مولود ذهین بود اول اگر برجیس
دوم از موضع آفتاب نحس بود مولود پدر مولود ممارض بود و اگر شب
بود و زحل همچنان اگر قمر و زهره بود مادر مولود بود دلیل ب جزو اجتماع
دلیل پدر بود جزو استقبال دلیل مادر اگر مستولی بر ایشان در سادس
طالع یا سادس ایشان بود پدر و مادر مولود بیمار باشند و ناقص دلیل ج
اگر زحل محترق بود دلیل آفت بود از آفتاب یا از آتش که پدر مولود
را رسد علی الخصوص که طالع شبی بود دلیل د بودن آفتاب در نهم
در طالع روزی دلیل فضل و علم پدر بود اما نابینا بود پدر دلیل ه
اگر آفتاب از صاحب سادس یا از صاحب ثانی عشر یا ثامن
منحوس بود پدر مولود را عیب بود دلیل و اگر قمر منصرف بود از
زحل مادر را بیماری بود دلیل ز اگر مریخ بقمر ناظر بود شرقی در چشم
مادر عیب بود دلیل ح چون مریخ بمقابلهٔ آفتاب بود سبب مرگ پدر
بود و دو دیدهٔ او خلل کند دلیل ط اگر زحل از عاشر بر آفتاب
مشرف بود پدر مولود را جذام یا برص یا امثال این علت بود در مدت
عمر مادر و پدر اگر زحل مستولی بود بر درجهٔ قمر مادر کوتاه عمر بود دلیل ب
مستولی بر موضع آفتاب یا کدخدا عمر پدر نهد و بزواید بیفزاید و بنواقص
بکاهد دلیل ج خداوند خانهٔ قمر یعنی مستولی بر موضع قمر دلیل عمر مادر است

اگر زحل مستولی بود بر جای آفتاب
عمر پدر کوتاه بود

موضع

موضع وی نگاه دار و عطیهٔ وی بحسب موضع بگیرد و بنظر سعود و نحوس
زواید و نواقص اعتبار کن دلیل د خداوند سهم و صاحب
بیت السهم هر کدام که قوی‌تر باشند و بسهم ناظر باشند کدخداه عمر پدر
و مادر باشند و موضع وی اعتبار کند و بزواید بیفزاید و بنواقص
عطایا بکاهد دلیل ه سهم الأب اگر در وتد بود هیلاج بود و ناظر
بوی از ارباب حظوظ کدخداه عمر بدان وضع بنهد و همچنین سهم الام
و این از اسرار احکام است و وجه رابع هیلاج عمر پدر است و مستولی
بوقت ولادت ناظر بوی هیلاج همچنین بود درجهٔ عاشر دلیل عمر مادر است
و مستولی که ناظر بود کدخداه و بزوائد و نواقص اعتبار کند
و کدخداه مادر و پدر بدین اعتبار که گفتیم در پیشتر مواکید الهای
صغری دهد چون بغایت قوی حال باشد و سطی دهد اگر در وسط الرجوع بود
سالهای صغری دهد بنقصان ثلث و اگر اوائل رجوع بود ثلث سالهای
کوچک نقصان باید کرد از سالهای صغری در علم پدر اگر صاحب خانهٔ
آفتاب در تاسع بود بروز و صاحب او در وتدی خاصه در طالع
یا وسط السما مولود را پدر عالم بود و معروف بعلم دلیل ب اگر صاحب
خانهٔ آفتاب از کواکب علوی بود از علوم غوامض خبر دهد و اگر
سفلی بود از علوم ادب و منطق و استیفا و غیر آن بر حسب دلالت

کدخداه ۵

[illegible] کدخداه

زهره و عطارد و قمر **در بودن فرزندی مثل پدر یا مخالف** اگر
صاحب طالع قوی حال تر بود از صاحب رابع بود دلیل که مولود از پدر
بزرگوارتر بود و اگر ضعیف بود از پدر کمتر بود **دلیل ب** اگر آفتاب
و صاحب خانهٔ او در اوتاد باشند قوی حال و صاحب طالع
بریشان ناظر بود اگر این وتد بود مولود مثل پدر بود اگر این وتد
خانه یا شرف صاحب طالع بود از پدر فاضلتر بود اگر در مایلی یا
در زایلی بود از پدر کمتر بود **دلیل ج** اثنا عشریهٔ نیرین بگیر اگر در وسط
السما افتد پدر از فرزند فاضلتر بود **دلیل جد و جده** جد را
از سابع نگرند که چهارم چهارم است و همچنانکه بر برج چهارم و مستولی
بروی حکم میکند پدر را بر برج هفتم و مستولی بروی حکم کنند را و خانه
جده همین است زیرا که وی دهم دهم است و دهم دلیل مادر است دهم
دهم جده است از اینجا هم بر جد حکم کنند هم بر جده والله اعلم **دلیل
مرگ مادر و پدر** مریخ در اسد دلیل مرگ فجا بود پدر را و زحل
از سرطان دلیل مرگ فجا مادر را **دلیل ب** مریخ در سرطان مادر
میرد و پیش از مرگ چشم چپ او تباه شود **دلیل ج** اگر مریخ بنظر
نامقبول بقمر نگرد و قمر در برج غریب بوده مادرش از وجع الارحام
میرد **دلیل د** اگر مریخ در سابع بوده با آفتاب و قمر ناظر بود پس

کنندکه ۲

دلیل ۲

بزهره نگرد مادر از تب میرد اگر زحل بنظر نامقبول ۲

هرکه

که باشند

هرگه میان فرزند و مادر و پدر تفرقه افتد **دلیل ه** اگر آفتاب مقابل
زحل بود پدر مولود از اسهال میرد اگر قمر بود مادر **دلیل و** سهم الام
با قمر در حوت و طالع اسد و قمر متصل بمریخ از مقابله و زهره بمقارنه
مشتری در میزان مادر در روز بمیرد **دلیل ز** سهم الابا در ثانی و ثامن
و سادس و ثانی عشر و صاحبش از وی ساقط و از طالع پدر در غربت
میرد **دلیل ح** اگر ذنب با سهم الاب بود در برج آبی پدر در دریا
یا در آبی غرقه شود اگر در برج آتشی بود آتش بسوزد اگر برج خاکی از تشنگی
هلاک شود **دلائل مادر و پدر و خواهران و برادران** سهم الاب و سهم
الام و سهم الاخوة را تسییر براند چون بجسد یا تربیع یا مقابله نحسی رسید
دلیل مرگ ایشان بود برای دلیل مادر بروز موضع قمر را و سهم الام را
و بشب زهره و سهم را براند هر جا که رسد دلیل خوف ایشان بود
دلیل ب هر وقت که نیرین بتسییر بنحس رسند هم هلاک مادر و پدر بود
دلیل ج چون زحل بتسییر خویش بخداوند حد سهم الاب یا خداوند
حد سهم الام رسد بنور یا بجرم دلیل آفت ایشان بود **دلیل د** انتهاء
سهام الام و سهم الاب و تسییر سهم موت الاب براند هر برجی را
نشانی چون بثامن خانه سهم رسد یا بجرم نحسین **دلیل ه**
تسییر سهم موت الاب برآند اگر بشعاع نحوس رسد یا بنحوس تسییر با شتر

دلیل وفات پدر بود ۲

بود رسد دلیل مرگ پدر بود دلیل و در جهٔ رابع و عاشر باید لا نحوس
و شعاعات ایشان براند آن وقت که بجرم نخستین رسد دلیل مرگ
ایشان بود و الله سبحانه و تعالی اعلم دلیل شناختن آنکه پدر یا مولود
از پیش میرد یا مادر اول بنگر تا بعد از ولادت کدام سهم از پیش تحت الارض
خواهد اگر سهم الاب بود از پیش پدر میرد و اگر سهم الام بود از
پیش مادر میرد دلیل ب اگر زحل و آفتاب منحوس تر از قمر و زهره
بود پدر پیش میرد و اگر سهم الام بود از پیش میرد و اگر بر قلب بود
بر قلب دلیل ج اگر آفتاب در آخر درجهٔ بروج افتد پدر از
پیش میرد و اگر قمر بود مادر دلیل د اگر بهرام با کیوان در بیت الاب
بود منحوس هنوز بر نیامن باشد پدر از پیش میرد دلیل و اگر زحل
نور بر سهم الاب دارد پدر از پیش میرد و اگر بر سهم الام مادر
حکایت مرا رکابداری داشتم در طالع او قمر مقارن زحل بود و زهره
تحت الشعاع آفتاب بتربیع مریخ مادر و پدرش در سنه ثلاث و
اربعین بیک عشر دند چنانکه هر دو جان بیکبار از آن سرای بردا شتند
و اگر مریخ از عاشر مشرف بود بر زحل پدر پیش از مادر میرد دلیل شقا
مادر و پدر دلیل اول ارباب حدود نیرین تحت الشعاع یا مقارن
نحوس بعضا مادر و پدر مولود درویش باشند دلیل ب چون نحس در رد بد

شدن

[illegible] دلیل [illegible] آفتاب در طالع بود

مغرب

١٠٠

مغرب باشد نیرین ناظرین بهر نظر که باشند پدر و مادر مولود درویش
باشند دلیل ج چون آفتاب در سابع بود نحوس بوی ناظر و یا قمر
همچنین باشند پدر و مادر مولود درویش باشند دلیل د اگر در هفتم
زحل بمقابلهٔ آفتاب بود پدر مولود را بلا بار رسد و اگر قمر مقارن
یا مقابل مریخ بود مادر را دلیل ه اگر در هفتم برج آفتاب
نحس بود دلیل بدبختی بود و اگر قمر در سیوم طالع بود که ششم عاشر است
و با یک عقد بود مادر مولود بدبخت بود دلیل و بودن نحوس در اسد
که خانهٔ آفتاب است دلیل شقای پدر بود و بودن نحوس در سرطان
که خانهٔ قمر است دلیل بدبختی مادر و منحوس تر آن بودن که زحل
بشب در خانهٔ ماه بود و مریخ بروز در خانهٔ آفتاب دلیل ز
اگر ذنب در اسد بود دلیل بدبختی پدر بود و رنج او و اگر در سرطان
بود دلیل رنج مادر بود دلیل ح اگر قمر مقارن زحل بود دلیل ضعف
و بیچارگی مادر بود دلیل ط اگر میلاد استقبالی بود و قمر نور از استقبال
بمقارنهٔ مریخ پیوندد دلیل بلا و آفت مادر بود پنجم خانهٔ دلیل بودن
فرزند چون مشتری و زهره و عطارد قوی حال باشند در طالع
مولود را فرزند بود دلیل ب چون عاشر بتثلیث یکدیگر باشند مولود را
فرزند بود دلیل ج چون زحل در وسط السما بود مستقیم و مشتری

علویین ۴

ومشتری بوی ناظر دلیل بسیاری فرزند بود دلیل د ارباب مثلثات
مشتری بوی اول وثانی قوی حال ومسعود باشند دلیل بسیاری فرزند و
نیکبختی ایشان بود دلیل ه اگر در پنجم طالع سعدی بود وصاحب
پنجم مسعود بود مولود را اولاد بسیار بود دلیل و اگر مشتری در طالع
بود ومریخ در مغرب مولود را فرزندان باشند نیکبخت ونیکو فال بود
دلیل ز اگر وسط السماء برجی بسیار فرزند بود ودران برج کواکب
سعد بود چون مشتری وزهره وعطارد در مغرب بود مولود را فرزندان
نیکبخت باشند دلیل ح چون سهم الولد در وتد بود یا از اوتاد دور قوی حال
بود صاحب او مولود را نسل بسیار بود دلیل ط اگر عطارد در طالع
وقمر در مغرب مسعود بدیشان ناظر ونحوس ساقط مولود را فرزندان
بود وشاد بود بفرزندان دلیل یـ اگر اولاد ولد در طالع یا در وسط السماء
یا در یازدهم باشد مولود را فرزندان بسیار بود در جوانی واگر دلایل
در دوم و هفتم وهشتم بود فرزند بود اما در پیری اگر دلایل ولد در
بروج وارباع مذکر بود فرزندان پسران باشند اگر بروج وارباع
اناث باشند دختران باشند واگر مختلط باشند از هر دو صنف
باشند دلیل یا دلائل در بروج بسیار فرزند بود وکواکب فرزند بود
مولود را فرزندان بود کواکب فرزندان مشتری وزهره و قمر است وآفتاب

وزحل

اگر مشتری با صاحب خانهٔ پنجم [illegible] در خانهٔ پنجم

وزحل ومریخ دلیل اندک فرزند بود عطارد اگر مشرقی بود دلیل کثرت
فرزند واگر غربی بود دلیل اندک فرزند بود بروج بسیار فرزند سرطان
وعقرب وحوت بود وبروج عقیمه جوزا واسد وجدی وسنبله
واول ثور ومیانهٔ میزان دلیل یب اگر مثلثهٔ نخستین مشتری
شرقی بود فرزند بود بعد از نومیدی وهمچنین اگر مشتری در شرف
یا در خانهٔ مولود فرزند فرزند را ببیند وهمچنین اگر عطارد در خانهٔ
مشتری بود دلیل یج اگر مشتری در شرف یا در خانهٔ مولود فرزند را
بیند واگر عطارد در خانهٔ مشتری بود دلیل ید اگر صاحب مثلثهٔ
مشتری در برج ذوجسدین بود دلیل کثرت اولاد بود دلیل یه
اگر مشتری وزهره وعطارد از نحوس محروس باشند وقوی حال
باشند مولود را فرزندان باشند واگر منحوس در وبال باشند
مولود را فرزند نبود دلیل یو اگر سهم الولد فوق الارض بود
بری از اشعهٔ منحوس چون ذنب مولود را فرزند بسیار بود دلیل یز
اگر صاحب خامس در برج ذوجسدین بود از زنان پراکنده فرزندان
بود دلیل یح قمر در پنجم قوی حال دلیل بسیاری فرزند بود دلیل بیماری
فرزندان اگر صاحب بیت زهره در عاشر بود از طالع
مولود را فرزند بیمار شود یا زشت نه کامل خلق دلیل ب اگر مستولی بر دلایل

بیمار وش بود

اولاد و سهم الاولاد در عاشر باشند که سادس خامس است همچنین دلیل کند
دلیل ج سهم مستولی بر خامس یا سهم الولد و مستولی بروی در سادس طالع
بود همین دلیل کند دلیل د چون ادلّا در دوازدهم افتد اولاد ناقص
باشند و بیمار و ازان بیماری هلاک شوند که این خانه ثامن خامس است
دلایل عقیم و اندک فرزند مشتری در سابع طالع مولود اندک فرزند و عقیم
بود دلیل ب آفتاب در سابع طالع دلیل عقیم بود دلیل ج چون مستولی
بر خامس در برج عقیم بود منحوس مولود عقیم بود دلیل د زهره بمقارنه
زحل دلیل اندک فرزند بود دلیل ه مشتری بمقابله یا تربیع زحل و نحوس
بوی ناظر دلیل قلت فرزند بود و بود که این کس را فرزند نبود دلیل و
چون نحسی در خانه پنجم بود اگر صاحب خامس منحوس بود باحتراق
یا هبوط یا وبال یا مقابله و مقارنه و تربیع نحسی مولود اندک ولد بود
دلیل ز اگر قمر در حمل یا در میزان بود مولود اندک فرزند بود
دلیل ط اگر سهم الولد مقارن زحل بود مولود اندک فرزند بود
دلیل یه اگر نحوس بر مشتری و زهره و عطارد مستولی باشند
مولود را از مرگ فرزند رنج رسد دلیل یا اگر مستولی بر برج پنجم در ثالث
وتدی بود مولود عقیم بود دلیل یب اگر زحل در طالع بود و زهره در مغرب
مشتری بر ایشان نظر ندارد مولود عقیم بود دلیل یج اگر صاحب مثلثه

دلیل یح اگر سهم الاولاد منحوس بود و در خانه دوم ... مولود عقیم بود

مشتری

مشتری و در سوم وتدی بود محترق بود تحت الشعاع مولود عقیم بود دلیل ید
سهم الولد در ثانی عشر و سادس بود مولود عاقر بود دلیل یه اگر زحل
با سهم الولد بود مقارن یا در یک برج باشند مولود عاقر بود دلیل یو
اگر آفتاب در برج عاقر بود مولود عقیم بود دلیل یز اگر مستولی بر دلیل
ولد ساقط بود و سعود بوی ناظر نبود و نحوس بوی ناظر بود مولود را
هیچ فرزند نباشد و آنچه باشد اندک عمر باشد و بمیرد و هیچ فرزند
ازوی باز نماند دلیل یح اگر اسد برج پنجم بود و آفتاب منحوس بود مولود
عقیم بود دلیل یط اگر عطارد منحوس و جوزا برج پنجم بود مولود عقیم بود
دلیل ک اگر پنجم دلو بود و زحل منحوس بود مولود را فرزند نبود دلیل کا
اگر پنجم جدی بود و زحل منحوس بود مولود مرگ فرزند بیند در معرفت اعداد
ولد بنگرد بصاحب مثلثه مشتری اول و دوم اگر فوق الارض باشند
در یک برج ازیشان بشمرد تا بطالع هرچه میان ایشان بود از
بروج آن عدد فرزندان بود و اگر در یک برج باشد هر که قوی حال
تر بود ازوی بگیرد تا ازان کوکب که مستولی بود بر مکان مشتری اگر
فوق الارض بود ازوی تا بطالع بگیرد اگر میان ایشان برج ذوجسدین
بود دو گیرد آن برج را و اگر زهره و مشتری در میان این کوکب و طالع
باشند دو عدد دیگر گیرد و اگر زحل و مریخ بود دلیل مرگ دو فرزند بود

یعنی صاحب مثلثه اول و ثانی ... مستولی بر موضع او ...

و اگر مسعود باشند ۵ اگر منحوس باشند دو فرزند بیجر؟ یا خلف باشند اگر دلیل ولد چنانکه گفتیم تحت الارض

رتبه ۱ بود از طالع بود تا بوی بشمرد ذو جسدین را دو گیرد دلیل دیگر اگر مثلثه

مشتری را در وسط السما طالع یابد او را چهار فرزند بود اگر در وتد مغرب بود

هفت فرزند بود خاصه که سابع حمل بود دلیل ب دهم موضع سهم الولد بنگرد

و موضع مستولی بر وی از موضع خداوند سهم الولد تا بموضع سهم الولد

بگیرد انکه میان ایشان بود از اعداد بروج آن عدد اولاد بود دلیل ج

بنگر تا چند کوکب به برج پنجم نظر دارد بعدد آن کوکب فرزند بود دلیل د

اگر حوت برج پنجم بود از طالع و مشتری در مکان صالح مستقیم بود مولود را

دوازده فرزند بود دلیل ه اگر سرطان بیت الولد بود و قمر در موضع صالح

زاید بجگه حساب و ضوء مولود را شانزده فرزند بود دلیل و اگر عقرب

بیت الولد بود و مریخ در مکان صالح مستقیم السیر مولود را چهارده فرزند

بود و هر مس روا نداشته است درین باب سخن گفتن تا خیانت

زبان پیدا نیاید دلیل ز اگر حمل برج پنجم بود و مریخ منحوس بود

مولود فرزند بعد از سی سال شود و او را عدد فرزند که بماند دو باشد پسر و دختر

دلیل ح اگر پنجم میزان بود و زهره منحوس بود مولود را دختران باشد

که از ایشان رنج و عار بیند دلیل ط اگر ثور خانه پنجم بود و زهره در هبوط

بود از مولود یک فرزند بیش باز نماند دلیل ی بنگرد تا مشتری از طالع یا رابع

و رابع

یا سابع یا عاشر و یا بیت الولد یا بیت الرجا سهم الولد می نگرد یا نه اگر

از طالع نگرد سهم از تربیع مولود را چهار فرزند بود از تثلیث سه فرزند بود

از تسدیس دو بود از مقابله سه اگر از شرف خویش نگرد هفت عدد دهم

از بیت المال سه از ثامن و بیت السفر از هر یکی دو و از دیگر خانها از هر یکی

یکی مریخ از تربیع و طالع سه دهد از تثلیث و تسدیس دو از مقابله چهار

از وسط السما و بیت الرجا یکی از هفتم و وتد تحت الارض یکی از

هر خانه دیگر که باشد یکی دهد از شرف خویش بتربیع چهار از تثلیث سه

و تسدیس و تثلیث سه دهد از مقابله پنج زحل از طالع و نظر تربیع بسهم

دو دهد از تثلیث از مقابله و تسدیس دو از وسط السما و بیت الرجا

و از بیت الازواج یکی از خانه شرف از تربیع و تثلیث و مقابله سه

از تسدیس دو زهره از طالع و تربیع و تثلیث سه از تسدیس دو از مقابله

چهار از بیت الموش و وتد الارض و بیت السفر و بیت المال دو از

دیگر خانها یکی از برج شرف خویش بتربیع چهار از تثلیث سه از

تسدیس چهار از مقابله هفت از دیگر خانها یکی عطارد از تربیع و طالع

دو از تثلیث سه و از مقابله سه از تسدیس یکی از وسط السما و بیت

الرجا از شرف یا از خانه از تربیع و تثلیث سه از تسدیس دو از مقابله

پنج از دیگر مواضع یکی اما در خانه دوازدهم اگر مشتری در وی بود سهم ناظر

الفرائد

سته ۲

ومشتری قوی حال بود واین نظر از تربیع وتثلیث بود سه دهد اکر از مقابله
بود چهار دهد اکر از تسدیس بود دو دهد مریخ از بیت الاعدا چنانکه
کفتیم از تربیع سه دهد بفرمان خدای از تسدیس وتثلیث دو از مقابله
سه قمر از تربیع ومقابله وتثلیث در بیت الاعدا قوی حال سه از
تسدیس یکی وهمچنین زهره را آفتاب از سابع ودوازدهم در حظوظ
خویش از تربیع وتثلیث ومقابله یکی دهد از تسدیس دو وهمچنین زحل
وهر دلیل که نحس بود ازان فرزند شادی نه بینند وهرچه سعد بود ازان
برخورداری یابد والله اعلم **در وقت فرزند** **دلیل اول** اکر قسمت بحد
مشتری رسد یا انتهای مستولی ببرج مشتری رسند وموضع او دلیل فرزند بود
دلیل ب اکر مشتری بدرجهٔ بیت الولد رسد یا بدرجهٔ سهم الولد دلیل فرزند
بود **دلیل ج** اکر مشتری با ثنا عشریهٔ خویش رسد هم دلیل فرزند بود ٥
دلیل د اکر صاحب بیت الولد بعاشر آید ودران برج حظ دارد وصاحب
بیت الولد از کواکب علوی بود آن سال دلیل فرزند بود **در برخورداری**
یافتن بفرزند اکر زحل وزهره در میلاد روزی به تثلیث یکدیکر باشند
مولود را از فرزند برخورداری بود **دلیل ب** اکر مشتری وزهره بر
تثلیث یکدیکر باشند مولود را از فرزند آسایش بود **دلیل ج**
اکر مشتری قوی حال بود در وسط السما مولود قوی حال بود وبفرزند شاد بود

دلیل د

دلیل د اکر زهره در طالع بود ومشتری در مغرب مولود را فرزندان
باشند که بدیشان روشن چشم وخوشدل باشد **دلیل ه** اکر سهم الولد
در طالع بود وصاحب او بری از نحوس اولاد مولود یار باشند بادر وبرادر
وایشان از فضل وهنر باشد ومولود از ایشان منافع یابد **در رنج رسیدن**
مولود از فرزند اکر زحل بمثلثات خویش باشد ومریخ بوی ناظر از تثلیث
مولود بفرزند بدبخت کردد اول اکر زحل بر مقابله مریخ بود مولود بفرزند
شاددل نشود **دلیل ب** اکر زحل در وتد مغرب بود وطالع شبی بود
مولود از فرزند رنجور شود **دلیل ج** اکر زحل در بیوت زهره بود
مولود از فرزند برخورداری نیابد **دلیل د** اکر مریخ در وتد مغرب
بود قمر بوی ناظر مولود از فرزند رنج بیند واو را نکبت رسد بسبب فرزند
دلیل ه اکر زحل در طالع بود وقمر از مغرب بنحوس ناظر واز سعود ساقط
مولود از فرزند رنج بیند **دلیل و** اکر سهم الولد وحشی بود هیچ کوکب
بوی ناظر نبود واز سعود مولود را هیچ تمتع بفرزند نبود واول فرزند او سقط
شود **دلیل ز** اکر سهم الولد در طالع بود مولود جفا بیند از فرزند و فرزند
عاق شود **دلیل ح** اکر سهم الولد در سابع بود همچنین دلیل کند **دلیل ط**
اکر مستولی بر خامس در دوازدهم بود یا در ششم مولود را از فرزند رنج رسد
وفرزندان با وی معادات کنند **دلیل کسی که فرزند دیکران را پرورد**

خداوند دوازدهم در خامس وسهم السعادت در دوم وخداوند دوم
در پنجم مولود فرزند غیری پرورد دلیل ب اکر عطارد وزهره در سابع
طالع بود واین خانه خانهٔ مشتری بود مولود فرزند غیری پرورد والله تعالی
عز وجل اعلم واحکم شناختن انکه فرزندان مولود قوی حال باشند یا نه
دلیل اول اکر مشتری در طالع بود قوی حال بود ومولود را فرزندان بزرک
قدر وباحرمت وبامال باشند دلیل ب اکر سهم الولد در دوم طالع بود
ومسعود وقوی حال بود فرزند مولود از بزرکان روزکار بود خاصه که
صاحب سهم بری بود از نحوس وقوی حال بود دلیل ج اکر سهم الولد در ثانی
وثالث طالع بود ومسعود مولود را فرزندان مال دار باشند واز خویشان
منفعت یابد دلیل د اکر سهم الولد در رابع طالع بود وسعود بوی ناظر
باشند مولود را فرزندان بزرکوار باشند وبدرجهٔ آبا واجداد رسند واز
اموال واسباب اجداد روزی مند باشند دلیل ه اکر سهم الولد
در پنجم باشد وسعدی بوی ناظر یا متصل باشد مولود را فرزندان بزرکوار
بانام وذکر جمیل باشند دلیل و اکر سهم الولد در ششم طالع بود قوی حال
وسعود بوی ناظر اولاد مولود اطبا باشند دلیل ز اکر سهم الولد
در هشتم طالع بود فرزند او میراث پدر یابد دلیل ح اکر سهم الولد
در نهم بیت قوی حال مولود را فرزندان باشند از اهل دین وورع دلیل ط

اکر دلایل

اکر دلایل فرزند قوی حال باشند در خانه وشرف ومسعود بنظر کواکب
مولود را فرزندان قوی حال وبزرکوار باشند اکر دلایل فرزند از دلایل
طالع قوی حال تر بود فرزندان مولود از پدر قوی حال تر ومحترم تر
باشند ومعروف تر در بدبختی فرزندان اکر مریخ وزهره با قمر باشند
یا بوی ناظر باشند مولود را فرزندان مدبر باشند دلیل ب اکر مریخ در طالع
بود وقمر در مغرب مولود را فرزندان جاهل واحمق وناخلف باشنده
دلیل ج اکر مشتری وزحل در طالع باشند ومریخ وعطارد وزهره
در وسط السما فرزندان مولود ناخلف باشند دلیل د اکر سهم الولد
در رابع طالع بود که بیت اعدا وبیت الولد است ونحوس بوی ناظر
مولود را فرزندان بدبخت باشند وهمچنین در عاشر که ششم پنجم است
دلیل ه اکر سهم الولد با دلیل ولد از ششم طالع بود منحوس
مولود را اولاد ناقص خلق وناقص عقل باشند دلیل و اکر مستولی بیت الولد
وسهم تحت الشعاع بود مولود را فرزند نهانی بود که کس او را نشناسد و
او هم او را نداند دلیل ز اکر مریخ وزهره بقمر نکرند از تثلیث مولود
فرزند خویش را نداند واز وی بیزاری کند وفرزند او ولد الملاعنة باشد
دلیل ح اکر دلائل ولد منحوس باشد ودر هبوط ووبال ورجوع
واکثر اولاد اشقیا باشند در مرک فرزند اکر زحل ومریخ در پنجم طالع بود

یا از تربیع و مقابله بوی ناظر بود اولاد مولود را مرگ بد بود دلیل ب
چون صاحب خامس در برج یازدهم بود که بیت الموت اولادست و رب
سهم السعادة در ثامن مولود را هیچ فرزند نبود که نه میرد دلیل ج اگر
آفتاب در خامس در برج از طالع مولود را هیچ فرزند نبود که نه میرد
دلیل د اگر آفتاب و زحل و عطارد بقمر ناظر باشند از وسط السما تو بود
را فرزندان بمیرند دلیل ه اگر زحل با مریخ بود در طالع یا در وتد تحت
الارض مولود را فرزند بمیرد دلیل و اگر صاحب بیت الولد و سهم الولد
در ثامن طالع بود فرزندان مولود پیش از وی بمیرند دلیل ز چون
مریخ و عطارد در مغرب باشند یا در وسط السما مولود فرزند خویش را
دفن کند دلیل ط اگر مشتری در رابع بود یا در سابع و نحوس مقارن
یا مناظر باشند بوی از تربیع و مقابله یا محترق یا هابط دلیل مرگ فرزند
بود دلیل ی اگر نحسین مقارن صاحب بیت الولد و صاحب ثامن
خامس یعنی بصاحب یازدهم متصل بود اولاد او بمیرد دلیل یا اگر ارباب
مثلثات مشتری محترق و هابط بود یا مجامع نحوس دلیل موت فرزند بود
دلیل یب اگر سهم الولد در بیت زحل بود و نحس بوی ناظر بیشتر فرزندان وی هلاک
شوند

باشند مولود را نسب منقطع شود و اگر صاحب بیت الولد

احوال خانهٔ ششم سخن در بندگان یا بنده باشند یا نه برج
ششم نگر و صاحب مثلثهٔ نخستین و دوم مریخ و عطارد و سهم العبید

و مشتری

و مشتری برین دلایل اگر مسعود باشند بصاحب طالع متصل باشند
دلیل ب اگر عطارد شرقی بود در برج ذو جسدین یا منقلب و قوی حال بود
بندگان دلیل ج اگر مشتری در سادس بود و صاحب سابع یا عطارد
در وتد مولود را عبید بود و از ایشان منافع یابد دلیل د اگر سعود
بعطارد ناظر باشند و عطارد قوی حال بود مولود بندگان موافق افتند
دلیل ه اگر سهم العبید در برج عطارد بود و سعود بوی ناظر و صاحب
او قوی حال مولود عبید و خدم بسیار بود دلیل و اگر صاحب سادس
نو بصاحب طالع دهد و قمر بدیشان ناظر بود عبید بود و اگر در
برج ششم مذکر بود غلامان و اگر مونث بود کنیزکان باشند
دلیل ز اگر قمر در سنبله بود و سهم السعادة در وی بود یا قمر
بوی ناظر بود و به عطارد نظر مقبول او را بندگان باشند که تجارت
کنند و او را از ایشان نتایج بود دلیل ح اگر قمر در ثور بود و عطارد
در سنبله یا در حد زهره و قمر از وتد یکدیگر ناظر باشند بندگان
این مولود بزرگ قدر گردند و مراتب یابند و او را از ایشان نیک
افتد دلیل ط اگر قمر در ثور بود بر تربیع یا تثلیث مشتری و مریخ
از ایشان ساقط مولود از عبید منافع یابد دلیل ی اگر صاحب سهم العبید
بطالع و سهم العبید از تثلیث یا تسدیس نگرد بندگان او را دوست دارند

وبوی مسعود باشند و بود که او را از بلا نجات دهند **رنج رسیدن از**
بندگان زحل در سیوم یا در دوازدهم بندگان بد روزی بوند **دلیل ب**
اگر صاحب سادس در سابع بود یا تحت الارض بود بندگان او
بمیرند **دلیل ج** اگر ذنب در سادس بود بندگان خاین باشند
علی الخصوص هندوان **دلیل د** اگر قمر از وتد آفتاب ساقط بود و از
مشتری او را هیچ بندهٔ شایسته نبود **دلیل ه** اگر مریخ در وتد خانهٔ عطارد
بود یعنی در قوس و حوت مولود را از بندگان زیادت منفعتی نبود
خاصه که عطارد با مریخ منحوس بود **دلیل و** اگر سهم العبید و صاحبش منحوس
باشند در برج منقلب مولود را از بنده هیچ رزق نبود **دلیل ز** اگر سهم
العبید بمقابلهٔ قمر بود و زحل و مریخ با قمر یا تربیع و مقابلهٔ قمر مولود را خطر جان
بود از بندگان خویش **دلیل ح** اگر سهم العبید در سادس بود یا در ثانی
یا در ثانی عشر و نحس با عطارد بود مولود همیشه از بندگان خویش ترسد و
ایشان را در بند دارد **اصناف بندگان** خانهای زحل دلیل هندوان باشد
خانهای مریخ دلیل ترکان باشد خانهای مشتری دلیل رومیان باشد و
کرجیان خانهای عطارد دلیل جملهٔ اصناف بندگان باشد و اگر قمر در جدی
بود بر تثلیث سهم العبید و سهم السعادت یا بر تربیع بندگان او را
از جانب دریا آورند **سخن در بیماری و عیوب جسد** در اسباب علل مولود اگر سادس

وصاحب

وصاحب او رطب باشند بیماری مولود از بلغم بود خاصه که زحل مستولی
باشد یا بر ایشان ناظر بود اگر آتشی باشند حرارت و صفرا اگر زهره
مستولی باشد بر سادس بیماری مولود از فراوان خوردن و مجامعت
بافراط کردن و اگر قمر مستولی بود در برج سادس وجع المذاکر و اکال
بود مولود **در خلل چشم** اگر قمر در سادس بود ببرج منحوس دلیل نابینائی بود
دلیل ب اگر منحوس در برج دوم باشد در هبوط یا وبال و سعود
از ایشان ساقط بود دلیل خلل چشم باشد **دلیل ج** اگر آفتاب خداوند
سادس بود و منحوس بود دلیل نابینائی بود **دلیل د** اگر صاحب طالع
در سادس بود و صاحب سادس بر درجهٔ طالع منحوس و سعود
ساقط دلیل نابینائی بود **دلیل ه** اگر ذنب بر حاق درجهٔ طالع
بود بی نظر سعود دلیل نابینائی بود **دلیل و** اگر مریخ صاحب سادس
بود و در طالع بود یا در برج منقلب و سعود از وی ساقط دلیل نابینائی
بود **دلیل ز** اگر آفتاب و قمر در ثالث طالع بود یا در ثالث طالع
بود یا در ثالث اوتاد دیگر و مریخ در وتد بود دلیل نابینائی بود **دلیل ح**
اگر نحوس به نیرین ناظر باشند از تربیع و مقابله دلیل نابینائی بود **دلیل ط**
اگر نیرین در درجات ذنب بود یا افتد و سعود ناظر نبود مولود
نابینا بود **دلیل ی** اگر آفتاب در هفتم بود از طالع و طلوع مریخ پس از قمر

بود دلیل نابینائی بود دلیل یا اگر آفتاب در دوازدهم طالع بود و از
برج خانهٔ زحل بود و آفتاب خداوند سهم السعادة بود مولود نابینا
بود دلیل یب اگر آفتاب عند الولادة منحوس بود بمریخ دیدهٔ مولود از
حدقه بیرون افتد دلیل نابینائی شبقی بود و میل کشیدن و امثال این
درجاتی که نیرترین چون آنجا باشند دلیل خلل چشم بود ثور از پنجم درجه
یا دهم و سرطان از نهم یا پانزدهم در اسد در هژدهم درجهٔ بیست
و هفت و بیست و هشتم در عقرب درجهٔ هشتم و نهم و دهم و بیست و
سیوم در قوس درجهٔ اول و سیوم و هفتم و هشتم و هژدهم و نوزدهم
دلایل یک چشم اگر قمر زاید بود در ضوء و بمریخ منحوس بود یا ناقص بود در ضوء
و بزحل منحوس بود و آفتاب مسعود چشم چپ او نابینا بود و اگر
آفتاب در میلاد روزی منحوس بود فوق الارض و قمر مسعود چشم راست
او نابینا بود دلیل ب اگر در میلاد شبی قمر منحوس بود فوق الارض چشم چپ
او خللی کند دلیل ج اگر آفتاب در میلاد نهاری بود تحت الارض
چشم راست خلل کند دلیل د اگر از دو نیر یکی مستولی باشد
بر برج سادس و منحوس باشند دلیل خلل چشم بود و اگر قمر بود چشم
چپ خللی دارد و اگر آفتاب بود چشم راست دلیل ه اگر مریخ
مستولی بود بر برج ششم و بر درجهٔ طالع بود و مشتری و زهره

در جدی در بیست و پنجم و بیست / تا آنکه بیرج در دلو هشتم و دهم / و یکدهم و نوزدهم

نظر

نظر ندارد دلیل خلل یک چشم بود دلایل نقطهٔ چشم اگر مقارن مریخ بود
بر چشم مولود نقطه بود دلیل ب اگر زهره استیلا دارد بر برج سادس
و در طالع بود و نحوس بوی نظر نامقبول دارد چشم مولود ریش بود و عیب
ناک و اگر قمر باستقبال بود و بر مقابله و تربیع نحوس بود در چشم مولود
نقطه و سیاهی و خللی بود دلیل احول قمر چون مقارن زحل بود و تشریق
دلیل احول بود دلیل ب اگر آفتاب و قمر از بروج منقلب باشند و
ساقط از طالع متصل بنحوس و سعود مولود احول بود دلیل ج اگر
میلاد نهاری بود و آفتاب منحوس بود در بروج معوجه و مریخ بود ناظر
مولود احول و ابتر بود در ضعف بصر قمر در میانهٔ ثور یا در نهم درجه سرطان
یا درجهٔ اول قوس مولود را چشم خیره کند دلیل ب اگر طالع میزان بود
و قمر در طریق محترق بود و آفتاب در درجات مظلمه مولود خیره
چشم بود دلیل ج اگر آفتاب فوق الارض بود بتربیع زحل خیره
چشم بود مولود را دلیل د اگر مولود را با قمر در درجات زمانت افتد
یا آفتاب در چشم مولود ضعف بود درجات مظلمه در بروج ثور طک ل
سرطان لط ک اسد به ما ب یح مد له و در سنبله
یح لط ک کا در عقرب کا کب در قوس ک کا ک کح
در جدی ما ب یح یک له در دلو ا ب حد دلیل ه

از دوی ساقط ٣

اگر قمر ناقص بود در ضوء و زحل و مشتری بوی نظر دارند دلیل نقصان بصر بود
دلیل و اگر نحسین در برج دوم از موضع آفتاب باشند و قمر از مقابله
یا تربیع برایشان ناظر دلیل ضعف و خلل چشم بود دلیل ز اگر قمر محفوظ
بین نحسین باشد و سعود بوی ناظر دلیل ضعف بصر بود دلیل ح
اگر قمر در قوس بود تربیع یا مقابلهٔ زحل دلیل ضعف بصر بود دلیل ط اگر
قمر بعد از اجتماع یا استقبال تربیع یا مقابلهٔ نحسین پیوندد دلیل ضعف بصر بود دلیل یا
اگر قمر در ضوء زاید بود اما نحوس بوی ناظر باشند در بصر مولود ضعفی بود
دلیل یب اگر قمر و آفتاب در درجات مظلمه باشند تحت الشعاع و زحل
هابط از فلک نحس چشم مولود آفت در آید در خوشی و ناخوشی بوی دهن هر کرا
طالع حمل بود گند بغل بود و نکهت او اندک ناخوش بود و اگر در میانهٔ حمل بود
دلیل خوش بوئی بود آخر دلیل ریح الخدین ثور گند پای بود و او را
جوزا پاکیزه و خوش بود سرطان گند دهان و گند بغل بود و همچنین
اول اسد و میانهٔ اسد و آخر او بهتر بود سنبله و میزان هر دو خوش
بود و پاکیزه عقرب را گند خایه و مذاکیر بود قوس خوشبوی تا که عرق نکند
اما چون عرق کند عرقش ناخوش بود اندک بوی ناخوش بوی بود دلو
اول خوشبوی و پاکیزه بود آخر بینی او گند بود حوت ناخوش بوی
دلایل عیوب و امراض پراکنده هر که کژ پای بود طالع او آخر حمل بود

محصور ۲

در قوس بود تربیع یا مقابله زحل دلیل ضعف بصر بود دلیل ده اگر قمر

کنده بود

ومریخ

ومریخ در انجا هر که سیاه چرده و کج بینی بود قمر او را در حمل بود زحل
در ثور هر که کژ دهان بود و زهره در قوس دارد و عطارد در سرطان
مریخ میان ایشان هر کرا مریخ در جدی بود قمر در دلو در پای او عیبی بود
هر کرا زحل در حوت بود و مریخ در آخر دلو با زهره بزرگ پای بود
و اگر زحل در میزان بود و زهره در عقرب اَلثغ بود و اگر زهره و عطارد
در حوت یا در عقرب باشند یا زحل و زهره در حوت بود مولود حکیمی
گران سایه بود و هر کرا طالع جوزا بود و زحل و عطارد در وی اشقر بود
و هر کرا طالع حوت بود زحل و مریخ در وی اغبر بود و هر کرا طالع عقرب
بود و زحل و مریخ در وی و هر کرا طالع قوس بود و زحل در وی
با عطارد بهم چشم چپ او سقیم بود و هر کرا طالع دلو بود و زحل و
زهره در وی چشم راست بیش ندارد و هر که زود پیر شود طالع او سنبله بود
و قمر در وی هر که دیر پیر شود طالع او میزان بود و زحل و زهره در وی
و هر کرا بیماری مرگ او تب و بیماره بود طالع او جدی بود و مشتری در وی
و هر کرا طالع او آخر جدی بود و زهره در انجا فجاء میرد و هر کرا زهره
اگر در وقت ولادت او تحت الشعاع بود او از درد زه بمیرد و هر کرا
طالع دلو بود زحل در وی در آب میرد و هر کرا طالع آخر حمل یا جدی بود
و مریخ و زهره در انجا بود او را سباع خورد و هر کرا طالع عقرب بود

وعطارد و مریخ و زهره در طالع دارد اورا در پیش سلطان سیاست
کنند و هرکرا طالع حوت و حمل بود و آفتاب و مریخ در آنجا پایش
بسوزد و هرکرا طالع یا ثور یا جدی بود و مریخ در طالع دارد اورا
با آهن کشند و هرکرا طالع میزان بود و زحل و زهره در وی خانه
بروی وی افتد و هرکرا طالع جدی بود و زهره و قمر در وی در وی
او از بنای بلند بیفتد و هرکرا طالع دلو یا ثور بود دستبرل بود
و هرکرا طالع اسد یا ثور بود در بینی او موی بود و هرکرا زحل در سنبله
یا در جدی بود طرفی گوش او منخن بود و هرکرا زحل در سنبله بود
چشم سفید بود و دیدهٔ او روشن بود چون اورا قمر و مشتری
در اسد بود و زهره در سنبله و هرکرا زهره در جوزا بود احول بود
و طالع جوزا بود و هرکرا عطارد و مریخ در ثور بود و زحل در حمل
نابینا بود و هرکرا مریخ یا زحل در طالع بود آهنگ بعضی ازان وی رسد
دلیل کری چون عطارد صاحب سادس بود منحوس از تربیع یا مقابله
زحل مولود کر بود دلیل ب اگر قمر ممتلی بود و مقارن مریخ در سادس
مولود کر بود دلیل ج اگر عطارد در ششم بود در میلاد لیلی ظاهر از
تحت الشعاع بود مولود اصم باشد دلیل د اگر عطارد در بیوت
زحل بود و زحل از تربیع و مقابله بوی ناظر مولود کر بود دلیل ه اگر زهره

در عاشر طالع بود منحوس مولود کر بود دلیل و اگر عطارد صاحب
سادس بود و نحوس بوی نظر دارد نظر نامقبول و سعود ساقط
بود مولود کر بود والله اعلم در خلل زبان و آواز اگر عطارد در برجی
بود که صوت ندارد چون سرطان و عقرب و حوت و تحت الشعاع بود
ناظر بقمر مولود گنگ بود و اگر در عقرب بود الثغ بود و اگر عطارد
صاحب سادس بود و نحوس بوی ناظر بود از مقابله و در بروج بی صوت
بود مولود گنگ بود دلیل ب اگر عطارد مقارن زحل بود و نحوس
بوی ناظر بود دلیل گنگی بود دلیل ج اگر عطارد در بیوت زحل بود منحوس
مولود نشاخ بود دلیل د اگر زهره در عاشر بود و عطارد مقابل بود
بزحل در زبان مولود عیبی بود در جرب اگر قمر در اول درجه برجی
یا در آخر درجه برجی باشد نحس بوی ناظر خاصه زحل مولود را
جرب بود دلیل ب اگر قمر در ثالث طالع بود زحل بروی مستولی
و زحل هابط بود و طالع حمل یا عقرب و مریخ در برج معوج الطلوع
بود و عرض مریخ اندک مولود را جرب بود دلیل جذام اگر قمر
بعد از اجتماع ناقص بود در ضوء متصل بزحل و سعود از وی ساقط مولود
مجذوم بود دلیل ب اگر قمر در حمل و حمل یا در ثور بود و زحل و مریخ
باوی مولود مجذوم بود دلیل ج اگر زحل و مریخ و قمر و زهره در حوت

یا در سرطان یا در عقرب باشد منحوس دلیل جذام بود دلیل د اگر مشتری خداوند ششم بود و نحوس بوی ناظر دلیل جذام بود دلائل برص اگر زهره با نحوس بود در وتد بروج آبی مولود ابرص بود دلیل ب اگر قمر از زحل منحوس بود در حمل یا سرطان یا عقرب یا جدی یا حوت دلیل بهق و برص بود دلیل ج اگر طالع حمل یا سرطان یا عقرب یا جدی یا حوت بود و سهم السعادة یا سهم الغیب هر دو بر درجهٔ طالع آید دلیل برص بود دلائل جنون اگر مریخ در وتد الارض بود و آفتاب از تربیع یا بمقابله بوی ناظر دلیل جنون بود دلیل ب اگر قمر با زحل مقارن بود از طالع و عطارد با زحل بهم در طالع بود و مریخ از سابع بریشان ناظر مجنون مولود بود و سعود ساقط دلیل جنون بود دلیل ج اگر عطارد با زحل بهم در طالع بود و مریخ از سابع بریشان ناظر مولود مجنون بود دلیل د اگر مریخ میان آفتاب و قمر بود در یک برج مولود مجنون بود دلیل ه اگر قمر در طالع و زحل در وتد وسط السما و عطارد در سابع مولود دیوانه بود دلیل و اگر قمر مقارن بهرام بود در وتد طالع و عطارد از سابع بریشان ناظر مولود ناقص عقل بود دلیل ز اگر نحوس بطالع نظر دارد و سعود ساقط بود مولود مجنون بود دلیل ح اگر آفتاب بروز و قمر بشب مقابل ارباب مثلثات خویش باشد مولود ناقص عقل باشد دلیل ط اگر زحل ناظر بود و صاحب اجتماع

و استقبال و قمر ناقص بود در حساب و سعود ساقط بود مولود دیوانه بود دلیل ی اگر قمر زاید بود در ضوء در قوس یا در حوت و مریخ بوی ناظر بود مولود دیوانه بود و شیدا دلیل یا اگر قمر در برج طالع با مریخ بود و زحل در سابع و هیچ سعدی بر زحل نظر ندارد مولود دیوانه بود و اگر زحل در سابع و عطارد با قمر در طالع مولود ناقص عقل بود دلیل یب اگر عطارد منصرف بود از صاحب طالع مولود مجنون بود دلیل یج اگر آفتاب که دلیل عقل است منحوس باشد در سابع طالع بود یا در حدود نحوس مولود دیوانه بود دلیل ید اگر قمر بطالع منحوس باشد و طالع بمریخ و عطارد با ایشان مخالط بود دلیل جنون بود دلیل یه اگر قمر و آفتاب در اجتماع باشند در برج ششم منحوس بریشان ناظر باشند و سعود ساقط مولود معتوه بود و در برج سابع همین حکم دارد اجتماع نیرین دلائل مفلوج اگر قمر مقارن زحل بود در وتد و زحل در تحت الشعاع بود دلیل استرخای عصب و فالج بود اگر برج سادس منحوس بود و صاحب او منحوس در دوم طالع و زحل بوی ناظر و مشتری از وی ساقط مولود را فالج بود از بلغم رنجور بود دلائل ضعف دل و رنج آن آفتاب چون خداوند ششم بود منحوس مولود را از دل رنج و رنجوری بود دلیل ب اگر مشتری منحوس بود بزحل تحت الارض دلیل خفقان

وریخ دل بود دلیل ج اگر مشتری و مریخ و زحل در رابع طالع باشند
و میلاد نهاری باشد دلیل ضعف دل بود دلایل امراض جگر اگر
سادس طالع خانهٔ مشتری بود و از مریخ دلیل حرارت و رنج بود از جگر
دلیل ب اگر صاحب سادس قمر بود و از مریخ منحوس بود دلیل ضعف
جگر بود دلیل ج اگر مریخ در طالع روزی فاسد دلیل درد جگر بود
دلیل د اگر قمر و صاحب طالع منحوس باشند از مریخ مولود را
یرقان و علل کبد بود دلیل ه اگر آفتاب در عقرب بود دلیل
اوجاع الکبد بود در اوجاع طحال چون قمر صاحب سادس بود و زحل
منحوس بود و سعود ساقط بود دلیل درد طحال بود دلیل ب اگر صاحب
طالع در سابع بود و نحوس بوی ناظر دلیل وجع طحال بود دلیل ج
اگر صاحب طالع زحل فاسد و محترق بود در موالید نهاری و منحوس
از مریخ در وتد الارض دلیل بیماری بود از طحال دلیل د اگر صاحب طالع زحل
بود و منحوس بود مولود را بیماری از وجع طحال بود دلیل ه اگر قمر
بود در بیوت زحل و میلاد لیلی بود دلیل مرض بود از سعال و غلظ
الطحال در درد ریه اگر قمر منحوس بود در وتد الارض مولود را از
رنج بود دلیل ب اگر زهره خداوند ششم طالع بود و او منحوس بود
از زحل در برج از بروج ناری دلیل وجع الریه بود دلیل ج اگر قمر منحوس

تحت الارض

تحت الارض از مقابلهٔ زحل و مقارنه و تربیع او دلیل تنگی نفس
و خلل الریه بود در علت شکم اگر خداوند ششم در طالع بود
در برج منقلب بود و زحل بدین ناظر مولود از شکم رنجور بود
دلیل ب اگر زحل در حدود زهره بود مولود از شکم رنجور بود
دلیل ج اگر برج سادس منحوس بود و صاحب او تحت الشعاع
بود در سادس یا در سابع او را از شکم رنج عظیم بود دلیل د
اگر سهم السعاده و صاحب طالع و قمر منحوس بود در هفتم طالع دلیل
درد شکم بود دلیل ه اگر سهم المرض در برجی بود که دلیل درد شکم بود
و نحوس بوی ناظر باشند دلیل رنج باشد از شکم در علت معده
اگر زحل و مریخ در سادس یا در ثانی عشر بود مولود ضعیف معده بود
و از رنجور باشد دلیل ب اگر آفتاب در میلاد لیلی منحوس بود
تحت الارض مولود را درد معده بود دلیل ج اگر قمر در اسد بود
منحوس مولود از معده و دل رنجور بود دلایل اوجاع مذاکیر اگر قمر
تحت الشعاع آفتاب بود و منصرف از زحل و زحل در وتد
بود و قمر ناقص در ضوء مولود از این علت رنجور بود دلیل ب
اگر نحوس در اوتاد بود و نیرین ساقط باشند در زوایل دلیل
این علت بود دلیل ج اگر زهره در طالع بود و زحل بوی ناظر بود

دلیل حصاة و أثر و امثال این بود دلیل د اگر دلیل امراض زحل بود
و قمر بوی ناظر و متصل بود دلیل حصاة بود و جرب مثانه و امثال
این دلیل ه اگر صاحب سادس منحوس بود و از دلائل رطوبت
دلیل این علت بود در انقطاع از جماع و عنت زهره چون مقارن
زحل بود در وسط السما عنین بود دلیل ب چون قمر با زحل بود در ثانی
و زهره بتربیع بدیشان ناظر بود مولود عنین بود دلیل ج اگر زحل
در برج ششم یا دوازدهم بود و این برج دلیل نم و رطوبت بود
مولود عنین بود دلیل د اگر زحل در حد زهره بود منحوس بود
و مولود در انقصانی بود در نمعین خاصه که زحل در طالع و یا هشتم حظی دارد
دلیل ه اگر قمر از زهره منصرف بود و بعطارد متصل و زهره و عطارد
هر دو مغربه باشند دلیل نقصان بود ازین کار دلائل خصی اگر زحل با
آفتاب بود در وتد الارض و آفتاب بکسوف نزدیک بود و عطارد
با زهره درین خانه باشند مولود خصی بود دلیل ب اگر قمر و زهره منحوس
باشند در برج سادس و دوازدهم و زحل بتربیع ایشان باشد مولود
خصی بود دلیل ج اگر زحل مرتفع باشد بر زهره و قمر و مریخ بدیشان
ناظر باشند مولود را در جوانی خصی کنند دلیل د اگر آفتاب در وتدی
بود با زحل و زهره و عطارد هم مولود خصی بود دلیل ه اگر میلاد نهاری بود

دلیل

و برج اسد بود و آفتاب و زهره در طالع بود مولود خصی بود
و هر شهری که طالع آن شهر و ولایت برین شکل بود که آفتاب
و زحل و زهره و عطارد از او تاد بدرجهٔ رابع باشند از آن ولایت
خصی فراوان خیزد و هر گاه طالع برین هفت بود او مقدم خصیان بود
دلائل خنثی چون کوکب مذکر در برج مؤنث در ربع مؤنث
و باوی کوکبی بعض مذکر غلبه و پیش از آفتاب بود بصد و هشتاد و هشت
درجه مولود آلت زنان و مردان دارد و صورت او مرکب بود
از صورت مردان و زنان هر گاه طالع قوس بود و مشتری در آن
در طالع بود و قمر از یکی منصرف و بدیگری متصل و مریخ بدیشان ناظر
مولود خنثی بود در موالید عاقر و عقیم زحل در طالع بود و زهره
در وتدی مغرب مولود عاقر بود قمر و زهره در برج عاقر باشند و
مریخ بدیشان ناظر که میلاد از زنان بود و زحل در مغرب یا در وسط
السما و قمر و مشتری بوی ناظر باشند و میلادی آن زنان بود آن
زن بار هرگز نگیرد و آبستن نشود و نزاید و اگر زحل بر زهره مستولی
بود و قمر در برج ششم بود مولود عاقر بود و اگر مریخ و زحل در سادس
طالع باشند در برج رطب مولود عاقر بود در عضو علت و مرض
شناختن اگر مستولی بر برج مرض در اول برج بود مرض در اعالی بود

ناظر ٢

بود یا زحل مولود عاقر بود ٣

اگر بر نیمهٔ برج بود در میانهٔ تن بود دلیل ب اگر در آخر برج بود در
اسافل بود دلیل ج اگر سهم الزمانه در هر برج بود مرض ازان
عضوی بود که آن برج بران دلیل بود دلیل د اگر زحل و مریخ در
سادس یا در ثانی عشر بود زیانت آن مقعد بود دلیل ه اگر قمر
در برج ذو جسدین بود منحوس و دلیل مرض بود دلیل و زاید الاعضا
بود و اگر در برج منقلب بود ناقص الاعضا بود دلایل که اعضای
ایشان بشکند یا ببرند اگر سهم المرض با راس بهم بود به نظر سعدی
مولود از بالا بیفتد و عضوی ازان بشکند و اگر قمر با سهم الزمانه
بهم در شامن بود و زحل بدیشان ناظر از جای بیفتد یا بنای بروی افتد
و عضوی ازان وی بشکند دلیل ب اگر مریخ در سابع بود در برجی
مقطوع الاعضا بر مقابله قمر و قمر ناقص در ضوء عضوی وی ببرند
دلیل ج اگر قمر در یازدهم قوت خویش بخشد در دهم عضوی ازان
بشکند دلیل د اگر سهم الزمانه و قمر در یازدهم بود و مریخ
در دوم طالع مولود را عضوی بشکند دلیل ه اگر در ثور بود یا در
بروج مقطوعة الاعضا و مریخ در عقرب بر مقابلهٔ وی عضوی
ازان مولود ببرند دلیل و چون سهم السعاده و سهم الغیب و ارباب
ایشان منحوس باشند در قوس و دلو و حوت و جدی مولود در انقرض بود

یا الکله

یا الکله که دست و پای وی بیفتد اگر نحوست این سهم در جوزا و سرطان
بود دلیل قوی تر بود در شناختن آنکه زیانت در کدام جانب بود
آن کواکب که دلیل زیانت بود اگر میان عاشر و طالع و میان
رابع و سابع بود زیانت در میان راس بود اگر در مقابل این دو وتد
بود در ناحیت چپ بود و اگر آن کوکب که دلیل زیانت
در برج مذکر بود زیانت در مقدم بود اگر در برج مونث بود در موخر
بود و در برج نهاری مذکر دلیل اورام ابیض و احمر بود و لیلی دلیل
اسود دلایل اوقات و شناختن زیانت اگر آن کوکب
دلیل زمانت بود میان طالع و وسط السما بود زیانت در اول عمر بود
و اگر میان وسط السما در برج هفتم بود در میانهٔ عمر بود و اگر از
بیت الغرس تا خانهٔ چهارم بود زیانت در آخر عمر بود دلیل زیانت
اگر شرقی بود زیانت بود در بدایت بود و اگر غربی بود در آخر
عمر و اگر خداوند ششم در ششم بود زیانت در صغر بود و اگر سهم
السعادة در حمل منحوس بود زیانت در سال نهم بود و اگر در ثور بود در بیست
و پنج و اگر در جوزا بود در سال بیستم و اگر در سرطان بود در سال
یازدهم و اگر در اسد بود در سال دوازدهم و اگر در سنبله بود
در سال ششم و اگر در میزان بود در سال سیوم و اگر در عقرب بود

درجانب راست بود ۲

اگر در وسط السما بود در میانه عمر

اگر در رابع بود در آخر عمر ۵

در سال پانزدهم واگر در قوس بود در سال چهل و دوم واگر در جدی بود
در سال پنجاهم واگر در دلو بود در سال سیام واگر در حوت بود در سال
چهاردهم و شرط آنست که هیچ سعد بسهم ناظر نبود دلایل کسانی که
ایشان کوتاه بالا باشند قمر در اول نیمهٔ برجی بود که مقوم او هنوز
درجه تمام نشده باشد واین برج چهارم باشد مولود کوتاه بود و چون
قمر در آخر برج بود متصل بزحل یا کوکبی در آخر برج مولود کوتاه بود
دلایل نوک زهره در اسد دلیل آن بود که مولود را زنان دوست
ندارند دلیل ب زهره در بروج منقلب منحوس بود مولود دیوث و ردی
الجماع ومذموم النکاح ومبغض الی النسا بود دلیل ج قمر در خانهٔ
زهره مولود را بنزدیک خلق مخنث بود واما زنان او را دشمن دارند
دلیل د زهره در سابع وصاحب طالع در طالع بمقابلهٔ یکدیگر
و قمر با زحل در تربیع طالع و زهره مولود را زنان دشمن دارند
و او منتن النطفه باشد دلایل شبق زهره در بروج بسیار نکاح مولود
شبق بود دلیل ب زهره در وجه دوم جوزا مولود بسیار نکاح
بود ولی عقیم بود دلیل ج زهره در اول وجه اسد منحوسه مولود
بسیار شهوت واکول بود دلیل د زهره در جدی در صورت دوم
منحوس مولود بسیار نکاح بود وبدان فضیحت شود باوقات دلیل ه زهره

متصل

در دلو

در دلو مولود شبق بود دلیل و زهره در حوت ساکن بود
ومرگش بدین سبب بود دلیل ز چون زهره جدا شده
سابق بود و منحوس بود از مریخ دلیل غلبهٔ حرص بود بر زنان
دلیل ح چون زهره در میانهٔ زحل بود و مشتری و عطارد
بوی ناظر مولود شبق بود دلیل علل مقعد زحل در
دوازدهم طالع دلیل بواسیر بود مریخ در مواضع اجتماع واستقبال
مولود صاحب بواسیر بود و مولود مصفار بود چون صاحب طالع
در سابع بود با مریخ یا با تربیع مریخ مولود را از بواسیر و قروح
مقعد رنج رسد واگر زحل در طالع بود و مریخ در وتد مغرب
مولود را رنج بواسیر بود و چون صاحب سابع نحس بود
و در سابع طالع هیچ سعدی بوی نظر ندارد مولود را از اسافل
رنج بود چون در میلاد نهاری زحل در برج سابع بود مولود
را بواسیر ووجع الرحم باشد واگر سهم السعاده با مریخ
در عقرب مولود از مقعد رنجور بود در وجع الامعا
مریخ در عقرب بود به شهادت مشتری و زهره و عقرب
برج طالع بود دلیل قروح امعا بود دلیل ب چون
مریخ در میلاد نهاری با ذنب بود در برج چهارم

دلیل قروح امعا بود دلیل ج زحل و مریخ در سادس
و دوازدهم قروح امعا بود دلائل علل
اسر قمر در ثانی طالع در برج رطب بمقارنهٔ
زحل و زحل هابط مولود دبهٔ و عظیم الخصیه باشد
دلیل ب اگر زهره با مریخ باشد در ثامن عقرب بود
و زهره تحت الارض بود مولود دبهٔ بود دلیل ج اگر
زهره و قمر و مریخ در ثامن بود در عقرب در خصیهٔ مولود
علّت بود خاصه که مشتری ساقط بود دلائل اصلع
چون طالع اسد یا سنبله بود یا عقرب بود مولود
اصلع بود چون طالع سرطان بود بهرام
در وی با قمر و قمر و مریخ بر تربیع یکدیگر باشند
یا بر مقابله مولود اصلع بود دلیل ب اگر سهم
السعاده و سهم الورع والدین و متولی
برایشان در وقت ولادت در حمل بود مولود
اصلع بود و اگر سهم السّعاده و سهم الغیب و متولی
برایشان در جدی بود مولود را بر سر موی
اندک بود دلیل ج اگر مشتری در دوازدهم بود مولود

اصلع

اصلع بود دلایل انکه قدر و اذفر بود زهره در خانهٔ زحل مولود قدر و اذفر
بود و کندا بغل خاصه در جدی دلیل ب عطارد صاحب سادس بود
مولود دلیجر بود و منتن الریح دلیل ج زهره در خانهٔ قمر کندا بغل
و منتن الریح بود دلیل د زهره در بیوت مشتری مولود منتن الریح
و قذر باشد دلیل ه زهره در بیوت مائی در حدود زحل همین دلیل بود
دلیل و طالع حمل و قمر با زحل در طالع مولود ابخر و منتن الریح بود دلایل
ضعیف بدن قمر محترق بود ناقص بود در ضوء و منصرف از نحسی در وتد
مولود ضعیف البدن دلیل ب آفتاب در طالع بر نطاق ثانی بر فلک اوج
و زحل بتربیع یا بمقابلهٔ وی مولود ضعیف بود دلیل ج طالع سرطان
و قمر در طالع متصل بزحل مولود ضعیف بود دلیل د آفتاب ساقط
از طالع و مریخ در هبوط در برج زایل و قمر بتربیع یا بمقابله زحل مولود
ضعیف بود دلائل اوجاع زمن مفاصل قمر در سهم الزّیان در ثانی
طالع و مریخ از مقابله بدیشان ناظر مولود را اکسری افتد و خلعی دلیل ب
قمر مقارن مریخ بود در وتدی بعض از مفاصل مولود ببرند دلیل ج قمر در
برج منقطع الاوصال بود و مریخ بوی ناظر بود از سابع همین دلالت
کند دلائل کوسج و اندک موی روی طالع چون حمل و سرطان و عقرب و جدی
و حوت بود و سهم السعادت در وی بود مولود اندک موی روی بود

دلیل در زمانت ارجلین زحل و مریخ و عطارد با مشتری و زهره در رابع
مولود را از پای آفت رسد چون منحوس بزحل ناظر بود و زحل در ثانی عشر
بود یا سادس مولود اعرج بود دلیل ب چون مریخ و راس آفتاب در برج
ششم طالع باشند مولود را پای خلل بود دلیل ج چون سهم السعادة
و سهم الجبارة و مستولی ایشان در قوس یا جدی یا دلو یا حوت بود مولود را
نقرس بود یا الکله در پای افتد دلیل د اگر قمر ممتلی بود در برج سادس از طالع
و اتصال او بمریخ بود از مقارنه مولود را پای افگار بود اگر زحل و قمر
و مریخ در ثانی بود از طالع دلیل علت و رنج بود در پای دلیل ه اگر سهم الزمانة
در دوازدهم طالع بود و نحوس بوی ناظر بود دلیل زمانت بود در پای مولود و
اعرج یا مقعد دلیل و اگر برج منقلب بود مولود احنف بود دلیل ز
صاحب طالع در دوازدهم بود با نحوس یا تربیع و مقابله دلیل خلل پای بود
دلیل ح اگر آفتاب و قمر و زحل در برج سادس از طالع بوند او را
از خشکی و تشنج پای خلل کند و بود که از نقرس افگار شود و اگر مریخ در سیوم
طالع در حد خویش در پای او خلل بود دلیل ط اگر برج منقلب بود یا ناقص
بود یا مختلف الخدمین دلیل ی اگر زحل در سادس بود مولود را از برودت
و بلغم رنجها بود و پای از نقرس عیب ناک شود خاصه که میلاد لیلی بود در
اعضای که دران عیب و خلل بود دلیل یا اگر دلایل مرض و عیوب به عاشر

وزان

بود و همچنین آن نیم از فلک که فوق الارض بود جانب چپ

وزان خلل در جانب چپ دلالت کند و تحت الارض بر جانب راست
احکام خانه هفتم دلایل تزویج از کوکبی که ممازج و زهره بود طلب کنند و از
سابع و صاحب او و سهم التزویج و صاحب او و زهره و ارباب مثلثات
و اگر زهره از مریخ منحوس بود دلیل زنا و فجور و امثال این بود و اگر
مشتری مسعود بود دلیل صلاح و عفت زنان و امثال این و اگر زهره
بزحل منحوس بود دلیل قلت نکاح و انقطاع نسل بود از موالید کسانی که عزب باشند
اگر سهم التزویج بدحال بود و زهره در ارباع مذکر بود بدحال مولود عمر
در عزوبت گذارد و اگر ارباب مثلثات زهره بوی ناظر نباشند
و نه بوسط السما مولود هرگز زن نخواهد و اگر مثلثه نخستین زهره در حدود
نحوس بود در رابع و درین برج غریب بود مولود بزنان اندوهگین
شود و زن کمتر کند و اگر زهره منحوس بود و بقمر ناظر بود و بطالع ننگرد
و زحل در برج هفتم زهره بود بی نظر مشتری مولود زن نکند و اگر سهم التزویج
در برج دوازدهم بود و نحوس ناظر بود بوی و سعود ساقط و یا محترق و
تحت الشعاع بود این مولود هرگز زن نکند در موالید کسانی که ازواج او
عفایف و حرایر باشند صاحب نهم در سابع زنی مولود را پارسا بود
و متدینه دلیل ب مشتری و زهره و عطارد در سابع زن مولود با جمال و عفت
بود و مولود ازوی بهره مند بود دلیل ج خداوند سابع در تاسع مولود

در غربت زن کند و آن زن پارسا و باهنر بود دلیل د واکر زهره
در وسط السما بود و سعود بوی ناظر بود و نحوس ساقط مولود زنی کند با جمال
و نسب و او را از آن نیکوئی رسد چون زهره از تحت الشعاع دور بود
و در هفتم خانهٔ خویش بود و سعود از در اوتاد یا از مایلی الاوتاد بوی
نظر دارد مولود را زنان با عفت و با جمال باشند خاصه که مشتری ناظر
بود دلیل ه اکر سهم التزویج در عاشر بود از طالع و صاحب او بری بود
از نحوس مولود زنان معروفه بزنی کند منسوب بخیر و صلاح و عفاف
دلیل و اکر صاحب او مسعود بود از اولاد رؤسا و عظما و اشراف
بود دلیل ز اکر سهم در رابع بود از طالع مسعود مولود از خویشان
خویش زن بزنی کند با جمال و عفت دلیل ح اکر سهم التزویج در پنجم طالع
بود مولود زنی کند بزاد از وی کهتر و اما توانکر و باعفت بود دلیل ط
اکر مشتری بقمر نکرد از تثلیث یا تربیع و زهره در دوازدهم بود یا در ششم مولود
را زنان باشند از اهل خیر و صلاح و عفاف دلیل ی سهم عفاف
المرأة در خانه سعد و سعود برایش ناظر دلیل عفاف زن بود دلیل یا
اکر مشتری خداوند سهم التزویج بود از وتد مغرب مولود بهمه حال
زنی کند که از اقارب خویش و این بغایت مجرب واکر زهره خداوند
سهم التزویج بود و در سابع طالع بود مولود زنی کند از جهت لهو و طرب و اکر

خداوند

خداوند سهم التزویج عطارد بود و در سابع بود مولود
زنی خواهد از جهت استهزا و مسخره که در شناختن
انکه زنی شوهر کند از کدام صنف مردم بود اکر
مریخ در خانهٔ زحل بود یا بر تثلیث زحل زن شوهر
پیر کند واکر در خانهٔ مشتری بود شوهری عاقل
و زیبا کند واکر در خانهٔ عطارد بود شوهر مستوفی
یا دبیر یا نقاش کند یا بازرکان واکر در خانهٔ
زهره بود شوهری نیکوروی و خمرخواره کند
واکر در خانهٔ آفتاب بود شوهری معروف و
محتشم کند واکر خانهٔ قمر بود شوهری زنکی
یا قافر کند خاصه که مشتری ناظر بود اکر صاحب
مثلثه مریخ بود و مریخ در برج ثابت بود یک شوهر
بیش نکند واکر برج منقلب باشد زیادت
و خداوند مثلثه مریخ دلیل ازواج بود
بران حکم باید کرد واکر زهره و مریخ در حد یکدیکر
باشند و یکدیکر ناظر این زن در نکاح کردن
رسوا شود واکر زهره شونده باشد بتربیع مریخ

این زن شوهر را دوست دارد و شهوت پرست باشد
زحل چون با زهره بهم بود یا با تربیع و بمقابله
بود بسیار زون و نارا ینده بود واکر مریخ بسهم
التزویج ناظر بود از تربیع یا مقابل خداوند
طالع نکاح پنهان کند و ازان برنج ببیند
واکر سهم التزویج در خانهٔ مشتری بود هر زنان
شاد شود و زن از شوهر شاد شود واکر
سهم التزویج در خانهٔ قمر زن شوهر جوان کند
یا شوهر زن جوان کند دلایل کسانی که زن
ایشان پارسا باشند اکر بروج سابع خانهٔ
سعدی بود و سعود بوی ناظر زن پارسا باشد واکر بر خلاف
این بود ناپارسا باشد سهم عفاف المرأة در
بروج و بیوت نحوس منحوس بنظری نحوس زن
ناپارسا بود و اکر در طالع سهم التزویج این با مریخ
بهم بود زن ناپارسا بود عطارد و زهره چون
در حمل یا مغرب باشند یا در درجه وسط السما پارسا
بود واکر زهره و قمر در سابع یا در جدی یا در وسط السما

بود

119

بود زن پارسا بود واکر زهره با مریخ بود و یا در حدی
مریخ از تربیع یا از مقابله ناظر زن پارسا
بود واکر زهره در خانه یا در حدی مریخ بود و مریخ
در خانه یا حد زهره زن ناپارسا بود و بدان
رسوا شود اکر آفتاب یا مریخ ناظر باشد و شرقی
واکر غربی باشد پنهان بماند دلایل کسانی
که با زن از طریق نامعهود معاشرت کنند
هر کرا که زهره در وسط السما بود و عطارد و مریخ
بزهره ناظر و سعود ساقط وی با زنان
بخلاف معهود رود واکر این برج منقلب بود
و برجی بسیار شهوت بود و طالع آن زن با
بود و قمر بدین سه کوکب ناظر بود از زن
این معنی خواهد از غایت شهوت واکر قمر
در ثور و حوت و جدی و حمل بود و عطارد و زهره
مقارن بود با یکدیکر باشند این زن برین صفت
باشد دلایل کسانی از جنس زنان که با مردان بی زنا
گستاخ باشند هر زنی را که طالع خانه سعد بود اما

خاصه کم

اکر زن با این طبیعت بود اکر زهره
صاحب طالع بود با عطارد
مقارن بوند با یکدیکر

زهره و مریخ بیکدیگر ناظر باشند در برجی مؤنث با مردان
مخالطت کند بضرورت اما زنا نکند و اگر زهره
در هفتم بود برمقابل قمر هم این بود و اگر در اسد
یا جدی یا دلو بود مشتری بوی ناظر با مردان
گستاخ باشد اما هرگز شوهر نکند و اورا فرزند نبود

در شناختن اگر تزویج مرد و زن در کدام وقت افتد

اگر مشتری بخداوند خانه و مستولی بر مکان زهره
رسد علی الخصوص که از یشان هریکی حظی دارد
بطالع یا بیت الازواج دران سال تزویج بود
دلیل ب اگر درجهٔ انتها سالی بسهم التزویج
رسد هم دلیل تزویج بود و اگر زحل ناظر بود آن
تزویج را تطلیق زود افتد دلیل ج اگر سهم
التزویج بمکان مشتری یا زهره رسد یا زحل
که مسعود و قوی حال بود و مستولی و مکان
سهم التزویج دلیل تزویج بود دلیل د
اگر مشتری بمکان زهره رسد دلیل تزویج
بود مکرر اما اگر مشتری بمکان زهره رسد دلیل تزویج بود

اما

بولد

اما این زن پاکیزه و کدبانو نبود دلیل ه اگر مریخ مستولی بود بسهم
التزویج و تسییر زهره رسد دلیل تزویج بود اما این زن بمیرد
دلیل و اگر مشتری بیشتر بسهم التزویج رسد دلیل تزویجی نیکو بود

در شناختن بالای تزویج که در جوانی افتد یا در پیری

اگر زهره در طالع شرقی بود
مولود در جوانی زن کند اگر غربی بود در پیری اگر زهره در ربع اول بود
در جوانی تزویج کند در دوم در میانه در سیوم در کهولیت در چهارم
در پیری در موالید زنان اگر مریخ شرقی بود در جوانی تزویج کند اگر غربی
بود در پیری اگر آفتاب میان طالع و وسط السما بود آن زن در جوانی
شوهر کند اگر در یکدیگر دو ربع بود دیرتر شوهر کند یا شوهری نزاد برادر
کند و قمر در موالید رجال اگر در چهار ربع شرقی بود در جوانی زن کند
و اگر غربی بود در پیری و اگر در ربع غربی بود در خانهٔ زهره منحوس مطربان
و غوالی را خواهد که ازیشان عار بود و اگر در برج ذوجسدین بود
زن بسیار کند و قمر در طالع مردان دلیل زن بود دلایل شناختن

آنکه زن از پیش میرد یا شوهر

اگر خداوند مثلثه نخستین زهره را
در وتد مغرب یا در تحت الارض منحوس و مشتری ازوی ساقط هر زن
که مولود کند بمیرد و اورا هیچ زن نماند و اگر در طالع زن افتد
شوهر بمیرد دلیل ب اگر زهره در هفتم یا در چهارم بود و نحس

اگر در ربع دیگر بود

بوی ناظر و مشتری ساقط زنان او بمیرند اگر در زنان مریخ در سابع
یا در رابع بود ساقط از سعود و منحوس شوهران او بمیرند یا بکشند
دلیل ج اگر زهره در برج غربه بود و نحس بوی ناظر زنان او بمیرند
دلیل د اگر زهره در ثانی عشر یا در ثالث بود و مشتری از عاشر
بوی ناظر هر زن که مولود کند بمیرد دلیل ه اگر خداوند سابع در ثامن
بود یا خداوند ثامن در سابع هر زن که کند از وی جدا شود بمرگ یا
بطلاق و این بغایت مجربست دلیل و اگر زحل در سابع بود زنان
او بمیرند از امراض زحلی و اگر مریخ بود از درد زه یا امراض مریخی
دلیل ز اگر زهره بتربیع یا مقابله یا مقارنه نحس بود و قمر و مریخ
منحوس بود با هیچ زن پایدار نبود و اگر زنی بود با هیچ شوهر پایدار
نبود و قرار نگیرد دلیل ح اگر سهم التزویج در سابع یا رابع بود
و نحس بدیشان ناظر زنان او بمیرند و با ایشان زیادت روزگاری
نگذرد والله اعلم بالصواب دلایل شناختن آنکه میانه زن و شوهر
موافقت باشد یا نه اگر در یک طالع زهره آنجا بود که قمر در دیگر طالع
و قمر در آن طالع آنجا بود که زهره این دیگر کس میان ایشان بغایت دوستی
و الفت بود خاصه که قمر از تسدیس یا تثلیث بیکدیگر ناظر باشند
دلیل ب اگر آنجا مقوم آفتاب یکی است در دیگر طالع سعدی بود

مثال

میان ایشان دوستی تمام بود دلیل ج اگر قمر این مولود ناظر بقمر دیگر
از تثلیث یا از تسدیس میان ایشان موافقت تمام بود دلیل د اگر دو سعد
بیک برج باشند در طالع ایشان مثال این چنانکه یکی از زهره در قوس
بود و دیگر را مشتری هم اینجا میان ایشان خصومت بود و بلا بینند
از یکدیگر همچنین اگر در موضع سعد یکی نحس بود در طالع دیگر دلیل و اگر در طالع
یکی موضع آفتاب باشند در طالع دیگر میان ایشان از زن و شوهر
اتفاقی باشد و عمری بایکدیگر بمانند و اگر نیرین بتربیع یکدیگر باشند
میان ایشان زیادت اجتماع و الفتی نباشد در دلایل زنان
و شوهران که خصومت کنند یا صلح کنند یا نه اگر نحوس به نیرین
ناظر باشند یعنی که قمر یک طالع بر تربیع یا مقابله نحس بود در دیگر طالع
میان ایشان خصومت بود که البته صلح نپذیرد دلیل ب اگر قمر این
طالع یکی بر تربیع زهره بود در طالع دیگر از جهت ناپارسایی زن
که مفارقت افتد میان ایشان صلح نکنند دلیل ج اگر طالع یکی حمل
بود و آن دیگر سرطان و طالع یکی ثور آن دیگر اسد که سنبله بود آن دیگر
حوت و طالع یکی جوزا بود و آن دیگر سنبله بود یا قوس چون خصومت کنند
هرگز صلح نکنند تزویج زنان شایسته اگر عطارد با زهره بود در وتد
رابع و مریخ بدیشان ناظر بود زن سلیطه بود و جادوی کند دلیل

اگر زهره در جدی یا در سرطان بود و این دو خانه رابع طالع باشد
مولود زن ناکس کند از مطربان و ناکسان دلیل ج اگر زهره در وتد
الارض بود و این برج دلو بود و قمر از تربیع یا مقابله بوی ناظر بود مولود
زن ناشائسته کند دلیل د اگر زهره در سادس طالع بود مولود زن
ناشائسته کند و ازان رنج بیند دلیل ه اگر زهره در ثانی عشر طالع بود
مولود زن عیب ناک کند و ناکس دلیل و اگر عطارد در سابع
بود مولود زنی کند فریبنده و ناکس و ساحره دلیل ز اگر آفتاب
قوی حال در سابع بود مولود زنی کند زور دست خویش که او را اطاعت
نبرد و از فرمان او بیرون شود و با اینهمه فاجره بود و از کسی باک
ندارد دلیل ح اگر خداوند سابع بصاحب ثامن نگرد و این برج ثابت
بود مولود زنی کند بد اصل و اگر این برج ذو جسدین بود دو زن کند
برین صفت و اگر منقلب بود زنان بسیار کند دلیل ط اگر راس در سابع
بود و با زحل و عطارد و زهره مولود زنی کام کند که دو شوهر پیش از
وی داشته بود دلیل ی اگر سهم التزویج منحوس بود و بشعاع نحوس مولود
زنی کند ناشایسته و مهمان کن در تزویج پیره زنان زشت و نازاینده
اگر راس در برج سابع بود یا زحل و مریخ بوی ناظر باشد مولود پیره زنان
را بخواهد توانگر دلیل ب اگر ارباب مثلثات زهره به نحوس باشند

کامل

و زنان م

در زوایل

در زوایل و تحت الشعاع باشند این کس بی حمیت و کشخان بود و بر فجور زن
راضی بود و ازان کسب کند دلیل ج اگر زهره با زحل بود در حدود زحل
یا در حد مریخ زحل از تربیع و مقابله یا نظر بود مولود پیره زنی را بزن کند
که عیبی دارد دلیل د اگر زهره در ثانی یا در سادس طالع بود مولود زنان
ناشایسته کند و ازان رنج بیند دلیل ه اگر زهره در ثانی عشر طالع
بود مولود را زن عیب ناک بود و ناکس دلیل و اگر مشتری
و زهره در تحت الشعاع باشند در برج عاشر مولود زنان پیر نازاینده
را بزنی کند دلیل ز اگر خداوند سهم التزویج زحل بود و در خانهٔ هفتم
بود مولود پیره زنان را بزنی کند و اگر خداوند سابع زحل بود این
زن را مادر و شوهر هم زاد بود یا از وی بزاد بیشتر بود دلیل ح
اگر در وتد مغرب کوکبی بود از کوکب علوی و در تزویج شهادت و صاحب
سابع بعضی از کواکب علوی بود دلیل تزویج پیره زنان بود دلیل ط
مستولی بر دلائل تزویج زحل بود و مغرب بود دلیل پیره زنان بود در تزویج
کنیزکان و کنیزک زادگان زهره در ثانی عشر زحل و مریخ بوی ناظر مولود
کنیزک و کنیزک زادگان و اولاد ایشان را بزنی کند و از ایشان رسوائی بیند دلیل
اگر خداوند سابع در ثانی عشر بود و خداوند ثانی عشر در سابع مولود کنیزک یا کنیزک زاده را بزنی کند
دلیل ح اگر صاحب ثانی عشر در سابع بود مولود پرستاری را بزنی بخواهد در غربت

دلیل د اگر سهم التزویج در برجی ثانی بود از طالع و صاحب او بری بود از نحوس
و او را شهادتی بود مولود کنیزکی مالدار که از وی منافع یابد بخواهد دلیل ه
اگر سهم التزویج در برج سیوم بود از طالع مولود کنیزکانرا بزنی کند و دوست دارد
بهم ۲ دلیل و اگر زحل با زهره در خانهٔ او بود و این خانهٔ او بود و این خانه طالع
اصلی بود مولود کنیزکی فرومایه بخواهد دلیل ز اگر صاحب سابع عطارد بود و منحوس
و برج سابع از مریخ منحوس بود مولود کنیزکی که در دین بخواهد دلیل ح اگر زحل
در وتدی مغرب بود یا بوسط السماء و این برج با اسد یا جدی یا دلو بود و قمر و مشتری
بوی نظر ندارد مولود کنیزکی ناپارسا بخواهد و بزن کند دلیل ط اگر زهره در خانه
آفتاب بود مولود بهره مند بود از تزویج و بران جهت رسوائی مند دلیل ی و همچنین در خانهٔ
و زنان شایسته م قمر زنان شایسته و کنیزکان و نیم زادکان را بخواهد و ازان رغبت نام بحاصل آید دلائل

در آنکه زن شوهر را یا شوهر زن را یا پدر فرزند یا فرزند پدر را دوست دارد یا نه

اگر سهم الاضطرار و الاصل در یک برج باشند یا در مقابل یکدیگر و یکدیگر را دشمن دارند
و همچنین اگر برین خانه یک کوکب باشد اگر موضع آفتاب فرزند و موضع سهم الآبا
پدر بود یکدیگر را دوست دارند و میان مادر و فرزند از قمر و سهم الامهات اعتبار کنند و اگر
وم التزویج الرجال م سهم التزویج النساء در بروج منطقه افتد یکدیگر را دوست دارند و اگر میان دو سهم نحسی بود میان ایشان
خصومت و مشقت بود و اگر نحسی ناظر بود همچنان اگر طالع شوهر را سابع طالع زن بود میان ایشان
محبت بود و اگر سهم التزویج شوهر در ثور بود و سهم التزویج زن در سنبله شوهر زن را مطیع بود

وا

و اگر سهم التزویج مرد در سنبله بود و ازان زن در ثور مرد را مطیع
بود و اگر نحسی بهر دو سهم التزویج ناظر بود و بهر دو طالع جوزهر یا انتهاء
بدان نحس رسد مران سال میان ایشان طلاق و جدائی افتد
بامر الله عز و جل دلائل در میلاد کسی که با محارم خویش مجامعت کنند ه
زهره و عطارد در طالع و طالع خانهٔ زحل یا خانهٔ زهره بود دلیل
که مولود با محارم خویش مجامعت کنند دلائل ب اگر برج ثالث حمل و عقرب
بود و زهره و مریخ بدان برج ثالث ناظر باشند مولود با زنان
برادران و زنان دوستان ناحفاظی کند علی الخصوص که زهره
در حد مریخ بود و مریخ در حد زهره این حکم کمتر افتد دلیل ج
سهم التزویج در ثالث مولود با خواهران نسبی یا رضاعی مجامعت کنند فقط
دلیل د اگر سهم التزویج در خامس بود منحوس و سعد از وی ساقط
مولود با فرزندان و یا با خواهران و خواهرزادکان و برادرزادکان
مجامعت کند یا با فرزند زن خویش دلیل ه اگر سهم الولد در برج سابع
بود مولود کسی را بزنی کند که فرزند او بود یا بجای فرزند و زردشت را که
بود و صاحب قاطع منظور سابع ۴ واضع ملت مجوس بود سهم الولد قوی حال در سابع ازان بود که وی نکاح
فرزندان برای راحت خویش مباح کرد امید دلیل و اگر قمر بسهم التزویج
ناظر بود یا مقارن و رب السهم با سهم مولود با خالات و خویشان

مادر فساد کند و اگر مریخ ناظر بود ازان بلا و رنج بیند دلیل ز اگر آفتاب
در سموت مشتری بود مولود با زن پدر و خویشان محرم و کنیزکان پدر فساد
کند و با زن پسر دلیل ح اگر زهره در خانهٔ زحل بود علی الخصوص جدی
مولود با کنیزک پدر و زن برادر و زنانی که از ایشان شیر خورده باشند فساد
کند دلیل ط اگر قمر در خانهٔ مشتری بود و برجی مذکر بود با پسر خویش لواطه
کند خاصه که قمر از مریخ منحوس بود و اگر مولود زنی بود پدر با وی فساد کند
یا برادر شوهر اگر آفتاب در حدود زهره بود منحوس مولود با مادر و یا
با کسی که بحکم مادر بود فساد کند دلیل یه اگر قمر در برج سابع بود و این
برج مونث بود و زهره ناظر بود و آفتاب از مقابله بریشان ناظر
بود مولود میان دو خواهر در نکاح جمع کند **در موالید کسانی که نکاح
پنهانی کنند** چون صاحب سابع تحت الارض بود یا تحت الشعاع
آفتاب مولود تزویج پنهان کند دلیل ب چون خداوند سهم التزویج
در خانهٔ هفتم بود مولود نکاح پنهان دارد و اگر خداوند سهم مریخ بود
و در سابع بود مولود نکاح پنهانی کند دلیل ج اگر زحل و مریخ
در سادس طالع بود مولود زنان پنهانی کند و نخواهد که هیچکس بران
مطلع بود دلیل د اگر مشتری بزهره ننگرد و نه بسهم التزویج
و نه بسابع طالع و نه بخداوند سابع مولود نکاح پنهانی کند زیرا که مشتری

نهانها

نهانها آشکارا شود و زحل دلیل نهانی بود و مشتری دلیل آشکارا بود
دلیل ه اگر زهره در ثالث طالع بود و شرقی بود و در حدود مشتری
یا در حدود خویش مولود زن پنهانی بخواهد و ازان توانگری یابد
در سعادت بزنان و شادی از قبل ایشان چون عطارد در طالع بود
اندر برجی مونث مولود از زنان مال و خیر و نفع یابد دلیل ب چون
سهم السعاده در ثالث طالع بود و مشتری بوی ناظر از تثلیث و تربیع
و مقابله مولود منافع و جاه یابد از جهت زنان دلیل ج زهره
و مشتری ناظر و نحوس ساقط و زهره در رابع در برجی ثابت باشد
مولود نیکبخت بود از زنان ~~دلیل اگر خداوند سابع~~ دلیل د اگر خداوند
سابع در خامس بود و مسعود بود مولود از زنان توانگری و فواید یابد
دلیل ه اگر زهره در برج خامس بود در فرح خویش قوی حال مولود
از زنان شادی بیند دلیل و زهره در ثور مغرب مسعود مولود حسن التزویج
باشد دلیل ز عطارد در سابع از موالید شبی مولود بزنان شاد شود
و از ایشان منافع یابد دلیل ح زهره در برج سابع از طالع بمقارنهٔ
مشتری یا تثلیث و تسدیس و تربیع او مولود میمون التزویج باشد
و از اموال زنان روزی مند بود و بوجود ایشان مال و جاه یابد
دلیل ط اگر راس و زهره و عطارد در خامس عشر طالع باشد

بیشتر از سعادات مولود از جهت زنان بود دلیل یب اگر سهم التزویج
در سابع طالع بود و مسعود قوی حال بود و تزویج مولود نیکو حال بود
دلیل یا اگر سهم التزویج در حادی عشر بود مولود زنانی را بخواهد
که پیش از مولود برایشان عاشق باشند و از ایشان منافع یابد دلیل یب
اگر سهم السعادة در برج سابع بود و مسعود و نحوس ساقط مولود نیکبخت بود
بزنان و از ایشان کرامت یابد دلیل یج اگر زهره در خانهٔ مشتری
قوی حال مولود باسباب زنان نیکبخت بود در بدبختی مولود بزنان زهره
در ثانی عشر تزویج مولود بد بود دلیل ب زهره در دوم طالع میلاد
نهاری و نحوس بزهره ناظر مولود بلا بیند از زنان دلیل ج زهره در ثالث
با زحل و مریخ بهم یا تربیع و مقابلهٔ ایشان مولود بر یک زن صبر نکند
و هر یک چندی زنی کند و از آن بلا و رنج و محنت کشد خاصه در برج منقلب
دلیل د اگر زهره در وتد رابع بود و نحوس بوی ناظر مولود مردود
النکاح بود آفتاب با راس در وتد ارض برخورداری نبود مولود را
از زنان دلیل ه اگر قمر با ستقبال(?) بود بمقارنهٔ مریخ در سادس طالع
و این برج خانهٔ زهره بود مولود از زنان رنج و غموم و بلا بیند
دلیل و اگر زهره در اوج بود در تاسع طالع و نحوس بوی ناظر از
تربیع و مقابله مولود بزنان بدبخت شود دلیل ز اگر زهره در اوج بود

تزویج

در تاسع

در تاسع طالع و نحوس بوی ناظر از تربیع و مقابله مولود بزنان بدبخت
شود دلیل ح اگر سهم التزویج در سابع طالع بود منحوس از قبل
زنان مولود فضیحت و تعب و رنج بیند دلیل ط اگر سهم التزویج
در تاسع طالع بود منحوس نکاح مولود مذموم بود دلیل ی سهم التزویج
در ثانی عشر طالع منحوس دلیل رنج و الم بود بزنان دلیل یا سهم السعادة
منحوس دلیل اغتنام(?) مولود بود بزنان و بیشتر از تزویج او فاسد و ردی بود
در مولود و مرگ زنان قمر در برج رابع از طالع بود و نحوس بوی ناظر
مولود مصائب زنان بیند دلیل ب زهره در برج رابع بود از طالع
و زحل و مریخ بوی ناظر مولود مرگ زنان خویش بیند اگر برج منقلب بود
فراوان زنان او هلاک شوند و اگر مریخ و زحل با زهره بهم در رابع بود
هم این حکم دارد و اگر خداوند سابع در ثامن مولود را هیچ زن نماند
و جمله هلاک شوند دلیل ج اگر قمر از مقابلهٔ مریخ درگذشته بود شوند(?)
بمقابلهٔ زحل و زهره و ایشان در مغرب باشند مولود بسیار نکاح بود
و زنان او جمله هلاک شوند دلیل د اگر زحل در برج سابع بود از طالع
و مولود لیلی بود و زهره و قمر با وی مقارن بود زنان هلاک شوند
دلیل ه اگر زهره و مریخ و عطارد بقمر ناظر باشند مولود مصائب
ازواج بیند دلیل و اگر زهره در سابع بود و نحوس بوی ناظر بود و سعد

اعتبار(?)

مرگ زنان مولود دلیل

مولود

ساقط بود مولود زنان خویش را دفن کند دلیل ز اگر صاحب سابع محترق
بود یا هابط یا راجع و در ثانی طالع بود مولود ها زنان را دفن کند
دلیل ح در سابع ثامن نحسی بود و صاحب سابع منحوس بود از نظر
عطارد و مریخ و مشتری ناظر بود مولود ها زن خویش را در حمیت و رشک
بکشد دلیل ط اگر زهره در خانهٔ خویش بود مولود از زنان
بلا بیند و بیشتر از عشق و غیرت هلاک شود در عدد زنان بشمرد از
برج وسط السما تا بزهره بعد کواکب که میان هردو بود عدد زنان
مولود بود دلیل ب اگر طالع آن زنان بود از درجهٔ وسط السما تا مریخ
مریخ در وسط السما بود از مریخ تا بمشتری بشمرد هر که میان ایشان
بود از کواکب اعداد شوهران بود دلایل خانهٔ هشتم هیچکس از مرگ
چنان نترسد که طبقات عطارد زیرا که خانهٔ مرگ ایشان
بود برج زحل و مریخ و هر کرا طالع حمل بود خداوند طالع و خداوند
ثامن یکی بود این کس از مرگ نترسد و باک ندارد و هر کرا طالع
او میزان بود و صاحب ثامن او زهره خداوند طالع او بدست زنان
و سبب او بود دلیل کسانی که مرگ ایشان بسبب بیماری بود چون صاحب
ثامن مریخ بود و آفتاب در برج مائی بود مرگ مولود از اسهال و علت
شکم بود و در جمله از علتی که از حرارت و رطوبات بود دلیل ب اگر مریخ

صاحب

صاحب سابع بود و تحت الشعاع بود مولود از درد شکم یا از درد عضوی
از اعضا بمیرد دلیل ج اگر آفتاب بر کسوف بود و خداوند این
وتد راجع بود بیماری دراز و مزمن بود و هلاک شود از آن درد دلیل د
اگر قمر منحوس بود در وتد سابع مرگ مولود از عفونت و قبوح و اورام بود
دلیل ه اگر آفتاب در برج طالع بود و قمر در مغرب و مریخ در وسط السما
و وتد الارض و مشتری بر ایشان نظر ندارد مرگ مولود از حرارت یا
احتراق بود یا کیموسات باشد دلیل و اگر قمر با مریخ بود در سابع مرگ
مولود از رعاف و علل و خون بود در آنکه مرگ او بد بود چون قمر
در طالع بود و نحوس بوی ناظر یا قمر منحوس متصل صاحب طالع مرگ
مولود بد بود و بزاری و رنج بمیرد دلیل ب اگر قمر در ثانی عشر بود و نحوس
بوی ناظر بود و قمر با یکی از نحوس صاحب ثامن مرگ مولود نیکو بود دلیل ج
اگر زحل و مریخ و عطارد با مشتری و زهره در رابع بود مرگ مولود
صعب بود با رنج بسیار دلیل د اگر مریخ در سابع بود و بقمر ناظر
نظری که باشد مرگ مولود بد باشد دلیل ه اگر نحوس بعد از برج سابع
برآید و بقمر ناظر بود از او تا د مولود را مرگ بد بود دلیل و اگر
ارباب مثلثات رابع منحوس بود و نحوس بر ایشان ناظر بود و در
اماکن بد باشد و رنج و سکرات مرگ مولود با رنجی تمام بود و جان دادن

مولود ۷

بود دشوار بود **دلیل ز** اگر مشتری و زهره در ثامن طالع بود مرگ او
بد بود و باریخ تمام بود **دلیل ح** اگر زحل در طالع شب در ثامن بود با تاریخ
و بیماری صعب بود **دلیل ط** اگر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال
متقدم بود بر ولادت و ارباب مثلثات ایشان منحوس باشند
و نحوس بر ایشان ناظر دارند مرگ مولود زشت بود و باریخ والله
اعلم و احکم **در مرگ فجا** اگر راس و مریخ در رابع طالع باشد مولود
بفجا میرد **دلیل** اگر صاحب مثلثه نخستین از برج رابع نه در خانهٔ خویش
بود و صاحب ثامن در موضع بد بود و منحوس بنظر نحوس و منحوس بود
ساقط مولود بفجا میرد **دلیل ب** اگر مریخ در سرطان بود منحوس بنظر
نحوس مولود فجا میرد که ناگاه او را بکشند **دلیل ه** اگر زحل در ثامن
بود و آن برج منقلب بود و صاحب طالع بود مولود ناگاه میرد
دلایل کسانی که در آب غرقه شوند زحل چون خداوند برج ثامن بود
و در برج مائی بود و مریخ بوی ناظر بود مولود در آب هلاک شود و اگر
زحل صاحب ثامن بود و قوی حال بود در برج مائی مولود در آب هلاک شود
دلیل دیگر برج ثامن و صاحب او نکر د سهم الموت و صاحب او
و زحل و صاحب مثلثه برج رابع اگر این دلایل جمله یا بیشتر ازین در
برج مائی باشد مولود در آب هلاک شود و مریخ در وسط السما بود یا قمر

سیم اگر زحل صاحب ثامن بود قوی حال در برج مائی مولود در آب هلاک شود

برجهای

برجهای آبی بود مولود در آب میرد یا از باران هلاک شود **دلایل کسانی که بآتش بسوزند**
صاحب برج رابع در سابع در برج ناری بود مولود بآتش بسوزد و قمر با مریخ در برج
ثامن مولود بر آتش بسوزد و اگر صاحب سابع بود و مریخ و آفتاب بوی ناظر باشند
یکی در سابع و دیگر در عاشر مولود بآتش بسوزد و اگر قمر در وتدی بود از اوتاد یا در
و مشتری ازوی ساقط و برجی ناری و نحوس بوی ناظر مولود بآتش بسوزد **دلائل
کسانی که از بالا بیفتد** اگر آفتاب در برج ثامن و غریب و منحوس بود و صاحب هشتم
منحوس بود با نظر نحوس مولود از بالا بیفتد و اگر قمر در وتدی بود از اوتاد ثامن
و مشتری در برج غریب در زوایل برج ثابت ارضی مولود از بالا بیفتد
و اگر زحل مستولی بود در برج ثامن و در سابع طالع بود و از برج ارضی بود و آفتاب
در وی بود مولود از موضع مرتفع بیفتد و اگر صاحب برج سابع منحوس بود در وسط السما
و قمر منحوس بود مولود از بالا بیفتد و اگر مریخ و مشتری در مغرب بود و سعود بوتد ارض
ناظر نبود مولود از مکان بلند بیفتد و اگر قمر در وسط السما بود و نحوس بر مقابله آن بود
بنای بلند مولود بر او بیفتد و از آن جهت هلاک شود **دلائل کسانی که از آبله
بمیرند** هر گرا طالع جوزا بود و زحل در طالع با قمر و قمر شوند بمقارنه زحل و مریخ از حمل
بتربیع زحل وی از آبله بمیرد هر گرا طالع اسد بود و زحل در وی و آفتاب در حمل و مریخ با مشتری
که صاحب ثامن است در جوزا مقارن از آبله بمیرد و هر گرا طالع جوزا بود و قمر در طالع
بر تربیع آفتاب و عطارد در دلو بمقارنه مریخ او از آبله هلاک شود و هر گرا طالع جوزا بود

سیم اگر دلایل برای کی جمع آید در برج ناری باشد مولود بآتش بسوزد

و قمر در سادس درجه ثور و مشتری در دلو قمر تربیع وی و آفتاب با زحل در جدی در درجات
مظلمه مولود را خطر بود از آبله که چشم او از آبله تباه شود و اگر طالع ثور بود و آفتاب در دی و قمر
در ثالث درجه عقرب بر مقابله سهمین و مشتری و عطارد در حمل ساقط از نیرین و مریخ در سنبله
مقیم در دوازدهم درجه قمر از مقابله آفتاب بگذرد بر درجه هبوط مریخ را پیوندد از تربیع
تسدیس آنکس از آبله بمیرد چون تسییر هیلاج با درجه طالع میزان با نیرین بتربیع هر دو نحس
رسد یا مقارنه زحل و تربیع مریخ یا مقارنه مریخ و تربیع نحسین و ازین دو نحس یکی
دلیل ثامن بود مولود از آبله بمیرد دلیل کسانی که ایشان را زهر دهند اگر صاحب برج ثامن
در برج غریب بود و بنظر مریخ و زحل منحوس در عقرب یا سرطان یا حوت بود مولود را ماری بگزد یا حیوانی
قاتل دلیل ب اگر زهره صاحب ثامن بود مولود از حیلت و دارو زنان میرد دلیل ج اگر زهره خداوند
ثامن بود و منحوس بود و برج ثامن منحوس مولود اندر مستی میرد از خمر دلیل د چون طالع ثور بود و زهره
در طالع و مریخ در عاشر بتربیع زهره این کس را دشمنی دارو دهد و بدان سبب هلاک شود دلیل کسانی که
ایشان را سباع بخورد خداوند ثانی عشر از طالع اگر با زحل بود و در طالع مولود را سباع بخورد و مولود سنبله
و غیر آن دولت دارد دلیل ب سهم السعادة در ثانی از طالع بود و نحسی ناظر بود بطالع و سهم السعادة مولود را سباع بخورد
دلیل ج چون قمر در وتدی بود یا در مابعد الوتد و مشتری در برج غریب زایل از الوتد در برجی ذی اربع قوائم خاصه اسد مولود را
سباع بخورد دلیل د چون قمر بمقابله زحل بود و مریخ در وسط السماء و این برج از دواب چهارم باشد یا برج سنبله بود
مولود را سباع بخورد دلایل کسانی که از بالا خوردن خمر بمیرند هر که را طالع سرطان بود و اول درجه و آفتاب در آخر جوزا
و زحل در پنجم درجه جدی و مریخ در حمل و عطارد تحت الشعاع آفتاب و قمر در عقرب شمالی یا بطالع این کس از خمر

خوردن

خوردن بمیرد و هر که را طالع جوزا بود و مشتری و ذنب مقارن در طالع و آفتاب
و عطارد در مولود مقارن و قمر در عقرب مقارن مریخ و زحل
در میزان و زهره در جدی در ثامن بر تربیع زحل از خمر بسیار
خوردن بمیرد دلایل آنکه او را بر دار کنند و یا گردن زنند
صاحب بیت الحیوة چون در سابع طالع بود و مریخ صاحب
سابع بود مولود را گردن زنند دلیل ب چون مریخ در وتد عاشر
بود از طالع و قمر در سابع بود و سعود بقمر ناظر نبود مولود را در دار
بکشند دلیل ج چون خداوند خانه هفتم آفتاب بود و در سادس
طالع بود منحوس و قمر متصل بود و منحوس یا فاسد با حتراق مولود
را ملوک بسیاست بکشند دلیل د اگر زحل یا مریخ در وتد بود و دیگر
نحس در مقابل این در وتد تحت الارض مولود را بکشند و یا بردار
کنند دلیل ه اگر آفتاب منکسف بود در برج سابع و سادس
از طالع و هنوز ساعتی از کسوف نگذشته باشد تا بوقت ولادت
و قمر بمقارنه یا تربیع و مقابله مریخ بود مولود را عیاران و دزدان
بکشند دلیل و اگر مریخ در وسط السماء بود در حظوظ خویش خاصه
در موالید نهاری و قمر در عقرب بود و سعود از وی ساقط مولود را
با آهن کشند دلیل ز اگر ذنب در ثامن طالع بود و مشتری و زهره و زحل

باوی بود مولود را بظلم بکشند و روا بود که بردار کنند اگر برج هوائی بود
دلیل ح اگر مشتری در طالع بود و قمر در مغرب و مریخ از تربیع ناظر
بود مولود را به تیغ بکشند دلیل ط اگر زحل و مریخ در مغرب و یا وتد
الارض بود عاقبت مولود قتل بود دلیل ی اگر زحل و مشتری و عطارد
و مریخ در طالع بود مولود را در صف جنگ ناگاه بکشند دلیل یا اگر زحل
و قمر در مغرب بود و مریخ در وتد الارض مولود را بکشند و یا بردار کنند
و اگر مریخ در ثامن بود و نحوس ناظر او را بشمشیر بکشند و همچنین اگر مستولی بر ثامن
مریخ منحوس بود دلایل کسانی که بدست خویش خود را بکشند شمس و قمر
و مشتری و زهره چون در برج وسط السما بود و زحل بر آنجا ناظر و مریخ
و خاصه که یکی از ایشان صاحب ثامن بود مولود خویشتن بتحقیق بکشد
دلیل ب چون صاحب سابع او منحوس بود و صاحب سابع از طالع
بسابع می نگرد مولود خویشتن را بکشد و حکیم فاضل محمود خوارزمی در مدرسه
نظامی بمرو در سنه عشرین و خمسمایه خویشتن را بکارد قلم تراش
بکشت و طالعش برین شکل بود دلیل ج چون زحل و مریخ در برج
عاشر بود از طالع و خداوند طالع منحوس بود و قمر منصرف از صاحب
طالع در برجی که بطالع بنگرد مولود خویشتن را هلاک کند دلایل قتل
باسباب زنان سهم التزویج در ثامن و صاحب ثامن منحوس

بکارد و قلم تراش

مولود را بسبب

مولود را بسبب زنان بکشند دلیل ب اگر مستولی بر برج سابع زهره
بود و در سادس طالع بود محصور میان دو نحس مولود را بسبب
کنیزکی بکشند دلیل ج اگر زهره در سابع طالع بود و قمر در طالع
نحوس بود ناظر مرگ مولود بسبب زنی باشد دلیل د اگر بجای
زهره مشتری باشد یعنی که مشتری در سابع طالع بود و قمر در طالع
و نحوس بود ناظر مرگ مولود بسبب فرزند او بود و فرزند او را
بکشد دلیل ه اگر مریخ در سابع طالع بود و قمر در طالع و نحوس
بقمر ناظر مولود را برادران کشند دلیل و اگر زحل در طالع بود و بدین
صفت که یاد کردیم مولود را مادر کشد دلایل کسانی که مرگ ایشان
نهانی بود صاحب مثلثه رابع اگر در رابع یا سابع بود مولود پنهان
میرد و کس او را دفن نکند و بروی نماز نکنند دلیل ب اگر صاحب ثانیه
تحت الشعاع بود مولود پنهان میرد دلیل ج اگر خداوند برج عاشر مولود از
از طالع و برج یازدهم و سیوم منحوس بود و قمر متصل بود بنحوس
خویشان و دوستان پنهان میرد چنانکه او پیدا نبود دلیل د
اگر خداوند ثامن و خداوند سهم الممات دلایل مرگ و کواکب مستولی
بر ثامن در برج رابع بود تحت الارض یا تحت الشعاع آفتاب
مولود پنهان میرد دلایل کسانی که در وطن خویشتن میرند صاحب ثامن

از طالع چون در ثامن بود در خانهٔ خویش مولود در وطن خویش میرد
دلیل ب چون صاحب ثامن و برج ثامن مسعود باشند مولود در وطن
میرد دلیل ج چون مشتری و زهره از تثلیث مولود در خانه و شهر
خویش میرد دلایل کسانی که در غربت میرند خداوند ثامن در ثانی
عشر مولود در سفر میرد و چون صاحب برج رابع در برج هبوط
یا وبال یا سادس یا ثانی عشر بود یا ثامن مولود در غربت میرد
وچون قمر در برج سابع بود از میلاد نهاری و تحت الشعاع بود
متصل بنحوس مولود در غربت میرد و چون زحل خداوند ثامن طالع
بود و مریخ ناظر بود در برجی غربت میرد و چون مشتری خداوند
ثامن طالع بود و منحوس بود و برج ثامن منحوس و مشتری در برجی
غریب مولود در غربت میرد و چون زهره و زحل و مریخ و قمر در نهم طالع
بود مولود از تشنگی و گرسنگی میرد در غربت و سباع او را بخورد
وچون صاحب ثامن در برجی بود که در آنجا او را حظ نبود مولود
در غربت میرد و چون آفتاب در وسط السما بود و مریخ قوی ناظر
در مقابله مولود در غربت میرد در اوقات مرگ هر که در اجتماع
زاید در استقبال میرد و هر که باستقبال زاید با جتماع میرد و اعتبار
ازین بخداوند ساعت ولادت بود از ساعات معوجه اگر خداوند

ساعات

غریب مولود در [illegible]

ساعات آفتاب بود مرگ یوم الاربعا یا لیلهٔ الاحد بود و اگر
قمر بود مرگ یوم الخمیس یا لیلهٔ الاثنین و اگر زحل بود مرگ بیوم الثلثا
یا لیلهٔ السبت بود و اگر مشتری بود مرگ یوم الاحد یا لیلهٔ الخمیس بود
و اگر مریخ بود مرگ یوم الجمعه یا لیلهٔ الثلثا و اگر زهره یوم الاثنین
بود یا لیلهٔ الجمعه و اگر عطارد بود یوم السبت یا لیلهٔ الاربعا مستولی
بود مرگ لیلی مرگ بگیرد وقت مرگ آن روز یا آن شب بود که
آن کوکب بدان دلالت کند حکم خانهٔ نهم اگر صاحب تاسع در طالع
قوی حال بود و آن بی نحوس ساقط بود سفر مولود را موافق بود و با نشاط
بود و با قوت دل دلیل ب اگر قمر در سیوم طالع بود شرقی ظاهر از
تحت الشعاع مولود با سفار انتفاع یابد دلیل ج اگر قمر در پنجم طالع
بود و مشتری و مریخ قوی ناظر باشند دلیل نشاط و شادی بود در سفر
دلیل د اگر سعود در تاسع طالع بود مولود بسفر انتفاع یابد و هیچ سفر
نکند الا که از آن شادی یابد خاصه که صاحب تاسع مسعود و قوی حال
بود دلیل ه اگر آفتاب و زهره و عطارد در تاسع بود از طالع
مولود را منافع بسیار بود در سفر دلیل و اگر قمر در برجی مونث شب
و آن برج تاسع بود از طالع مولود خداوند اسفار بسیار بود و بزرگی
و سعادت از سفر یابد دلیل ز اگر قمر و خداوند خانهٔ او در بیت السفر بود

مسعود مولود صاحب اسفار بود و بسیار منافع یابد از سفر خاصه که
قمر و زهره درین خانه مسعود باشند و اگر صاحب طالع در تاسع بود
و صاحب تاسع در طالع مولود شاد دل بود بسفر و دران فواید
فراوان یابد **دلیل ح** اگر قمر بعد از ولادت در روز سیوم مسعود
بود و بسعدی پیوندد و این سعد قوی بود و شرقی بود مولود و مسعود و با
منفعت بود از سفر اگر این کوکب نحس بود و شرقی بود و فاما در حظوظ
خویش بود مولود سفرهای دراز با منفعت کند و سیاح بسیار شود در آفاق **دلیل ط**
اگر صاحب تاسع در وتدی بود و قوی حال بود و نحوس از وی ساقط بود مولود
مسعود بود در سفر و دران رفعت و کرامت و عصمت و سعادت یابد
و مهتری و نفاذ امر در غربت یابد نه در خانه **دلیل کسی که سفر کند و باز
بخانه نرسد** چون مشتری و زهره در خامس طالع بود مولود در اولاد
در سفر بود و هرگز هیچ جای متوطن نشود **دلیل ب** چون عطارد در وسط
السما بود ظاهر از تحت الشعاع و مریخ مقارن وی بود یا بوی ناظر
مولود از وطن خویش هجرت کند و هرگز باز آنجا نیاید **دلیل ح**
اگر زحل در سرطان بود و هر دو برج و زحل دلیل حرکت مولود بود و مولود
بسفر شود البته باز نیاید **در آنکه سفر کند و باز آید** زحل چنین در خانهٔ
خویش بود بسفر دور دشت رود و اما زود باز آید و چنین مریخ در طالع بود

واورا

واورا اثر اجتماع بود در خانهٔ سفر مولود سفر دراز کند اما باوطن رسید
و اگر زهره یا مشتری و عطارد بقمر نگرند مولود اسفار بسیار کند
ولیکن بعاقبت باوطن خویش آید و اگر عطارد در خانهٔ مریخ بود سفر بسیار
کند اما بعاقبت باوطن آید **دلایل کسانی که سفر ایشان زیان
دارد** نحوس چون در ثالث طالع بود و صاحب طالع فاسد بود
مولود از سفر رنج بیند و امور مکروه در سفر بوی رسد چنین قمر
در ثالث طالع بود در میلاد نهاری و نحوس بوی ناظر بود و برج
ثالث برج مذکر بود مولود از سفر رنج بیند و نکبتها در سفر بوی
رسد چون مریخ در خامس طالع بود و قمر بتثلیث یا تسدیس بوی
ناظر بود مولود سفر بسیار کند و از آن رنج و بلا بیند اگر قمر در
سابع طالع بود و میلاد روزی بود مولود در سفر بیمار شود و بلا در سفر
بوی رسد اگر زحل و زهره و مریخ و قمر در خانهٔ سفر بود مولود را
در سفر رنج رسد و از فوائد سفر محروم بود اگر مریخ بطالع ناظر بود
از تثلیث و قمر بمقارنهٔ مریخ بود مولود را اسفار با هول و با مصائب
افتد و از آن رنج بیند اگر مریخ در خانهٔ عطارد بود مولود اسفار
بسیار کند و دران زیادت فائده و منفعت نیابد اگر صاحب
بیت السفر تحت الشعاع بود مولود در سفر مکذب از وطن خویش

در زهره ل

بگریزد اگر صاحب بیت السفر در برج مائی بود و صاحب طالع ازوی
منحوس بود مولود سفر دریا کند و اهوال و بلا کشد از دریا اگر صاحب
در بروج ناریه
بیت السفر مریخ بود و صاحب طالع ناظر بود و سعود ساقط مولود
بلا کشد در سفر اگر ارباب مثلثات آفتاب بروز و آن قمر در میلاد
شب ساقط باشند و از نیرین و زائل اوتاد و منحوس باشند مولود
در سفر رنج و مشقت کشد اگر دلائل سفر منحوس باشند در طالع مولود
در سفر بیماری و غارت و رنج کشد علی الخصوص در سالی که دلائل تحویل
با مواضع رسند
و انتهاها را کان باز خوانند اگر مستولی بر خانه و سهم سفر منحوس بود
در برج مائی مولود سفر دریا کند و از آن بلا و رنج بوی رسد خاصه
آن نحوست از زحل بود اگر از مریخ بود از دزدان و اهل سلاح کشد
و اگر این ادلا در بروج ارضی بود این سفر در بیابان و وادی کند اگر صاحب
طالع روی بصاحب بیت السفر دارد مولود سفر دوست دارد و از آن
زیادت منفعت نیابد اگر صاحب بیت السفر تدبیر بصاحب طالع دهد
مولود در سفر کردن مضطر بود و هیچ اختیار نبود او را در سفر اگر صاحب
طالع منصرف بود از صاحب بیت السفر مولود سفر دشمن دارد و اگر
صاحب سفر منصرف نبود از صاحب طالع مولود سفر دوست دارد
و همیشه بر عزم سفر باشد اما او را سفر کمتر موافقت نماید و بیشتر از

هر سازی

هر سازی که کند در سفر باطل شود تا سفر از کدام نواحی کند اگر نیرین در
ارباع شرقی باشند مولود سفر بجانب مشرق و قبله کند و همچنین دلایل
سفر در ارباع غربی باشد در جانب شمال و مغرب و اگر در برج ذو
و منقلب باشند زود از و سفر افتد و اگر در برج ثابت دیر او را
افتد تا کدام جهت موافق تر افتد بنگرد کوکبی قوی تر است آن
مولود او را در سوم
ناحیت که این کوکب بران دلالت کند او را موافق افتد اگر ارباب
خانهها نیرین و صاحب طالع در هبوط و وبال باشند هیچ جانب او را
اختیار سفر نباید کرد اگر مریخ در دوم طالع مولود را از بیم و هراس
بباید گریخت و جانب مشرق او را اولیتر بود دلائل دین نیکو اگر صاحب
تاسع سعد بود و در طالع بود مولود پاک دین بود و اگر نحس بود مولود
بد اعتقاد بود و خصومت کند در اعتقاد خویش اگر عطارد در خانه مشتری
بود مولود متدین بود و اگر آفتاب یا قمر در تاسع قوی حال بود مولود نیکو
اعتقاد بود اگر کواکب از طالع ساقط بود و قمر و عطارد با مشتری
ازین سه کوکب دو با یکدیگر مقارن یا متصل مولود نیکو اعتقاد بود
اگر کواکب از طالع ساقط بود و قمر و عطارد با مشتری ازین سه کوکب
دو با یکدیگر مقارن یا متصل مولود نیکو اعتقاد بود اگر سهم السعادة
و سهم الغیب و سهم الدین از بیوت و حدود سعود باشند مولود پاک دین بود

اگر برج تاسع از بیوت سعود و ثابت بود و مریخ در وی نبود و تربیع
وی مولود پاک اعتقاد بود اگر خداوند ثالث و تاسع از نحوس بری
بود مولود پاک دین بود اگر راس در ثالث یا در تاسع بود مولود
بعبادت و زهد معروف بود اگر خداوند تاسع بر تثلیث سعدی
بود و آفتاب از تسدیس یا تثلیث بوی ناظر بود یا قمر مولود نیکو
مذهب بود اگر قمر در تاسع یا در مقارنهٔ عطارد بود این کس امام
مسلمانان بود و متورع و حسن عقیدت و خلق بود اگر قمر در خانهٔ
مشتری بود و با مشتری بهم بود در تاسع و اگر مشتری بود تنها در تاسع
و قوی حال هم دلیل تقوی و حسن عقیدت بود چون سهم الدین بمشتری
متصل بود مولود نیکو اعتقاد بود چون برج نهم شرقی مشتری یا شرقی
آفتاب یا شرقی زهره بود مولود نیکو اعتقاد بود **دلیل اعتقاد بد** اگر عطارد
در خانهٔ زحل بود و هردو در طالع حظی دارند مولود منافق بود ظاهر او در اعتقاد
خلاف باطن بود اگر عطارد در نهم بود و در آنجا حظی دارد و مریخ
بر تربیع وی بود مولود دین باطل دارد اگر برج تاسع منقلب بود
و صاحب او در برج منقلب مولود بر یک مذهب قرار نگیرد
اگر ذنب در ثالث یا تاسع بود و سهم الغیب منحوس بود و صاحب
تاسع نحس بود مولود متحیر بود و بر هیچ مذهب قرار نگیرد چون سهم الدین

مقارنی

مقارن بود با مریخ یا تربیع و مقابلهٔ او مولود بد اعتقاد بود اگر
مستولی بر تاسع و سهم الدین مریخ بود مولود بد اعتقاد بود خاصه
که از نظر مشتری دور بود اگر عطارد در تاسع مقارن زحل بود
مولود بد اعتقاد بود اگر زحل و مشتری در نهم مقارن باشند و یا مریخ
و زحل با نحس یا ذنب دلیل اعتقاد بد بود اگر سهم الدین در ثانی
و سادس و ثامن و ثانی عشر بود دلیل اعتقاد بد بود و مقابله و اگر
نحوس بود منافق بود زحل در خانهٔ مشتری دلیل اعتقاد بد بود
خاصه که راجع یا منحوس بود **دلائل کسی که از مذهبی بمذهبی انتقال
کند** اگر مستولی بر برج نهم راجع بود مولود از مذهب اصلی خویش
انتقال کند اگر با رجوع منحوس بود از آن هیچ حظ نیابد اگر مریخ
در تاسع بود در برجی منقلب مولود از دین بدین انتقال کند اگر عطارد
در خانهٔ زحل و مریخ بود راجع و در طالع حظ دارد مولود از اسلام
برگردد و مرتد شود **شناختن کسانی که خواب نیکو بینند و خواب بد** هرگاه
سهم الغیب منحوس بود و مستولی بر طالع وی عطارد بود و مشتری
ناظر بود خوابها بیند که راست بازخواند و تعبیر حاجت نیاید
دلیل بد اگر مشتری در تاسع بود در میلاد شبی مولود خوابهای
دروغ بیند با هول و هر تعبیری که کند راست نبود و اگر مشتری

درین خانه محترق شود دلیل طلسمات و اشیاء عجیبه بود **دلیل ج** خداوند
تاسع در یازدهم دلیل خوابهای نیکو بود و تعبیر دانستن و گزاردن
دلیل د اگر عطارد با قمر بود در برج تاسع در جوزا یا سنبله یا بر طالع
یا ثور و سهم الغیب با وی بود خوابهای نیکو بیند و از غوایب خبر دهد
شناختن دلیل کسی که از علم منفعت و عزة یابد عطارد چون در طالع
حظی دارد یا در برج نهم یا سیوم و مشتری بوی نظر دارد بوی آنکس از علم
منفعت و حرمت و دولت یابد **دلیل ب** اگر قمر در قوس یا حوت
بود و ازین دو برج یکی تاسع طالع بود و میلاد شب بود مولود از علم
خویش بهره یابد **دلیل ج** اگر عطارد در تاسع بود و مشتری بوی ناظر
و مشتری قوی حال و عطارد قوی حال مولود از علم خویش بهره تمام یابد.
دلیل د اگر سهم السعادة با سهم العلم مقارن بود در ثالث یا تاسع
و سعدی بدیشان ناظر بود نظر مقبول تر مولود از علم برخورداری یابد
و چنین دلایل اصناف علوم پیش گفته آمده است **احکام خانه دهم** دلیل سلطان
اگر میان مثلثات نیز نوبت بگردد اگر همه قوی حال باشند مولود در همه عمر
در حرمت بود و هر کدام که قوی حال باشند دران مدت محترم بود مثلثهٔ
اول عمر دوم میانه سیوم آخر و قوت مثلثه نخستین را نیم از عمر دهند
و مثلثهٔ دوم را ثلث و مثلثه سیوم سدس **دلیل ب** اگر زحل شب

اول بود :

اودول

در وتدی بود و مریخ بروز در وتدی بود و آن وتد طالع یا وسط السما
بود مولود با جاه و حرمت و ولایت بود چون از سالهای کوچک
زحل با مریخ و مدة ولایت چند مطالع آن برج بود ماه یا سال بود
دلیل ج مریخ چون دلیل عمل بود در اوتاد بود مولود از جهت عمل
مصادره و مطالبت و قید و حبس کشد **دلیل د** اگر زحل در اوتاد
بود و دلیل عمل بود مولود بحبس و عذاب از جهت عمل مبتلی شود **دلیل ه**
چون خداوند حدی که در درجهٔ عاشر رسد بیشتر بدرجهٔ شرف خداوند
عاشر دلیل عمل بود **دلیل و** اگر تسییر درجهٔ طالع با آفتاب با هیلاج بحدی
خداوندی عاشر رسد یا بجزوی شرفی عاشر دران مدت ولایتی و عملی بود
در شناختن مدة ولایت درجهٔ وسط السما مقوم بمقام هیلاج
بود مستولی بروی مقوم بمقام کدخدای و ناظر بوی بیفزاید و بکاهد
دلیل ب بجای نیز نوبت درین باب اعتبار کنند همچنانکه بجای شعاع اعتبار
کنند **دلیل ج** مدتی ولایتی خاندانها بدرجهٔ عاشر جزو قران با طالع
قران اعتبار کنند و آنرا هیلاج نهند و کدخدای مستولی بران درجه گیرند
و برصد و بیست سال هیچ دولت درین ایام هیچ اعمال نکنند
فصل صنایع و حرف اگرچه برج عاشر باید نگریست بس دلایل
صنایع و حرف ازین خانه گفته اند **دلایل پیکان و مسخران**

قائم بود

عاشر حظی دارد یا عاشر ... طالع ... [illegible]

اگر دلیل ستارهٔ سریع السیر بود و قمر بوی ناظر بود مولود فیج بود و اگر بمریخ
نگرد دزدی بود و اگر عطارد بود پیکی بود که نامه برد و رسولی کند و اگر
عطارد در برج ذوات اربع قوایم بود خاصه قوس مولود مکاری بود و اگر
مشتری بعطارد ناظر بود حمال بود و اگر قمر بمقارنهٔ عطارد بود سقا
بود و اگر بقمر نگرد و قمر در شرف بود صاحب برید بود اگر زحل دلیل عمل
بود و در سرطان بود مولود کارد گر بود و اگر در سنبله بود کرنگر بود
و اگر در دلو بود دراع بود و اگر در جوزا بود جولاهه بود و اگر در ثور
و جدی بود برزگر بود و اگر در حوت بود مؤلف باب و حافظان آب باشد
درختکاران و خلالان اگر قمر دلیل عمل بود و با مریخ بود در سرطان
و زهره از مقابله ناظر بود مولود سرکه فروش بود اگر زهره دلیل
عمل بود در برج ناری بوی ناظر بود مولود روغن فروش بود و اگر زحل
بود و مشتری در برج مائی
با مشتری بود و مشتری فاسد بود نفط فروش بود و اگر زهره دلیل
عمل بود و در وتد الارض باشد قمر با وی بتنگه بود دلایل قرار اگر عطارد
در جدی بود و مریخ بروی مستولی بود مولود قرار و کیر بانگی بود دلایل
کناسان اگر زحل دلیل عمل بود و در حمل بود و هیچ سعدی بوی ناظر
نبود مولود کناس بود و نجاست از راهها پاک کند دلیل دیگر اگر
زحل در حمل بود و قمر بزحل ناظر از حدود یا بیوت زحل اما عشریهٔ قمر

از حدود

از حدود یا بیوت زحل بود در وتدی یا مایلی و تدی مولود کناس بود
و اگر ذنب در طالع بود و زحل بوی ناظر و کواکب در درجه و بیوت و حدود
نحوس مولود کناس بود دلایل کسانی که نی فروشند و نی تراشند
و عطارد بوی ناظر از برجهای مائی
اگر قمر دلیل عمل بود در برجهای مائی مولود نی فروش بود و اگر مریخ ناظر بود
چوب نیزه فروشد دلیل ب اگر عطارد بزحل ناظر بود از سرطان
و زحل در جدی بود مولود چوب بید فروشد و اگر مریخ تحت الشعاع
بود مولود خیزران فروشد دلیل ج اگر عطارد در حوت بود
دلیل عمل بود و در حد نحس بود مولود دوغ و حصیر فروشد دلایل
عواید [illegible]
تمار و غرایند از شهد و شیر فروختن اگر آفتاب دلیل عمل بود
و بزحل می نگرد از ثور مولود خرما فروشد و اگر مشتری دلیل عمل بود
و در برج نباتی بود منحوس مولود خرما فروش بود اگر آفتاب بزحل
ناظر بود از سنبله مولود زیتون فروشد و اگر زحل در جدی بود
کاژیره فروش بود و اگر زهره بزحل می نگرد و دلیل عمل آفتاب بود
و زهره در سنبله بود مولود ابزار و توابل فروشد و اگر قمر بازحل در جدی
و زهره از برج حیوانی بدیشان ناظر بود پنیر فروشد و اگر آفتاب
از برج حیوانی [illegible]
دلیل عمل بود و بزحل می نگرد از ثور و زهره با مریخ بود و طالع مولود نان
و ناطف و حلوا فروش بود و اگر زحل دلیل عمل بود و در جدی بود و بهرام

بدان ناظر بود وزهره در بروج مائی بود مولود نخّاس بود واکر آفتاب
دلیل عمل بود ومشتری در شرف وزهره با مریخ در طالع مولود شکر
وفانید فروشد **دلیل نژادان** اکر زهره ومریخ در وتد سابع بود وقمر ناظر
بریشان بود مولود نژاد بود واکر مریخ در سابع بود وزهره در طالع
بود وقمر بریشان ناظر مولود نژاد بود ومعاشش ازین بود **دلیل
قصابان** اکر مریخ دلیل عمل بود ودر بیت العمل بود ودر برج حیوانی دلیل
قصابی وخرازی خاصه که مشتری در برج حیوانی بمریخ نظر دارد اکر
زهره از برج حیوانی نظر دارد کاوکشد **دلیل فصادان** اکر مریخ دلیل عمل بود
در عاشر بود در برج حیوانی وزهره از برج بوی ناظر مولود رک زن بود
واکر عطارد نظر دارد ومریخ دلیل عمل بود در برج حیوانی وزهره ناظر فصادی
استاد بود که ازان منافع یابد **خبازان وطباخان** اکر مریخ دلیل عمل
بود ودر برج حیوانی وزحل از برج ناری ناظر بود مولود خباز و یا طباخ
بود اکر برج مائی بود روغن کر بود **دلایل صیرفیان** چون آفتاب دلیل
عمل بود وصاحب ثانی تدبیر بوی دهد از برج ناری مولود صیرفی بود
واکر ناظر بود از صیارفه مسوک بود واکر زحل در حمل بود وآفتاب
از قوس بوی ناظر مولود صیرفی و زرکر بود واکر صاحب ثانی با زحل
بود وآفتاب از آخر قوس ناظر مولود زر از معادن بیرون آورد

واکر آفتاب از اسد ناظر بود سیم کوب بود واکر از اول قوس
ناظر بود عمل سرای ضرب کند از معتبری وضرابی وغیران اکر زهره دلیل
عمل بود وبا آفتاب بود مولود جوهری بود واکر مریخ بریشان نظر دارد
کیمیاکر بود مولود اکر صاحب عمل زهره بود در برج مائی ومریخ از
برج ناری بوی ناظر بود مولود مرجان ومروارید وبسد فروشد اکر زحل
در برج مائی بود دلیل عمل بود وزهره بوی ناظر مروارید فروشد بی قیمت
اکر زهره دلیل عمل بود ودر جوزا بود با زحل مولود جواهر میانه فروشد
نه قیمتی ونه سقط اکر زحل در برج مائی بود وکوکبی بوی ناظر نبود کوشماهی
وصدف وچیزهای بی قیمت فروشد **در آبکینه کران** اکر زهره با زحل
بود ودر حمل بود مولود آبکینه کر بود اکر زحل در ثور بود وزهره بوی
ناظر از سرطان ومریخ از برج ناری آبکینه منقوش کند **سفال فروشان
وفخاران** اکر زحل در ثور بود وزهره بوی ناظر از سرطان ومریخ از برج
ناری مولود کاسه فروشد اکر آفتاب نکرد از سرطان ومریخ از برج
ناری خم وسبو کند وفروشد اکر قمر نکرد از سرطان سبوهای سبز واصفهانی
فروشد اکر مشتری نکرد از جدی بزحل هم این دلیل بود اکر زحل نکرد وزهره
بوی ناظر بود از جدی مولود خشت پخته وکچ وآهک کند وفروشد والله
اعلم **دلیل کلخن تابان** اکر زحل در حمل بود وجمله کواکب ازوی ساقط

برج مولود گرمابه تاب باشد اگر صاحب عمل نحس بود منحوس در ناری و مریخ بوی
ناظر و از برج مائی مولود آتش گرمابه تابد اگر مشتری نظر دارد آتش خشت
و گچ تابد **در صیادان ماهی** اگر مریخ دلیل عمل بود و بزحل ناظر بود از برج مائی
مولود ماهی فروش بود اگر دلیل در برج مائی و بهرام از برج مائی بوی ناظر
بود مولود ماهی فروشد اگر دلیل عمل عطارد بود و قمر بوی ناظر بود از
برج مائی مولود ماهی خرد و فروشد و اگر بجای قمر مشتری بعطارد
ناظر بود ماهی بزرگ فروشد اگر دلیل در برج مائی بود و بهرام از برج مائی
بود و بهرام از برج مائی بوی ناظر بود مولود ماهی خرد و فروشد اگر دلیل
عمل قمر بود و ناقص الضوء بود و مشتری بوی ناظر بود از برج حیوانی و مشتری
معزل بود مولود ماهی شور و بزرگ فروشد **در مرغ فروشان** چون دلیل
دلیل عمل و عطارد بوی ناظر از برج حیوانی دلیل بیع باز و چرغ بود اگر زهره
ناظر بود دلیل بیع کبوتر و قمری و دراج بود اگر بمکان زهره قمر بود دلیل بیع
مرغ خانگی و اگر در برجی از بروج آبی بود مرغ آبی فروشد و اگر زحل در برجی
از بروج آبی بود کلاغ و زاغ و امثال این فروشد و اگر دلیل عمل
عطارد بود تنها و تحت الشعاع بود دلیل بیع گنجشک و سمانی و جود
و امثال این بود **در نخاسان ستوران** از ستوران و شتران و گوسفندان
اگر مشتری دلیل عمل بود و صاحب سادس بوی ناظر بود از برج ذوات قوایم

مولود

مولود شتر و اسب فروشد و اگر مشتری دلیل عمل بود و صاحب سادس
زهره بود و بوی ناظر بود مولود اشتر فروشد و اگر مشتری دلیل عمل بود
و عطارد صاحب سادس بود و بوی ناظر بود مولود خر فروشد و اگر
بجای عطارد قمر بود مولود گاو فروشد و اگر بجای قمر آفتاب بود
یعنی که مشتری دلیل عمل بود و آفتاب صاحب سادس در ششم بوی
ناظر مولود اسب و اشتر فروشد و اگر دلیل عمل مشتری بود و هیچ
کوکب بوی ناظر نبود مولود گوسفند فروشد و اگر صاحب ثانی بجای
صاحب سادس بود مولود گوسفند فروشد و اگر مکانی صاحب ثانی
صاحب تاسع و ثالث بود و برجی ذوات اربع قوایم باشد مولود شیر و خرس و آت
و ماست فروشد و اگر صاحب سابع متصل بود بمشتری یا مشتری
بوی متصل بود یا صاحب رابع مولود سگ شکاری و یوز فروشد و
نخاس بندگان چون مشتری صاحب بیت و عمل بود و صاحب برج
سادس بوی ناظر بود از برج حیوانی مولود نخاس بندگان بود و اگر خداوند
سادس زهره بود مولود کنیزکان مغنی فروشد اگر خداوند سادس مریخ
بود یا زحل کنیزکان حبشی و سندی و هندی فروشد و اگر بجای زحل عطارد
بود کنیزکان و غلامان خرد و فروشد و اگر بجای عطارد قمر بود یا آفتاب
احرار را فروشد زیرا که نیرین دلیل بندکه نباشند **دلایل دباغان**

و پوست فروشان اگر زحل دلیل عمل بود در دلو و مشتری بوی ناظر
مولود چرم فروشد و اگر زحل دلیل عمل بود در دلو و مریخ بوی ناظر
از برج حیوانی نگرد پوست روباه و سمور و امثال این فروشد و اگر
آفتاب نگرد کیمخت و امثال این فروشد و اگر زحل دلیل عمل بود و مشتری
از جوزا بوی ناظر ادیم فروشد دلیل وارقان و صحافان اگر زحل دلیل
عمل بود در دلو و عطارد از جوزا بوی ناظر مولود کتاب فروش بود و اگر
مشتری دلیل عمل بود در برج حیوانی و عطارد بوی ناظر مولود پوست گرامه
کند خاصه که طالع سرطان بود و عاشر حمل از حوت و اگر زحل در جدی بود
و عطارد از سنبله بوی ناظر مولود کاغذ و کتاب فروشد و اگر عطارد
راجع بود جلد کتب کند و اگر مریخ مشاهد مشتری بود در اوتاد یکی در
برج ناری یکی در برجی حیوانی و عطارد ممازج مولود مجلد بود در خیاطان
و آرد فروشان عطارد چون دلیل عمل بود در برج نباتی و زحل بوی ناظر
بود از برج نباتی مولود خیاط بود و اگر زحل دلیل عمل بود و در جدی بود
قمر از ثور بوی ناظر بود مولود حبوب فروشد و اگر عطارد صاحب عمل بود
و با زحل در جدی و قمر از سنبله بهر دو ناظر بود مولود عدس و حبوب فروشد
و اگر زحل دلیل عمل بود و در ثور بود و هیچ کوکب بوی ناظر نبود مولود عدس
فروش بود و اگر مشتری نظر دارد جمله حبوب فروشد و اگر ناظر زحل مریخ

بود

بود از سنبله کنجد فروشد و اگر آفتاب با زحل نگرد و از سنبله و زحل
در ثور بود مولود میوه و غله فروشد و اگر قمر با زحل بود در ثور مولود حبوب
چرب فروشد و اگر زحل در ثور بود قمر از جدی بوی ناظر جو فروشد و اگر
آفتاب از جدی ناظر بود گندم فروشد و اگر آفتاب از جدی ناظر بود گندم
فروشد و اگر قمر از سنبله نگرد گندم فروشد در کلیم و صوف و پلاس
و نمد فروشان چون کوکب عمل در برج حیوانی بود و این کوکب دلیل خانه
مرگ بود مولود پشم و موی حیوانات فروشد و اگر مشتری ناظر بود
طیلسان و کلیم ثمین فروشد و اگر زحل بود پلاس فروشد و جل و شالنگ
فروشد و اگر ناظر عطارد بود و کوکب عمل بود نمد و گستردنی و جامه خواب فروشد

زهره

و اگر زحل در دلو بود دلیل عمل بود و قمر از عقرب یا حمل بوی ناظر بود مولود
صوف و کلیم فروشد در بزازان چون زهره در طالع بود یا در وسط السما
در برج ثابت و عطارد بوی ناظر برج ثابت دلیل بزازی و جامه فروش
فروشی کند و اگر یکی در برج نباتی دیگر در برج حیوانی ملحم و کتان فروشد
و اگر زحل در جدی بود و عطارد از سنبله بوی ناظر مقنعه و جامه زنان
فروشد و اگر عطارد با زحل بهم بود در جدی کرباس باریک و درشت
فروشد و اگر مشتری از میزان بزحل ناظر بود خز فروشد و اگر قمر از
میزان ناظر بود دستار فروشد و اگر زحل در دلو بود و عطارد از میزان

[illegible]

بوی ناظر مولود جامه فاخر فروشد و اگر مشتری با زحل در جدی مولود خلقان
فروشد و چون در بیتی رفیع نبود قران مشتری و زحل او را اجر نتیجهٔ
خلقان فروشی بدهد اما از انجا ترقی کند و ببزازی رسد و اگر
زحل در ثور بود و مشتری از سنبله بوی ناظر و زحل دلیل عمل بود مولود
کرباس درشت و خلقان فروشد **در دهقانان و برزگران**
چون عطارد و زهره در وسط السما بود در برج ارضی و زحل بریشان
ناظر از برجی ارضی یا مائی مولود برزگر بود اگر دلیل عمل بزحل پیوندد
از بروج منقلبه مولود برزگر بود و اگر زهره دلیل عمل بود و مریخ بوی
بوی ناظر بود و مریخ از آفتاب ساقط بود دلیل برزگری و دهقانی بود
اگر زحل دلیل عمل بود و در ثور بود مولود برزگر بود اگر زحل دلیل عمل بود
و در برج هبوط یا وبال بود قمر از برج مائی یا از منزل مائی رطب بوی
متصل بود دلیل دهقانی بود بآب چاه و ریخ تمام **در ریحان فروشی**
چون زهره دلیل عمل بود و بزحل می پیوندد و زهره در عقرب بود یا در سرطان
مولود ریحان فروش بود چون زحل در ثور و زهره از سنبله ناظر بود
مولود ریحان فروشد و چیزهای خوشبوی چون زهره در سنبله و زحل
از سرطان یا عقرب یا حوت بوی ناظر بود مولود ریحان فروشد
در تره فروشان چون زحل در جدی بود و قمر از سرطان بوی ناظر

مولود

مولود تره فروش بود چون عطارد در برج مائی بود و قمر بوی ناظر و
بوی اتصال دارد از برج نباتی خربزه فروشد مولود و تره و خضر چون
قمر بعطارد ناظر بود و عطارد در طالع بود در برجی نباتی و قمر در وتد
الارض مولود تره و کزر و شلغم و چغندر فروشد **دلایل میوه فروشان**
چون زحل در جدی بود و مشتری در سرطان بوی ناظر مولود میوه فروشد
و اگر زحل در جدی بود و مشتری در حوت بوی ناظر مولود انگور و انجیر
فروشد و اگر زحل در جدی بود و مشتری در ثور بوی ناظر بود مولود
میوه فروشد و اگر زحل در جدی بود و مریخ در سرطان مولود میوهٔ خشک
فروشد چون عناب و فندق و جلغوزه و غیر آن **دلایل پیلوران**
اگر در طالع یکی از کواکب مائی بود و مشتری و زحل در وتدی تحت الارض مولود
پیلور بود و اگر دلیل بر عمل زهره بود و زحل و هر دو در خانهٔ خویش
باشند مولود پیلور و دارو فروشد و اگر مریخ در موضع عمل بود و زهره
از برجی نباتی بوی ناظر بود و مریخ در برجی مائی بود مولود داروهای مختصر
فروشد چون سرمه و مردارسنگ و امثال این و اگر مریخ دلیل عمل
بود و از ثور یا از سنبله بزحل می نگرد مولود پیلوری مختصر بود و اگر زحل
تحت الشعاع آفتاب بود در جدی دلیل عمل بوده مولود مازو و پوست
نار و بلوط و امثال این فروشد والله اعلم **دلایل عطاران** اگر زهره در طالعی

در حظ از حظوظ خویش در منزلهٔ رطب چنین صورت مردم مولود عطار
بود و اگر زهره دلیل عمل بود و برج عمل میزان بود و زحل از حدی بوی ناظر
بود مولود عطار بود و مشک و عود و عنبر فروشد و اگر زهره دلیل
عمل بود و در برجی بود بر صورت مردم مولود عطار بود و اگر زهره با زحل
در حدی بود و حدی برج عمل بود مولود عطار بود **دلیل رسن تابان**
اگر زحل در خانهٔ عمل بود و در برج ذو جسدین و بعض از کواکب که
دلیل صناعت بوده بوی ناظر بود مولود رسن تاب بود خاصه که
بهرام نظر دارد و اگر زهره نظر دارد کنب تابد و اگر آفتاب نظر دارد
و افسار اسب تابد و اگر نظری مشتری دارد رسن کشتی تابد و اگر ناظر
آفتاب بود نوار تافد و اگر زحل مستند بود بدلالت و در برجی حیوانی مستندی
بود مولود رسنهای سفر تابد **دلیل صیادان** زحل چون در طالع
بود و مریخ در سابع دلیل صیادی بود و ازین بود که صیاد مدبر بود
که زحل در طالع دارد و مریخ در سابع چون عطارد در ثالث از طالع
و مریخ در سابع بود مولود صیاد بود چون عطارد و قمر در سنبله بود
و قوس اول درجهٔ حوت مولود بمرغ شکار و یوز و سگ صید کند
چون قمر در استقبال در ثور با عطارد مولود بچرغ و باز صید کند
و اگر قمر با عطارد در برجی از بروج آبی دلیل صید ماهی و صید دریا بود

دلایل

دلایل اطبا زهره و مریخ چون تربیع یکدگر باشند و یا زایل باشند
از اوتاد مولود طبیب بود چون مریخ و عطارد در بیوت زهره
بود یا حدی زهره دلیل طب بود چون مریخ دلیل عمل بود قمر بوی
متصل بود در بروجی حیوانی دلیل علاج و طب بود و اگر کواکب نظر
ندارد دلیل جراحی بود و اگر مریخ دلیل عمل بود و زحل بوی پیوندد
از برج حیوانی دلیل علاج بواسیر و حقنه بود و اگر زهره ناظر بود
دلیل جراحی بود و اگر مریخ دلیل عمل و آفتاب در برج حیوانی
بوی متصل دلیل کحالی بود و اگر قمر بود دلیل کندن دندان بود و اگر کواکب
اعمال در وسط السماء بود ببرجی حیوانی و بیکدیگر اتصال دارد مولود
مجبّر و معالج کوفتگی و شکستگی کند **دلایل بازیگران و رسن بازان**
قمر و عطارد چون با مریخ و زهره بود در اوتاد بیکدیگر نظر دارند جنگ
یا صنج زند چون عطارد و زهره بود در حدی باشند و در حدود یکدیگر
مولود رقاص و نای زن باشد و چون مریخ و عطارد بهم در برج جهارپای
باشند دلیل بازی و رسن و بر سر و روی آوردن و اگر زهره در خانهٔ
خویش بود با عطارد در اوتاد دلیل نای زدن و بازی کردن بود و اگر
زهره در وتد بود و عطارد بوی ناظر و هر یک در حد یکدیگر باشند مشرقی
در حظوظ خویش مولود رسن باز و پای کوبا باشد **دلایل آهنگران** چون

مریخ با زحل در اوتاد بود در برج ناری خاصه در برج وسط السماء دلیل
آن بود که مولود آهنگر بود اگر نحسین در برج بادی باشند در اوتاد
و آفتاب بریشان ناظر مولود شمشیر و سلاح کند و اگر عطارد
ناظر بود کارد و نخجیر و امثال این کند و اگر زهره ناظر بود صنادیق
و آینه و آلت زنان کند **دلایل کشتی بانان** اگر عطارد با زحل
در وسط السماء بود در برج مائی و در بلاد آب بود که عبره یابد مولود
کشتی بان بود خاصه که مشتری ناظر بود و اگر قمر ناظر بود مولود کشتی سازد
و زورق خاصه که قمر هم در مغرب بود و بزحل متصل بود از برج
قطب شمالی **دلایل نفاطان** اگر عطارد و زحل با وسط السماء
در برج ناری و مریخ بریشان ناظر مولود نفط انداز بود و اگر
آفتاب بزحل ناظر بود در برج آتشی بود همین دلالت کند
دلایل کاریزکنان اگر مریخ دلیل عمل بود و در برج ارضی دلیل
کاریزکنان بود و اگر آفتاب ناظر بود معادن زر و نقره کاود و اگر
زحل ناظر بود گور کند و یا چاه کند اگر زهره ناظر بود کاریز راند و اگر
عطارد بود برکه و حوضهای لطیف کند و آب گیرها **دلایل رنگرزان**
اگر زهره و مریخ در مکان عمل بود و با یکدیگر اتصال دارند مولود رنگرز
بود خاصه که در برج مائی و ناری باشند و اگر زحل بریشان نظر دارد

دل

رنگ سیاه کند و اگر آفتاب دارد رنگ زرد کند و اگر قمر نظر دارد رنگ برنگ خوش کند
و هر چه کند برای موجه ورعمل و اگر عطارد نظر دارد جمله رنگهای نیکو
کند و اگر ذنب با ایشان بود کرباس مهر کند **دلایل نقاشان** چون
قمر در حد عطارد بود و عطارد از اماکن رطب بوی نظر دارد
نقشهای مختلف کند و اگر مریخ نظر دارد نقش ساج و روی و آهن
و امثال این کند و اگر آفتاب نظر دارد نقش زر و نقره
کند و اگر مشتری نظر دارد تذهیب و زینت مصاحف و کتب کند
و نقش مصلی و امثال این کند و اگر قمر نظر دارد نقش جامها کند
و اگر زهره در خانه عطارد بود و مقارن عطارد در وتد طالع دور
از شعاع آفتاب مولود چرب دست بود جمله نقشها بتواند کرد و عطارد
دلیل نقش با ریگ و هر چه تعلیم نویسند بود و هر چه تعلم آهن نقش کنند
دلایل خرازان و کفشگران مریخ چون مشاهد مشتری بود در یکی از
اوتاد در برج حیوانی دلیل خرازی بود و اگر زحل بوی ناظر بود کفشگر بود
و اگر قمر ناظر بود راویه و مشک دوزد و اگر زحل ناظر بود سراج کند و اگر
زهره ناظر بود نعلین و امثال این دوزد و چشک و غیر آن و اگر آفتاب
نظر دارد ساز زرین و لگام اسب و امثال این سازد **دلایل درودگران**
اگر عطارد بمریخ ناظر بود از خانه عمل و این هر دو برج نباتی بوند مولود

درودکر بود و اکر زهره بدیشان ناظر بود آلت لهو تراشد چون طنبور
وچنگ وغیر آن چون زحل ناظر بود درو تابوت وچوب سقف و امثال
این راست کند چون آفتاب ناظر بود زین وتیر وکمان و امثال این تراشد
ومنجنیق وعراده واکر مشتری بود عماری ومحمل وآلات سفر تراشد
واکر قمر ناظر بود دولاب وکشتی وامثال این تراشد واکر زحل وزهره
ومریخ بیکدیکر نظر دارند در بروج مذکر خاصه در حمل واسد وقوس
دلیل درودکری بود والله اعلم دلایل جولاهان اکر عطارد دلیل
صناعت بود وبا بط یا راجع بود دلیل جولاهی بود واکر زهره بعطارد
نظر دارد ملحم وسقلاطون ونسیج وامثال این بافد واکر زحل نظر دارد
پلاس وزیلو بافد واکر مشتری نظر دارد صوف بافد واکر قمر نظر دارد
حصیر بافد واکر زحل دلیل عمل بود مولود لیلی ونهاری ودر جوزا بود مولود
جولاهه بود دلایل درزی اکر عطارد در وتد رابع منحوس وضعیف بود دلیل درزی
بود واکر مشتری بوی ناظر بود خاصه از برج حیوانی موزه دوز
بود واکر آفتاب بدلیل ناظر باشد کلاه وقبا دوزد واکر زهره ناظر
بود مصلی دوزد واکر قمر نظر دارد بوریا بافد یا جامهٔ کرباس دوزد
واکر هیچ کوکب بعطارد ناظر نبود دوزکر واکر سه کوکب یا چهار کوکب نظر
دارند خیمه دوز بود واکر طالع میزان بود وآفتاب در سرطان وقمر در زحل

و سجاده

درجدی

درجدی وعطارد یا مشتری ومریخ در اسد وزهره در اسد مولود درزی بود
خانهٔ یازدهم این دلایل از سهم الاصدقا وسهم السعادت وسهم الدین
وسهم الشهور وسهم الاضطرار نکرند واین در موضع خویش یاد کرده آید
دلایل آنکه دوستان از کدام صنف بوند اکر زهره در وتدی بود ومشتری
بوی ناظر وسعود ساقط مولود با زنان بزرکان دوستی کند واکر زهره در خانهٔ
زحل بود با پیره زنان دوستی کند واکر در خانهٔ عطارد بود یا در خانهٔ
زحل دوست پیران بود واکر در خانهٔ مریخ بود دوست ارباب سلاح
بود واکر صاحب طالع حادی عشر وصاحب سهم الاصدقا در اوتاد بود مولود
را دوستان باشند از اکفای او واکر زهره مقبول بود با زنان پارسا
مخالطت کند واکر منحوس با نا پارسا مخالطت کند دلایل آنکه دوستی
شایسته بود وآخر دشمنی بود ودشمنی که اول بود آنکه با دوستی شود اکر هر دو
طالع نهاری یا لیلی باشند از دوستی بغایت دشمن شوند واکر طالع یکی را
لیلی بود ودیکرا نهاری دشمنی ایشان با دوستی کردد واکر زحل ومریخ
از مقابله یا تربیع بسهم الشهور ناظر بود بتربیع یا مقابله میان
ایشان دوستی ظاهر بود ودر دل دشمنی واکر بهردو طالع نیرین سعود
ونحوس نظر دارند وقتی میان ایشان دوستی بود ووقتی دشمنی واکر سهم الاصدقا
وسهم الاعداء در یک برج باشند میان ایشان وقتی دوستی باشد ووقتی دشمنی

نحوس [illegible]

[illegible]

مثلا سهم الاصدقا یکی دران برج باشد که سهم الاعدا دیگر اگر نیترین در هر دو
طالع یکدیگر ناظر باشند از بروج مطیع یکدیگر باشند میان ایشان دوستی بود
اما زیادت مدتی نپاید دوستی داشتی با بزرگان **دلیل اول** اگر زهره
در طالع بود و قوی حال مولود با عظما و کبرا دوستی دارد و اگر صاحب
ثالث طالع قوی حال بود و سعود بوی ناظر و نحوس ساقط مولود
با کبرا دوستی دارد و ازیشان خیر و کرامت یابد و اگر برج ثالث طالع
قوی حال بود و مشتری با زهره با راس دروی بود یا بوی ناظر باشند مولود
دوستان بزرگ دارد و ازیشان فوائد یابد و اگر میلاد نهاری بود و ثالث
طالع قوس یا حوت بود و سعود خاصه مشتری بود و نحوس ساقط مولود
دوستان بزرگ دارد و بنزدیک ایشان مکرم بود و اگر مشتری در یازدهم
بود در فرح خویش مولود را دوستان شگرف باشند اگر زهره در رابع
باشد مولود از دوستان مکرمت یابد و اگر آفتاب در پنجم طالع بود در
خویش مولود دوستان بزرگ دارد و ازیشان مال و جاه یابد و اگر مریخ
در پنجم طالع بود از نحوس دور و سعود خاصه مشتری بوی ناظر مولود بنزدیک خلق
گرامی باشد و مردمان او را اکرام دارند و اگر زهره در برج خامس باشد مسعود
مولود بنزدیک خلق عزیز بود و از زنان و دوستی ایشان شادی و کرامت
یابد **دلایل دو کس که میان ایشان دوستی بود** اگر قمر در هر دو طالع در یک برج یک

درجه

باشد قمر بر تثلیث سهم السعادة

درجه بود میان ایشان دوستی بود اگر قمر یکی بر موضع سعد دیگر بود و سعدی
در طالع دیگر کس بر مکان نیترین این کس میان ایشان دوستی بود و اگر
در بروجی افتد که متفق باشند در مطالع بحد عشق کشد و اگر سهم
السعادة در یک میلاد بر موضع قمر دیگر افتد و قمر دیگر کس بر موضع
سهم السعادة دیگر میان ایشان مداومت بود و اگر قمر بر تثلیث سهم السعادة
دیگر میان ایشان دوستی بود و اگر قمر هر دو را در وسط السما بود همچنان
بود و اگر نیترین در هر دو میلاد بیکدیگر می نگرند در بروج مطیع و آن برج
باشند که چون آفتاب دریکی بود و روز می کاهد برج مطیع آن برج بود
که چون آفتاب در وی بود و روز می افزاید میان ثور و اسد ایشان
دوست باشند و دوستی دایم باشد و اگر طالع و موضع نیترین میان
دو شخص موافق افتد دوستی ایشان را نهایت نبود **دلایل**
کسانی که مولود با ایشان دوستی کند چون سهم الاصدقا و مستولی بروی
منحوس بود در ثانی یا سادس یا ثامن یا ثانی عشر مولود دوستی با بدان
کند و اگر مستولی بر بیت الاصدقا تدبیر بصاحب طالع دهد در ثالث
مولود را از دوستان رنج رسد دوستی با خویشان کند و اگر در رابع
بود با مشایخ و پیران و اگر تدبیر از بیت الولد دهد با فرزندان
و جوانان و برخاستگان و کسانی که عیب باشد با ایشان دوستی کند

وازبرج بود که باعبید واراذل دوستی کند واگرازبیت السفر دهد آن تدبیر باغربا بود آن دوستی واگرازبیت الاعداد دهد دشمنان باوی دوستی کنند واگرخداوند بیت الاصدقا در ثامن طالع بود حوبه ودوستان مولود بمیرند مولود با دوستان چگونه زندگانی کنند اگر حمل دربیت الاصدقا بود مولود نیکو زندگانی بود وبا دوستان حق شناس وکریم عهد باشد واگراسد بیت الاصدقا بود مولود دوستان را یاری دهد وحمایت کند خاصه که سعدی دروی بود وازدوستی وی منفعت بود واگربیت الاصدقا حوت بود مولود دوستان بسیار دارد ودو بصداقت وی منفعت یابند واگرصاحب حادی عشر بصاحب طالع پیوندد مولود رادوستان بسیار باشند وازیشان منافع یابد واگر صاحب طالع بصاحب بیت الاصدقا متصل بود دوستان ازوی منفعت یابند وخویشتن فدای دوستان کنند اگرسهم الاصدقا دروتدی بود ازاوتاد وآن برج ثابت بود وسعود بدان سهم ناظر بود مولود ثابت المودة کریم بود وهرکه باوی دوستی کند ازان پشیمان نشود درفساد وتلون مودت اگرمستولی بریازدهم وبرسهم الاصدقا ناظر بود وتدبیر مستولی بردلیل ولد دهد ازتربیع ومقابله مولود بدعهد باشد وبردوستی وی هیچ اعتمادی نبود واگرسهم الصداقه دربرج زایل منقلب بود مولود بدعهد بود

ودوستان

[illegible]

ودوستان راازوی رنج بیشتر ازراحت بود واگرصاحب طالع راجع بود دریازدهم وصاحب یازدهم راجع بود مولود متلون وحال گردان باشد واگرصاحب طالع ازصاحب حادی عشر منصرف شود مولود ازدوستان ببرد ودوستان راضایع گذارد وبدوستی او التفات نکنند وبردل مردمان گران باشد وکس اورادوست ندارد دلایل کسانی که ازدوستان رنج بینند چون ثالث ازطالع ثوریامیزان بود ومریخ بدین برج ثالث بود ازطالع مولود ازدوستان بلا بیند واگرزحل دربرج ثالث بود ازطالع مولود ازدوستان بلا یابد وازیشان رنج یابد واگرخداوند سهم ازطالع درششم بود مولود رنج بیند ازدوستان واگربیت الاصدقا سنبله بود مولود را دوستان ضایع گذارند وبدوستی او استخفاف کنند واگرنحسی درین برج بود قصد هلاک او کنند حکم خانهٔ دوازدهم اگرنحس دردوازدهم بود وقوی حال وسعود ساقط بود مولود رااعدا بسیار افتد وغوایل او جویند واگراین نحس مریخ بود مولود بدست دشمن هلاک شود ودرقتال وحرب اورا بگیرند وبکشند واگرزحل بود اعدا اورا درحبس وبند دارند تا هلاک شود واگربرج دوازدهم ثابت بود دشمنان مقیم دایم بود وعداوت کنند وگاه گاه صداقت نمایند واگرصاحب

غوائل که

ثانی عشر سعدی بود اما ساقط بود و درین خانه هیچ نحس نبود مولود را دشمنان
زمانی دشمنی بگذارند و زمانی عداوت نمایند و اگر درجهٔ بیت الاعدا
قوی بود و درجهٔ بیت الاصدقا ضعیف دوستان ضعیف باشند و دشمنان
قوی بر صدایق اگر مقابلهٔ نیرین نحس بود مولود را دشمنان بسیار بود
و اگر مریخ بر طالع بود مولود تیز خشم بود و بسیار دشمن علی الخصوص که
طالع نهاری بود و اگر قمر ناظر بود بلا بیند از دشمن اگر بیت الاعدا برج
ذوجسدین بود و مستولی بروی در برج ذوجسدین و سهم الاعدا و مستولی
بروی در برج ذوجسدین و سهم الاعدا مستولی بروی در برج ذوجسدین
مولود را دشمنان فراوان باشند و اگر بیت الاعدا استارکان بسیار باشند
اعدای مولود بسیار باشد و اگر جوزا بیت الاعدا بود مولود را دشمنان
بسیار بود ضعیف باشند و بروی دست نیابند و اگر سرطان بود مولود
زیردست دشمنان باشد و پیش ایشان تضرع کند و از ایشان ترسد
و اگر میزان بیت الاعدا بود مولود را دشمنان بسیار بود و هیچکس با وی
نیامیزد الا که با وی مخاصمت کند و اگر حوت بیت الاعدا بود او را دشمنان
باشند بجرمی که از وی شود و بقصدی که وی با مردم کند و کسی را که اینها همی افتد
دران بیک هم این حکم دارد و اگر دلایل اعدا و مستولی بر طالع ناظر باشند
مولود را دشمنان بسیار باشند دلایل آنکه با دوست دشمنی و با دشمن دوستی شود

دران

بختیارنه

دران سال که جان الختار در درجهٔ طالع نحس بود و این نحس در وقت تحویل
در طالع تحویل دوست بوده بود که دران سال آن دوست دشمن بود
هر وقت که زحل یکی بموضع مشتری دیگر رسد میان ایشان دوستی بود
و اتحاد از جهت ضیاع و دهقانی و اگر زحل بموضع مریخ رسد یا مریخ
بموضع زحل دیگر میان ایشان دوستی بود که دایم نماند و اگر زحل و زهره در دو
طالع بمکان یکدیگر رسند از جهت زنان میان ایشان بالهو و طرب دوستی
افتد و اگر زحل و عطارد بموضع یکدیگر رسند و در دو طالع میان ایشان
شرکت و اعوان افتد مشتری و مریخ اگر بمکان یکدیگر رسند
دوستی افتد میان ایشان از جهت لشکر اگر مشتری بجای زهرهٔ دیگر
رسد بسبب زنان دوستی بود و مشتری و عطارد از جهت علم دوستی
خیزد میان ایشان از جهت قباله و خصومت شرعی داوری افتد زهره
و عطارد دلیل معاشرت نیکو بود دلیل کسانی که با یکدیگر دشمن باشند چون
نیرین بر مقابلهٔ یکدیگر باشند و طالع مقابل یکدیگر و چون دو شخص خصم
باشند اگر سهم السعادة در یک طالع بر تربیع و مقابلهٔ یکدیگر بود میان
ایشان عداوت بود و از یکدیگر رنج بینند و اگر طالع یکی دوازدهم دیگر
بود یا درجهٔ طالع یکی نحس دیگر بود یا موضع نیرین یک موضع نحس دیگر
بود میان ایشان خصومت بود و چون نحس بدان موضع میرسد بتحویلی که

یاد کردیم دران وقت آن خصومت تازه شود تا که سعدی بجرم یا بنور
بدان موضع رسد واللّه اعلم **در شناختن انکه دشمنان مولود از کدام صنف
باشند** هر گرا استولا بر ثانی عشر آفتاب بود و دشمنان او سادات و یا علویان
باشند واگر مستولی بر دلایل اعدا صاحب بیت الاخوة باشد از خویشان
باشند واگر صاحب رابع باشد از آبا باشند واگر صاحب بیت الولد بود
فرزندان باشند واگر صاحب سادس باشد خدمتکاران و بندگان
و زیر دستان باشند واگر صاحب سابع بود ازواج باشند واگر صاحب
تاسع باشد غربا باشند واگر صاحب عاشر بود ملوک و علما باشند واگر
صاحب بیت الرجا باشد برادران باشند واگر صاحب خانهٔ دوازدهم مستولی
بود بر دلایل اعدا مولود یا صاحب طالع مولود دشمن خود بود و همیشه با وی
از مکر و دشمنی آن بکند که وی با خویشتن کند واگر سهم الاعدا در یازدهم
بود یا در ثالث یا در خامس یا در تاسع مولود را دشمنان باشند اما هیچ
دست نبود اعدا را بروی و بهتر آن بود که سهم در ثالث و تاسع بود
و دشمن او را دین و عقل بود و اقدام نکند بر معاصی واگر سهم الاعدا با ثانی
و سادس و ثامن و ثانی عشر بود مولود قلیل الاعدا بود و قصد هیچ دشمن
زیانکار نبود واگر سهم الاعدا در بیت المال بود دشمن با وی از جهت
مال کنند واگر در نهم بود از جهت علم و دین واگر در سابع بود از جهت ازواج.

واگر

واگر در عاشر بود از جهت عمل سهم برین قیاس **دلایل کسانی که بر اعدا ظفر
یابند** عطارد در خانهٔ وی بود و قوی حال مسعود بر دشمنان ظفر
یابد و زیر قدم او باشند واگر مریخ و زهره در مغرب بود یا در وتد
چهارم مولود بر دشمنان ظفر یابد دشمنان او را تواضع نمایند واگر صاحب
ثانی عشر محترق بود یا ساقط یا منحوس یا در موضع غریب بود اعدای مولود
اندک باشند و آفات بدیشان برسد واگر صاحب طالع بیکدیگر ناظر باشند
مولود از دشمنان نجات یابد و هیچکس توقع عداوت او نکند واگر صاحب ثانی
عشر در شرف یا وسط السما بود مولود بر اعدا قوی گردد واگر صاحب ثانی عشر
بود عملی کند که ازان شرم دارد واگر صاحب طالع بتثلیث صاحب ثانی
عشر بود مولود را دشمن نبود و آنکه باشد بظاهر دوستی نماید و عداوت آشکارا
نکند **دلایل ستور زینت چون اسپ و استر و خر** دلیل دوازدهم و مریخ اگر
مریخ مشرقی بود در برج ذوات الاربع قوایم در اسد در وسط السما یا در یازدهم
و مشتری با آفتاب بوی ناظر مولود را زینت بسیار بود واگر مریخ خداوند
طالع و خداوند اجتماع یا استقبال مقدم طالع بود یا مستولی با ثانی عشر مریخ
مولود را ستوران نیکو بود واگر مستولی ثانی عشر بر برج ذوات الاربع قوایم بود
و سعدی با وی مولود را ستور زورمند بود واگر برج دوازدهم ماثر بود
و زحل در وی بود مولود را بلا رسد و رنج از جهت ستوران خاصه

که از برج خانهٔ مریخ یا خانهٔ مشتری و اگر مریخ قوی حال بود در حمل و مثلثات
او مولود را استوران بود از اسب و استر و خر و از آن منفعت یابد و اشتر
اگر مشتری بوی ناظر بود و اگر در مثلثات خاکی بود مولود را مواشی
بسیار بود و اگر در مائی بود خر او را زیانکار بود و اگر طالع قوس بود و مریخ
در طالع بود یا بر تثلیث و تسدیس طالع مولود ستوران نیکو دوست دارد
و از آن منافع یابد و هر که را طالع قوس بود درجهٔ سیزدهم او را اسب
موافق و هر گز که اسب گران مایه نباشد بر جمله قوس را ستوران بغایت
موافق بود و هر که را طالع جوزا و سنبله و قوس باشد یازدهم او برجی
ذواربع قوائم باشد و آفتاب بمریخ ناظر بود نظری مقبول و مریخ در برجی دو
ذواربع قوائم باشد او را ستور بود و اگر آفتاب و مریخ مسعود باشند
سعادة یابد از آن والله سبحانه تعالی اعلم و احکم فصل ششم از کتاب

در احکام بودن کواکب در بیوت حدود و وجوه و مثلثات

کفتار کواکب در بیوت و حدود از کفتار حجازی زحل در خانهٔ خویش مولود را
با عظما دوستی بود اندر طالع شبی مولود مهجور و رنجور و مستقام بود اندر خانهٔ مشتری
مولود یکی را به پسری گیرد و جایز بود که نه فرزند خویش را بپرورد و در پیش اماکن
و مردمان بسیار بود اندر خانهٔ مریخ مولود سنگین دل بود و افعالش
ناشایسته بود و در خانهٔ آفتاب، در وی پر مولود بزرگوار بود و خداوند

مال

مال بسیار بود و در خانهٔ زهره در امور تزویج شایسته نبود و مولود
را بود که دو زن بردارد و در خانهٔ عطارد مولود خبر دهد از اسرار
کتب و در کلام فأفأ بود و یا سخن بسر زبان کوید و حسود بود و او را
بسببی کینش رنجی رسد در خانهٔ قمر مال خویش تباه کند و او و مادر
باشند و اوجاع اندرونی بود و یرا مشتری در خانهٔ خویش مولود
مستغنی بود از مال و بزرگ قدر بود بنزدیک ملوک و جایز بود که
از ائمهٔ دین بود در طالع شبی مولود روز بروز زندگانی کند
و دل در دنیا نه بندد و فردا را نگیرد فاما کارش فروبسته نبود
در خانهٔ زحل مولود را هیچ قدر نبود و ذکر فاما در معاش درویش نبود
در خانهٔ مریخ امیری بود از امراء و در همهٔ عملها مقبل بود و در خانهٔ
آفتاب مولود زیباشکل بود و اگر در وتد بود در مایلی الوتد و یا وی زحل
و مریخ نبود بسیار ملک بود و بیش تشریف و تعریف یابد خصوصا در
میلاد نهاری در خانهٔ زهره مولود مذکور بود و زنان بزرگوار بزنی
کند و جایز بود که زن برادر را بزنی کند و از جهت زنان اموال
یابد و اگر نویسنده بود یا معلمه بود و اهل خیر بود و در خانهٔ عطارد
کارفرمای لشکر بود و دانا و امین و از آن شادی بیند و در خانهٔ
قمر مذکور و نیکبخت و بزرگوار و با خطر بود و جایز بود که از ائمهٔ دین

ناتوان،

معلمه

وقاضی اسلام بود **مریخ** در خانهٔ خویش مولود مذکور بود بی نیاز از مال
دنیا بود و از اهل لشکر بود و اگر طالع شبی بود و اگر روزی بود مولود
شریر و بسیار آفت بود خصوصا اگر در عقرب بود و سعود نظر ندارد
و او را بیم بود از جای بلند بیفتادن در خانهٔ زحل دلیر بود و نشاط
کنند و تمام کند هرچه بدان ابتدا کند و مال مادر و پدر تلف کند
و در خانهٔ مشتری سواری دلاور خاصه که مشتری نظر دارد و قهر
کنند و دوست دارند بزرگان در خانهٔ آفتاب دلیل هلاک
مادر و پدر بود و علتی رسد اندر شکم او را یا زخم از آهن یا
از آتش یا از لگد ستور و دشوار کار بود و مرگش ناگاه بود و در
خانهٔ زهره مولود با زنان خویشان زنا کند و زود وی را کار زنان ملتبس شود
فاما از بلای خالی نبود اندر میزان آفت بود وی را از آتش و آهن و در ثور
زانی بود و کنندهٔ فواحش در خانهٔ عطارد مولود با فهم بود فاما بدمذهب
و بدعیش بود و در میان مردم او را نام بد بود و روا بود که معلم لوطی بود
یا داعی بود در دین باطل و دشمن بسیار دارد و در خانهٔ قمر جلد بود
نه کاهل در تدبیر معاش موفق نبود و او را در راه اعداء بیماری رسد
ناگاه بمیرد خاصه که مولود نهاری بود مگر که بعضی از سعود نظر دارد
آفتاب در خانهٔ خویش در میلاد نهاری توانگر و صاحب فرمان بود و در

میلاد شبی اندک عقل بود و در خانهٔ زحل خوش نفس و مزاح کننده بود
و در خانهٔ مشتری دلیل جلادت بود و کفایت در امور دنیا و رئیس اهل
خویش بود و تربیت نیکو یابد و با زن پدر و با کنیزک پدر و با خویشاوندان
فساد کند در خانهٔ مریخ در عقرب دلیل بیماری و رنج و اندوه و پدرش
را مرگ بد رسد و از وجع المفاصل رنجور بود در حمل دلیل شرف
و بزرگواری بود خاصه که حمل دهم و یازدهم بود در علم هیئت و نجوم
بغایت دوست دارد و در خانهٔ زهره شناسا بود و کارهای او را
کشف افتد و صادق النیه و دوست دارنده علوم و اشعار بود و در
خانهٔ عطارد بسیار سخن و نیکو شمایل و منجم و بسیار حیله باشد و در
خانهٔ قمر خداوند زلت بود و در جوانی کارهای ناهموار کند و معدهٔ
او تباه بود و دل ضعیف **زهره** اگر در خانهٔ خویش بود مولود را
بیماری بسیار بود زنش پیش از وی بمیرد و اندر میلاد دلیلی زنان
وی رغبت کنند و اتصال وی با زنان بزرگوار بود و در خانهٔ زحل
از فرزند بی بهره بود جایز بود که عقیم بود و کنده بغل و در حدیث با زنان
خویشان فساد کند و از آن سبب آفت و زشت نامی یابد و در خانهٔ
مشتری در زنان نیکو و زناشویی و با کنیزکان نشست و خاست کند
و غیور باشد و در خانهٔ آفتاب در کار زنان بی بهره بود و طبع او

میل بکنیزکان و مردان ریش دار آورد و با مردان ریش دار لواطت
کند و کنند بغل بود و اگر زن بود نا شایسته بود در خانهٔ عطارد و فرزندان
او اغلب دختر باشند و مولف بود مصور یا نساج یا عطار یا نقاش
در خانهٔ قمر کنند بغل بود و با زنان بزرگان فساد کند و زمانی از دی
رنجور باشد **عطارد** اگر در خانهٔ خویش بود عالم بود و خوش آواز
یا تاجر بود و در خانهٔ زحل گران زبان و گران گوش و از اینه دل تنگ
و در خانهٔ مشتری نادر بود و کاتب ملوک بود یا قضا کند در خانهٔ
مریخ با فهم و اما دروغ بسیار گوید و حرام خوار بود در نوشتها تزویر
کند و مردمان ویرا بد گویند و همیشه وام دارد و در خانهٔ آفتاب
قوی خاطر بود و نیکو ظن بود و در خانهٔ زهره خوش آواز یا مقری
بود یا مطرب یا زرگر مزکی بود یا حکیم آهسته و شایسته و نیکو منظر
واقف بر اسرار **قمر** در خانهٔ خویش در میلاد لیلی مولود با شرف بود
در نهاری غریب بود و در رنج از مایه و در خانهٔ زحل بطال و کاهل
بود و مقصور در کارها و در خانهٔ مشتری نیکو سخن بود و در میلاد روزی
زنا کند با خویشان و در میلاد شبی اهل خیرات بود بسیار شر بود و دلیر
و جنگی و جایز بود که دزدی باشد و در خانهٔ آفتاب مستقام بود از دل
و سل و معده رنجور باشد خاصه اندر اسد و از حرب میانه و در خانه

زهره نیکو منظر بود و محبوب بنزدیک خلق و خوش آواز
بود و خلق را از سخن او فایده و در خانهٔ عطارد بسیار سخن بود و
کودک طبع و بازی کنند و فساد کنند از طریق معهود **احکام**
حدود از گفتار حجازی زحل در حد خویش مولود بزرگ نفس بود
و عزیز و خداوند مال و از بیماری نجات یابد و اعمال سلطانی کند
و چون سعدی نظر دارد حکمش زیادت شود اندر حدود مشتری
مولود بسیار مال بود در اول جوانی مال خویش تلف کند و بعد از آن
عز و شرف یابد و از اولاد خیر بیند اندر حدود مریخ مادر یا پدر
مولود غریب باشند و میراث تلف کنند و در حدی زهره از درد
شکم رنجور باشد پدرش پیش از مادر بمیرد و او را از دو زن دو فرزند
باشد و از ایشان رنج یابد و از مجامعت بس قوتی ندارد زندگانیش
ناهموار بود تا سی و شش سال در حد عطارد مولود بسبب زنان رنج
یابد و بهر فرزند دردمند شود و مذکور و متهم باشد **حکم مشتری**
در حد خویش مولود بکارهای بزرگ مسلط گردد و فرزند فرزند را
بیند و مال حلال یابد اندر حد زحل رنج رسد او را و در بند او
فتد و بر اسرار زنان مطلع باشد در حد مریخ دلیل بود بر شوی
عظیم و اگر سعد نظر دارد بهتر بود و فرزند پیش از وی بمیرد در حتری

زهره مولود زنی پارسا خواهد و بعضی از امور ملک در یابد و جایز باشد
که معاش وی از تجارت بود یا از جهت کسب و جایز بود که این
ملوک بود و عملی از قضا و حکومت کند و اندر آخر عمر از فرزند فرزند
نیکوئی بیند اندر عطارد مولود مطلع بود بر اسرار علوم و اورا گرامی
دارند و محترم **مریخ** در حد خویش غازی بود و محمدت یابد بسبب سلاح
و اگر سعدی ناظر بود بعضی از مراتب مملکت یابد فاما دشمن بسیار دارد
حدی زحل مرگ فرزند خویش بیند در حدی مشتری بسیار مال یابد
و بیماری رسد ویرا و حکم گردد ویرا که عقلش زائل گردد و سفر بسیار
کند و مال خویش هلاک کند و در حد زهره بدحال بود و در کار زنان
و ویرا با زنان خصومت باشد و فرزندان در طفولیت بمیرند
و مال بر زنان نفقه کند در حد عطارد مولود نبود و خلق محمود
و دوست نبود و عملی که کند غیری در آن باوی مشارکت کند **آفتاب**
در حد زحل مولود دراز زندگانی بود نیکبخت و بفرزند شاد بود اندر حدی
مشتری مولود مهتر اهل بیت خویش بود و عاقبت وی بخیر بود و اندر
حد مریخ مولود زود خشم گیرد و آهن بعضوی از اعضا برسد
یا بجراحت یا بمعالجه در حدی زهره مولود زنان را دوست دارد و حکیم
بود که اندر بقعه بزرگوار مجاور بود و هر چند که عمر زیادت شود احوال

نیکوتر

نیکوتر گردد در حد عطارد مولود از کتابت زندگانی کند و سخن
بصواب گوید و اورا دختر و پسر بود و اورا نیکو دارند **زهره**
در حد خویش مولود شادمان بود و در میان اهل خویش عزیز و مکرم بود
اندر حد زحل مولود را غمی رسد و از زنان رنجور بود خصوصا
از آنچه سبب ساخته بود اندر حد مشتری مولود شاد گردد از هر چه
بدست خویش کند و عالم و مذکور بود و رئیس اهل بیت خویش بود
و زنی پارسا و عاقله دارد اندر حد مریخ اندر تزویج بدحال بود
و از فرزندان و زنان بلاها بوی رسد و در حدی عطارد مولود از اموال
شادمان بود و انتفاع یابد از لهو و طرب و سرور و اموال
و عطایا بد از ملوک و رئیس قوی بود و اعدا را بمراد دل بیند
و اگر در برج ذوجسدین بود بلندی یابد اندر کارهای خویش
عطارد در حد خویش مولود میان مردمان بزرگوار بود و خداوند
اوامر و نواهی بود اندر هر موضعی و واقف بر اسرار علوم و کتب
بود و سفر بسیار کند و مذکور بود و جایز بود که دبیری ملوک کند
و از آن شادی بیند اندر حدی زحل دلیل بود بر اختلاف میان
او و میان برادران او و از کار زنان بهره مند بود و سفرهای
دور کند و جایز بود که در چشم خلقی دارد در حدی مشتری

دلالت کند که مولود عالم بود باسرار علوم بازرگان و مال دار بود در حدی
مریخ دلیل کند که بلای بسیار رسد بمولود واورا بر هیچ کاری ثبات نشد
وجایز بود که عقل او زایل کردد و در حدی زهره مولود توانکر و شادمان
بود از جهت زنان و رئیس ایمهٔ دین بود و اکر در خانهٔ خویش بود
و روزکاری دراز در عزّ و ناز و در کرامت درنک کند **قمر** در حدی زحل
مولود را مصیبت رسد و مال تلف کند در حدی مشتری معاش وی
از تجارت بود و سفر کند و در سفر مال کسب کند در حدی مریخ
مولود زود خشم کیرد و سلاح پوشد و معاش او از آتش و آهن بود
واز سلاح و بهایم و سپاه او را مضرّت رسد در حدی زهره
عظیم القدر بود بسبب زنان و زنان را بخواهد و اهل بیت را مهی لعنت
کند در حدّ عطارد متّقی بود در امور کتاب و بسیار شهوت بود
و امور ملوک بوی تفویض کنند و از کتاب نیکوئی یابد **در ساعات** ولادت **احکام**
ایّام از کفتار رجازی چون ولادت روز شنبه بود در ساعت دوم **اول یا**
یا دهم سلامت نیابد مستقام باشد و او را القهر بکشند و اکر روز یکشنبه
بود در ساعت اوّل یا چهارم یا هشتم و یازدهم رئیس باشد با بها
و نعمت و تجمّل و جماع بسیار کند و چون روز سه شنبه بود در اول یا ساعت
و پنجم و ششم و هشتم او را باهن بکشند بقصاص یا بظلم و اکر روز شنبه بود

ساعت

ساعت اول یا دوم یا سیوم یا هشتم بلند نام و بزرک و بلند قدر شود و اکر روز
آدینه بود در اوّل ساعت و دوم و سیوم و پنجم و هشتم و نهم شقی
بود و سفر در یا کند روز چهار شنبه در ساعت نخستین و چهارم
و پنجم و ششم و هشتم منجّم بود در افعال خویش متفکّر بسیار چیزها بود
و صاحب علم و حکمت بود و اکر روز پنجشنبه بود در ساعت اول و دوم
و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم مولود والی بود متقلّد اعمال شریف
و خطیر **اندر ثوابت از کفتار رجازی** احکام بر حد طالع سماکین و نسرین و ردف بر درجهٔ
طالع و عاشر مولود مذکور و غنی و شریف و بسیار علم بود و حسن السیره
و منتعم بود و علوم بطبع خویش استخراج کند و اکر سعود بدرجهٔ طالع
و عاشر ناظر باشند ملک عظیم دهد و قلب الاسد و قلب العقرب و شعر
یمانیه مولود بزرکوار بود و بر دست وی کارهای بزرک بر آید اما عاقبت
کارش نیکو بود رجل الجبار الیسری شرف منکب الجوزا و عین الثور مولود
بسیار مال و غنی و صاحب ضیاع و غلات بود و دهقانی او را ملایم
بود ربای شمالی در عقرب متفکّر و صاحب خاطر و مصنّف کتب باشد
و حکم رأس الغول همان است و سهیل دلیل ملک عظیم بود اما تاثیر سهیل سعادت
و آن کند بنحوست در جانب جنوب بیش اثر کند عیوق و منکب الفرس
رئیس و لشکرکش بود و حکمت دوست دارد و ذکر جمیل بود او را میان مردم

النوم

اما عاقبت کارش نه بخیر بود زحل قنطورس و آخر النهر نفوذ زیرک نفس
و واهی بود و کثیر النکاح بود عنق الاسد و صرفه و ظهر الاسد نیکو زندگانی
و بسیار مال و مذکور و مشفق بود اما او را از جهت تزویج رنج و بلای بود
و بران عظیم سعادت که بر درجهٔ طالع بود یا بر درجهٔ آفتاب افتد
مولود مستولی بود بر بلاد و خلق بسیار و اگر عاقبت امر جدا باشد
سعدین بسر علم و حکمت دلالت کند و بزرگ فتد و در میلاد لیلی
از شعرا و معانی شجاعت اقتضا کند و از قبل الجبر یافت از انواع علوم
دلائل بودن کواکب در خانها از گفتار فلاطن زحل در برج طالع
و این خانها بتسویت کوشش باید داشت در احکام نه بر حسب تا چهل
و شش سال مال تلف کند و بعد از آن کار او نظام پیوندد در دوم
اندک فرزند بود و اندک مال و بر روی او عیبی بود و پدرش نود بمیرد و
دشمنان بسیار دارد و با اشراف مخالطت کند و آخر عمر او نیکو بود
در سیوم خواهران و برادران ناکه برادری مهتر باشند نکبت رسد
و آخر عمر او از اول بهتر بود در برج چهارم نیکو صورت بود اما بدخوی
بود و جوانمرد و مراعات دوستان کند کریم عهد و مال بدست آرد
و خرج کند و از شهری بشهری انتقال کند در پنجم درست مزاج و نیک بود
و در شهر خویش محترم بود و میراث مادر و پدر زیادت چیزی نیابد و از

اشراف

اشراف و غربا خیر یابد در ششم درویش بود و میراث مادر و پدر
نیابد و در مساجد و در محافل صدقه خواهد در هفتم کارش میانه بود و سفر
بسیار کند و درویش بود چون بزاد بر آید حالش برتر شود و همیشه از ازواج
و شر کار رنجور بود در هشتم بدخو و متکبر بود و روزگار بیشتر در غربت
گذارد و در سفر بلا بیند و در نهم نیکبخت بود و مقدم جماعت بود و بنزدیک
ملوک و سلاطین معرفت دارد و میراث یابد در دهم در شهر خویش صاحب
فرمان بود و عاقل و حکیم و با رای و تدبیر و اعمال بزرگ کند و مال
بسیار جمع کند و بدست آرد مزور بود و در یازدهم غریب بود
و در غربت مال و نعمت یابد و لیکن از فرزندان بلا و اندوه و مصیبت
بیند تا چهل و دو سال شاددل بود تا آخر عمر در دوازدهم پیوسته
مسافر بود و در خانه و وطن کمتر روزگار گذارد و در سفر او را رنج آید
شناختن مشتری در طالع نیکو معیشت بود و جواد و شناختهٔ ملوک
و صاحب فرمان در وطن خویش اما اندک فرزند بود در دوم و در سیوم
نیکو خلق بود و پارسا و صادق القول و توانگر و محترم بنزد ملوک
و با رای و تدبیر در چهارم زاهد و عاقل و حکیم بود و هر علوم که آدمی توان
دانست او را از آن نصیب بود و در شهر خویش معروف بود و توانگر
بود اما مرگش در خوف و عذاب باشد در پنجم مذکور بود در شهر خویش

معروف بنزدیک ملوک توانگر و جواد و نیکوخلق و رغبت کننده در زنان
و صالح بود و در آخر عمر خویش و پس از مرگ او را نام و ثنا بود میان مردم
در ششم گران جان و نیک طبع بود و زعر و بسیار خشم و اندکی فرزند
و گران سخن بود و بنزدیک خلق بی حرمت بود اما ظاهر بسیر بود و صدقه
بسیار دهد و مشتری در هفتم در ابتدای عمر درویش بود و هر چند که بعمر
برآید مال و حرمت زیادت شود و لیکن مرگ فرزندان بیند و فرزندان
بیشتر بر باشند در هشتم نیکوخلق و سخی بود و خیرات بسیار کند و ظلم و
ناهمواری دوست ندارد و در نهم نیکبخت بود و با بزرگان اختلاط دارد
و از اول عمر غنی بود هر جا که رود گرامی بود و در جوانی نکاح سازد و تا
با آخر عمر در سلامت و سعادت گذارد در عاشر با اشراف مخالطت کند
و از ایشان خیر فراوان بیند و مال مادر و پدرش زیادت شود و مذکور
و سعید بود و در یازدهم نیکبخت بود و معروف و درست مزاج و او را
ضیاع و مال بسیار بود و نیکوصورت بود و چشم او بفرزند روشن بود
در دوازدهم ضعیف مزاج و اندک عقل و او را مال تلف شود
و لیکن عفیف و نیکوخلق و مقدم اشراف و بزرگان بود شناختن
مریخ در طالع در شهر خویش و اماکن بسیار صاحب حکم بود و بنزدیک خلق
گرامی بود و غرایب علوم بسیار داند و از مردمان بترسد و مالی نهانی بدست آرد

وکارهای دقیق

وعلم

و علم سواری نیکو داند و مرگش بد بود و در دوم سفر دراز کند و در خدمت
سلاطین و وزرا و بزرگان گرامی بود و دشمنان بعضی از اموال او ببرند
و زود میرد و در سیوم فحاش و سخت خصومت بود و از خدای تعالی و از
خلق شرم ندارد و در اسفار او را رنج رسد و با خویشان بدکردار بود
و در چهارم پدران او را عیب بود و او دزد و فاسق و فاجر بود و
عاقبتش کشتن بود و در پنجم مذکور دل‌آگاه بود و از امرا و اشراف
کرامت یابد و ضیاع بسیار جمع کند و مرگ او نیکو بود و در ششم
در غربت روزگار گذارد و سختی و بلا بوی رسد و تنگ دل و غصه‌ور
و بیماری بسیار کشد و در هفتم بسیار اندیشه بود معروف در شهر
خویش صادق و آنچه داند منصف و از کار زنان بی بهره و در جوانی
بغربت افتد و سفر بسیار کند و در آخر عمر مال و حرمت یابد
و در هشتم معیشت او دشوار بود و بیماری کشد و بدبخت بود و در نهم
نیکوخلق بود و عفیف و اما در وی دها و مکر بود و سخت خصومت بود
و متعصب و از خصمان مال کسب جمع کند و بر تن عیب بود و از
جای بلند یا از ستور بیفتد و سفر بسیار کند و در عاشر سفر بسیار
کند و شادی و توانگری یابد و چون عمر زیادت شود غنی و محترم بود
و در یازدهم مسلط بود در شهر خویش و معروف و همه چیز نگاه دارد

وبا مردمان مراعات کند و صدقه دهد و هرکجا که رود مقدم و محترم بود
و در دوازدهم در کودکی رنج و بلا بیند و بیماری رسد و او را فرزند زاد
بزاید درست مزاج شود و مال زیادت شود و به فرزند شاد شود ه
دلیل آفتاب در طالع نیکو روی و مذکور بود و امین ملوک بود
با خطره برحسب سعادت آفتاب در دوم نیکو معیشت بود و اما
از مال دیگران زندگانی کند و در سیوم مقدم اهل بیت خویش بود
و خویشان از وی شادی بینند و در چهارم میان او و پدر و مادر مفارقت
افتد و بیماری رسد او را در پنجم مذکور بود در شهر خویش و عالم و حکیم
و مسلط بر خلق و بسیار سخت دل و در ششم در چشم او عیبی بود نه فرزند
خویش را پرورد یعنی که یکی را عیالش با کنیزکی بروی بسته باشد و وی
بفرزندی بپرورد و در هفتم ناخوش زندگانی بود و با زن و فرزند و مادر
و پدر و اما جاه و حرمت یابد و در هشتم بد بود مرگش و از جای
بلند بیفتد یا از ستوری و اگر مریخ با وی بود با آهن هلاک شود و در نهم
همیشه بر درگاه ملوک بود و حسن المعیشت بود و حالش در سفر نیکوتر
بود که در خانه و وطن و هرکجا که رود محترم و گرامی بود و در دهم در شهر
خویش مسلط بود و محترم و آخر عمر در یازدهم درست مزاج و نیکبخت بود
و همیشه شادمان و خوشدل بود و هرکجا که رود محترم و گرامی بود

و در دوازدهم

و در دوازدهم اورا از چشم خللی بود دلیل زهره در طالع حسن الخلق
بود و مهیب و رحیم و خداوند خیر باشد و آخر عهد در دوم هرچند
که عمرش زیاده میشود کارش نیکوتر میشود و سعادت و مال از زنان
یابد و در سوم نیکبخت و پارسا بود و با اقارب خویش نیکوئی کند
و امر معروف و نهی منکر کند و در چهارم شریف و مذکور بروی ثنا
گویند و بخیر در شهر خویش معروف باشد و کار ملوک کند و در شهر
خویش ولایت داری کند و خداوند مال و فرزند بود و در پنجم
مقبل و بزرگوار ثنا گوید و در ششم خداوند مال و نعمت بود ولیکن
دروغ زن و ظالم بود و مال بغصب و ظلم جمع کند و در هفتم کارش
از جهت بندگان نیکو شود و زنی پارسا بخواهد و دوست گیرد
و مضرت از آن سبب بحرمت و مال رسد و بدان سبب وی را بنکوهند
و وی ترک آن زن نگوید و در هشتم خبیث المعیشت باشد و درویش
و بر زنی پارسا مبتلا شود و بدان سبب از چشم مردمان بیفتد
و در نهم چون میلاد شبی بود نیکبخت بود و بنزدیک ملوک محترم بود
و در نهاری کمتر ازین بود و در دهم سعید و کامروا و توانگر بود
و در یازدهم نیکو خلق و محبوب بنزدیک بزرگان بود و خیرات
بسیار کند و پاکیزه نفس بود و خلق را از وی منافع بود و در دوازدهم

اگر میلاد لیلی بود در کار زنان بی روزی بود و زنی بد کند دلیل عطارد
در طالع نیکبخت و مال دار و محاسب بود و هر چند که عمرش زیادت
میشود توانگر میشود و بروی کس دست نیابد و در دوم آهسته و کامل و حسن
المنظر بود و نیکبخت و محب علم و معیشت او از علم بود و دشمنان و خصمان
بسیار دارد و عاقبت کار او از اول بهتر بود و در سیوم حسن الخلق
بود و میمون و کاری ملوک کند و بسیار دشمن بود و از جهت دوستان
او رنج رسد و از چهارم در اول عمر درویش بود و زمین و از زنان
و فرزندان اندوه بیند و بآخر عمر مال دار بود و از زن و فرزند شادی
بیند و از بعض مردمان بلا بیند در پنجم حسن الخلق و عاقل بود و شغل
و عمل بزرگان کند و بروی ثنا گویند در ششم اندوه گین و تنگ معیشت
بود و از شهر خویش بغربت شود و به بند و زندان مبتلا بود در هفتم
در غربت زندگانی کند و کاتب ملوک بود تا بآخر و زبان آور بود
در هشتم عاقل و عالم و کاتب و حکیم بود و اگر نحوس نظر دارد فقیر
و بیمار زود و منجم بود یا معبر در نهم معروف بود در شهر خویش و نیکبخت
و بجس تا بآخر عمر در دهم کاتب و فصیح بود و مذکور در شهر خویش
جاهی و حرمتی یابد و در وقتی توانگر بود و مال دیگر بدست وی افتد
و بروی بماند در یازدهم کاتب و عاقل و حکیم بود و اسرار کارها

براند و بود که منجم بود و توانگر و کارهای نیکو بر دست وی بر آید و با
اشراف مخالطت کند در دوازدهم عاقل و عالم و حکیم بود و در اول
عمر حکمت دوست دارد و مقبل بود و اقبال او بآخر عمر بیفزاید
و صالح المعیشت بود و پیوسته او را از زنان مال بود دلیل قمر در
طالع حسن المنظر بود و عاقل و سعید و خداوند شرف و خلق بسیار
بوی اتصال دارند و بوی حاجتمند باشند مالاً و جاهاً و دراز عمر بود
و چون قمر مسعود بود و بر خلق بسیار مقدم بود و در دوم در اول عمر
شدت و بلا بیند و همچنین در آخر عمر او بهتر بود در سیوم عمری
دراز یابد و مهتر اقربا باشد و در غربت مال و جاه یابد و عمل ملوک کند
و در چهارم مسافر بود و او را از شکم رنج بود و علتی و عمر در شرف
گذارد و در پنجم توانگر بود و با ملوک مخالطت کند و موافقت دارد
و سفر بسیار کند و ملوک او را چون فرزند دارند و اگر مسعود بود
قمر در همه عمر در نعمت و راحت و عافیت گذارد و در ششم در اول عمر
شدت بیند و از سفر مال و جاه یابد و حسن الخلق و واسع الید
و پاکیزه نفس باشد صدقات بسیار دهد در هفتم معیشت او
میانه بود و زنی کند و بدان سبب نام بد بروی نهند و در شهر و وطن
خویش زندگانی او ناخوش بود و در غربت مال و حرمت یابد.

میانه عمر

و راحت

و در هشتم توانگر بود و خلق بوی حاجتمند باشند و اگر در خانهٔ خویش
باشد صاحب دها و خدیعت بود و در نهم خویشان او از وی خیر
یابند و سفر کند و سلامت یابد و هر کجا که شود گرامی بود و تحویل کند
از زمینی بزمینی و مال جمع کند و توانگر و مذکور بود و در دهم مذکور
بود و مسلط بود در شهر خویش و هر که بمرتبت از وی بیشتر بوی
حاجتمند بود و سفر کند و غزو توانگر و با وطن رسد و در یازدهم
مادری پارسا دارد که روزگار در صلاح و عفت گذارد و مولود محترم
بود و در شهر و وطن خویش و با خلایق احسان کند و حوایج و مقاصد
او زود برآید و در دوازدهم عمر مادر و پدر او دراز بود و نیکو خلق
و صاحب شرف بود و صدقه بسیار دهد و اما اندک مال بود و ایزد

بود و

تعالی سبحانه اعلم و احکم بالصواب احکام بعد کواکب در حدود بر مذهب رومیان
و کلدانیان زحل در حد خویش مولود خداوند ولایت بود و اسفار
بسیار با رنج و دلمشغولی اما عاقبت بخیر بود و مال و ضیاع یابد
و خلق بوی محتاج گردد و در حد مشتری مولود توانگر بود و مال بسیار
جمع کند و اما در جوانی بعضی تلف کند و مهتر اهل و بیت خویش بود
و بعد از آن سی و هشت سال کار او از فرزند او نیکو شود
و احوال او متفاوت بود و در سعادت و نحوست تا سی و شش سال

عمارتها

عمارتها کند و کارهای خطیر بر دست وی برآید و در حد مریخ بد حال
بود و معروف از اقارب او را بکشند و تا سی و دو سال از زنان
رنجور بود پس سفر کند و از کار بد رنجور بود و در عبادت حق تعالی
رنج کشد در حد زهره شکم شکسته بود و پدرش پیش از مادر میرد
و او را از دو زن دو فرزند بود پس راحت و آسایش یابد و او را بود
که فرزند دیگر را پرورد و قوت شهوانی او ضعیف بود و بعد از سی و شش
سال بملوک قرب یابد و اگر سعد بدین حد ناظر بود از مال
و زن و فرزند شادی یابد و عاقبت او خیر بود و در حد عطارد
مولود را در زبان خللی بود و فرزندان او کوتاه عمر باشند و در آخر
عمر او را هیچ فرزند نماند خاصه که زحل صاحب خامس بود و عزیز
نفس بود و بخصومات مبتلا بود و از زر و سیم مرگ بود و تجربت و محنت
او بسیار بود مشتری در حد زحل صاحب تخلیط و بلا و شر بود
و از بعضی نجاة یابد پس حال او نیکو شود و بر اعدا ظفر یابد و از
دهاقین روزی منفعت و زمین و بوستان دوست دارد و از میراث
مالی یابد و بر زنان شاد دل شود و با اول عمر بمرگ فرزندان غمگین
شود و روا بود که در دین و شریعت منزلتی یابد در حد خویش
مولود را مال و نعمت بود و از عمل ملوک حظی یابد و تجارت او را

موافق افتد و نفع بسیار دارد و عمر در سفر گذارد و در حد مریخ
خویشتن در شر و خصومت افگند و او را جراحت رسد و بود که
فرزند او بمیرد و او فرزند دیگری پرورد و در حد زهره زنی یار
نخواهد و از تجارت و کتابت روزی مند بود و از هر چه بدست
خویش زند روزی مند بود و عمارت و دهقانی دوست دارد
و نزد ملوک محترم بود و جایز بود که خیرات فراوان بدست وی
برآید و در حد عطارد مولود ماهر بود و در کتابت و علم بدقایق
آن و گرامی نزد عوام و شادی جان و فرزند و بود که در شهرها فرمان
دهد و اموال جمع کند و عاقبتش بخیر بود **مریخ** در حد زحل دلیل
هلاکت و مرگ برادران بود و خویشان و فرزندان و پیوسته در غربت
و رنج بود تا سی و دو سال از عمر او بگذرد و بعد از ین مال و عمل و حرمت
حاصل آید و فرزندان تولد کنند و مرگش فجأة بود و در حد مشتری مال
جمع کند و تلف کند و بیماری بسیار کشد با وقات سودا بر مزاج او
غلبه کند دیوانه شکل بود و بمرگ فرزندان رنجور شود و زنان او را
فرزند کمتر باشد و بسبب زنان خصومت و رنج کشد در حد خویش
دلیل غربت و سفر دراز بود و کار او از ورطه در کار سلاح و بزرگان
و امثال این خوض کردن در حد زهره مولود فاسق بود و بسبب زنان

رنج

رنج و رسوای بینند پس توبه کند و از زنان شادی بیند و پیوسته
و اندک در طبقات زهره با خصومت و دل مشغول بود و محمود الآثار
نبود و در حد عطارد آثار نیکو از وی حاصل و کارهای نیکو کند اما قدر
او را ایران کمتر شناسند **آفتاب** در حد زحل دلیل سعادت و ریاست
و استیلا بود بر اقربا و اشکال اگر زهره مسعود باشند و سعدی هم بدین
دو نظر دارد در ملک پادشاه حظ دارد و افر و نصیب کامل جمع کند و
بزن و فرزند شاد شود در حد مشتری دلیل ولایت داری و جامه فاخر
پوشیدن و منصب وزرا یافتن و بنده و زیر دست بسیار داشتن و بفرزندان
روشن چشم شود در حد مریخ دلیل علم و حکمت بود و کارهای خطرناک کردن بود
که بعض از اعضای او افگار شود در حد زهره از زنان شاد شود و زنان
بروی مشفق باشند و بود که با محارم و فساد کند و اگر مشتری بدین حد
نظر دارد با خویش عقد نکاح بندد و هر چند عمرش بیشتر میشود کارش نیکوتر
میشود و در حد عطارد دلیل لطافت و سخاوت و بلاغت بود و مردی
نیکبخت بود و از فرزندان شادی و حرمت و جاه یابد **زهره**
در حد زحل دلیل کاهلی و فساد نظر و اندک ثبات در کار زنان بود
و زنان پیر را بزنی نخواهد و بر جمله از زنان پیر و جوان رنج و بلا بینند
و در حد مشتری دلیل بود اهل فضل و هنر و مال بسیار بدست آورد

وشادی از هر کار که کند و مهتر و رئیس اقارب خویش بود و بود که زنی
نازاینده را بزنی کند و محمود العاقبت بود در حدّ مریخ از جهت زنان
رنج بیند و بود که از فرزند کهین رنج و بلا بیند و برجمله احوالش نامستقیم
بود در حدّ خویش دلالت دلی و برخورداری بود از کار زنان و بندگان
بسیار دارد و مطاع و مهیب بود در بلاد و شهرها و بفرزند نیکبخت بود
که واهب و عالم بود و خلق را با دین حق دعوت کند و مستجاب الدعوه و قرآن
و اخبار خواند در حدّ عطارد دلیل از فرزندان شادی و حرمت و جاه
یابد و از ملوک عطا و ادرار یابد و بود که مصنّف کتب بود بر بیشترین اهل
مسلط بود و نافذ الامر بود و نیکبخت بود و مبارک پی عطارد در حدّ
زحل مولود از خویشان رنج بیند و مرگ فرزندان بیند و از جهت زنان
بلا و رنج بیند و تدارک کند و بعض از کارهای خویش را و بود که یک چشم
او را خللی رسد و روزگار او بشولیده بود در حدّ مشتری عالم بود و در
کتب بسیار نظر کند و بر اقران رئیس و مقدم بود و او را ضیاع و اموال
بود پراکنده و او را فرزند بسیار بود و بر دشمن ظفر یابد و شیرین سخن و حاضر
جواب بود و حسود بود و در حدّ مریخ دلیل توانگری و توسع بود و بر اموال
بسیار دست یابد و بر قوم صاحب قران باشد و بود که مقدم علما و ائمه
باشد و عمارتها نیکو کند و در حدّ زهره مقبول بود میان مردم

وطبع صفرا بود او را و در کتب بسیار مطالعه کند و او را فرزندی بود که
چشم او بد و روشن بود و بنزدیک بزرگان محترم بود و از پیش
مرزوق بود و در حدّ خویش دلیل زیرکی و در رای و تدبیر بود و دلیل بلاغت
و فصاحت و مجادلت و نظم نیکو و فراخی در معاش بود و شادی از بزرگان
و ارباب مناصب و بخت از امور و کارها و بزرگی که درجه کبار ملوک یابد
و خوابهای نیکو بیند و بتعمیر و عمارت حاجت مند بود و از زنان رنج
بیند و از کار علم و دین شادی کند قمر در حدّ زحل بر زن و فرزند
اندوهگین شود تا سی و دو سال از عمر او بگذرد پس کارش نیکو شود و مال
بدست آرد و بر زن و فرزند شاد شود و در حدّ مشتری دلیل تجارت
و توانگری و سفر بسیار بود و بود که فرزند دیگری را تربیت کند و هر چند
عمرش زیادت میشود خلق بوی رغبت میکنند و بیشتر عمرش در عافیت
و سلامت گذرد و در حدّ مریخ عسرت بود و اهوال و بلای بسیار
بوی رسد و سلاح پوشد و با اهل سلاح مخالطت دارد و از
سباع و دواب رنج بیند در حدّ زهره دلیل بزرگان باشد که
با اهل و ولد شاد باشند و اول نکاح کسب زند و طلاق دهد و بود که در
زنان بسیار کند و اموال بسیار از تجارت و غیر آن جمع کند و از
سلاطین خلعت یابد و در حدّ عطارد دلیل علوم دانستن و مطالعه

ومطالعهٔ کتب بود و مال بدست آورد و عاقبت بخیر بود **دلایل حدود**
از گفتار بطلمیان زحل در حدّی خویش بسیار مال و محترم بود و بیماری سخت
رسد او را و از آن نجات یابد و بعضی از شغل شرع یا از اعمال ملوک
بوی تفویض افتد و از آن مال بدست آورد و بسیار مال و فرزند بود و خلق بوی
محتاج بود و در حدّی مشتری ملک دارد اما در اول جوانی تلف کند و آنگه
کارش نیکو شود و بعد از سی و هشت سال پس فرزند شاد شود و بعضی را از
درد دندان رنج بود و عاقبت او بر خیر و نعمت و حرمت بود و در حدّی
مریخ دلیل بود که مادر یا پدر مولود غریب باشند و درویش و فرزند مال مادر و پدر
هلاک کند و بود که او را ریش و جراحتی بود که با آهن آنرا معالجت باید کرد
و مال از هر گونه او را بدست می آید و بعد از سی و دو سال کارش نظام پذیرد
و بلوغ بت شود و در کار علما و ائمه خوض کند و از آن رنج بیند و در حدّی
زهره دلیل درد شکم بود و پدرش پیش از مادر میرد و او را از دو زن
فرزند بود و از زنان رنج بیند و روا بود که زنی کند که جماعتی از اولاد و اقارب
در وی بسته و او را در مذاکیر رنج پدید آید و اهل کار او بشولیده بود و پس
با اهل و ولد شاد شود و بود که در مسجدی یا مدرسه مجاور بود و در حدّی
عطارد از جهت زنان رنج بیند و مرگ فرزندان بیند و از آن بیم بود
دیوانگی بود و او را زنان نازاینده باشند و بود که اگر دلایل ولادت قوی بود

تا سی و ششم

در انج

در برج اناث که اول فرزند دختری بود و او زندگانی یابد چندانکه
آن دختر را عروس کند و نبیرگان را بیند و مهیب بود و مذکور
و از ملوک وقت زجری بیند و درویش شود چنانکه بقوت روز در ماند
مشتری در حدّی زحل بلا و رنج بیند و زیان مال و از تجارت
او را روی بود و اعدا او را گردن نهند و بر اسرار کارها مطلع شود
و اگر نحسی ناظر بود هر وقت که مشتری در حدّی زحل بود احتیاط باید
کرد از رنج و زیان در حدّی خویش بر کارهاء بزرگ مسلط و روا بود
که چندان عمر یابد که بطن سیوم از اولاد خویش بیند و عمر با نام
معروفه بسر برد و چون مشتری در حدّی خویش و منافع ملک یابد خاصه در
خانه و شرف و مثلثه و بود که تیمار مساجد دارد و اوقاف آن فرماید
در حدّی مریخ مولود رنج و بلا کشد و مرگش بد بود و فی بود که سبب مرگش از آغاز
بود و روا بود که بمیرد که از وی هیچ فرزند باز نماند و در حدّی زهره زنان
نیکو و پارسا کند و لیکن از آن رنج و خصومت و زیان بیند و بود
اعمال ملوک کند و بود که معاش او از تجارت بود یا از جهت کتب
و کار روزگار در خوشی و راحت گذارد و لیکن کارها بیشتر بحزم کند
و بود که قضا کند یا کارها که خلق و برادران بستانید و در آخر عمر از فرزندم
فرزند بعض از نبیره شادی بیند و در حدّی عطارد مولود را عام اگرامی دارند

واز زنان شادی بیند همچنان وهرگز تهی دست ودرویش نبود وبعضی از کارها
دین وخیر بدست وی برآید وبود که عمل سلطان کند وضیاع واسباب
سازد وو دارد ویار نفس وخویشتن دار بود وعاقبتش بخیر بود ۵

مریخ: در حدی زحل مرگ فرزندان وخواهران وبرادران و
خویشان بیند اورا ناگاه بکشند واگر سعدی نظر ندارد بدین حد اموال
مادر وپدر تلف کند وتا سی ودو سال عمر او ازنا همواری بود وروزگار پسین
واورا فرزندان ومال پدید آید وبعضی از فرزندان بمفاجاة بمیرند ودر حدی
مشتری مال بسیار بدست آورد واما بیمار شود ورنج بیند وزن او
با یکدیگر باشند وسفر بسیار کنند ومتفق باشند وبروی بهتان گویند
وظلمی شنیع رود بروی ودر خصومت واضطراب افتد ودر حد خویش
از جهت سلاح وترکان مرتبتی یابد واما بیشتر عمر از درد ورنج وبلا گذارد
وبود که عمر در رنج وبلا گذارند وجایز بود که از رنجها خلاص یابند واما
دلیر ووقح وشتاب زده بود واگر سعدی نظر دارد بعضی از مناصب
ارکان دولت یابد ودشمن بسیار دارد ودر حدی زهره بدحال بود
درکار زنان وبسبب زنا زنان را بنشانند وبود که با زنان غربا
مخالطت کند وکودکان او بیشتر در حال طفولیت بمیرند وببلوغ کمتر
رسند ومالهای بسیار بر زنان خرج کنند وهمچنین در سفر اورا زیان بود

که زنانی

که زنانی که اهل او نباشند واز اکفای او نتوانند بود وچون مریخ در حد
زهره بود دران ایام حذر کنند واز کار زنان وخصومات وامثال
این در حد عطارد واگرچه مردی با هنر بود وهیچکس اورا نستایند و
نبوند ودشمنان دارد که عثرات او جویند وهر عملی که کند در آن مستند
نبود واورا بتعرف وسعایت رنجانند ودایم الاوقات بر زن
وفرزند خشم گیرد واگر سعدی نظر دارد این آفات کمتر شود دلایل

آفتاب در حد زحل دراز عمر ونیکبخت بود وشاید که خدمت ملوک
کند وازان منافع یابد وطعام جمع کند وبود که محتکر بود وبفرزند شاد شود
ودر حد مشتری مهتر قوم خویش بود ومتبوع عامه بود وشاید که در مدرسه
یا در مسجدی نشیند واورا فرزندان باشند مذکر ومونث وعاقبتش
بخیر بود ودر حد مریخ زود خشم گیرد واما زیرک بود که سفر دریا کند
واورا جراحتی رسد وبود که فال گوی بود ودر حد زهره شاد بود
بافعال خویش تدبیر ورای صایب بود وبود که تزویج او با اقارب وی
افتد هرچند که عمر زیادت میشود حرمت ومال می افزاید ودر حد
عطارد از کتابت ونسخ زندگانی کند وعیش او عیش حکما وزهاد بود
واگر مشتری ناظر بود وبدین درجه قرآن واخبار وفقه نویسد وسخن
بصواب گوید واورا فرزندان باشند وبزرگان اورا عزیز دارند

ومردی نیکبخت بود **دلائل زهره** در حدّ زحل بانده و رنج بود و از جهت
زنان و زنی کند سلیطه و باوقاحت و اگر مفارقت افتد میان ایشان
و مدتی عزب باند و زن پیر نا اهل را بخواهد و بدان سبب بعزبت افتد
و در حدّ مشتری شاد شود از هرچه بدست خویش سازد و عالم بود و مذکور
و مسلط بر اصناف احوال و اورا فرزند بود و شوخ و فاجر بود اما نزدیک ملوک
معرفت دارد و رئیس اهل و بیت خویش بود و همه اورا اطاعت دارند
و زنی پارسا کند که بروی مبارک آید و عاقبتش بخیر بود و در حدّ مریخ
بدحال بود و در تزویج و زنا فتد و اورا کار زنان زود میسر شود و زنان او بعضی
بمیرند و کنیزک بخشند و بدان سبب رنجور شود و پس بآخر عمر کارش
نیکو شود و از زنان حظ وافر یابد و به بند و زندان مبتلا شود و دروغ
گوید و اوقات از مال حرام گذراند و در حدّ خویش شاد بود از زنان و برادران
خویش و از بندگان و در خاندانهای بزرگوار زندگانی کند و در حدّ
عطارد بزن و فرزند شاد شود و روزگار بلهو و طرب گذارد و از
ملوک عطا یابد و نافذ القول باشد و دشمنان را ابراد دل بیند **دلیل عطارد**
در حدّ زحل میان او و خویشان خصومت و اختلاف افتد و مرگ خویشان
بیند و زن مدتی بار بگیرد و از کار زنان بهره مند نبود و در سفر روزگار
گذارد و اورا غمز و سعایت کنند و اما بعقل و تدبیر صایب از آن بعضی باند

و بود که

و بود که چشم او خلل کند و در ایامی که عطارد در حدّ زحل بود خاصه که
نحسی برین حد ناظر بود باید که خویشتن را از بلاها نگاه دارد فاما عمری دراز
بود اورا در راحت و شادی در حدّ مشتری عالم بود بکتب و اسرار آن
و کارها هیچ تمام نکند خاصه امور معاش خویش و از بازرگانی بهره مند بود
و اهل و بیت او بوی بزرگ نام شوند و ملوک اورا اکرام دارند و فرزندش
آنچه فراز آید و عمر در راحت و شادی گذارد و خلق در مدت عمر او بوی
تقرب کنند و بود که اورا فرزند بسیار بود و دشمنان اورا اطاعت دارند
و تواضع نمایند و مردمان را از بلاها نجات دهد و عمری دراز یابد در نعمت
کرامت و عاقبتش بخیر بود و در حدّ مریخ دلیل آن بود که بسبب حرص
خویشتن را در بلاها افکند و بهیچ کار اورا انس نیابند و از جهت
زنان رنج بیند و مرگ زنان خویش بیند و بود که عقل او خلل کند و اورا حذر باید کرد
از ایام عطارد که حدود مریخ بود در حدّ زهره روزگار در نعمت و راحت
گذارد و از جهت زنان شادی بیند و مال و ضیاع و اعمال بسیار دارد
ملوک کند و بود که مقدمهٔ ائمهٔ دین بود و از کارهای نابوده بکرامت
خبر دهد و از بلای بسیار نجات یابد پس مالها اورا بدست آید و مرگ
او بر فراش او بود در حدّ خویش خداوند اوامر و نواهی بود و در میان
خلق باوقار و حرمت باشد و سفر بسیار کند و هرگز درویش نبود

و بعلم معروف بود و مقدم اهل بیت خویش بود و جایز بود که کتابت
ملوک کند و مال از این جهت بدست آرد و منفصل بود و متهم خاصه در احکام
و بر زنان اندوهگین شود **قمر** در حد زحل زنان مولود هلاک شوند
و فرزندان در ایام جوانی تا سی و دو سال و این روز اول زحل بود و بس
مال بدست آید و بزن و فرزند شاد شود و عادل و منصف بود
و در حد مشتری از تجارت روزی مند بود و مالش از سفر بسیار شود
و مضرتی بوی رسد و حرمت فرزند او در عمر او افزون شود و هر چند که
عمرش زیادت میشود مال و حرمت زیادت میشود و عادل بود
و در حد مریخ زود خشم گیرد و بود که سلاح پوشد و معاش او از
آهن بود و از بهایم و سباع بود و او را رنج رسد و اگر سعدی نظر
دارد ازین شر نجات یابد و در حد زهره عظیم القدر بود و زنی را
بسبب زنان بخواهد و مخالفت اهل و بیت خویش کند و در آن
و مفارقت کند ایشان را و مدتی دراز در آن بماند و او را و فرزند بود
از دو زن و زنی ناجنس کند و بر مال خویش تجارت کند و بی رنج
مال یابد و از ملوک کرامت یابد و در حد عطارد مولود نیکو خط
و بلیغ بود و هر چند که عمرش بیشتر میشود کارش قوی تر میشود
و عاقبت و خاتمت کارش بخیر بود **سخن در حدود از گفتار بوقیل**

زحل

زحل در حد خویش دلیل اندیشه و حال گردانی بود و بیماری در حد مشتری
سعادت یابد از دوستان در حد مریخ دلیل مفارقت و بیماری بود
و در حد زهره از تزویج رنج و بلا بیند و زیانی افتد از سبب زیور
و جامه در حد عطارد دلیل خصومت بود بسبب خانه و ملک و جاه و
ریاست و رنج رسیدن دوستان و فرزندان **دلیل مشتری** در حد
زحل دلیل صواب و تدبیر بود و نفقه کردن در کارهای بی صواب
بی اصل و بی منفعت و برآمدن حوایج و مقاصد و برنج و محنت در حد
خویش دلیل صلاح و کرامت بود و نجات از بلا و صلاح تزویج و
انتفاع بدان و بسیاری فرزند در حد مریخ دلیل نجات از بلاها و
زایل گشتن رنجها و دیرینه و حذر کردن از اعدا از وی و موافق بودن سفر
او را در حد زهره بهره مند بود از زنان و از ایشان خیر و منافع
یابد و دلیل بود که مولود از نی پادشاه و در حد عطارد دلیل صلاح بود
و قهر دشمنان و توانگری پس از درویشی و رافت رسیدن از عظما
و منفعت از سخن **دلیل مریخ** در حد زحل دلیل نجات بود در کارها
و ظفر بر دشمنان و توانگری پس از درویشی در حد مشتری دلیل سعادت
بود که دشمنان او را کنند و از کاری انتقال کردن و نومید از هر چه   به کاری
امید دارد و در حد خویش دلیل توانگری بود و تغییر در کارها

ودلیل سفر و پیروزی دران با نواع از عنا و تعب در حد زهره دلیل زنا
بود و هلاک زنان حلال که دارد در حد عطارد دلیل بیماری و خصومت و غرامت
و هراس و زیان دلیل آفتاب در حد زحل کارهای مضطرب بود از
شادی با ننگ و از آن نه بشادی مگر تزویج که بهیچ حال او را موافق نبود
در حد مشتری دلیل اندیشه بود از جهت ملوک و عظمی در حد مریخ
دلیل بود بر زیادت در مرتبه و ریاست و قوت و شجاعت و اقبال در حد
زهره دلیل نوسیدن بود از کارها مگر از کار زنان که کار زنان او را
موافق بود در حد عطارد دلیل قضای حوائج خاصه در سفر و شادی
از کارهای پوشیده و زنان از کارهای آشکارا زهره در حد
زحل کارهای او نامی باشد و زود تباه شود و زایل گردد در حد مشتری
زن باوی سازگار نبود و مولود با خویشتن بدی کند و کارها کند که او را
زیان دارد و پس در حد مریخ منفعت یابد نه از موضع منفعت و اسفار
به منفعت کند و در حد خویش مخالطت نیکو کند و با مردم مواسا کند
و شایسته بود در تزویج و فرزند و مواشی بسیار دارد در حد عطارد دهر که
کند بیشتر پسندیده بود و دوستان را از آن منفعت باشد دلیل عطارد در حد
زحل دلیل صلاح و خیر بود در کارها اما کارها بدرنگ برآید در حد مشتری
دوستان بسیار دارد و منافع یابد از سلاطین خاصه و اما منازع

وحسود

وحسود بود در حد مریخ دلیل نجح بود در کارها و منفعت از کتاب
وحساب در حد زهره تدبیر او نیکو بود و کار او با اهل دوستان ضعیف
بود و در حد خویش دلیل آسانی کارها بود بروی و صلاح دلیل قمر
در حد زحل کارها و ابتدا بروی دشوار بود و غدر و رنج بیند از
جهت مشایخ و طبقات زحل در حد مشتری دلیل صلاح بود در ابتدای
او تعجیل نفع در حد مریخ دلیل رنج و اندوه بود و معادات با ارباب
مناصب و سختی در کارها در حد زهره کارها و ابتدا آسان بود
و از آن منافع یابد در حد عطارد مقصودهای او بزودی حاصل آید و کارهای
او منتظم بود دلایل کواکب در بیوت خود زحل در خانه خویش حکیم و عالم
بود بعلوم دین و او را از سودا با قلت رنجی بود و علم اخلاق نیکو داند
و بزرگان او را دوست دارند و قوت او از حلال بود و آهسته
و متواضع بود خاصه که صاحب طالع بود متصل بود در خانه مشتری نیکو حال
بود و وجیه بنزدیک خلایق گرامی بر ایشان و پشت و پناه یتیمان و مسکینان
و درویشان بود و با زن او را موافقت بود و بود که فرزند از غیر نفر زندی
بپذیرد و بپرورد در خانه مریخ کذاف گوی و با لجاجت بود و ضعیف
در کار خویش و بیجان بود در کسب دنیا اندوهگین بود بی صبر و ترسان از همه
چیز و از همه کس در خانه آفتاب بلندی و شرف و وجاهت یابد و از مواد

احکام بیوت
بکارته
بیکاره از

بلغم اورا بیماری رسد عاقبت او مرگ بد بود و از میراث مادر و پدر
نصیب یابد و مال او زیادت شود و فاضلترین این بود که میلاد نهاری
بود و پدر اورا هلاک از ورمی بود یا از استسقا در بیت زهره هیچ
حاصل ندارد در کار تزویج و بود که کودک را زنی کند و با زنان پیر نیز
مخالطت کند و اورا در آخر عمر فرزندان بود و مقبل بود از فرزندان
و بود که بیماری و رنج عظیم کشد و بود که این مولود هرگز زن نکند و از
زنان رنج بیند در خانهٔ عطارد حبیب بود و عالم بکارها تا تأویل
کتب و کارهای پوشیده و آفت بود اورا در زبان و بود که گران زبان
بود مولود در خانهٔ قمر مال مادر و پدر تلف کند و بیماری بسیار کشد از
بلغم و دلیل کوتاهی عمر بود و مرگ بد بود **دلائل مشتری در خانهٔ**
زحل دلیل آن بود که مولود خلوت و خمول دیگر خواهد و با مردمان رفق
و مدارا نتواند کرد در آخر عمر بود فاما بلا و رنج بسیار بیند در خانهٔ
مشتری از عظما و اشراف مردم بود و محبوب بود در دل خلق
ثنا و محمدت و مال بسیار یابد بدین سبب و در خانهٔ مریخ رئیس
بزرگوار بود و اگر در وتد بود و بیرون نبود ناظر و هر دو در وتد باشند
و در برج مذکر مسلط بود بر لشکریان در خانهٔ آفتاب عفیف و نیکو
مزاج بود ولیکن با مادر و فرزندان پدر و زنان خویش نه فساد کند و اگر

اندبود

و اگر زن بود با پدر یا برادر شوهر فساد کند و در خانهٔ زهره بزرگوار
دوست دارد و فاضل بود و اورا علتی نهانی بود و قهرمان ملوک بود
و با زنان ملوک اورا مخالطت بود و از ایشان مال بسیار یابد
و در خانه عطارد کارهای بزرگ کند دلیل سیاحی و علم استیفا بود
و علم نجوم و ادب و مستقیم الطریقه و در خانه ماه اورا در میراث
بوی رسد و بود که تحمل سلطان نکند و اورا نقد و مواشی و عاقبت او
بخیر بود **مریخ** در خانهٔ زحل نیکوبخت بود و مال مادر و پدر تلف کند
و خویشان را که بزاد ازوی مهتر باشند آفت رسد و سبک روح بود در خانهٔ
مشتری با ملوک و اشراف مخالطت کند و ذکری جمیل بود اورا در میان
خلق در خانهٔ مریخ لشکرکش بود و کارهای بزرگ کند و اورا از
آهن رنجی رسد یا از بالای بلندی بیفتد و او خبیث السریره بود
در خانهٔ آفتاب حال مادر و پدر او بد شود و از منزلت خویش بیفتد
دلیل آفت چشم بود و کار وی از آهن و آتش بود و مرگ او بد بود
در خانهٔ زهره زنان بد را بزنی کند و آن زنان را با خویشان خویش
ستر بود و بر ایشان میلی و مرگ زنان خویش بیند و فرح و معجب
بود بکارهای خویش و بود که زنی بزنی کند که پیش از نکاح با وی
نکاح کرده باشد در خانه عطارد دلیل بود بر صاحب علم و حکمت

ماه ع
اعمام

بود وزیرک بعید الغور وکسب او نه از حلال بود و از عمل خویش نام
نیکو طلب کند و بیابد و از نام نیکو روزی رسند بود و بلاها بوی رسد
در خانهٔ قمر حافظ و زیرک بود در معیشت و اورا بیماری رسد و مرگش
بد بود دلیل آفتاب در خانهٔ زحل بیماری رسد و اورا علاج دشوار پذیرد
ولیکن بسیار مال و نیکو تدبیر بود و کدخدای ضیاع ملوک و امرا کند
و در خانهٔ مشتری بفرزند شاد شود و مال بسیار بدست آورد و بنزدیک
ملوک و سلاطین مکرم بود و اعمال خطیر کند و اورا رفعت بود بنزدیک خلایق
و در خانهٔ مریخ از دو سا بود و اورا از آهن جراحت و بیماری بود ولیکن
معاش او نیکو بود و ضابط کارهای خویش بود در خانهٔ آفتاب اورا
مهتری بود بر قومی و صاحب جاه و مرتبه شود و عمارت بسیار کند و فرماید
و در خانهٔ زهره نیکو رای بود و یا کاهن و یا معبّر بود و خوابهای عجب بیند
و اورا از جای نمناک رنج رسد در خانهٔ عطارد عالم بود و یا منجم یا فال
گوی یا قایف و اورا از مواد سودا بیماری بود و اورا تجربت بسیار بود — وبیماری
و در دهقانی ماهر بود در خانهٔ قمر از رسالت و نیکی فایده یابد و از غربت
و غزا میراث یابد و از پدر بوی رسد و از زنان ملوک فایده یابد دلایل
زهره در خانهٔ زحل با زن محرم فساد کند و اگر بنده باشد با کدبانو
و او مرزوق بود و خداوند رای و تدبیر و از جهت زن مال یابد و آن

زن

زن را دوست دارد در خانهٔ مشتری حظ جاه و منزلت یابد
و زنان اورا از وی نیک افتد و تیمار اوقاف جهودان و اهل ذمت
دارد و ناگه بدیشان شتابد در خانهٔ مریخ بشق و طیش بود و بلا و تعب
پیوند و از این جهت زنان اورا آفت و بلا رسد و کنیزکان و بندگان — زادگان را
بر تن کند و دراز صحبت نباشد با زنان و بیشتر مخالطت او با کنیزکان
بود در خانهٔ آفتاب خبیث الفرجین بود و با محارم زنا کند و اگر بنده
بود پایشکردی بنده آزاد شود و کدبانو را بزنی کند و همچنین شاگرد
کدبانو را بزنی کند در خانهٔ زهره دلیل بسیاری شادی و فرح و لهو بود و
او باشد و با زنان خوش باشد و علوم اغانی و الحان و اقران نیکو شناسد
و اورا در ابتدای جوانی علت ضعف افتد در خانهٔ عطارد اورا با زنان
نیکو مخالطت افتد و اورا با زنان ملوک حرمت باشد و از این بهره دلیل
قتل و خصومت و بلا کشد و بود که نقاش بود یا خطاط یا پنبه فروش در خانهٔ
ماه خدمت زنان ملوک کند و از خدمت ایشان منافع یابد و تزویج
شاد شود و از آن جهت خصومت کشد و جایز بود که زنی غریب کند
دلیل عطارد در خانهٔ زحل اورا از گوش یا از زبان رنج بود و هیچکس را
از آنچه در باطن او بود وقوف نبود و او از اسرار مردم بحث کند و بدین
سبب بلا بیند و بود که عالم بود بنجوم و حساب و خداوند دین و عبادت

بود و علم و عقل و تو آن که کاهن بود یا فال گوی در خانهٔ مشتری کار دین
و کارها بلند کند و جوید و نیکورای و تدبیر بود و بود که قضا کند و خطیب
و صاحب مرتبه بود و در خانهٔ مریخ نیکو تدبیر بود و تیز فهم و لیکن دروغ
زن بود و قلیل الحیا باشد و سوگند بدروغ بسیار خورد و از آن باک ندارد
و همت او همه کسب بود و بود که مزوّر بود و نامهای مزوّر نویسد و ربا
و سلف دهد و اندک وفا بود در خانهٔ آفتاب وجیه و مکین بود
نزدیک ملوک و بود که بدرجهٔ وزارت رسد در خانهٔ زهره نیکو
تدبیر بود و محبوب در میان خلق و کشده لای بود و بود که مغنی بود
و علم الحان داند در خانهٔ عطارد حکیم و عاقل و زیرک بود و هر چه
بیند بیاموزد و علم نجوم او را بیشتر متیسر شود و حرب دوست بود در خانهٔ
قمر عالم بود و مصالح رعایا و با کفایت و مقبل بود در کارها و از تجارت
روزی یابد و صالح النیت و العمل بود **دلیل قمر** در خانهٔ زحل
کاهل و بدکار و بدتدبیر بود در خانهٔ مشتری رئیس قوم و غنی و دلیر بود
و بروی ثنا گویند و رحیم و منصف بود و عاقبتش بخیر بود در خانهٔ
مریخ دلیر بود و ضابط کار خویش اما با اهل فساد مخالطت و ظلم کند
و مقدم قوم بود و کار زراو قتال کند و در کارها عبیرک بود در خانهٔ
آفتاب بود او را بیماریها رسد و بزرگ نام بود و با ملوک و اشراف

زیرک

مخالطت

مخالطت کند و امین ملوک بود در خانهٔ زهره نیکوروی و مهیب بود
در چشم خلق خاصه که در برج آتش بود ولیکن بر زنان حریص بود
و بدین سبب رنج و بلا بیند و بروی ملامتها کنند و زنان نیکو
و پارسا نخواهد و با همه کس خوش زندگانی باشد و در خانهٔ عطارد
حکیم و عاقل بود و حساب نیکو داند و اعمال مرزوق بود و بر مجامعت با
زنان حریص بود و از فرزندان مقبل بود و نیکو معاشرت بود
با زنان در خانهٔ قمر حکیم بود و با هر که خصومت کند و بروی ظفر یابد
و او را از چشم رنج بود یا زخم نیزه بود چون قمر بتربیع منحوس بود
یا رنج از جهت رطوبت و امثال آن والله اعلم **دلائل کواکب**
در خانهها از قول قدما زحل در خانهٔ خویش در میلاد نهاری مولود
دوستی کننده با عظما و اشراف و مال بدست آرد و اگر میلاد لیلی بود
بدبخت بود و بیمار و نژند بود و بیماری او از رطوبت بود و خاصه که در
جدی یا دلو درجه یا درجهٔ خویش در خانهٔ مشتری با بازرگانان مخالطت
کند و فرزند دیگران را بپرورد و مهتر قوم بود و کار سلاطین را تیمار
دارد در خانهٔ مریخ سخت دل بود و بیهوده خشم گیرد و شریر بود
در خانهٔ آفتاب پدر و مادر مولود شریف باشند و مولود بسیار مال
بود در خانهٔ میلاد نهاری و پدر مولود را بیماری بود از رطوبت و بود که

احکام بودن

ژون

پدر او را بکشند خاصه در میلاد لیلی در خانهٔ زهره شایسته نبود در
تزویج مولود زنان درویش را دوست دارد و با ایشان مخالطت کند
و بود که زن بیمار زون و عاقر کند و از ایشان رنج بیند و بعض از زنان
سبب او هلاک شوند در [خانهٔ] عطارد در کارها تعمق جوید و شاگرد و شاگرد
ثابت بود و بر اسرار کتب مطلع بود و در نحو فائق بود یا گران زبان
بود و حسود بود و از جهت کتب رنجی بوی رسد و بدسیرت بود
و بدنام در خانهٔ قمر مال پدر بزیان آرد و صحیح مزاج نبود و بود که
بحبس مبتلا بود دلیل مشتری در خانهٔ زحل در میلاد نهاری عال و عمر
برخورداری یابد و سعید و غنی و عظیم القدر بود و در میلاد لیلی روزگار
او میانه بود و قوت او روز بروز زیادت آید و از اصحاب کرامت
و ائمهٔ دین بود در خانهٔ خویشتن مولود را ذکری و خویش مشفق نباشد
و تنگدل و ضعیف رای بود و ترسد که سخن گوید و در خانهٔ مریخ امیری بود
از امرا و پیروز بود در بیشتر کارها و اگر شمس و قمر و مریخ ناظر بودند و از
بروج مذکر دلالت سپاه سالاری بود در خانهٔ آفتاب با امرا و ارباب
سلاح دوست باشد و اگر در وتدی بمشه یا مایلی الوتدی و زحل و مریخ
باوی نبود مولود نیکبخت و بسیار مال خاصه در میلاد نهاری در خانهٔ
زهره زنان بزرگوار را بزنی کند و بود که زن مشاطه یا معلمه بزنی کند

خانهٔ م

یا زن

یا ذکند که بروی استیلا دارد و اگر زن بود از تعلیم و قرآن خواندن او را کوفتن
حظی و درجه یابد و در خانهٔ عطارد قهرمان بود یا عارض لشکر علم و حکمت
دوست دارد و در ولایت فرمان دهند و مردی ستوده اخلاق
بود در خانهٔ قمر مذکور و سعید و عراف بود و بسیار مال بود و در خانهٔ
قمر از بزرگان حظ یابد خاصه در میلاد نهاری دلیل مریخ در خانهٔ زحل
قوی و با نشاط بود در کارها و هر کار که بدان ابتدا کند تمام کند اما مال مادر
و پدر تلف کند و برادران پیش از وی بمیرند و عاقبت ناشایسته
بود و در خانهٔ مشتری شریف و بزرگوار بود دلیل سواری و ریاضت بود
و لشکر داشتن یا بر قومی پیاده از لشکر فرمان دهد و خاصه که مشتری ناظر
بود بمریخ در خانهٔ خویش مذکور و معروف بود و پیروز و مبارک بود در کارها
و در میلاد نهاری شریر و یا غضوب بود و او را علتهای نهانی پدید آید
و از خانها بیفتد و در عقرب در میلاد نهاری کمتر بود و در خانهٔ
آفتاب دلیل هلاک مادر و پدر بود و علتی بود در چشم یا در معده
مولود او را با آهن زخمی کنند و مرگش ناگاه بود و پدرش در غربت
بمیرد یا پدرش بکشند و در خانهٔ زهره زانی بود و بسبب زنا
زنان را بخواهد خاصه در میزان و بعض از زنان او بمیرند و بعضی را
طلاق دهد و از جهت زنان رنج و بلا بیند و در میزان او را از آهن

و آتش رنجی رسد پنهانی و در ثور فحاش و فاسق بود و در خانهٔ عطارد
کاتب بود و لغات و علوم سریانی داند و بود که در علم کلام مبرز بود
و کتب نویسد و در میان مردم بعلم و حکمت تمیز دارد و در خانهٔ قمر
خفیف الحرکات و نشاط کننده بود و خلف بود در امور معاش
خویش و او را در شکم بیماری و رنجی رسد یا ناگاه بمیرد یا بکشند پس
و میراث مادر و پدر تلف کند و بیمار زدن بود خاصه که میلاد نهاری
بود **دلیل آفتاب** در خانهٔ زحل پاکیزه نفس و مقبل بود در کارها
و مزاح و نشاطی در خانهٔ مشتری با کفایت و جلالت بود و رئیس
اهل و بیت خویش و تربیت بد یابد و بود که با زنان [illegible] کند یا با [illegible]
پدر
در خانهٔ مریخ دلیل بیماری و رنج بود و دلیل مرگ بد بود و او را وجع
المفاصل بود یا وجع الکبد و اگر در حمل بود دلیل شرف و سعادت
بود در میلاد نهاری و شب میانه بود و در خانهٔ آفتاب اگر نهاری بود
مولود میری بزرگوار بود و کسب مال کند و بود که جابی بود که خیانت جراح
حمایت
کند و اگر میلاد لیلی بود اندک عقل بود و دلیل مفارقت بود میانه او
و پدر و بودن او در غربت و اگر بر تثلیث زحل بود مولود پاکیزه نفس
و مقبل بود خاصه در میلاد نهاری و مزاح و نشاطی بود و در خانهٔ زهره
فال گوی بود یا منجم یا معبر و صاحب و صادق النیت باشد در خیر و بسیار

رطوبت

رطوبت و فراوان مجامعت و بسیار سفر در خانهٔ عطارد بسیار سخن
و عالم بود و بود که منجم بود و دهقان و بسیار حیلت خاصه در میلاد نهاری
اما در میلاد شبی مولود را وجع الاسر بود و او را از رطوبت رنجی بود
و در خانهٔ قمر مولود معاصی بسیار کند و خاصه در جوانی و در آخر عمر
مالی اندک بدست آید و معدهٔ او ضعیف شود و از لقوه او را رنجی
رسد **دلیل زهره** در خانهٔ زحل بهره مند بود از کار زنان و بود که
عقیم بود و کند بغل و ناخوش بوی بود خاصه در جدی و با زنان خویشان
و محارم فساد کند و در خانهٔ مشتری مولود از قبل زنان جاه و معرفت
یابد و بود که کار ابریشم و نسج بافتن فرماید و میان او و عیال او موافقتی
اعمال زنان ملوک کند و بود که
بود خاصه در میلاد شبی در خانهٔ مریخ مولود از غلامان رنجی بیند و بسبب
زنان رنج بیند و با کنیزکان مخالطت کند و با زنان پارسا و بود که
مولود کسی را برای حشمت و غیرت بکشد و در خانهٔ آفتاب مولود را
زیادت بهره نبود از تزویج و با جواری مخالطت بیشتر کند و بود که
عقیم بود و پاک تن نبود و او را بوی ناخوش بود و در خانهٔ زهره در
میلاد لیلی مولود بسبب زنان جاه و معرفت یابد و مقبل باشد در بیشتر
از کارها و با زنانی که شوهر دارند مخالطت کند در میلاد نهاری دلیل زنا
بود و خصومت از جهت زنان و بود که زن او پیش از وی بمیرد و در خانه

عطارد واگر ولادت زن را بود با امانت و دیانت بود و میل او بجوانان
بود و با ایشان مخالطت کند و خاصه در جوزا و اگر مردی بود یا نقاش یا
زرگر یا عطار بود در خانهٔ قمر کند بغل بود و با زنان مجامعت کند و رنج
و بلا بیند و زنا کنند بود و بود که زنان او را داروی دهند **دلیل عطارد**
در خانهٔ زحل در زبان و گوش او گرانی بود و کارهای باریک و خوش
کند و تعمق کند و از غربا بهره یابد و بر اسرار مطلع باشد و بود که از علما
و ائمهٔ دین بود و تجار آفاق بود و دران خوض کند و بود که معبّر یا منجم
بود در خانهٔ مشتری دبیری ملوک کند و عالم بود با آداب و سیر ملوک و عادل
بود و با کفایت و در خانهٔ مریخ مقبل بود در کارها ولیکن دروغ زن
بود و او را دین و مذهبی بود درست و بود که علوم سحر و نیرنجات داند
و آموزد و پیوسته او را وام بود و بود که پاینداتی کند و ازان سبب رنجور شود
دلیل میلاد لیلی کمتر بود در خانهٔ آفتاب در میلاد نهاری مولود مقبل بود
و صادق النیت بود و نیکو خلق در لیلی کمتر ازین بود در خانهٔ زهره
شاد دل بود بهر چه سازد و کند و بود که زرگر بود یا کاری که بزر و نقره تعلق دارد
و رقاص و دستار بود و بود که علوم الحان داند و آموزد و علم حساب داند
و اگر در وتدی بود مسعود حکیم بود که معاش او از حکمت بود و در عطارد نبود
خشم گیرد و ملوک بود و بعلوم کتب و مشکلات عالم بود و از تجارت صوف و نمد

وغیر آن بهره بسند بود و عالم با عداد و خواص و جبر و مقابله و در خانهٔ قمر
زیرک و خفیف الحرکات بود و حسن الآداب والخلق بود و نیکو منظر و مخبر
بود و بی رنج و تعب و او را علوم مساعدت کند **دلیل قمر** در خانهٔ زحل
جاهل و مدبر و اگر بر مقابلهٔ زحل مستقام بود بسیار فکرت بود و مرطوب
مزاج و اندک حرارت بود و او را از حقنه و اوجاع الطحال و امثال این
رنج رسد و در خانهٔ مشتری رحیم و طاهر النیت بود و متهم بود بزنان
محارم و زنان خویشان خویش و اگر خداوند طالع زنی بود یکی از محارم او
با وی زنا کند و با شوهر برادرش در میلاد شبی دلیل خیر و سعادت و آسایش
بود در ضوء بود دلیل بود که مولود شریر بود مقدام بر کارهای بد و اگر ناقص بود اگر زائد بود
در ضوء دلیل شر کمتر بود در خانهٔ آفتاب و اگر در تاسع بود مستقام
و ضعیف دل بود خاصه در وجه اول و سیوم در اسد در خانهٔ
زهره حسن المنظر بود و حسن العیش و محبوب بنزدیک خلق و در کار
زنان بد بهره بود اما صحیح المزاج بود و در خانهٔ عطارد اندک سخن و
عفیف بود ولیکن میل او از طریق شهوت مذکور بود و علوم دین
و حکمت و شریعت داند و در خانهٔ قمر قوی و شریف بود لاسیما که در اوتاد
بود دلیل توانگری و کارهای نیکو بود بر دست وی بر آید **دلائل کواکب در خانهای**
طالع بتسویت از گفتار هندز حل در طالع عفیف و مکرم بود و خلق بروی

در خانهٔ مریخ

اختلاف دارند در دوم در حفظ خویش توانگر بود در سیوم اورا
برادران باشند برادر ازوی مهتر در د مادرش یا پدر در حال طفولیت
او بمیرند در ه مرگ فرزندان بیند در و صحیح المزاج نبود در ز اورا
ناگاه بکشند در ح همیشه مسافر بود در ی بدخوی بود در یا نازنین بود
در سعادت بود در یب دشمنان او مقهور شوند دلیل مشتری در طالع مشتری
در طالع نیکبخت بود و راست سخن در ب میمون و فراخ روزی
بود در ج اورا از خویشان شادی بود در د از پدران ضیاع و منفعت
یابد در ه بفرزند چشمش روشن شود در و صحیح المزاج بود در ط از
دین و علم و راحت یابد و بود که حج و غزو کند در یب از اعدا رنج و غم
بیند دلیل مریخ در طالع با خصومت بود اما اقبال بیند از جهت
در ب مال یابد بیشتر حرام بود در ج میان او و خویشان خصومت
بود در د میان او و پدران دشمنی بود در ه فرزندان او بزرگ شوند
و بمیرند در و درست مزاج بود در ز خصومت بود میان او و زن
و او زن را دوست دارد در ح در آب یا در آتش هلاک شود در ط
مال یابد از ان جای که نه پرسد در ی از جهت مادران و عمل سلطان
رنج بیند در یا رنج بیند و درویش شود در یب همیشه مسافر بود
دلیل آفتاب در طالع توانگر و مال دار و محترم بود خاصه که برجی هوایی

کودکان زن کند

یا پدر ... از ... برادران ...

عمل سلطان کند در
یا از فرمانروایان روزی
یابد و لیکن ... دیر
در یب ...

اما محروم بود

اکثر

یا آتش بود در ب درویش بود در ج خویشان او را دشمن دارند در د
پدرش بمیرد و او کودک باشد در ه او را فرزند کمتر بود در و او را بسیار علت
و بیماری بود در ز زنی غریب بدنسبت کند در ح میان اهل و اقارب بمیرد
در ط در جایی که نه بدو رسد مال یابد در ی صادق الرؤیا و الاخلاص بود
در یا مال و حرمت یابد در یب بخلق حاجتمند بود دلیل زهره در طالع
پاکیزه لباس و پاک نفس بود و خلق او را دوست دارند در ب مال
یابد در ج او خویشان را دوست دارد و خویشان او را دشمن دارند
در د مادر یا پدر در کودکی بمیرند در ه در روزگار خوش گذارد
او را فرزند بود در و در یک چشم عیبی بود در ز زنی کند از خویشان در ح
از جای بلند بیفتد در ط از انجا که نبوید مال یابد در ی او را دو نام
بود و روا بود که بدین معروف بود در یا از دوستان و مال سلطان
بهره یابد در یب هم ستوران دارد اما بعضی بزیان آیند و با زنان
خصومت کند دلیل عطارد در طالع زیرک بود اما بدبخت و لجوج و بدخوی بود
در ب مال یابد از تجارت در ج خواهران و برادران دارد نه
هم از مادری و نه از پدری در د مال و میراث یابد از مادر و پدر و تلف
کند در ه بمکر و حیلت بمیرد و فرزند شاد نشود در و طبیبی کند
و دارو فروشد و اسیر میرد در حبس و بند در ز بزن و فرزند شاد نشود

در ح دربند و حبس میرد در ط همیشه مسافر بود در ی نه زیان کند و نه سود و اگر قوی حال بود عملی کند که دخل و خرجش برابر بود یا روزگار بعافیت کذارد یب حال او میانه بود دلیل قمر در طالع عالم و فقیه بود در ب مال تلف کند در ج او را برادر و خواهر نبود و یا بود و جمله بمیرند در د از مادر و پدر دور افتد در ه او را فرزندان باشند در و او را عیبی بود در ز تزویج بزرگی کند در ح صالح بود در ط از سفر رنج بیند و خواب شوریده بسیار بیند در ی دروغ زن و رنجور بود دلایل خداوندان خانها در خانها از مقالات ماشاء الله صاحب طالع در طالع مولود کرامی بود در اهل خویش در ب منفاق و کریم بود در سیم خویشان مصلح دارند و او عیال ایشان بود و سفر بسیار کند و در ج نیکوکار بود با مادر و پدر و از سلطان بلا بیند در ه چشم او بفرزند روشن شود و بسیار دوستان دارد در و کاربندکان و خدمت ملوک کند و بود که بطب و معالجت مشغول شود یا به بیطاری در ز بسیار خصومت کند و زنان را بغز بید در ح ضعیف دل و خبیث النفس و کثیر الاغنام بود در ط در علم نجوم کوید و مقام نکند نه در شهر و نه در بقعتی که در آنجا ولادت بوده باشد و بیشتر در سفر بود در یا بر درکاه سلطان بود و به سلطانیان متصل و با ایشان

و بیکانه

اینا

زید در یا نیکوخلق و بسیار دوست بود و از فرزندان زیادت منفعتی ندارد و اندک فرزند بود در یب بدبخت و بدمعیشت بود و بسیار دشمن دارد و بروی ظفر یابند صاحب ثانی در طالع مال یابد و به طلب و رنج بدست آورد ب معیشت او از وجهی معروف بود و اکر نحس ناظر بود مال خویش را کنج کند در ج از آبا و اجداد مال یابد و از ضیاع و حال پدران نیکو بود و وطن او معمور بماند در ه از زنان خصومات و فرزندان و هدایا مال یابد و مستغلات در و از بندکان و ستوران و خدمتکاران و آرزوها در ز پیروز بود از جهت زنان و معاملت در ح از مواریث مالی یابد و متفارق بود مال پاک ندارد و مصالح خویش و پیوستکان صرف کند در ط اسفار و غربا و دین و ورع و مال یابد در ی از سلطانیان مال یابد در یا از دوستان و تجارت و سلف مال جمع کند در یب از زندان داشتن و کار قاضی کردن و کارهای ناواجب مال بدست آرد و بیشتر مال بدزدند صاحب ثالث در طالع سهمی اقارب خویش بود و ایشان از وی منافع یابند در ب با خویشان خصومت کند و از ایشان رنج بیند ج او را خویشان معروف باشند و او را از ایشان مدد و نصرت بود در د خویشان مال پدرش بدست فرو کیرند و او را از زیادت نصیب ندهند و او بدان

از ... [illegible]

و وم

و عمل سلطان

بدی که

حاجتمند بود در ه اورا خویشان باشند در غربت و سفر بسیار کند
و ایشانرا فرزندان خلف باشند در و برادران و خویشان با وی خصومت
کنند و غوائل او جویند در ز بعضی از خویشان او زن اورا چون طلاق
دهد بخواهند و ازان زن فرزند آید ایشانرا و با ایشان بدین سبب
عداوت کنند و روا بود که خویش زن اورا اکراه کنند و بخواهد در ح
خویشان او پیش از وی بمیرند در ط خویشان او بد باشند و زود بمیرند
و بود که خویشان او در سفر زن کنند در ی دلیل مرگ برادران
و هلاک و محاسد ایشان بود در یا خویشان دارد که از اهل دین
و ورع باشند اما بوی نسبت دارند در یب خویشان با وی خصومت
کنند و ایشانرا جاه و ولایت مساعدت کند و بروی دست یابند
صاحب رابع در طالع مهتر اهل بیت خویش بود و معیشت ایشان
از جهت وی بود در ب مادر و پدر ویرا دوست دارند در ج پدر و مادر
و با مادر و پدر نیکوئی کند
از خواهران و برادران او رنج بینند در د پدران معروف باشند
که ایشانرا جاه و حرمت بود در ه پدران توانگران و معروفان
باشند و ایشانرا فرزندان باشند و خاندان ایشان مدتی بماند خاصه که
برج ثابت بود و صاحب رابع مسعود در و پدر و آبا و اجداد
جاهلان و غربا باشند در ز آبا و اجداد از شهر معروف باشند

اما زیادت

اما زیادت درجه ندارند و میان او و پدر خصومت بود در ح عمر پدر
اندک بود در ط پدر بد اصل و غریب و بیمار زون و مرگ پدرش بد
بود در ی پدر معروف بود و سلطان شناس در یا پدر بد حال بود
و زود بمیرد و بعد از مرگ اورا نام خیزد و مردمان بخاک او تقرب کنند
در یب پدران غربا باشند که از خان و مان بیفتاده باشند و حال
ایشان میانه بود صاحب خامس در طالع مولود را پسران خلف باشند
و از ایشان نیکبخت بود خاصه که برج مذکر بود و کوکب در ب اورا فرزندان
باشند که پدر در حرمت و کنف ایشان زید در ج اورا فرزندان باشند
هم نام برادران او و از سفر روزی مند بود در د اولاد او بدبخت
باشند و از ایشان شادی نه بیند در ه اورا فرزندان توانگر بوند اما عیب ناک
باشند در و بیشتر فرزندان او عیب ناک باشند و با او خصومت کنند و
از ایشان خصومت و رنج و مشقت بیند در ز مالش بزیان آید و فرزندش
کمتر فراز آید در حا فرزندان او بغربت افتند و پدر از ایشان مدد یابد
در ط فرزندانش بیمار زون یا ناقص باشند در یا روشن چشم بفرزندان
و خویشان فرزند در یب بفرزندان او بیماری یا نقصان بود و ازان
هلاک شوند صاحب سادس در طالع بیمار زون بود و غلامان و بندگان و
ستوران او هلاک شوند در ب از دست بندگان خویش زید

یا از کرانی ستوران در ج خویشان اورا نقصانی و عیوبها بود و عمل بندگان
و خدمت گذاران کنند در د از فرزندان و بندگان بود و در نسبت او بنه بود
در ه فرزندان او بزیان آیند و ایشرا عیب و نقصانی بود در و
مولود درست مزاج بود چون خداوند طالع بوی ناظر نبود در ز با زنان
خداوند احسان مخالطت کند و بروی بهتان نهاکویند در ح خبیث النیت
بود و در غربت بیمار شود و از آن رنج بیند در ط بکرات کرد در غربت بیمار شود
و از آن رنج بیند در ط در غربت بیمار شود و بنیه ناقص خرد در غربت
در ی از سلطانیان بلا و رنج بیند و اثر آن رنج باوی بماند در یا
با بزرگان و معروفان مخالطت کند در یب اورا دشمنان بزرگ منصب
باشند اما بروی دست نیابند صاحب سابع در طالع مسعود معشوق
بود و زنان باوی رغبت بسیار کنند و بر خصم دست یابد در ب
مال بسبب منازعت بزیان آرد و زنان او بمیرند در ج خویشان او
زن او را بزنی کنند یا با خویش نکاح کند در د از اهل و بیت خویش
پارسا زنی باهنر بزنی کند در ه زنی را بخواهد که بزاد از وی کهتر باشد
اما نیکو بود در و با کنیزکان و زنان بد هنر مناکحت کند و ملوک بد
ز زنی پارسا کفو خویش را بخواهد اما اورا دوست نوارد در ح میراث
زنان باوی افتد و او را زن مال دار بود در ط زن غریب کند و اورا

دوست دارد در ی زنی کند از لشکریان و سلطانیان و از وی
نیکی بیند در یا زن کند که او را دوست دارد و از وی منافع یابد
در یب زنی بی اصل کند و از وی رنج بیند خداوند ثامن در طالع قوی
مزاج بود و بسیار اندیشه در حوایج و مقاصد خویش در ب مزور و
بود از مواریث و از هر کاری که در آن مال طلب کنند در ج اندک
خویشاوند بود و خویشان او خدمت کنند مخلوق را در د پدر غریب
بود و اندک عمر و ناقص در ه فرزندان او بجوانی بمیرند و آنچه بمانند
از اقربا باشند و ارباب عمل سلاطین در و از ممالیک و ستور روزی
نبود در ز میراث زنان باوی رسد و لیکن زنان خویشان را
دوست ندارد در ح صحیح مزاج بود بیماری سهل بود و مرگ او با آسانی
بود در ط بدنیت و بدعمل بود و در غربت بمیرد در ی هلاک او بدست
سلطانیان بود در یا پارسا بود طبیعی نه تکلفی و خلق بوی تقرب
کنند و تزویج با خویشان سازد در یب سبک روح و بداعتقاد بود ۵
خداوند تاسع در طالع پاکیزه نفس و نیکو اعتقاد بود و محبوب
میان احبا کنند نسبتهای نیکو در ب در سفر روزی مند بود و مال
یابد در ج خویشان او زنان غریب کنند و با شهری شود در د پدر را
بیماری نهانی بود و در غربت میرد در ه او را فرزند بود نه در شهر او

تکلف

وبدیشان خوش دل بود در د مرزوق بود از سنن و دستور و در سفر
بیمار شود در ز زنی نیکو و عفیفه بوی افتد خاصه که کوکبی سعد بود
در ح حریص بود و در سفر او را قطع افتد در ط اندک سفر باشد
مستقیم الطریقه در ی خویشان او زنا کنند از اهل و بیت و پارسا بود
در یا پارسا و خویشتن دار بود در یب بدمعاملت بود صاحب عاشر
در طالع بسبب اعمال سلطانی او را مساعدت کند و باحرمت و جاه بود
و از مادر روزی مند بود خاصه که کوکب سعد در ب از اموال
سلطانیان مددها یابد در ج اندک باشند خویشان و آنچه باشند
زود بمیرند و سفر بسیار کند و در د معروف بود و از اهل و بیت
بزرگ بود در ه فرزندی بیمار زاد و یا ناقص بود و از سلاطین فرزندان
او بلا رسد در و اندک کار بود و کاهل روزگار و آرزو گذارد و آزادگان
او را خدمت کنند در ز زنی از وی بزرگوارتر بزنی کند در ح حرمت
و جاه یابد در جوانی در ط در سفر و غربت رنج و بلا بیند در ی بزرگ
و کافی بود و داند که هر کاری چه باید کرد و از سلطانیان زید در یا
دوستان او را از وی نیک افتد و فرزندی او را مالی بدست آید در یب محروم
بود از سلطانیان و از اعمال ایشان و او را از ایشان و ایشان را از وی
رنجی بود صاحب حادی عشر در طالع مظفر بود و نیکو حال و نیکو معیشت
بود

ج

بود در ب از دوستان مال و حرمت یابد در ج برادران و خویشان
او معروف باشند و مرزوق بود در جوانی و مال دنیائی بسیار
یابد در د مال پدران نیکو بود و اما اندک عمر باشند در ه فرزندان
خلف باشند او را از اول عمر تا باخر در مال و حرمت و نعمت بود
در و بدحال بود و بدمعیشت و اندک خیر بود در ز او را زنی
مبارک قدم بود و نیکو و خوب سیرت و صورت و از وی مال و نعمت
یابد و حرمت و فرزندان حاصل آید او را از وی در ح معروف بود
و بود که تجارت کند در ط در غربت خیر یابد و در آخر عمر او را سعادتی
مساعدت کند در ی حرمتی و قاعدۀ یابد در جوانی اما متعدی نبود
در یا بسیار خیر و پر نعمت و منعم و مرفه بود و امیدهایش وفا شود در یب
اندک خیر بود و کم معیشت و اندک دولت و فراوان دشمن صاحب ثانی
عشر در طالع بدبخت و بسیار دشمن بود و دشمنان بروی مظفر باشند
و مگر که سعد و از دهم جدی باشد و زحل در دلو مسعود بود و این دلالت
ضعیف تر بود و صاحب دوازدهم در ب بدحال بود و کارها
کند که از آن زیان دارد و مردمان آنرا پسندیده ندارند در ج خویشان با وی
خصومت کنند و حال ایشان بد بود در د میان او و پدر خصومت بود
و سرائی که در آنجا ولادت بوده باشد خراب شود و از آنجا تحویل کند

در ه حال فرزندان او بد بود و بعضی ناپیدا شوند که پدر ایشان را
باز نیابند و بیمار زود بود در و محروم بود از ممالک و ستوران
در ز با زنان ناکس مخالطت کند و از آن سبب خصومت و رنج
بیند در ح اندک دشمن بود و از مال زنان خیرات کند در ط خوب پیشانی
او را رنج و بلا رسد و بد اعتقاد بود و مقصر در عبادت در یا از
دوستان چیزی بوی رسد و دوستان با وی بیشتر دشمن شوند و بدبخت
بود در یب اندک دشمن بود و دشمنی که دارد نهانی بود و قصد
نهان کند و بر دست نیابد والله تعالی اعلم و احکم دلایل قمر در منازل
اگر ولادت افتد و قمر در شرطین بود مولود محبوب بود میان
خلق و سلیم العرض و دین بود در بطین دراز عمر و راست گوی
و شجاع بود در ثریا در کار زنان بجد بود و او را نامی نیکو بود
میان خلق و بسیار خورد و زود خشم گیرد در دبران دراز عمر
و بسیار فرزند بود و مال دار و با خلق نیکوئی بسیار کند در هقعه
نیکو خلق بود و بسیار دوستان دارد و تمام عقل بود و متحمل و صبور
در هنعه کافر نعمت و بسیار جدل و خصومت بود در ذراع با خویشان
و دوستان نیکو زندگانی کند و مال کسب کند از هر جائی که تواند در
نثره پاکیزه نفس و بسیار شغل بود و دهقانی و تجارت او را

موافق

موافق بود در طرف بسیار گناه و فاسق بود و هیچکس نخواهد که
با وی مخالطت کند در جبهه پارسا و نیکو نیت و شجاع بود و بسیار
فرزند و مواشی دارد و مذکور و محترم بود در زبره بسیار مواشی دارد
و محبوب میان خلق محترم نزدیک پادشاه در روی هیچ کار نیاید
که او را میسر شود در صرفه شجاع و صادق و نیکو نیت بود در عوا
شجاع و بسیار علم بود و عاقل و راغب باشد بمال مردمان و طماع بود
در سماک پاکیزه نفس بود جمال و پاکیزگی دوست دارد جوان مرد
و شجاع بود در غفره قوی و شجاع بود و حسود و خیر هیچکس نخواهد در
زبانا اندک عقل و کاهل بود و بسیار اندیشه و مجتهد نه در علم در
اکلیل صادق و عاقل بود و دراز عمر و عمر در لشکر گذارد در قلب شجاع
و حکیم و عاقل بود و از سخن او رنج رسد شوله ، در شش بعد از وی
هفت روز یا هفت سال بمیرد و در ربع سیوم از عمر مالش تلف شود
و در آخر عمر او را حرمت و نعمت پدید آید نعایم شجاع و صادق و بسیار
مال و سخی و بسیار نکاح و اندک فرزند بود در بلده نیکو عبادت
و مکین بود نزدیک سلاطین و بسیار احسان کند با خلق و اخبار او را
نصیبی بود در ذابح سلف و بکفایت بود و هر کار که کند منافع یابد در
سعد سعود بسیار مال و محبوب بود نزدیک خلق و جلد در بلع همت او

در معصیت بود و اندک رحمت بود و جنگ دوست دارد و اگر خواهد
چیزی او را ایمن نشود در اخبیه فریبنده و مکار بود و بسیار خطا و چیز
او را نبود او را آن آرزوی کند در مقدم وافر العقل بود و کفایت
مؤخر نیکو عبارت و نیکو کردار بود و بر مادر و پدر و خویشان و دوستان
میمون بود در بطن الحوت چون فرع المؤخر بود حکم او و الله اعلم
بودن کواکب در وجوه از گفتار تنکروس بابلی زحل در وجه اول
از حمل مولود را اول عمر ما بسیار باشد رنج و محنت وجه ب
حالش نیکو بود و مال بدست آرد و از ستوران و سفر رنج بیند
و از میانه عمر تا آخر عمر آسوده تر باشد و اگر زحل مسعود بود در وجه ج
چون مسعود بود مال بسیار بدست آرد از عمل سلطان و دهقانی
فاما در جوانی رنج و بلا چند و تنگدستی و میانه عمرش اگر منحوس بود
او را رنج و بلا رسد زحل در ثور در وجه اول صاحب تجارت بود
و از تجارت و معاملت روزی بیند و اگر منحوس بود از بازرگانی رنج
و بلا کشد و او را جراحت رسد و در راه او را قطع افتد و مالش
بزیان آید و از مواریث زنان او را نصیب بود و در وجه ب حال او
میانه بود میانه عمرش بهتر بود و اگر زحل منحوس بود با مردم مخاصمت کند
و پدر او را رنج رسد و مال او هیچ بنماند در وجه ج از پدر و مادرش شاد

شود

شود و از ایشان آسایش یابد و همچنان از کارهای دیرینه و عاقبت او
بخیر بود و در آخر عمر او را مال و حرمت بدست آید و اگر منحوس بود از
هر چه کند منفعت نیابد زحل در جوزا در وجه اول با رای و تدبیر بود
جوزا
و معروف میان مردم و مال بسیار بدست آید و او را درد سر بود
و اگر زحل منحوس بود مردم او را از تدبیر او بد افتد در وجه ب
دلیل مشاورت و رؤسا و اشراف باشد و دلیل کسانی که اقویا باشند
و ایشان را قوت و غلبه باشد و خاصه که مسعود بود در وجه ج از آبا
و اجداد بهتر بود و بزرگوار و معروف و مشهور و متمول و از اسرار
دانستن بهره یابد و نیکو عهد باشد و اگر منحوس بود درویش بود
و او را نکبت بسیار رسد زحل در سرطان در وجه اول نا هموار بود
و او را دختران باشند و این وجه دلیل کثرة اولاد بود و نیکو سیرت
بود و لهو و سماع دوست دارد و مهتر دهاقین بود و اگر منحوس بود
دلیل بلا و نکبت بود در وجه ب مذکور بود و مشهور و معروف
در شهرها و تن درست و خیر و پاکیزه نفس بود و در میانه عمر شادی
و راحت یابد و اگر منحوس بود او را عیب بود و در میانه عمر از مراتب
خویشتن بیفتد اما در وجه ج عاقبتش محمود بود و منافع یابد از
کارهای پراکنده و اگر زحل منحوس بود آفت یابد از غوغا و متحیر بود

در کارها و در میانهٔ عمر از قربت خویش بیفتد زحل در اسد در وجه اول
مهتری بود و شغل ملوک کند و مال بسیار بدست آورد و برزن و فرزند
شاد شود و اگر منحوس بود دوستان شاد شوند و ملوک بروی خشم گیرند
و پیشها و کارهای بسیار کند و بود که سفر دریا کند و درویش بود و زنی
غریب کند عاقله و اگر منحوس بود در میانهٔ عمر بلا و رنج کشد در وجه ج
در همه کارها رنجور بود و اندوهگین و درویش بود و اگر مسعود بود نجات
یابد از بلاها و اگر منحوس بود بحبس و عذاب مبتلا شود زحل در سنبله
در وجه اول ادیب و فاضل بود و باادب و از علم خویش برخوردار
یابد و برزن و فرزند شاد شود و درست معامله باشد و فرزند بیگانه را
بپرورد و بفرزندی گیرد و با اشراف مخالطت کند و اگر منحوس بود از زن
و فرزند اندوهگین شود و مبارک نبود در وجه ب روا بود که مطرب بود
و خداوند املاک و اموال بود و برزنان مایل بود و اگر منحوس بود
دلیل نکبت و بلا بود و در دنیا هیچ بدست وی نیاید و گرو رنج بسیار
کشد و سفر بسیار کند و در میانهٔ عمر کارش بشولیده شود در وجه
ج ادیب و متکلم بود و عاقل و دهقانی بود و زراعت دوست دارد
و بسیار ستور دارد و عاقبت او بخیر بود و اگر منحوس بود درویش بود
خاصه در آخر عمر زحل در میزان در وجه اول توانگر و بسیار مال و ضیاع

بود و اورا فرزندان نیکوروی و باجمال و خلف باشند و مال خویش
پنهان دارد و حریص بود بر نکاح و دلیل قیادت بود در وجه ب
اگر مقبول بود و محبوب بود و کریم و ضیاع بسیار دارد و سفر دریا کند
و با پیره زنان مخالطت کند و از فرزندان مصیبت بیند و راحت و شادی
یابد و میانهٔ عمر و اگر منحوس بود سفر بسیار کند بی فایده در وجه ج
کار ملوک کند و از آن بهره یابد و اورا فرزندان خلف باشند و شاد
دل و شاد دل بود خداع و سخن چین و دروغ گوی بود زحل در
عقرب وجه اول اگر مسعود بود مولود پارسا بود و رئیس بقعه بود
و ستوران نیکو دارد و اگر منحوس بود درویش بود و بی زن و فرزند در
وجه ب فاضل و معروف بود در وطن خویش و در میانهٔ عمر حال او نیکو
شود و اگر منحوس بود کارهای بشولیده بود در وجه ج حسن التزویج
و صالح الولد بود و مال بسیار بدست آرد و مبارک بود و معروف
میان مردم و همنشین ملوک و اشراف بود و زنان را دوست دارد
و اگر منحوس بود دلیل جهل و فقر و بیفتادن از منزلت بود و دلیل
آن بود که اسرار مردمان جوید زحل در قوس در وجه اول معیشت مولود
از طب و دارو بود و خداوند اموال و اولاد بود و اگر منحوس بود
در خصومت افتد و از مکانی بمکانی انتقال نماید وجه ب و اگر زحل منحوس بود

بعضی از اعضای او بیماری و خللی رسد و او را چه زن و فرزند نماند
در وجه ج بسیار رنج بود و صاحب اسرار و سفر بسیار کند و با پیره
زنان مخالطت کند و بر فرزندان اندوه کند و در جوانی بدحال بود
و مرگ پدر یا پدر پدر بیند و از آن رنجور شود و مال بکند و او را
دشمن بسیار بود و عاقبتش بخیر بود زحل در جدی در وجه اول مال و ضیاع
دارد و لیکن عضوی از اعضای او بزیان آید و مال او همیشه تلف شود
و با دوستان و خویشان مخالطت نیکو کند و بر زنان حریص بود
و اگر منحوس بود از درجه خویش بیفتد و مال دیگر بازجمع کند
و همیشه در عمر حریص باشد بر نکاح زنان و از آن زیادت شادی بیند
در وجه ب رئیس عظیم الشان بود مغبوط توانگر و شاد بر زن و فرزند
و مبارک در میانه عمر و اگر منحوس بود دلیل بر میانه بود و دلیل خنا
و لهو بود در وجه ج رئیس فاضل مقدم بود و مال بسیار دارد
و خلق بسیار بسبب او هلاک شوند و فرمان دهنده باشد
و عمر در نعمت و خیر گذراند و بر اعدا ظفر یابد و اگر منحوس بود حرکتش بد بود
والله اعلم زحل در دلو وجه اول متمول و دهقان و نیکو سیرت بود
در اول عمر و اگر منحوس بود لئیم و درویش بود و شوم در وجه ب
خیر و فاضل و معروف بود و معیشت او از ادب و کهانت بود

تلف کننده بود

دولتی

و نجوم داند و کار او در میانه عمر بالا گیرد و مال بسیار بدست آرد
و اگر منحوس بود درویش بود و از زخم مار یا دیلمک میرد در وجه ج ملاح بود
یا امیر آب و مکار و دروغ زن بود و بازرگانی کند و اگر منحوس بود
دلیل سفرش بود دخترانش هلاک شوند و از مکانی بمکانی انتقال
کند زحل در حوت در وجه اول سفر دریا کند و شوم و بدبخت
بود و از دهقانی بی بهره بود و اما از اهل و لدش شاد بود و اگر منحوس
بود او را از سباع و حشرات رنج رسد و او را از خانهای نمناک
احتراز باید کرد در وجه ب دلیل بود که از ملوک و رؤسا و مهتران
بود و بر خلق بسیار مستولی باشد و اگر منحوس بود درویش بود
و در میانه عمر حال او بد بود در وجه ج دلیل سعادت بود از خدمت
ملوک و با امانت و دیانت بود و او را درد ذکر و خصیتین علت و رنجی
پدید آید و مدتی بعذاب و حبس مبتلا شود و اگر منحوس دلیل اندوه
و رنج و عاقبت بد بود و بی بهره بود از زن و فرزند والله اعلم بالصواب
مشتری در حمل در وجه اول مسرور و حسن الاهل بود و بر ایشان
شاد دل شود و از مهتران و رؤسا بود و مرزوق باشد از زمین
و ضیاع و اگر منحوس بود حالش میانه باشد و در غربت بلا و رنج
و نکبت بیند از مکانی بمکانی انتقال کند در وجه ب سیرت ملایکه

دارد و با مروت و دیانت بود و نیکو تدبیر و در میانهٔ عمر روح
و راحت یابد و مرگش بر توبه و صلاح و خیر و آسانی بود در وجه ج
دلیل سعادت بود و با اهل و ولد شاد بود و مال نهانی یافتن
و صاحب عز و جاه و دولت و مرتبت و اقبال باشد و چشم
او بفرزند روشن شود و اگر منحوس بود کاهل و بیکار بود مشتری
در ثور در وجه اول متکلم و نیکو سخن بود و در سلاح و لشکر متصرف
و از جهت فرزندان رنج بیند و او را بعضی از فرزندان بزیان
آیند و با او خصومت بسیار کنند و او با کس خصومت نکند در وجه
ب سیرت ملایکه دارد و با مروت و دیانت بود و نیکو تدبیر
و در میانهٔ عمر روح و راحت یابد و مرگش بر توبه و صلاح
و خیر و آسانی بود در وجه ج دلیل سعادت بود و با اهل و ولد
شاد بود و مال نهانی یافتن و صاحب عز و جاه و دولت
و مرتبت و اقبال باشد و چشم او بفرزند روشن شود و اگر
منحوس بود کاهل و بدکار بود مشتری در ثور در وجه اول متکلم و نیکو
سخن بود و در سلاح و لشکر متصرف و از جهت فرزندان رنج
بیند و او را بعضی از فرزندان بزیان آیند و با او خصومت بسیار کنند
و او با کس خصومت نکند در وجه ب محبوب بود در دلها و مبارک و معروف

وبسیار

و بسیار خصومت بود و در میانهٔ عمرش کار بلند شود در وجه ج آبد بود
و اگر منحوس بود و از بدون که مسعود بود متغیر بود و در میانهٔ عمر مشتری
در جوزا در وجه اول عاقل و خردمند و مبارک بود و سفر بسیار کند
و معروف بود و محترم و عالم و با ادب و او را خصومت بسیار افتد
و تدبیر او نیکو بود و در وجه ب معیشت او وافر بود و شجاعت
و زور کردن در وجه ج رحیم و شریف و توانگر بود و با اهل و ولد
شاد شود و ضیاع بسیار دارد دلیل کهانت و مطرب و امثال
این بود مشتری در سرطان در وجه اول چون یکی از نیرین بوی ناظر بود
دلیل خیر و بزرگی بود و اگر نظر ندارد و مشتری منحوس بود تحت فرمان
دیگری بود و هرگز مستبد نبود و بیمار و کار رد و سامان دار بجب در
وجه ب متکلم و ادیب و عفیف بود و جوانمرد و نیکبخت و بر قوم فرمان
دهد و میانهٔ عمرش موافق تر بود در وجه ج مهتری بود شان
و با اهل و ولد و دلیل قوت و ریاست و بخیر بودن عواقب و اگر
منحوس بود از جهت زنان رنج بیند اما از دیگر کارها جمله بهره مند بود
و در آخر عمر بعلم شریعت مشغول شود مشتری در اسد در وجه اول قهرمان
بود و صاحب ضیاع و مستغلات و تزویج او در آخر عمر بود و اگر منحوس بود
مولود را مال و نعمت نبود و مرگ او نزدیک بود بمرگ زنانش هر دو در مدتی

نزدیک بمیرند و اگر منحوس بود مردستم کار بود و بمال مردمان طمع دارد
و دلیل سفر و انتقال بود و غریب و نکوهیده بود میان خلق در وجه ب
متمول و بدبخت بود و در آخر عمر روزگار در تعب و مشقت گذارد
و عاقبت کار او بخیر نبود مشتری در سنبله در وجه اول وجیه و متکلم و متمول
و حسن الاهل و الولد و معمار و عفیف و مشهور بود و اگر منحوس بود
اندک مال بود و اما کار و خدمت ملوک کند و فرزندان او بمیرند و کمتر
فراز آیند و عاقبت کار او بد بود در وجه ب مسعود و متقبل و صاحب
اولاد بود و اما بعضی از فرزندان و زنان او بر دست او هلاک شوند و مال
بسیار بدست آورد و خرج کند مثلا فر بود و اگر منحوس بود کار تزویج او
قرار نگیرد و در امور رعیت تصرف کند و درویش بود و ستوران دارد
و بدان شاد بود و در میانهٔ عمر رنج و بلا بیند در وجه ج متکلم و ادیب و دبیر
و خردمند بود و دلیل توانگری و دهقانی بود و مال یابد و در آخر عمر
و اگر منحوس بود دبیری بود بی عقل و ادیب و ابله بود یا منتقلی بد دماغ و بد
فکرت و یا دهقانی که مؤلف آب بود مشتری در میزان در وجه اول
خدمت ملوک کند و با کفایت و عقل بود و اگر منحوس بود درویش بود
و با اهل و لد شاد بود و او را انجا تهمت کنند و در میانهٔ عمر حال او
بدتر بود در وجه ب متمول بود و بیشتر مال از میراث یافته باشد

مثلاف نسخه

و اگر منحوس بود بدبخت و لئیم و حقیر بود در وجه ج تدبیر نیکو کند
و متمول بود زود مال او را بدست آید و عمر در راحت و شادی
گذارد و بود که برای تجارت سفر دریا کند و سود بسیار کند و اگر
منحوس بود شقی بود و بیمار زود و او را از سر رنجی رسد مشتری
در عقرب در وجه اول نیکبخت بود و لشکرکش و خلق از وی خشنود
باشند ستور دارد و صید کند و اما اندک عقل بود و اگر منحوس بود
در میانهٔ عمر کارش نیکو شود و بزنان و فرزند شاد شود اما حیوان
او بمیرند در وجه ب شریف و معروف و ندیم اشراف و ملوک بود
و اگر منحوس بود کارهای او همه ناقص بود و مبتلا شود بقومی شریر
و از بالا بیفتد و در دریا سفر کند و بعضی از مال او تلف شود
وجه ج دلیل بزرگی و زر و منصب و مقرب بود در نزد ملوک و سلاطین
مشتری در قوس در وجه اول نیکبخت بود و توانگر و محمود السیره
باشد و اگر منحوس بود دبیری بود که روزگار در رنج و بلا گذارد و از
سعادت به شقاوت و از شقاوت بسعادت حال او گردان
باشد و مخاصمت کننده و وام بسیار دارد در وجه ب بازرگان بود که سفر
دریا کند و توانگر بود و اگر منحوس بود در بلا افتد که از آن خلاص نیابد
مگر بجهد و در میانهٔ عمر بدبخت شود در وجه ج صاحب صید و ستوران نیکو

بود و اگر منحوس بود دام بسیار دارد و فقیر و شقی بود و در غربت
رنج و بلا بیند و خلقی با وی خصومت کنند و در آخر عمر شقی بود
مشتری در جدی وجه اول دهقانی کند و معروف بود و دلیل
سفر و انتقال بود و در بلاد و نواحی گردیدن و با خویشان و دوستان
مخالطت نیکو کردن و اگر منحوس بود دلیل حبس و وثاق بود و دلیل
بسیار خوردن و کشتن و بدتدبیر بودن و در کار زنان او را انگشت نما کنند
و بروی ثنا نگویند در وجه ب قایدی بود شجاع رئیس ستوده و مذکور
و وجیه و معروف از نوازش و شادی بیند و اگر منحوس دلیل
صاحب شقاوتی بود روزی از زن و فرزند و نکبت رسیدن در میانهٔ
عمرش حال نیکو بود و در آخر عمر میانه در وجه ج شریف و خطیر بود
و اول عمر کار او بد بود و میانهٔ او بهتر بود مشتری در دلو در وجه
اول خردمند و سخی و منافق بود و بر خلق فرمان دهد و هر زن که
طلب کند او را بدست آید و از زن و فرزند شاد شود و اگر منحوس
بود از فرزندان دو بکمین بود و بعضی از فرزندان او ناقص باشند
و سفر بسیار کند وجه ب متکلم و ادیب و فاضل و حال او
نیکو بود و در میانهٔ عمر و اگر منحوس بود دبیری بود به روزی و اما
فرزندان و دوستان بسیار دارد و بر زن مبتلا شود و از کار زنان

و فحش

سلطان

٤٠

هیچ بهره نیابد و از ستور بلا بیند وجه ج مالدار و خداوند زینت
و ستور و تجمل بود و بود که سفر دریا کند و اگر منحوس بود رنجور
بود و اما زیرک و کافی و معاملت شناس مشتری در حوت
در وجه اول سفر دریا کند و شاد با اهل و ولد و چون سن جوانی
از وی درگذرد کارش نیکوتر شود و با اشراف و ملوک مخالطت کند
و مرگ خویش بیند و صاحب داد و ستد باشد در اموال و همچنین
خداوند امر و نهی بود و اگر منحوس بود شقی بود و در غربت او را از ماخولیا
و امثال این رنج رسد و در آخر عمر کارش بتر بود در وجه ب متهور
مالدار بود و اگر منحوس بود هم راضی و مدبر بود وجه ج نیکبخت بود
و از کار سلاح روزی یابد و اگر منحوس بود از سفر و لشکریان
و معاملت بلا بیند و بدتدبیر بود و ناقص فهم و مردمان او را نستایند
و بدگوی بود مریخ در حمل در وجه اول لشکرکش و ارباب سلاح
بود و اگر منحوس بود بدعاقبت و درویش بود و مرگش در جنگ بود
و بود که او را به تیغ کشند وجه ب مهتر بود صالح الاهل و الولد و دولت
بود هر چه سازد خاصه در آخر عمر و بر خلق ستم کند و زیرک و تیز
خاطر باشد و اگر منحوس بود بیماری بود و بمفاجا میرد در وجه ج دلیل فقر
و نکبت بود و حقود و لجوج و مخاصم بود و بدمعاملت مریخ در ثور

در وجه اول خوش روزگار بود و مال بسیار جمع کند و اگر منحوس بود
بحش بد و فحش گوید و پلید زبان بود و بعضی از اعضای او ببرند و زن
و فرزند از وی بمیرند و او را از آن رنج رسد در وجه ب سفر بسیار کند
و اگر منحوس بود عقیم بود و بگریزد از وطن و سفر دریا کند و در وجه ج
توانگر و مستظهر باشد و اما معروف ببدی و دشمن بسیار دارد و مرگ
زن و فرزند بیند و سفر کند و از ستور منفعت یابد اگر منحوس بود
عاقبتش نه بخیر بود مریخ در جوزا در وجه اول مهتری نیکو تدبیر بود
و شمائل زنان دارد و دلیل داشتن چاکر و ستور بود و اگر منحوس بود
محتشم بادین با زنا یا جاسوس بود در وجه ب مذکور و محترم بود و شجاع
و قوی و نیکو صورت و میانه عمر او بهتر بود و اگر منحوس بود عاقبتش بد بود
و با آخر عمر درویش شود در وجه ج از جهت زنان مال یابد و با کفایت
بود و سفر بحر کند و ادیب و فاضل بود و فرزندان را بغایت دوست دارد
و اگر منحوس بود فرزند از سفر بس روزی مند نبود مریخ در سرطان
در وجه اول روزگار بشادی و راحت گذارد و زنان را دوست دارد
و حریص بود بر مجامعت و او را زشت نامی حاصل آید از جهت زنان
و اگر منحوس بود بلای عظیم بود از جهت زنان در وجه ب تیز و جسته
و بی ثبات بود اما علم سلاح و لشکر ساختن داند و کند و سیاست نیکو داند

واکر

و اگر منحوس بود فریبنده و مکار بود و عاقبتش بد بود در وجه ج
توانگر بود و مذکور و صاحب حکم و صناعتها و آئینها و سفر با فائده
بسیار کند و بملوک مقرب بود و اگر منحوس بود فقیر و متحیر و بی
سفر بی فائده کند و بود که پیکی یا رسولی مدبر بود مریخ در اسد
در وجه اول وجیه و معروف و توانگر و تیز خاطر بود و اگر منحوس
بود نکبت و بلا بیند و باهل و ولد شاد شود و سفر دریا کند و بود که
خدمت خادمان و زنان کند در وجه ب غنی و مذکور و محمود التدبیر باشد
و صالح الاهل و الولد و سعید و معروف بود و در پیش ملوک
مقرب و او را رنج و بلا رسد از اهل و ولد و در میانه عمر او را
نکبت رسد و عاقبتش بد بود در وجه ج از خدم ملوک و از
ستور زیان بیند و از فرزند اندوه دل فاما مال بسیار بدست آورد
و حسن العاقبت باشد و در آخر عمر کارش بلند شود مریخ در سنبله
در وجه اول خادم ملوک بود یا موثق ایشان و ادیب فاضل و زیرک
حسن الاهل و الولد بود و اگر منحوس بود مزوّر و دروغ زن و از
وطن بگریزد و سفر دریا کند و در آخر عمر بدحال شود و از درد شکم
بمیرد و بود که از ملوک خلعت و کرامت یابد در وجه ب مانند زنان
بود در شمایل اما نیکبخت بود و بر زن و فرزند اندوهگین شود

واکر منحوس بود حسن التزویج بود و در آخر عمر و میانهٔ عمر کارش نیکو
شود و مالش بدست آید در وجه ج مزوّر بود و مال بدست آورد
و از ضیاع روزی مند بود و دلیل سفر بود و غربت و پیوسته
بنان روز در مانده بود و عاقبتش بخیر نبود خاصه که منحوس بود
و بهترین روزکار او روزکار جوانی بود مریخ در میزان در وجه اوّل
سفر دریا کند و سفرهای با صعوبت بود و مال بسیار بدست آورد
و خرج کند و بمرک خواهران و برادران اندوهکین شود و غنا
و لهو دوست دارد و اگر منحوس بود رنج بیند در خویش و بصیر بود
بر اسرار و حریص بود بر دهقانی و باغ و بوستان ساختن و در جوا...
عادل و منصف بود در وجه ب قهرمان دهقان بود و اگر منحوس
بود از پیران رنج بیند و در زندان فراوان افتد و سفر آب کند
و از وطن بگریزد در وجه ج عیار و خون ریز بود و اگر منحوس بود
در میانهٔ عمر مال او بغصب ببرند و زیر دست دیگری باشد و او را
با اهل و ولد رشک شود دلیل درد سر و امراض مختلفه بود و بر تر
حریص بود و عاقبتش بد بود مریخ در عقرب در وجه اوّل مهتری بود
فاضل و روا بود که بجنگ کردن مبتلا شود و علم حرب نیکو داند و اگر
واکر منحوس بود شوم و مراض بود و دلیل نحس بود از وطن بر آخر

عمر درویش شود و از هیچ کار بهره نیابد در وجه ب مسعود و بزرگوار و مسلط
بود بر خلق بسیار و نیکبخت بود و اگر منحوس بود شقی و مراض او را جذام
یا حور بود بی زن و فرزند باشد و مرک اژ بود و بعض از اعضای او ببرند
در وجه ج حرب دوست بود یا طبیبی بود یا زرگری یا نقاشی یا آهنگری
استاد و کوتاه خانه و ازرق العین بود و خلق را بسیار رنجاند و محبت
کند و در جوانی راحت و منفعت یابد مریخ در قوس در وجه اوّل
ترجمان ملوک بود و توانگر و معروف و اگر منحوس بود بسیار خصومت
و دروغ زن و سوکندخوار بود و بد اعتقاد از ارباب سلاح و نکبت و بلا
و رنج بوی رسد و در آخر عمر کارش بهتر بود در وجه ب زیرک و با فهم
و او را از آن بلا رسد در وجه ج با تدبیر و کفایت بود و مال
یابد و حاجت مند بود و در آخر عمر بدبکری و از پیران رنج بیند و در آخر عمر
از وطن بیفتد مریخ در جدی در وجه اوّل مهتری توانگر و دلیر بود
که بر ناحیت شمال صاحب فرمان بود و اگر منحوس بود تمام و شریر بود
در وجه ب شریف و معروف بود و اگر منحوس بود در آخر عمر مال
یابد در وجه ج با تدبیر بود و کارهای بزرگ بدست وی بر آید و در آخر
عمر مال یابد و اگر منحوس بود از اشراف و کبرا رنج بیند و بلا و حاشیه
بد شود مریخ در دلو در وجه اوّل بر زنان حریص باشد آمابی زن و فرزند

و در پیشتر عمر خویش منحوس بود و از زنان بلا بیند در وجه ب عادل و منصف
بود و از مردمان بلاها دفع کند و در میانهٔ عمر شاد شود و ولایتی و مرتبتی
یابد در وجه ج تاجری مال دار بود و سفر دریا کند و در آخر عمر مالی یابد
و اگر منحوس بود در غربت نکبت یابد مریخ در حوت در وجه اول
قهرمان بود و در سفر آب کند و اگر منحوس بود بی زن و فرزند بود و دلیل
گریختن و هراس در وجه ب توانگر و مذکور بود و اگر منحوس بود در میانهٔ
عمر از جهت سلطانیان بلا و رنج افتد و از مواضع نمناک او را
احتراز باید کرد در وجه ج از سواری و سلاح روزی مند شود و صلاح الاباء و
الاولاد بود و دشمنان همه بر او دل بنهند و صالح العافیت باشد و اگر منحوس
بود عاقبتش بد بود آفتاب در حمل در وجه اول اندک هنر و با کرم
و اما شجاع و مقدام بود و بران مهتری و ریاست یابد در وجه ب
سخی و مهتر و ممیز و مکرم باشد و کارهای بزرگ بر دست وی بر آید
و در موالید زنان بد بود آفتاب اندرین وجه در وجه ج ظریف بود و محبوب
در میان خلق هر کس که او را بیند دوست دارد و در موالید زنان ضعیف
و زشت و بد تدبیر بود و در موالید مردان مولود در کار زنان مبالغت
نماید و بدان سبب زشت بود آفتاب در ثور در وجه اول زیرک
و صاحب خاطر باشد و اگر منحوس در وی بود داهی و مکار بود و منجم

دبهند

و بلا بیند در عمر خویش بسیار مردم از وی بلا بینند در وجه ب در موالید
ذکور مانند زنان بود و عیوب بسیار دارد و غیور و با حمیت بود
و دلیل امراض و اسقام و دلیل سفر بسیار کند و در میانهٔ عمر کارش بد بود
در وجه ج آفتاب درین باب بود دلیل سبک روحی بود و در اوقات
او را ذمایل و جرب بود آفتاب در جوزا در وجه اول غضوب و قوی
و مذکور و محترم و با تدبیر و تدبیرهای او مبارک بود در وجه ب
غضوب و با حمیت بود و اما مکار و صاحب خداع بود و مستبد
برای خویش و لجوج و لهو و طرب دوست دارد و حریص بود بر تزویج
در وجه ج شریف و خطیر بود و لهو و سماع دوست دارد و با علما
و آداب برخورداری یابد و بلند همت و فراوان اندیشه بود و اگر
منحوس بود دلیل نقص بود و مولود شتام و فحاش بود و دلیل انتقال
و سفر بود از مکانی بمکانی آفتاب در سرطان در وجه اول دلیل
خیر و صلاح بود اما مولود ضعیف بود و اشعار و اخبار دوست دارد
و از اموال غربا روزی مند بود و روزگار به خوشی و راحت گذارد
و اگر منحوس بود مولود زمار و رقاص بود و بلا بیند از سفر دریا
در وجه ب فاسق بود و منجب و رعنا و حال او متردد بود و از اندوه
بشادی و از شادی باندوه و دلیل شجاعت و قوة بود وجه ج دلیل

اندیشه و غم بود اما این کس لهو و طرب دوست دارد و بسماع مشغوف بود
و او را از جهت خمر خوردن نکبتها رسد و هیچ کار او ثابت نبود و غافل
بخیر بود و اگر منحوس بود عاقبت کارش بد بود و بیماری دراز کشد و حقیر
و ضعیف رای بود **آفتاب در اسد** در وجه اول نبیل و بصیر بود بکارها
و اسرار و درست معامله بود و نیکو مخالطت با مردم درست رای و در
تدبیر در وجه ب جمیل و نیکو صورت بود و دوستان را از وی نیکو افتد و متدین
و ناصح و واعظ خلق و در میانه عمر مال و نعمت یابد و زیادت شود و چون
منحوس بود لهو و طرب و سماع دوست دارد در وجه ج غضوب و لجوج
و صفراوی بود و قوی و در آخر عمر او را حرمت و مرتبت زیادت شود
آفتاب در سنبله در وجه اول ادیب و متکلم و جمیل و نبیل و صاحب
نظم و نثر و اعجوبه بود در علم و ادب در وجه دوم خردمند و آهسته
و متودد و نیکو سیرت بود در وجه سیوم مفتن بود یا کسی که مردم بارای
و تدبیر او کردند و با او رجوع کنند و درست عقل و صیانت رای
بود و حریص را صطناع معروف و راست گوی و درست معامله بود
و در آخر عمر از وطن انتقال کند **آفتاب در میزان** در وجه اول
ثابت نبود در کارها لهو و سماع دوست دارد اما بصیر بود بر اسرار و کارهای
نهانی و او را انجر تنها افتد بسیار در وجه دوم اندیشه بسیار کند در کارها

جیل

متردد بود

دار

و اگر منحوس بود صفراوی و دزد و ظالم بود و بر تهمت و فاسق بود
در وجه سیوم بزرگ قدر و درست مزاج روزگار در شادی
و رفاهیت گذراند اگر منحوس بود شکل و صفت زنان دارد و بود که
سفر دریا کند و شریر و بد معامله بود **آفتاب در عقرب** در وجه اول
قتال و فاسد و حقود بود و صفت سباع دارد و اول عمر او بهتر
بود از آخر وجه دوم صحیح رای و ادیب و فاضل و خیر و اهل هنر
و بود که طبیب و معالج بود در وجه سیوم در ابتدای کار خویش رنجور
بود و ببلای عظیم مبتلا شود و جاهل و فحاش و اندک عقل بود و از
بلاها که خویشتن در آنجا افکند باک ندارد از جهل و بد بایکی **آفتاب
در قوس** در وجه اول جمیل و حسن الهیئة و عاقل و لبیب و او را
سودای مرغ باشد از هر نوعی و بر اسرار کارها مطلع بود و او را بر
جراحتی یا مرضی رسد در وجه دوم ملوک بود و از او مند بال
و تجمل یکانگان و صاحب لهو و شهوات بود بسیار و اگر منحوس
بود سخی بود و خویشتن در بلاها افکند که در آن خطر بود در در وجه سیوم
بزرگوار و عظیم الشان و الخطر بود و حقود و حریص بر قضای شهوات
و بر مال مردان بدست آورد و خداوند فکرت بسیار بود و بد نجوار
و تدبیر کار را او دیگری کند **آفتاب** در وجه اول صحیح الرای عظیم الخطر

وموفق بود در کارهای خیر و مذکور و صاحب لهو و طرب و مویش جعد بود
و او را بیماری رسد در دماغ و یا انکته بود که مردم از آن بخندند در
وجه دوم قوی بود در ذات و نفس خویش اما حقود بود و بخیل و خداوند
مراتب در وجه سیوم عظیم بود در نفس خویش و خویشتن زیادت
از مقدار و حد خویش دارد و پاکیزه نفس باشد و سفر و غربت دوست
دارد والله اعلم آفتاب در دلو در وجه اول صاحب رطوبت
بود و رطوبت بر مزاج او غالب بود بود که اصلع بود و بخیل و خوش
عیش بود و او را خرج و مؤنت بسیار بود و سواری و صید دوست
دارد و از جنگ و خصومت درجه یابد در وجه دوم زیرک و صاحب حفظ
بود بود که علوم طب داند و صحیح الفکر و عالم و عاقل بود و بر خلق بسیار ز
بعلم و عقل رجحان دارد و حیل و دغا بر طبع او غالب بود در وجه سیوم
سفر و انتقال بسیار کند از مکانی بمکانی و جلد و کارساز بود و از
مال مردمان خورد و خرج کند و بر خلق هر چند عمر او زیادت می شود
حالش میگردد و دشمن بسیار دارد آفتاب در حوت در اول وجه شوخ
و حریص بود و در کار زنان هیچ کار بر دست وی تمام نشود و خاین
و فاسق بود در وجه دوم سخی و متودد بود و با خلق مخالطت نیکو کند
و بسیار خورد اما گناه بسیار کند و در میانه عمر از بلاها نجات یابد

شعبده

متودد

ودرعمر

و در عمر بسیار راحت و شادی بیند در وجه سیوم بزرگ خویشتن
بود و معجب با زنان مخالطت نیکو کند و بسیار خورد با غلامان معاشرت
کند زهره در حمل در وجه اول چون نحس بوی ناظر بود از امور
تزویج روزی مند شود و کارهای درست از این جهت بر دست
وی بر آید و مراض بود و میل او بمردان و امردان بود نه بزنان و از این
سبب رنج و بلا بیند و بود که زنی نیکو کند در نخوت و اگر زهره
مسعود بود مولود با رای و تدبیر و کارهای بزرگ برای و تدبیر او میسر شود
و در طالع زنان زهره در اول وجه حمل بهتر بود از آنکه در طالع مردان
در وجه دوم چون مسعود و مشتری بوی ناظر یا سعدی دیگر توانگر و حسن الاهل
بود اما عیال او پیش از وی بمیرند اول نکاح در تزویج وجه سیوم چون مسعود
بود توانگر و منعم بود اما از فرزندان پس روزی مند نبود و او را از زنان یار
موافق و مصلح دارند افتند اگر منحوس بود مولود مراض و مخالف
قوم خویش بود و با اهل خویش زندگانی ناهموار کند زهره در ثور
در وجه اول در کودکی او را زن دهند و از زن و فرزند شادی بیند
و اگر منحوس بود زنی مطربه را بزنی کند بر خلاف شریعت و هیچ
آسایش نبود او را از کار زنان و در شهرها زن بسیار کند و مالدار
بود وجه دوم نیکبخت بود و از کار زنان روزی مند و در غربت زن کند

واو را فرزند نبود و سفر بسیار کند و زن او پارسا بود و زنان او
بیش از وی فا میرند و در جوانی رنج کشد و زود زنان او بمیرند درجه
سیوم زنی بیوه را بزنی خواهد و حسن الجمال و حسن التزویج باشد و در آخر
عمر و اگر منحوس بود عاقر بود و نکبتها بوی رسد و بغربت افتد و از زن و فرزند
رنج بیند زهره در جوزا درجه اول توانگر و حسن الاهل والولد بود
مسرور بفرزندان پسرینه و سفر بسیار کند و میانه عمر او با سعادت
و اقبال باشد و اگر منحوس بود مولود بلا بیند از تزویج زنی که کند میان
آن زن و فرزند او جدایی افتد بزودی و شوم و صفرائی و لجوج باشد
درجه دوم تزویج او شایسته بود و او را با اول عمر نکبتها رسد
در میانه عمر با اهل و ولد شاد شود و زنی نیکو بزنی کند و در میانه عمر با ساز
انان باشد که در آخر عمر و اگر منحوس بود فرزند دوست ندارد و از کار
زنان رنج و بلا بیند و زنان بیوه و کنیزکان را بخواهد درجه سیوم
جمیل و فاضل و حسن التزویج و صلح الاهل والولد بود و زنی با کفایت
و کدبانو بخواهد و در آخر عمر نیکبخت بود از سبب زنان اگر منحوس بود
از زنان هیچ شادی نه بیند زهره در سرطان درجه اول نیکبخت بود
در کار زنان مبارک پی صلاح در اهل و ولد و تجارت و سماع
دوست دارد و معاشرت و سفر بسیار کند و لهو ولعب دوست دارد

دریمی

وحریص بود بر زنان اگر منحوس بود هیچ منفعت نیابد از کار زنان و در آخر
عمر مسرور و خوشدل و از زنان منفعت یابد و بود که با کنیزکان
و زنان فرومایه مخالطت کند درجه دوم زنی پارسا جمیله نبیله کند و مقبل
بود و این زن فرمان بردار وی بود و از زنان بهره یابد خاصه
در آخر عمر و اگر منحوس بود مخالطت او با کنیزکان بود درجه سیم با اهل
و ولدش شود و در میانه عمر خیر یابد و از تزویج مبارک بود بیش اهل
و ولد اگر منحوس بود شوم بود و درویش و روا بود که جماع کند و عاقبت
او بد بود زهره در اسد درجه اول زنی بزرگوار بزنی کند و او را
فرزندان باشد و حریص بر زنان اگر منحوس بود شوم بود بر اهل و اندک
فرزند و سفر بسیار کند و نکبت رسد او را از جهت زنان روا بود که
سه زن کند درجه دوم عزیزترین اهل بیت خویش بود و زنی
عاقله و بالغه را بزنی کند و فاضل و زیرک و نیکو طبع بود و از زنان
منفعت یابد در میانه عمر شاد دل بود اگر منحوس بود مخالفت قوم خویش
کند و از اهل بهره ده درویش بود درجه سیوم زنی شریفه را خاطب بود
او بزنی کند و از وی فوائد یابد و اگر منحوس بود نکبت بیند از جهت
زنان هیچ آسایش نیابد و نکاح پنهان کند و عاقبتش بخیر نبود
زهره در سنبله درجه اول مولود شاد بود با اهل و ولد و زنی کند

بزرگوار و عاقبت نیکو بود و اگر منحوس بود از اهل و ولدش دل
بیند درجه ثانی زنی کند پارسا و مقبل در کار خویش و وسط عمر او در زیادتی
اگر منحوس بود مخاصمت کند با اهل و ولد درجه سیوم تزویج او در میانه
عمر او بود زنی پارسا عاقله را بخواهد چنانکه او را فرمان برد و اولاد
فرزند خلف حق جَلَّ ذَاتُهُ وعَظُمَ صِفَاتُهُ او را روزی کند و وجیه
و معروف و مذکور بود و دهقانی دوست دارد و ازان روزی مند
بود زهره در میزان درجه اول زنی کند در جوانی ولیکن بمرگ
فرزند مبتلا شود و بزنان حریص بود و اگر منحوس بود زنی ناکس
کند و بود که این مولود بجوانی یا کودکی بمیرد و بنسل کردن نرسد
درجه دوم زنی نیکو را بزنی کند و اگر در بند افتد مدتی در زندان
باند و بود که حبس از جهت زنی بود و بمرگ پسران خویش مبتلا شود
و زن او را کفایت و کدبانو و دلزنده بود و اگر زهره منحوس بود جدائی
میان زن و شوهر افتد مولود را از زنان رنج رسد و مولود اندک فرزند
بود درجه سیوم زنی بزرگوار کند با مالی بسیار و شادی بیند
از قبل شوهر و عاقبت کارش نیکو بود و اگر منحوس بود زنی بیمار
کند در غربت و شوم بود بر اهل و ولد عاقبتش بد بود زهره در عقرب
درجه اول زنی پارسا و نیکو کند موافق با وی و از نکاح او راحت

و شادی

و شادی بیند و اگر منحوس بود زن بیمار کند و حرکتش بد بود و شوم بود درجه
دوم زنی بزرگوار کند از لشکریان و ارباب سلاح و آن زن پیش از
وی شوهری دیگر داشته بود و فرزند دارد از شوهر پیشین و اگر منحوس
بود زنی ناکس و ناپاکیزه کند و سفر بسیار کند و بود که از زنان بگریزد
و عاقبت کارش بد بود از جهت زنان و رنج بیند درجه سیوم
زنی بزرگوار کند و فرزندان خلف باشند وی را از آن زن و اگر منحوس
بود گناهان بسیار کند و میانهٔ عمر او بد بود و از جهت زنان رنج بیند
زهره در قوس درجه اول صَالِحُ الوَلَدِ بود و الأهل بود زن جوانی
نیکو کند و موافق بود آن زن دلیل دربر بود درجه ثانی زنی کاهله
کند که از شوهر دیگر فرزند دارد و آن زن را درد سر بود یا ضعف جگر اگر
بقمر ناظر بود زنی پاکیزه نازاینده کند و مولود حریص بود و بزنان ملول
بود و لاف زنند درجه سیوم زنی توانگر کند اگر منحوس بود شهری
خراب وطن سازد و شوم بود و سفر دریا کند و از زنان زیان بیند زهره
در جدی درجه اول زنی پارسا کند عاقله و برخورداری یابد مولود
از خواهران و برادران خویش و اگر منحوس بود زنی سلیطه کند و درویش
نازاینده و مولود را بیماری بسیار بود و حریص بود بر نکاح درجه دوم
او را نکبت رسد از جهت زنان و مرگ پسران خویش بیند و میانهٔ

عمر او رنج بود و اگر منحوس بود زنی کند که طبع مردان دارد و سواری کند و سفر
و آمد و شد درسیوم وجه اگر زن بود شوهرش زود بمیرد و از آن
بلا بیند و زود شوهر دیگر کند و فرزندش بمیرد و بر آن جزع بسیار کند
و اگر مرد بود در اول عمر نکبت پس عاقبتش بخیر بود زهره در دلو
درجه اول زنی بزرگوار کند بمال بسیار اگر منحوس بود زنی درویش
کند و دلیل جمع اموال و ستوران نیکو بود و اگر منحوس بود بخلاف این
بود و غلیظ الانف متراکم الاسنان بود درجه دوم زنی عاقله کند و با
کفایت که شوهر را دوست دارد و اگر منحوس بود زنی پیر بیوه کند
و از وی رنج بیند و با زنان ناپارسا مخالطت کند و بدان سبب رنج
بیند درجه سیوم با زنانی که ذوات اخطار باشند مخالطه کند و نکاح
پنهانی کند و از آن مال یابد و بر جمله از هدایای زنان شاد دل بود اگر
منحوس باشد از زنان بگریزد و از سبب ایشان رنج بیند و خصومت
کند والله اعلم زهره در حوت درجه اول از جهت زنان ذم
و رنج بیند از مادر همچنان بلا و زشت نامی کشد و اگر زهره مسعود بود زنان
بوی رغبت کنند او را زود کار زنان میسر شود و فرزند بود او را در
وجه دوم شاد شود باسباب زنان و از جهت زنان مال یابد
اگر منحوس باشد او را از نقرس و عرق النسا رنج بود درجه سیوم

زنان

زنان بد را بزنی کند و باشد که این زن ناپارسا و سعتری باشد و بعضی
از ایشان بمیرند و این زنان او را با خویشتن مخالطت بود و تهمت
کنند این زنان را بخویشان ایشان عطارد در حمل درجه اول
عالم بود بلشکر ساختن و عرض لشکر دادن بود که عارض لشکر بود
و نیکو رای و نیکو تدبیر بود و اگر منحوس بود درویش و محتال و مزور
بود و کذاب درجه دوم از لشکرکشان باشد و مقبل بود و پیش
سلاطین مقرب بود و عظیم الذکر و الجاه باشد حکیم و کارها و قواعدها
و قواعدهای نیکو نهد اگر منحوس بود بعمر خویش و کار خود دلشاد نشود
و از سباع و قطع راه او را رنج رسد و بلا بیند از جهت ابرار
ملوک درجه سیوم نیکو تدبیر و محبوب اندر میان مردم عالم بعقل
و الحان اگر منحوس بود پیوسته بنان روز درمانده بود و سفر
بسیار کند و عاقبتش نه بخیر بود عطارد در ثور درجه اول
دبیر بزرگوار بود و بسبب علم و سخن گفتن کار او قوی شود و در اول
و اقبال خویش رئیس و مهتر بود و بر سلاطین مقرب بود و مال بسیار
بدست آرد و از وجوه مختلفه و بر دشمنان ظفر یابد و بر زنان خشنود
و اگر منحوس بود پیروزی و خیر نیابد و دلیل سفر و غربت و درویشی
بود درجه دوم دلیر و صاحب حروب بود و امین بود و در کارها

لشکر مسلط و حاذق بدان امور و سلاح فروش یا زراد و اگر
منحوس بود لهو و سماع دوست دارد و از زنان رنج بیند و از سباع
درجه ثالث عالم بود و حکیم و حسن المنظر و مکرم بنزدیک خلق
و عالم بموسیقی و کلام و بلاغت و علوم ریاضی و ادیب و حسن الاهل
بود و اگر منحوس بود معلول بود و آفت رسد او را از سباع
و از بنای بلند بیفتد عطارد در جوزا درجه اول عاقل و آهسته
و مبارک پی بود و عالم بود بعلوم آسمانی چو نجوم و هندسه و ضرب
دست دارد و خوش مشاهده دارد و از وی بسیار خیرات حاصل
آید و کریم عهد و نیک دولت بود و او را یک فرزند نجیب بود
در خصومت و بلا افتد و از آن خلاص یابد و فرزندان او
شود و مرگ فرزند بیند و بسبب زنان رنج بیند و او را درد سر بود
و بود که وقتی دیوانه شود درجه دوم معیشت او از سواری و لشکر
کردن بود و جدل و سخن گوی بود و بلیغ و صاحب رای و تدبیر بود
و اگر منحوس بود صیاد بود و کاذب در اقاویل و دزدی بود که
حیل و زور و افتعال کند درجه سیوم صاحب جیوش و مدبر
کارها بود و یا حکیم معروف بود و محترم پیش ملوک و اشراف و ممدوح
و صاحب قوت و صولت بود و اگر منحوس بود آفت رسد او را

از ستور

از ستور و سباع و یا زخمی رسد او را از جهت دوستان رنجی رسد
عطارد در سرطان درجه اول عالم بود باسباب زنانش نشود
و بفرزند روشن چشم شود و خدمت ملوک کند و از اموال غربا
روزی مند بود و اگر منحوس بود مدبر بود درجه دوم مذکور در شهرها
عالم بحکمت و اسرار و از زبان آفت بود و اگر منحوس بود ادیبی
یا معلم بود یا صاحب صناعت مدبر درجه سیوم دلیل صناعات نفیسه
بود و مقرب بود با سلاطین و عاقبت کار او بخیر بودن اگر منحوس
بود مولود جاهل و کاهل بود عطارد در اسد درجه اول ادیب و عاقل
و مجرب دست و خطیب و بزرگوار بود درجه دوم مغنی یا مطرب
عالم بموسیقی بسیار دوست و شرکت و معامله شاد شود درجه
سیوم متکلم و حکیم و ادیب بود جامع در همه علوم عارف بصناعات
و لغات مختلفه داند بود عطارد در سنبله درجه اول عاقل و عالم
و مال بسیار دارد و بملوک مقرب بود و خدمت ملوک کند
و اندر دواوین ملوک منصبی دارد بزرگی یابد و صادق الوعد بود
محبوب بنزدیک خلق بعلم و فضل انتفاع یابد اگر منحوس بود از
علم برخورداری نیابد درجه دوم کریم و محترم و بفرزندان و بزرگان
روشن چشم شود و پیوسته در سفر بود و فقها و قضاة و علما دوی

وی اختلاف دارند و صاحب بحث بود در علمها و حقایق در علوم
طلب کند در میانهٔ عمر جاهی عریض یابد اگر منحوس بود از کسب خویش
خورد و مرگش بد بود درجه سیوم کارهای بزرگ و شگرف بدست
وی برآید و مبارک بود بر همه کس و تعبیر نیکو داند و اگر منحوس بود خادم
مساجد بود یا خادم مدارس عطارد در میزان درجه اول خردمند
و عالم بود به نجوم و طب و مقرب بود نزد ملوک و رای او قوی
و مال بسیار دارد و بود که مال ادخار کند در زیر زمین و اگر منحوس
بود شقی بود و بدرای و دوستان از وی برگردند در دوم متقی و معروف
و خیر بود و اعمال بر بسیار کند و عادل و منصف بود و زنی بزرگوار کند
از خاندان بزرگوار و چشم او بفرزند روشن شود و اگر منحوس بود
از ستور بلای بوی رسد و خونریز و بسیار خصومت بود درجه سیوم
دلیر و زیرک بود و عالم بجنگ و اسباب حرب و آلات آن و ریاستی
و مقداری یابد بدین سبب و اگر منحوس بود سرکرده وثاق ترکان
بود یا آخر سالاری عطارد در عقرب درجه اول سرهنگی بود و زیرک
و باکفایت بود یا عارض لشکری بود اگر منحوس بود دروغ زن بود
درجه دوم منجم و محترم و خداوند نعمت بود و صاحب سر سلطان
بود و وجیه و متکلم بود و پارسا نفس بود و اگر منحوس بود آخر عمر درویش
شود

شود و بچشم درد مبتلا شود درجه سیوم نیکبخت و مقبل بود و خطیب
و شاعر و مقبل و محبوب در میان مردم و بفرزند و زن و مال شاد
شود و برخورداری یابد و اگر منحوس بود از هیچ چیز منفعت نیابد عطارد
در قوس درجه اول ترجمان بود و لغات مختلف داند و شاعر
و مالدار و مقرب نزدیک ملوک و چرب دست اگر منحوس بود
از ستور بیفتد درجه دوم ادیب مبارک بود که ستور دوست
دارد و دبیری و خدمت ملوک کند اگر منحوس بود پیکی یا سیاحی
و بر جملهٔ بزرگان برنج گذارد و از کسب خویش خورد درجه سیوم
عاقل و وجیه بود عالم باداب سواری و ریاضت و روا بود که
علم نجوم و کهانت داند اگر منحوس بود پیوسته در سفر بود عطارد
در جدی درجه اول عاقل و زبان آور و مرغان بانگ کنند
دوست دارد و مال مدخر نهد در زیر زمین و اگر منحوس بود وکیل
قضاة یا خدمت ایشان کند درجه دوم معیشت او از سواری و دبیری
و قهرمانی بود و اگر منحوس بود دزدی بود و گواهی زور بدهد و دروغ
گوید و حروز نویسد درجه سیوم رحیم و شریف و توانگر بود
حسن الاهل والولد عالم بنجوم و هندسه و صناعات نیکو و آواز
بنامها و کوشکها و خانها نز همت بود و منحوس و سخت دل

بذخیره

نکهت کـ

ودهقانی کدود بود **عطارد در دلو درجه اول** زاهد بود و منصف و توانگر
و در زهد شعر بسیار گوید و در هراشی و اگر منحوس بود نمام و شریر و حسود و نفقیر
بود **درجه دوم** عالم بود و حساب و هندسه و علوم باریک و زمام
کاریزها بود علم آن نیکو داند و مهندسی بناها کند و اگر منحوس بود
هیمه شکن یا دباغ یا جولاه بود **درجه سیوم** حاسب و مهندس و شاعری
لطیف شعر بود و چرب دست عالم بصناعات مختلفه اگر منحوس بود
برید یا پیکی بود **عطارد در حوت درجه اول** نیکبخت و توانگر و عاقل
و رزین بود با ملوک و اشراف مخالطت دارد و بعید الغور بود و ثابت
الرای صبور بر کارها و نحوست او دلیل از دستور بیفتادنست و دلیل
دفقه صاحب عدل و انصاف مبارک بر خویشان و نحوست او
دلیل آن کند که مولود بسیار گوی بود به بیهوده سخن و خدمت مساجد
یا مدارس یا صوامع کند **درجه سیم** رئیس قوم بود و خیانت اموال
کند و او را اختلاط بود با ترکان و ارباب سلاح و تدبیر سیاسات
اگر منحوس بود دایم در تعب و نصب بود و از بنای بلند بیوفتد و پیوسته
هراسان بود **قمر در حمل درجه اول** اگر در وتدی بود مولود حسن الاهل
و ولد بود و کرامت و عزّ یابد از جهت ملوک و اشراف و عملهای
بزرگوار کند و اگر منحوس بود دلیل حال بد و تدبیر ناقص و ناصواب و خدمت

ستوران

ستوران یا شراب داران بود و دلیل بسیاری سفرها ستوده
درجه دوم نیکبخت و مقبل و خداوند مروت و نعمت و شغلهای شگرف
کند از وجه ملوک و سلاطین و خلق بسیار در تحت فرمان او باشند
و عاقبتش بخیر بود و اگر منحوس بود کارش بر خلاف این بود
درجه سوم محبوب بود نزد خلق میمون و مبارک محمود الاعمال
مقبول نزد ملوک و سبک روح و نیکبخت و خداوند مال و ضیاع
و نیکونیت و منصف بود و ناصح اگر منحوس بود از جهت فرزند
اندوه و رنج بیند و از جهت زنان و خامل الذکر بود ضعیف الحال
و قلیل المال **قمر در ثور درجه اول** بسیار مال بود و نقد دارد
و عالم و حکیم بود و پیر و نیکوسیرت و شدید البطش با ملوک و اشراف
مخالطت کند و در کودکی زن کند و سماع دوست دارد و علم الحان
شناسد و بزنان مایل باشد و چشمش بفرزندی روشن شود و اگر
منحوس بود شوم بود بر مادر و پدر و او را در کودکی رنج و مصائب
رسد تا پنج سال **درجه دوم** در کودکی متحرک بود و نیکوروی
و نیکو حرکت و نیکو معاشرت و ادیب و شاعر و علم الحان و اغانی
شناسد و مرزوق و محبوب بود و مال بسیار جمع کند و اگر منحوس
بود بسیار دشمن بود و او را از سینه رنج بود و چیزی از مالها دزد برد

بود رسد و سفر بسیار کند درسیوم اورا ضیاع و سرای بود و ساکن و عاقل
بود و اورا مرتبت و منزلتی بود میان مردم و بلندهمت بود نزدیک
سلاطین معروف و مشهور و محترم بود و بود که از جهت سلاطین
اعمال و خیانت خراج کند و اگر منحوس بود اندک عقل و حسود بود و عوان
شحنه بود یا زندان بان قمر در جوزا درجه اول خردمند و مبارک
بود اورا عزتی و شرفی و مرتبتی بود و اقبالی و دولتی که شاید که بامارت
و وزارت رسد و مکنت تمام دارد و دران کار صاحب مروت
و ادب و سخی بود و اگر منحوس بود حالش میانه بود دردوم بزرگوار
بود و توانگر و شاد بزن و فرزند و خداوند امر و نواهی و مبارک
در میانهٔ عمر خویش و اگر منحوس بود حال او بد بود و خدمت کهتر به
کند و تنگ روزی بود درسیوم مهتری فاضل و معروف و مال
و سماع دوست دارد و اگر منحوس بود حالش بد بود قمر در سرطان
درجه اول مبارک بود و خداوند دولت و عز و مال اگر منحوس
بود درویش بود دردوم شاعر و ادیب و متکلم بود و بود که علوم
هندسه و مساحت شناسد یا علم کاریز و ریاضی و نحوی بود و اورا
بر دیهها و روستائیان فراوان حکم بود و اگر منحوس بود اورا در سفر
رنج و بلا رسد درسیوم مهتری بود شاد بزن و فرزند و جلد و متحرک

ومستو

ومستوفی بود یا دبیر و عامل خراج بود و چرب دست اگر منحوس بود بی روزی
بود ازین کارها قمر در اسد درجه اول قهرمانی بود خداوند کارهای
بزرگ و عاقل و آهسته بود و اگر منحوس بود پدر مولود اندکی بود
و مال او تلف شود و ظالمی از اهل و بیت او بروی ظلم کند و بخلق
حاجتمند شود و اورا در سفر خطرها بود درجه دوم رئیس مالدار و مستظهر
بود و وجیه و عفیف و خداوند مال بسیار کار او در میانه عمر
بلند شود و اگر منحوس بود اینکس یوز و سگ شکاری و امثال این دوست
دارد و ازان جهت بلا بیند درجه سیوم امیری بود که صید دوست دارد
و در سواری جلد بود و همتی بلند دارد قمر در سنبله درجه اول وجیه
و متکلم و متمول و نیکوحال و از جهت ملوک اعمال کند یا دبیری
یا مستوفی بود اگر منحوس بود مدبر بود دردوم محبوب و مقبول
بود متحرک در کارها و زنان را دوست دارد و نکاح کنند و طلاق
دهند بود و اگر منحوس بود دلیل بود بر مرگ فرزندان او و دلیل
کند ذهن بود درسیوم متکلم و ادیب و خردمند و متقرب بود بملوک
و دوستان بسیار دارد و مردمان اورا دوست دارند چرب دست بود
و اگر منحوس بود آنگاه بد معیشت و ضعیف حال بود قمر در میزان درجه
اول صاحب سر ملوک بود و دبیری بزرگوار بود که ازان کار بهره مند

بود و بود که منعتی و مناظر بود در فقه و بزن و فرزند شاد بود اگر منحوس
بود خامل الذکر و بدحال و بدبخت **در دوم** خداوند کثیر الاموال
بود و مستقلات که از آبا و اجداد میراث یافته بود و اگر منحوس بود
از درجه و منزلت خویش بیوفتد خاصه در میانه عمر **در سیوم** بسیار مال
و قوی رای بود و وجیه و صادق الاخلام و متدین امر معروف کنند و بزن
و فرزند شاد شود و از خویشان مدد یابد و عزیز و مکرم بود به نزدیک
خلق و بود که عمل قضا و حکومت کند اگر منحوس بود وکیل قاضی یا عمال
بود **قمر در عقرب وجه اول** حسود بود اما شجاع و مبارز بود و خودرای
و بود که اگر دلیلی دارد از صاحب سادس مسعود که طبیبی ادب کند
و بر اقارب شوم بود و عافیت او بواسطه او خوش بود **در دوم**
صحیح الرای بود و از ازکیا مجلس قضا بود و مذکور و معروف بود و او را
مهتری بود بر قومی و اگر منحوس بود در حبس و بند افتد و روا بود که در حبس
بمیرد و بود که اشغال شحنه و امثال این کند **در سیوم** لهو و سماع دوست
دارد و مطربان را بغایت دوست دارد و به نزدیک ملوک معروف بود
و معاشر و اگر منحوس بود دلیل [illegible] داشتن بود و اگر میانه بود محروم
و تنگ عیش بود **قمر در قوس در وجه اول** مولود نیکوروی و نیکو هیئت
بود و او را مرتبه و عزتی بود به نزدیک سلاطین و عارف بود با سرار کتابت

دیانت

و بلاغت و شعر و ادب و اگر منحوس بود بر خلاف بود **در دوم**
علم ریاضت نیکو داند و مردی جلد و متحرک بود و از جهت سفر فوائد
و منافع بسیار یابد اگر منحوس بود بر خلاف این بود او در زیر دست
و پای ستوران هلاک شود و بدحال بود یا از ستور بیوفتد و بدشمنی
ناکسان مبتلا شود **قمر در جدی در وجه اول** زنی بزرگوار بزنی کند
از غربا و از وی خیر یابد و در جوانی و کودکی نیکبخت بود مقبول به نزدیک
بزرگان و اگر منحوس بود بر خلاف این بود **در دوم** او را نکبات رسد
از اصحاب سلاح و او را سفرها افتد با رنج و بی منفعت و حال او
میانه بود و چون منحوس بود بتر از این بود **در سیوم** خیانت و اخراج
اموال کند و حال او میانه بود اگر منحوس بود از ارباب سلاح
رنج رسدش **قمر در دلو در وجه اول** بزن و فرزند شاد شود
و او را ضیاع و عقار بود اگر منحوس بود زانی بود و با زنان بحرام نشست و
خاست کند و از این سبب نکبات رسد او را و مرغ دوست دارد
و ستور و کوسفند و زنان و امثال این **در دوم** پارسا و منصف بود
نیکوکار در میانه عمر خویش دل بود و خداوند امر و نهی بود بر خلق
بسیار و اگر منحوس بود کارها جمله بزیان آید **در سیوم** بازرگانی بود
که سفر دریا کند یا کسی که امیری آب یا حولی آب کند و اگر منحوس بود

سباع

[illegible]

اورا بلاها رساند از دریا و آب و بدحال بود قمر در حوت درجهٔ
اول قهرمانی بود حاکم بر ضیاعها و از انها بود که خدمت خصیان
کند و اگر منحوس بود هلاک او از آب بود در دوم بزرگوار و محترم
بود و با مکنت و بسیار مال بود که عمل برای ضبط کند و اگر منحوس
بود اورا سودای آب بود و پیوسته خویشتن و جامهٔ خویش می شوید
و از وجع المفاصل اورا رنجی رسد درسیوم مالی یابد از غربا
و بنزدیک امرا محترم بود و سبب هلاک او قضای شهوت زنان
بود و اگر منحوس بود از سباع و لصوص اورا آفتها رسد پیوسته
از بیم و هراس از شهری و از منزلی بمنزلی می گریزد فصل اگر در
زحل بشرف یا بدرجهٔ شرف بود مولود با قوت و هیبت بود
و بلندنام اگر مشتری بود مال عظیم و ولایت یابد و بر قوم خویش
مستولی بود اگر مریخ بود اندر جنگ پیروز بود و بزنان مسعود
و از زنان روزی مند اگر آفتاب بود حکیم و عالم و زیرک بود
و ولایت و فرمان روان اورا مساعدت کند و بعلم و فضل
معروف باشد اگر زهره بود ظریف و زیرک و بسیار علم و بسیار
فرزند اگر عطارد بود عالم و حافظ و نیکوسخن بود و جاهی عریض دارد
و دراز مدت و بزرگ نام بود تا زنده بود با حرمت و جاه و نعمت بود

اگر قمر بود عاقل و عالم و حافظ بود بملک و ولایت فصل اگر زحل در هبوط
بود یا بر درجهٔ هبوط اندک علم و اندک مال و بیحاصل بود مشتری
پیشوری منحوس بود و اورا فرزند نبود مریخ بیمار زردروی و اندک
علم بود و بود که دزدی راه زن بود شمس بیمار بسیار و اندک
مال و از اهل و ولد شادی نه بیند زهره اندک علم بود و بود که
مخنث بود یا منکوح در حالت صبی عطارد جاهل و ابله و سفیه
بود و سفر بسیار کند و بد تدبیر بود قمر متحیر و مختلط العقل
بود فصل بودن کواکب در وبال خویش زحل در اسد بی شرم و بی وفا
و خوار بود بنزدیک خلق و شب در سرطان همه عمر در بلا و نکبت
بود و اورا بیماری بسیار بود و اندک مال بود و مشتری در جوزا
در میلاد نهاری اندک مال و بی علم و شب در سنبله بیمار بسیار
بود و مفارقت افتد میان او و خویشان او و پیوسته در غربت
بود و خوار بنزد خلق و زنی بدنام کند مریخ بروز در میزان بخت دل
و جنگی بود و سفر بسیار کند و شب در ثور بسیار خصومت بود و لوطی
یا زانی بسیار سفر مال اندک آفتاب در میلاد نهاری و لیلی در دلو
بخیل و اندک خیر بود و بسیار بیماری و در زمین غریب و بنزدیک
دشمنان مقام بسیار کند زهره بروز در حمل خلق و رای بود

هر روز اورا شری و بلائی رسد و بروی بهتان کویند و اورا نام بد بود
درمیان خلق بدروغ و در میلاد شبی در عقرب لوطی و خلفی بود با اهل آنت
خصومت کند همت او در کارها خسیس بود عطارد در میلاد روزی
در قوس قلیل العقل و بسیار شر و اندوهکین بود و در حوت اورا
درد رسد و ازان علت رنجور شود و بعلت بواسیر مبتلا شود
و با مثال این علت که در اسافل بود قمر در جدی در طالع شبی ناقص
عقل و بزرک خویشتن اهل اورا دشمن دارند والله اعلم بالصواب
فصل هفتم در احکام سهام طالع سهم السعادة و صاحب او
دلیل بود بر حال جسد بشب از قمر با آفتاب و بروز از آفتاب
با قمر سهم السعادة در طالع بری از نحوس و تحت الشعاع نبود و صاحب
او مسعود مولود صحیح المزاج و نیکو تربیت بود اگر بر خلاف این بود
ضعیف مزاج بود اگر تحت الشعاع باشد از سلاطین رنج
بیند اگر سعدی بوی ناظر بود یا بصاحب او متنعم توانگر و خوش
زندگانی بود در دوم مسعود و بسیار مال و بی رنج مالش بدست
افتد و از اموال سلطان روزی مند بود و اگر هیچ کوکب سعد و نحس
بوی نظر ندارد قوت او روز بروز بدست آید اگر منحوس بود بد حال
و خبیث المعیشه باشد در ثالث سعادت خویشان بود اگر صاحب عاشر

یاصاحب

یاصاحب ثانی عشر بوی ناظر بود او امیر جیوش و زندان بود اگر نحس
با سهم در ثالث بود خویشان او هلاک شوند و اگر با ذنب صاحب
ثالث تحت الشعاع بود مولود را خویش و خواهر و برادر نبود
در رابع مسعود او و صاحب او دلیل کرامت بود در منزلت
خویش و عزیز بود بنزدیک مادر و پدر و اگر منحوس بود تربیت بد
یابد و حال مادر و پدر بد بود در خامس مسعود حال فرزندان نیکو
بود و از هدایا روزی مند بود منحوس فرزندان تباه شوند در سادس
حال مولود بد بود اگر نحسی نظر دارد اورا به بند گیرند و اگر
نحسی با ذنب نحس نظر دارد از بند که نجاة یابد اگر صاحب سادس
راجع بود تربیت نیابد در سابع دلیل تزویج نیکو بود و از زنان
خیر یابد اگر منحوس بود او صاحب زن نکند و بدنام میان خلق
و خصومات بسیار کند او و اگر تحت الشعاع باشد سهم و با
صاحبش نکاح نهانی کند در ثامن مسعود و صاحبش مرزوق
بود از مواریث و اوقاف و امثال این اگر منحوس بود کارها کند
که دران بیم هلاک او بود اگر صاحب طالع راجع بود و یا منحوس عمر
و تربیت نیابد در تاسع مسعود و صاحبش سفر بسیار کند اگر
صاحب طالع در تاسع بود یا سهم تاسع سفری کند که هرگز باوطان
نرسد

و متدین و باورع بود و اگر منحوس بود عمر در غربت و ذل گذراند
و بد دین بود **در عاشر** و صاحبش مسعود ملازم درگاه سلاطین
بود و معاشش او ازان جهت بود و اگر منحوس بود بر بیتش بد بخت
بود و چندانکه عمر می افزاید نحس می افزاید **در دوازدهم** و صاحب
سهم منحوس بد بخت بود اگر صاحب طالع راجع مولود عمر نیابد
اگر صاحب سهم بصاحب ثامن منحوس ببرج بود خویشتن را
با آهن بکشد و اگر عطارد بزحل منحوس بود خویشتن بیاویزد :
سهم الغیب دلیل دین و علم و ورع بود چنانکه سهم السعادة
دلیل معیشت و تربیت و اگر سهم الغیب مسعود بود مولود
قوی دین و یار و مردم او را بستایند و اگر سهم السعادة مسعود بود
صاحب او منحوس نیکو ظاهر بود خبیث الباطن باشد اگر سهم السعادة
منحوس بود و صاحب او مسعود ستر مولود بهتر بود از ظاهر و اگر
سهم الغیب در اوتاد بود قوی حال خاصه در برجی ثابت مولود
مولود ثابت بود در دین و اعتقاد که دارد او را در ان هیچ شک
نبود اگر خداوند سهم الغیب راجع بود مولود از دین خویش انتقال
کند سهم الغیب در طالع مسعود قوی دین و زیرک و صاحب خاطر بود
در دوم مسعود طاهر سیر بود و سیرت او سیرت ابدال بود **در سوم**

در سوم

طاهر سیر و پارسا بود و بکفایت در کار دین و دنیا اگر منحوس
بود او را شبهتها افتد در دین و خللی بدین او راه یابد **در رابع**
مثل طالع بود و پیوسته از عواقب اندیشد اگر منحوس بود
عاقبتش تباه بود **در خامس** مسعود او را فرزندان باشند پارسا
و محترم از جهت دین و مذهب که دارد اگر منحوس بود عقیدت
فرزندان او بد بود **سادس** مانند دوم بود و بتر **هفتم** زنان دین
دار دارد منحوس زنان او بد اعتقاد باشند و بر خلاف مذهب او
ثامن خوف ناک بود از کار مرگ و پیوسته وصیتهای نیکو کند
و خیرات اندیشد منحوس بد عاقبت بود و توفیق هیچ وصیت و هیچ
خیر نیابد **تاسع** و صاحب او مقبول و مسعود بر اسرار مطلع بود
و زیادت چیزی بروی پوشیده نباشد و زاهد بود اگر منحوس بود بد
اعتقاد بود **عاشر** بنزدیک سلاطین و ارباب سلاح و فرمان حرمت
یابد از جهت دین و علم منحوس بلا بیند از جهت مذهب
و دین **یازدهم** هر چند عمر او زیادت میشود دین او نیکو میشود
و اعتقاد او درست و اگر صاحب او مسعود بود خیر و نیکی یابد از دین
و مذهب **دوازدهم** منحوس بد اعتقاد بود مسعود متقلدی بود زیادت
رغبتی نبود او را بدین و مذهب اگر سهم الغیب ببرج منحوس بود

این کس برای مذهب تعصب کند و فتنه انگیزد خاصه که مریخ
با سهم در تاسع و ثالث بُخ اگر مشتری منحوس بود حق و انصاف
طلب کند و از وی تعصب مذهب نبود اگر مستولی بر سهم الغیب
عطارد بود مولود مذهب میزبان دارد و هر جا که رود با مذاهب
آن جماعت سازکند و تابع شود و اگر سهم در ثامن بزحل منحوس بود
یا در رابع او را برای مذهب و اعتقاد بکشند سهم المال در طالع در بیت
و رابع و عاشر قوی حال مولود نیکو حال بود و هرگز درویش و تهی
نبود و هر چند بر آدمی بر آید حال مال او بهتر میشود و اگر منحوس بود
خلاف این بود در سابع مسعود از خصومات ازواج فوائد یابد
در عاشر از سلطانیان در رابع از ضیاع و عقار و آبا و اجداد
در ثانی زیادتی قوت نکند حکم بر صاحب بیت المال کنند در ثالث
از خویشان منافع و مال یابد در رابع از هدایا و تحف سادس از بهائم
بندع و ستور و طب و معالجت منافع یابد سابع از مواریث
و اقارب و امثال این تاسع از اسفار و لیکن بعضی بزیان آید
از دست بشود و در آخر عمر درویش شود و حالش بد بود دریازدهم
از دوستان مالی یابد دوازدهم دشمنان مال او بزیان آرند و تبه
کنند سهم الاخوة در طالع مولود فاضلترین و بهتران خواهران

وبرادران

وبرادران خویش بود در رابع و عاشر و سابع معروفان باشند اما
در عاشر دراز عمر باشد که عاشر ثامن ثالث است خاصه که صاحب
ثالث در وسط السما بود در رابع مولود با خویشان دشمنی کند اگر صاحب
ثالث با سهم در اول برج رابع بود مهترین خواهران و برادران
بود چون در میانه بود از میانگین بود چون در آخر برج کهتر بود
سهم الاخوة در یازدهم و نهم و پنجم باخداوند سیوم دلیل موافقت
بود میان مولود و خواهران و برادران در یازدهم سفر بسیار کند
خویشان او اگر مسعود بود خیر یابند در سفر سهم الاخوة در ثالث
برادران مولود فقها باشند اگر تاسع بود خویشان او در سفر زن کنند
از یراکه سابع ثالث است اگر خامس بود او را خویشان بسیار باشند
برادرزنی کهتر خدمت او کنند در ثامن و ثانی از طالع سادس
و ثانی عشر دلیل بد بر حال خویشان مولود بود در ثانی خویشان او
بوی حاجتمند بوند و عیال او باشند اگر سهم الاخوة در ثامن
بود قوی حال و صاحب او قوی بود و در طالع شهادتی دارد که
خویشان مولود میراث او بخورند و میراث مولود بدیشان رسد
اگر منحوس بود خویشان او بیمار زدن باشند از یراکه هشتم
سادس ثالث است اگر سهم در ششم بود منحوس از خویشان

او قوی باشند که خدمت وکاربندکان کنند و بیمار شوند در دوازدهم
مسعود و طالع او قوی حال باشد و شهادت دارد بطالع خویشان او
عملی ناپسندیده کنند بر درکاه سلطان چون غمازی و حلوازی و اشتغال
این در ششم بود منحوس از خویشان او قوی باشند که خدمت وکار
بندکان کنند و بیمار شوند سهم الاب مسعود دلیل صحت پدر بود
و مستولی بر سهم در او تا دو بود پدر مولود بزرک و معروف بود اکر
صاحب رابع در وتد بود پدرش خداوند فرمان و بزرکوار بود
سهم الاب در طالع مسعود پدر را جاهی و عملی بود زیرا که طالع عاشر
رابع است در دوم پدر را دوستان بسیار بود در سیم پدر را بخ
رسد و نیک حال بود از زیرا که سیم دوازدهم چهارم است و بود
در وتد آن برج افتد در پنجم دلیل درازی عمر پدر بود چندانکه اجداد
خود را ببیند خاصه که طالع برین دلالت کند در برج ششم دلالت
وحرکت و فقه پدران بود و بودن پدر از اهل علم و دین که سادس ثالث
رابع است و بودن پدر دراز عمر در ششم دلیل آن بود که پدر کوتاه عمر بود
و مولود از وی زیادت بهره نیابد اما بدان مقبل و معروف باشد در نهم
بیمار زون بود در یازدهم کوتاه عمر بود که یازدهم هشتم رابع است در دوازدهم
پدر سفر بسیار کند سهم الام در طالع مولود را مادری بود مشفقه بر فرزند و مهربان

حواری

در دوم

در دوم دراز عمر بود تا فرزند فرزند را ببیند و فرزند از مال او
بهره یابد در سیوم بیمار زون بود اما دراز عمر بود در رابع روا
بود که مادرش شوهری دیگر کند بدون از پدرش در پنجم کوتاه عمر باشد
در ششم در سفر بود همیشه در سابع مسعود خاصه از آفتاب او را
بدرکاه سلاطین و ملوک آمد و شد بود و اکر صاحب طالع بود
و صاحب او مسعود بود فرزند در حرمت مادر و پدر زندگی در هشتم
معروفه بود و دراز عمر سهم الولد در طالع مولود بغایت فرزند
را دوست دارد و بفرزند آرزومند بود و اکر او را فرزند بود
و در غربت بود و اکر صاحب سهم و آن صاحب طالع مولود است
قوی بود فرزندان او را دین و ورع بود زیرا که طالع تاسع خامس است
اکر منحوس بود بد اعتقاد باشند در دوم فرزندان او بر درکاه
زیند و بسلطان اتصال دارند زیرا که دوم طالع عاشر خامس است
اکر صاحب او مسعود بود منزلت پدر بدیشان رسد و اکر منحوس
بود منزلت پدر بدیشان نرسد و مال تباه کنند در سیوم
اولاد از اعمام و عمات و اقارب پدر منافع یابند و فواید
در رابع فرزندان بسیار دشمن باشند و بود که ایشان نام اجداد
کم باشد یا بنام اخوان اکر صاحب او مسعود بود میراث اجداد

است م
نسبت ٥ بجد

بدیشان رسد و اگر منحوس بود مولود بلا و رنج و حبس کشد والله اعلم
سهم الولد در برج سادس و صاحب او مسعود بری از نحوس
مولود را فرزندان باشند که از علم و منافع ستوران زنند یا از نخاسی
غلامان و کنیزکان و بود که طبیب بود و معالجت بیماران کند در سابع
مولود را فرزندان باشند که با وی خصومت کنند و مولود زنی کند که بنزدیک
وی چون فرزندی بوده باشد اگر منحوس بود با فرزندان فساد کند در برج
هشتم مسعود میراث مولود بفرزندان او رسد اگر منحوس بود مولود
را فرزندان اندک بود و در مال او منازعت کنند در تاسع مسعود فرزندان
مولود پارسا باشند بخیر و اگر منحوس بود او را اولاد عاق باشند که
کارهای ناشایسته کنند در عاشر مسعود مولود را فرزندان باشند که
خدمت و کاربندگان کنند در حادی عشر فرزندان مولود خصومت
انگیز و فتان باشند خاصه که صاحب سهم منحوس بود در دوازدهم
دلیل اندکی فرزندان بود و آنچه بود با پدر خصومت کنند و اگر صاحب
خاس فاسد بود مولود را فرزند نبود سهم المرض اگر نامه در اوتاد
اگر منحوس بود مولود کارهای بیهوده کند و اگر مسعود بود کارها
در ابتدا بزیان آرد انگاه بصلاح باز آرد در دوم مال مولود بزیان
آید در سیوم خویش را بیمار و رنج رسد در پنجم فرزندان را رنج

با فرزندان زن خصومت و دشمنی کنند

و بیماری

و بیماری بود در ششم دلیل مرض نهانی بود در هشتم مرگش بد بود در نهم
بد دین و بد اعتقاد بود در یازدهم دوستان او خاین و بی منفعت باشند
در دوازدهم دلیل قوت دشمنان و ظفر ایشان بود و بر کوشیدن
رنج از جهت ایشان سهم التزویج اگر با برکت نی بود و کار زنان
زود او را میسر شود اگر منحوس بود رنج بیند در دوم مسعود زنان
بی اصل خواهد و بی نسب مال و میراث ایشان با وی رسد اگر منحوس
بود از تزویج رنج و بلا بیند در سیوم زنانی را خواهد که خویشان او
باشند یا برادران او و آن زنان را بزنی داشته بوند اگر منحوس بود
با زنان مخالطت کند که او را بجای خواهران باشند در چهارم
زنی از اقارب خویش بزنی کند و بود که او زنانی بزنی کند که از
خاتونان سلطانیان باشد اگر منحوس بود با خویش یعنی مادرزن
فساد کند در پنجم مسعود زنان را بزنی کند که بزاد از وی کهتر باشند
و با وی روزگاری نحوس بگذراند اگر منحوس بود با دختران زن
فساد کند در ششم مسعود کنیزکان را بزنی کند و زنانی عیبناک را
در هفتم تزویج او باسانی بود اگر منحوس بود رنج و شدت و محنت بود
در هشتم رنج بیند از جهت زنان اگر منحوس بود مرگ او بسبب زنان بود
و بر دست ایشان در نهم زنان غریبه کند و آن زنان پارسا باشند

اگر منحوس باشد از ان زنان رنج بیند و زنی کند که از وی بگریزد و سفرها کند
آن زن به رضای وی در عاشر زنان معروفه را بزنی کند و ایشان را
عفاف و زیرکی و کدبانویی بود اگر منحوس بود بخلاف این بود در یازدهم
زنی را بزنی کند که بر ایشان عاشق بوده باشد و بود که کنیزکان را
بزنی کند در دوازدهم زنان عیب ناک کند و از ان سبب رنج بیند
سهم الموت در طالع و عاشر و رابع و سابع در شهر و وطن خویش
میرد اگر منحوس بود مرگش بد بود در ثانی از درویشی یا از جهت مال
و خصومت مال اندیشه مال گیرد در سیوم در سفری نزدیک میرد
از جهت خویشان رنجور و بزرگی را در یتیا بود طالع سنبله بود و
و سهم الموت در عقرب از خویشان بخشم شد و بطوس بمرد در پنجم
بر نیکوترین حال بمیرد در ششم از بیماری میرد یا از جهت ناکسان
و زیر دستان در هفتم از جهت خصمان و زنان در هشتم از مرض میرد
بر طبیعت آن برج در نهم در سفر میرد در یازدهم نحوس و اسایش
بی زوال عمل و وجع مولم میرد در دوازدهم از جهت اعدا هلاک گردد
و بود که هلاک او در حبس بود سهم السفر در اوتاد سفر بسیار کند اگر در برج
شمالی و مشرقی بود بجانب شمال یا بجانب مشرق اگر در برجی مغربی
یا جنوبی بوده بجانب مغرب یا جنوب اگر در عاشر بود از جهت سلطانیان

سفر کند

سفر کند و بدرگاه بیشتر باشد اگر در رابع بود از جهت دهقانی و بنا
اگر در سابع بود از جهة ازواج و خصومت در ثانی و ثامن و سادس
و ثانی عشر از سفر رنج بیند اگر صاحب طالع مسعود بود و بوی ناظر
و اگر بوی ناظر نبود اندک سفر بود سهم السلطان والعمل در اوتاد قوی حال
بسعود ناظر نبود بصاحب طالع متصل او را سلطنت و جاه و رفعت
بود اگر مسعود بود خیر یابد از عمال اگر در سابع بود از جهت زنان
عمل کند اگر در رابع بود بنیابت پدر عمل کند در ثانی عمل تدبیر
نیکو کند و سر زکارها نیکو کند در ثالث از جهت برادران در پنجم
عمل ده دهقانی و معماری و حرب و ورع کند در ششم مسعود معالجت
بیماران و بیمارستانها و ادویه و امثال این عمل کند در هشتم
امین مال مردمان باشد از جهت قاضی یا سلطان صاحب ترکه بود یا
و از ان فوائد یابد در نهم عمل در سفر کند در یازدهم از جهت دوستانی
کند و حالش در اول عمر بهتر شود در دوازدهم کاهل بود و کارش بد بود
سهم الاصدقا در اوتاد او را دوستان معروف باشند در وسط السما از
سلاطین و وزرا و ولاة باشند در دوم و ششم و هفتم و هشتم
و دوازدهم مولود را دوستان ناکس باشند در ششم دوستان او کوتاه
عمر باشند در هشتم دوستان او صاحب جاهی و مرتبتی و حرمتی باشند اما دیر مدت

نبود در یازدهم و پنجم و نهم و سیوم ثابت المودة باشند و اگر برج
منقلب باشد و سعود ساقط بود بر مودت او اعتماد نبود سهم
الاعدا در اوتاد مسعود او را دشمنان معروف باشند چون در وتد
باشند و منحوس باشد دشمنان او دشمنی آشکارا کنند در یازدهم دوستان
او دشمنان گردند در پنجم فرزندان او دشمنی کنند در هفتم دشمنان او
زنان او باشند اما دشمنان او زود بمیرند و شوم دشمن بود زیرا که
هفتم و هشتم و دوازدهم در دوم دشمنان او بسبب مال او باشند
در نهم بسبب علم و دین او باشند و غربا باشند در ششم ناکسان باشند
در ثالث و تاسع اندک دشمن بود و دشمنان او ضعیف باشند در ثالث
از اقارب او باشند و درین دو خانه دشمنان او عقلا و متدینان باشند
فصل سهم المال در ربع در طالع و مستولی بروی در ربع دیگر مولود
مال تلف کند سهم الاخوة در ربعی مستولی در وی در ربعی دیگر
میان پدر و فرزند مفارقت بود و زیادتی الفت نبود و برادران او
بغربت شوند و بود که برادر ندارد سهم الاب در ربعی و صاحب
او در ربعی دیگر مولود را ضیاع موافق نبود و از ضیاع رنج بیند سهم
الولد در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر میان پدر و فرزند مخالفت
بود سهم المرض در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر مولود در سفر بیمار شود

از وجع

از وجع المفاصل سهم التزویج در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر مولود
زنان بسیار کند و بگذارد و بگریزد سهم الموت در ربعی و صاحب او
در ربعی دیگر مولود در غربت میرد خاصه که صاحب طالع بوی نظر ندارد
سهم الملک والسلطان در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر مولود نه
در خانهٔ خویش و نه در ولایت خویش عمل کند سهم الاعدا در ربعی و صاحب
او در ربعی دیگر مولود را دوستان باشند نه از شهر و وطن او و سهم الاعدا
در ربعی و صاحب او در ربعی دیگر مولود را دشمنان باشند نه از وطن
او و قوم او والله اعلم فصل در احکام سهام دیگر سهم زحل الثقیل
از درجه زحل تا بدرجه سهم السعادة و شب بخلاف آن دلالت کند
بر حفظ و بعد غور و بر هر چه ضایع شود و بر دزدی و دلیل حال مرگ
و دلیل زمین و ضیاع و دهقانی و بخل و نام مردم بنیکی و بدی و دلیل
پیری بود و نجاة از حبس و رنج آن از سعادت و نحوست این سهم
برین معانی دلالت جوید سهم المشتری بروز از سهم الغیب گیرند
تا مشتری و شب بخلاف آن و این سهم دلیل بود بر عز و ظفر
و نصرت و عواقب ستوده و صلاح و طلب دین و ایمان
و اجتهاد در کسب و جهد و طلب عدل و قضا و راستی و بنای مساجد
و امید و هر چه بآدمی رسد از خیرات سهم المریخ بروز از درجهٔ

الاصدقا ۲

این سهم را سهم الوثاق
و اینی خوانند م

سهم السعاده و بر قلب این سبب دلیل تدبیر و دلیری و شجاعت و قوت
دل و تجبر و مکر و خدیعت بود **سهم الزهره** بروز از سهم السعاده با سهم الغیب
و بشب بخلاف آن و این سهم دلیل محبت و الفت و رغبت نکاح
و تزویج و امثال این باشد از سعادت و نحوست این سهم برین معانی
دلالت جوید **سهم العطارد** بروز از سهم الغیب با سهم السعادة
و بشب بخلاف این و این سهم دلیل درویشی و بیچارگی و بسیار
خصومت و خشم ناک و صفرائی بود و بیع و شری بود و دبیری و استیفا
و علوم مختلفه طلب کردن کند و قومی گفته اند در سهام این کواکب بروز
و شب از آفتاب می گیرند تا بموضع قمر و از درجهٔ آن کواکب می افکنند
یعنی سهم زحل از مقوم زحل و از مریخ از مقوم مریخ و برین قیاس اگر
سهم الحیوة قوی حال بود مسعود دلیل درازی عمر بود و تندرستی و شادکامی اگر
منحوس بود دلیل اندک عمری و بیماری بسیار و اندیشهٔ بسیار
سهم عماد الطالع موافق باشد با سهم زهره اگر این سهم و خداوند
او قوی حال بود مولود نیکو صورت و درست مزاج بود و برین سهم
بتوان دانست که مولود با که ماند اگر در دهم بود یا صاحب دهم مستولی
بود با مادر ماند و اگر زهره و قمر مستولی بود همچنان و اگر با دلیل پدر
مناسبت دارد همچنان با پدر ماند و سعادت این سهم دلیل سلامت

جوارح و صحت بدن و منفعت یافتن بود از احفاد اگر منحوس
بود ناخوش و گران جان و بسیار بیماری اگر خواهی که ثبات و معانی
چیزی بدانی اندران طالع که گویند یا پرسند بنگر اگر با ارباب
اوتاد بود مقبل دلیل ثبات و بقا بود و اگر ذلیل بود دلیل زوال
و فساد بود اگر منحوس بود ثبات این چیز مکروه و رنج بود اگر مسعود
بود ثبات او در سعادة بود **سهم المنطق والعقل** این دلیل نطق
و تمیز و معرفه و عقل بود اگر این سهم مسعود بود او با نطق و معرفت
بود و اگر مریخ بدین سهم ناظر بود تیز خاطر و زیرک بود **سهم المال**
دلیل فوائد و معاش و غذا و قوام ابدان آن بود اگر مسعود
بود دلیل آسایش بود از معانی نصیبی بیابد **سهم القرض** اگر منحوس بود
و مستولی بروی حظی دارد در طالع یا بیت المال او بیشتر با وام
تلف شود و اگر مسعود بود بر خلاف این بود **سهم اللقطة** این دلیل
چیزها بود که مردم در مسالک و شوارع یابند و اگر فراموش کند
اگر مسعود و مستولی بروی بود ناظر چیزها یابد در راهها و از آن فواید
یابد و اگر آفتاب ناظر بود و این چیز کسی افکنده باشد باز یابد
و اگر بخلاف این بود و منحوس بود پیوسته چیزها و زر و امثال
این می افکند و ضایع می گذارد و سهم الاخوة در برج کثیر الکواکب بود

بسیار برادران دارد اگر در برج عقیم بود اندک بود سهم الاخوة از آفتاب
گیرند تا بدرجهٔ وسط السما و از طالع بیفکنند هر وقت که انتها از این
سهم بثالث رسد یا مستولی بر ثالث یا از ثالث بدینجا رسید
بانتهای ساله این سال دلیل مرگ خواهران یا برادران بود اگر سهم
الاب مسعود بود دلیل درازی عمر پدر بود اگر منحوس دلیل کوتاهی عمر او
بود سهم الموت للاب هرگاه که بیشتر از طالع هر ساله برجی بوی رسد یا
مستولی بروی از طالع وی بطالع رسد و مستولی بر طالع در آن
دلیل مرگ بود یا مرگ کسی که بجای پدر بود سهم الاجداد احکام او چون
احکام سهم الاب باشد سهم الاصل و النسب اگر مسعود با آفتاب یا صاحب
عاشر بوی ناظر بود نظر مودت مولود شریف الاصل بود و در نسب او هیچ گونه
طعن نبود اگر این سهم ساقط بود مقارن نحوس و ارباب اوتاد
نیکو بود بی الاصل مطعون النسب باشد سهم العقارات و الضیاع
چون مسعود بود مولود را از دهقانی نصیب تمام بود اگر منحوس بود
و عمارات او را رنج و زیان رسد سهم الفلاحة مسعود دلیل انتفاع بود
بدرجه و کسب و دهقانی و اگر منحوس بود از این جهات او را زیان
افتد سهم عواقب الامور اگر صاحب وی در برج مستوی الطلوع
بود مسعود مولود را عواقب کارها بد بود و اگر یکی در برج مستقیم الطلوع بود

یکی

یکی در برج معوج الطلوع در عواقب امور او اختلاف و اختلاط بود
پس قرار بر آن برج افتد که صاحب سهم در وی بود یعنی که اگر صاحب
سهم در برج مستقیم الطلوع بود عاقبتش بخیر بود سهم الولد اگر
در برجی کثیر الولد بود مولود را فرزند بسیار بود اگر در برجی قلیل الولد
بود مولود اندک فرزند بود اگر منحوس بود در برجی کثیر الولد باشد کثیر الولد ه
اما بمیرند و قرار نیابند از میان آن سهم تا صاحب او یا میان
صاحب او تا وی بگیرد هر برجی عددی فرزندی بود اگر برجی ذو جسدین
بود دو عدد گیرد اگر کوکبی در میان صاحب سهم و سهم بود عددی بر فزاید
سهم وقت الولد اگر مشتری بجرم یا بنظر تثلیث و تسدیس و تربیع و مقابله
بدین سهم پیوندد فرزند بود در آن وقت چون مولود بالغ بود
و زن دارد اگر این سهم در بروج مذکر بود اگر فرزندان او پسر باشند
اگر در برجی مونث بود اگر فرزندان مونث باشند اگر طالع و پنجم و از باب
ایشان و این سهم و صاحب او در بروج بسیار فرزند باشند سالهای
کوچک خداوندی سهم بگیرد آن عدد فرزندان مولود بود حال پسران
و سعادت و تزویج و عمر ایشان از سهم الولد الذکور گیرند و حال دختران
و عمر و سعادت و نحوست و تزویج ایشان از سهم الولد الاناث اگر
سهم الولد الذکور قوی حال تر باشد مولود را پسران نیکبخت باشند

وکارهای ایشان بهتر از کار دختران او بود و اگر سهم الولد الاناث
قوی حال تر بود دختران او نیکوتر بود سهم آنکه بداند که کودک در شکم
نرست یا ماده اگر در برجی مذکر بود مولود مذکر بود اگر در برجی مونث
افتد مونث بود و این سهم بروز از خداوند خانهٔ قمر گیرند تا قمر
و شب بخلاف آن بود و بر طالع فزاید و اگر طالع بتو نمایند که
آن دختریست یا از آن پسری چون این سهم در برج مذکر بود
پسری بود و اگر در برجی مونث بود دختری بود سهم المرض مسعود
دلیل اندکی بیماری بود منحوس دلیل بیماری بسیار بود سهم العبید
مسعود خیر یابد از عبید منحوس رنج بیند خاصه که در برج معوج
الطلوع بود در برج کثیر الولد بسیار بود و در برج عقیم اندک بود در این
بنده را بفرزندی برگیرد سهم الاساری اگر مسعود بود نجات یابد
از رنج و بند و اگر او و صاحبش ساقط بود از طالع مولود در حبس
نبود اگر برخلاف این بود و منحوس بود در زندان میرد اگر میانه
بود کمتر اتفاق افتد حبس او سهم تزویج النسا مسعود زنی پارسا
مصلحه کند منحوس زنی ناشایسته کند سهم تزویج الرجال قوی حال
تزویج او مسعود و محمود بود اگر منحوس بود بخلاف این بود سهم المکر
والخداع النسا قوی حال بود مولود زنا را بفریبد و مال ایشان بخورد

وای پیشه

واین پیشهٔ او بود خاصه که این سهم در برج حیل و مکر بود چون بیوت
مریخ و زحل اگر برخلاف این بود زنان او را بفریبند و کالای او
بخورند سهم الفجور مسعود در خانهٔ مشتری مولود بسیار نکاح بود
از حلال منحوس بسیار نکاح بود از حرام و اگر صاحب سهم الفجور ناظر
بسهم التزویج والرجال مولود با زنی زنا کند آنگاه بعد از زنا او را
بنکاح بخواهد سهم عفاف المراة اگر در برجی ثابت بود و مستولی بود ناظر
نظر مسعود سعود ناظر زن پارسا بود و اگر در برجی ذو جسدین بود
مسعود پارسا بود اما مردم را دوست دارد اگر در برج منقلب بود
منحوس ناپارسا بود و از آن رنج و بلا بیند اگر سهم التزویج الرجال و النسا
لهرس که بروز و شب از درجهٔ زهره تا بدرجهٔ هفتم گیرند و از طالع
نیفکنند منحوس بود مرد و زن بنکاح رسوا شوند و اگر زهره منحوس بود
بزحل و این سهم منحوس مولود هرگز زن نکند سهم وقت التزویج چون
مشتری بدین سهم پیوندد دلیل تزویج حلال بود سهم حیلة التزویج مسعود بود
تزویج او باسانی میسر شود اگر منحوس بود رنج بسیار رسد بوی و عاقبت
آن مقصود بحاصل نیاید سهم الاباء اگر مسعود بود با خویشان دوست
بود و از ایشان منافع یابد و اگر منحوس بود برخلاف آن بود سهم
الخصومات در او تا د بسیار خصومات بود اگر منحوس بود آن سهم از خصومت

حیله

حرمت و مال یابد و اگر مسعود بود مغلوب گردد اگر این سهم با خداوند
سابع نهم در طالع افتد مولود خصومت مردمان کند و کیل قاضی
بود و امثال این سهم الموت منحوس صاحب او و سعود ازوی ساقط
مولود را عاقبت بد بود و اورا بکشند سهم الکواکب القتال این سهم
بروز از درجه خداوند طالع تا بقمر و بشب برخلاف این اگر این سهم
در برجی مقطوع الاعضا بود منحوس اورا بکشند اگر در برجی مقطوع الاعضا
بود منحوس عضوی از اعضای او ببرند اگر خداوند این سهم و خداوند
ثامن با خداوند طالع بیکدیگر منحوس باشند اورا ناگاه بکشند سهم السنة المجربه
اگر این سهم و یا صاحب او و یا صاحب طالع یا با هیلاج بهم بود
مولود را بسیار بیماری و رنج و نکبت افتد و بشرف هلاک بسیار رسد
و اگر با نتهای سالها که هر سالی برجی دود انتها از طالع بدین سهم رسد
یا ازین سهم بطالع رسد دران سال نکبتی عظیم بود سهم الموضع بالنقار
اگر با صاحب طالع منحوس از آن دلایل برج مولود در آفت رسد اگر
این سهم آنجا بود و انتها بدینجا رسد یا آن سهم با نتها بطالع رسد
مولود را ازان سال نکبتها باشد و کارها بروی دشوار شود و
هیچ مقصود او گزارده نشود و بیماری بود مولود را دران سال که
انتها وی رسد ازان موضع که این برج بران دلالت کند اورا

بمار

Margin: را عاقبت بد بود / و سعود او

بیماری و رنجی رسد سهم الورطة و الشدة چون تسییر سالی هر برجی را
سالی بوی رسد یا وی انتها بطالع رسد مولود را دران سال بلا
و رنج و بیماری بود اگر این سهم منحوس بود و در برج ثابت بود
در همه عمر ازان نجات نبرد اگر ذو جسدین بود و ازان سال اگر صاحب
طالع یا هیلاج بازین سهم بهم بود مولود همه عمر در رنج و بلا بود
سهم السفر فی الماء اگر این سهم با سعد بود در برج مائی او از سفر
دریا شادی بیند اگر منحوس بود بخلاف این بود سهم الورع یا
صاحب طالع بود یا با هیلاج مولود یا رسا بود و اگر ادلاء سهم بوی ناظر
باشند هم دلیل ورع اگر برخلاف این بود فاسق بود والله اعلم
سهم العقد و بعد الغور این دلیل بحث از غوامض و مشکلات کارهاست
اگر زحل فوق الارض بود مشتری ناظر بدین سهم اینکس استنباط
علوم کند برای خویش خاصه که قمر و سهم الغیب مسعود بود سهم العلم
والحلم اگر زحل و مشتری نظری مقبول دارند بدین سهم ناظر مولود
با صاحب طالع اینکس وقور و حلیم و متودد بود و اگر عطارد نظر دارد
خداوند تجربة و معرفة تمام بود در کارها و بدان معروف بود
سهم معرفة اخبار الناس اگر این سهم در وتدی افتد و عطارد
و زهره بدین سهم ناظر مولود تواریخ و اخبار گذشتگان بغایت

Margin: متو ز ره

نیکو داند و او را ظریف و ملیح و نوادر بود خاصه که در خانهٔ زهره بود و اگر
بخلاف این بود از احادیث کذب شکال هیچ نداند سهم الخبر الحق
ام باطل اگر این سهم در وتدی بود در برجی مستقیم الطلوع سهم
الشرف اگر در وسط السما بود دین افتد جاهی عریض یابد و همچنین
اگر با مشتری و زهره بهم افتد و بسعادت این سهم دلیل محبت سبب
بود و نحوست دلیل ضد سهم الملک والسلطان اگر این سهم و صاحب او
مسعود مولود مهتری بزرگوار بود که ملوک قول او قبول کنند و بقول او
رغبت نمایند سهم المدبرین والوزراء والسلاطین اگر این سهم و صاحب او
قوی حال بود با صاحب طالع مولود زیرک و تیز خاطر و قوی طبع بود
و بود که وزارت کند یا دبیری ملوک یا خیانت خراج و بر دست وی
کارهای بزرگ بر آید سهم السلطان والنصرة والغلبة اگر مستولی برین
سهم مسعود و ممازج صاحب طالع بود و این سهم مسعود بود مولود بر جملهٔ
دشمنان ظفر یابد سهم الدین والورع اگر مسعود بود و موضع او نیک بود
جاه و قدر یابد و ناگاه ولایتی و جاهی یابد و اگر این سهم منحوس بود
ناگاه بلا بیند سهم السعادة والمعروفین فی الناس اگر این سهم و صاحب او
منحوس بود مولود خامل الذکر بود و اگر مسعود بود مولود بنزدیک سلاطین
و ملوک معروف بود و او را جاهی عریض بود و اگر این سهم با کوکبی افتد

دروسط

در وسط السما مولود را ولایتی و ریاستی مساعدت کند سهم الجند
والشرطة اگر این سهم مسعود بود با خداوند طالع ممتزج مولود
خدمت سلاطین کند و لشکری باشد سهم السلطان و ای
عمل یعمل المولود اگر این سهم و صاحب او مسعود بود مولود
مرزوق بود از اعمال سلطان روزی مند بود اگر این سهم
در جوزا و سنبله بود کارهای کند بدست خویش که ملوک و ولات
بدان حاجتمند باشند و اگر ممازج ادلاء مال بود مال یابد سهم العمل بایدیهم
والتجارات این سهم دلیل زرگری و کیمیاگری بود و اگر در برج
آتشی بود دلیل نخاسی و امثال این بود اگر در برج عطارد بود چرب
دست بود سهم التجارات والشری والبیع اگر این سهم و صاحب
او مسعود او مسعود بود مولود از تجارت و بیع و شری منافع یابد
اگر منحوس بود زندان و رنج بیند ازین جهة سهم العمل الذی لا بد
من معالجته اگر این سهم و صاحب او با صاحب طالع امتزاج
دارد مولود را در مهمات خویش صبر و قرار نبود تا آن کار تمام
نکند و بجد باشد در کارها و اگر مردم را کاری پیش آید که نداند
که آن کار کردنی است یا ناکردنی طالع وقت بگیرد و این سهم بگیرد
و اگر این سهم نامسعود بود آن کار را باید کرد و اگر نامنحوس بود

مولود مرزوق بود

ازان احتراز باید کرد سهم الاثم یا ذکر ده آید ازین جا هیلاج و عمر
ما در بتوان دانست سهم المحبة فی الناس اکر این سهم با سعود بود
یا در خانه سعود و شرف سعود مولود محبوب بود بنزدیک خلق
و اکر با نحوس بود مولود دشمن روی و کران جان بود سهم المعروف
فی الناس اکر این سهم بر تسدیس یا تثلیث آفتاب بود یا مسعود
بود بسعود مولود بحوایج مردمان قیام نماید و کارهای مردمان بر دست
وی کشاده شود و وجیه بود سهم اللجاج اکر مسعود بود یا صاحب طالع
بهم مولود را لجاج بود در بیشتر کارها و مطالب او بیشتر میتسر شود و مطالب
مردمان بر دست وی برآید باسانی و اکر بر خلاف این بود بر خود
و دوستان نامبارک بود و اکر بر خلاف این سهم الشهوات
والحرص علی الدنیا و متاعها اکر مسعود بود خاصه بمشتری مولود
شهوت را مغلوب دارد و اکر منحوس بود شهوات بروی مستولی
خویش
بود سهم الاصدقا این سهم و صاحب او مسعود باشد از دوستان
خیر یابد و دوستان از وی سهم الرجا اکر مسعود بود مقاصد او باسانی
میتسر شود و اکر منحوس بود بر خلاف این بود سهم الاضطرار این
سهم بتوان دانست که میان مرد و عیالش دوستی بود یا دشمنی اکر
این سهم در میلاد یکی در برجی بود و در دیگر در برجی که ایشان هبوط

صاحب

صاحب یک دیگر بود مثال این چنانکه در یک طالع در سنبله بود در یکی
حوت میان ایشان معادات بود سهم الخصب و کثرة الخیر فی
المنزل اکر این سهم یا صاحب او ممتزج باشد بالسعادة
مولود در منزل خویش متنعم بود و سخی و جوانمرد و طعامهای لذیذ
سازند در مطبخ وی و خویشتن دار بود اکر منحوس بود بر خلاف
این بود سهم حریة النفس اکر این سهم و صاحب او مسعود
خوبه
بود بمشتری مولود کشاده روی و حلیم بود خاصه که این سهم
در برج احرار باشد و اکر بخلاف بود عبوس و ناخوش زندگانی
بود سهم المحمود و الممدوح اکر این سهم بمشتری مسعود بود مولود
هر کار که کند بنزدیک خلق ستوده باشد و او را ثنای نیکو کنند
و اکر نحوس ناظر بود محمود و مشکور نبود بهرچ کند و هر رنج که در کار
مردان برد برابر آن نستایند و حق گذاری نکنند سهم الاعداء
تربیع و مقابله طالع و صاحب طالع مولود بسیار دشمن بود اکر بر خلاف
این بود اندک دشمن بود سهم الشقاء اکر این سهم با صاحب
طالع بود یا با زحل مولود همه عمر بدبخت بود و بهیچ منفعت نیابد ٥
سهم الهیلاج را تسیر رانند چون هیلاج اکر بنحوس رسد دلیل
نکبت بود دران سال و اکر بسعود رسد دلیل سعادت بود ٥

سهم منهو که الاجساد اگر با صاحب طالع بود یا با کدخدای در برجی رطب
مولود غلیظ الجسم عظیم الاعضا باشد واگر با عطارد یا مریخ بروی
مستولی بود نحیف البدن بود **سهم الفروسیة والشجاعة** اگر بتسدیس
مریخ یا مشتری بود مولود علوم ریاضی وسواری نیکو شناسد وآداب
سلاح نیکو داند از شمشیر ونیزه بکار داشتن وامثال این **سهم الجراة
والقدرة** اگر این سهم بر تسدیس مشتری یا مریخ بود یا در بیوت
نحوس قوی حال مولود قوی دل وجنگی وقتال بود **سهم المکر والخداع**
اگر این سهم وصاحب او در ممتزج بود یا صاحب طالع مولود خبیث
وصاحب خداع ومکر بود وداهی اگر مسعود ازان منفعت یابد اگر
منحوس بود ازان بلا بیند اگر عطارد یا مریخ بود برین سهم ولات
بود مولود بحیل قلعها بکشاید ودزدی استاد بود **سهم موضع الحاجة**
اگر مسعود بود او وصاحب او حوایج او بزودی برآید اگر برخلاف
این بود دیرتر برآید واین سهم در حوایج مبهمه بکار دارند که
بدانند که از چه جنس است بدین سهم ودلیل طالع مولود شود
سهم الفروق وتاخیر الحوایج اگر این سهم یا صاحب او با زحل بود
بوی اتصالی دارد مولود کاهل بود هیچ حرکت نکند الا بوقت فروق
ودر ماندگی واگر صاحب این سهم دلیل مال را منحوس کرداند مال او بسبب

کاهلی

کاهلی بزبان آید **سهم الجبر** اگر این سهم در اوتاد یا در مایلی الاوتاد
مسعود وصاحب طالع مکافات کند بر همه کارها اگر منحوس بود سپاس
ندارد از هیچ **سهم عمل الحق** اگر این سهم وصاحب او مقبول بود
در برج ثابت مولود حق دوست دارد وپیوسته طریق حق و
انصاف وعدل سپرد واگر در برج منقلب بود منحوس بحق قیام ننماید
اگر در برج منقلب بود مسعود حق داند ودوست دارد وبدان
کار نکند وجمله این سهام که در طالع بکار دارند هشتاد سهم است
اگر پنج سهم یا کمتر یا بیشتر در طالعی در یک برج ویک درجه افتند
حکم این بر یکی خلاف حکم بود بر دیگر ودلایل با دیگرها ان یار کند وحکم
کند والله اعلم واحکم بالعدل **فصل هشتم در احکام اثناعشریات
وآثار بروج واحکام نظر کواکب بیکدیگر در وقت ولادة واحکام
رأس وذنب اثناعشریة** زحل در طالع عزیز ومکرم ومحترم بود
در دوم بسیار مال بود وخلق اختلاف دارند بوی **در سیوم**
اورا برادر مهتر نبود **در چهارم** مادر یا پدرش در حالتی کودکی
او بمیرند **در پنجم** فرزندش بمیرد **در ششم** بی دوست باشد
در هفتم اندر کودکی زن کند **در هشتم** مرگش بد بود **در نهم** سفر بسیار
کند **در دهم** بدخوی باشد **در یازدهم** دشمنان مقهور شوند **در دوازدهم**

همان حکم دارد **اثنا عشریهٔ مشتری در طالع** نیکبخت بود در دوم
خداوند مال بود در سیوم از خویشان شادی بیند در چهارم از
پدر و ضیاع منفعت یابد در پنجم فرزند دهد اما یابد در ششم از
بنده و خدمتکاره منافع یابد هفتم از شوهر برخوردار باشد در هشتم
از مواریث و مالی که نه بدو رسد و مال زنان در نهم از سفر و دین و علم
در دهم عمل سلطان کند خاصه که مشتری قوی حال بود در یازدهم امیدها
وفا شود و نیکبخت بود در دوازدهم از اعدا رنج و بلا بیند **اثنا عشریهٔ**
مریخ در طالع از جلال و سلاح و ستور منافع در دوم از تجارت
مال یابد و از عملی در سیوم با اقارب خصومت کند در چهارم از
ضیاع و پدر رنج بیند و زن خویش را بغایت دوست دارد در هشتم
در برج آبی در آب غرق شود در آتش سوزد نهم مال یابد از آنجا
که بدو رسد دهم از جهت ترکان عملی کند و منزلتی یابد از جهت
ارباب یازدهم درویش شود دوازدهم سفر بسیار کند **اثنا عشریهٔ**
آفتاب در طالع توانگر و کشاده روی بود دوم درویش بود سیوم
با برادران دشمنی چهارم پدرش بجز دکه او بمیرد پنجم فرزند ندارد
ششم بسیار علت بود هفتم در غربت زن کند و روا بود که کنیزک
خرد هشتم در میان قوم خویش بمیرد نهم از سفر مال یابد و خواب

منافع

سلاح

راست

راست بیند دهم محترم و صاحب حکم بود یازدهم توانگر بود دوازدهم
درویش بود **اثنا عشریهٔ زهره در طالع** نیکوصورت و نیکوروی بود
در دوم مالدار بود و متجمل در سیوم خویش نزا دوست دارد ایشان
وی را دشمن دارند چهارم مادر و پدر او در حال طفولیت او بمیرند
پنجم روزگار بلهو و طرب گذارد و بسیار فرزند بود ششم یک چشم
او عیب دارد هفتم خویش را بزنی بخواهد هشتم از جای بلند بیفتد
نهم مال یابد در سفر دهم دو نام دارد یا لقبی معروف تر از نام یازدهم
مال یابد دوازدهم از چهارپای رنجور شود **اثنا عشریهٔ عطارد در طالع**
لجوج و بدخوی بود دوم مال یابد و بازرگانی کند سیوم برادران
و خواهران نه از مادر و پدر دارد چهارم هر چه میراث یابد بخورد
پنجم بمکر و حیلت میرد و از فرزند شادی بیند ششم در معالجت
خوض کند و اسیر شود هفتم شاد نبود با اهل و بزن هشتم اندر
حبس افتد نهم سفر کند دهم از عمل سلطان و مادر رنج بیند یازدهم
کارهای او بدرنگ برآید دوازدهم دشمنان حسود دارد **اثنا عشریهٔ**
قمر در طالع عالم و فقیه بود دوم مال تباه کند سیوم برادران دارد اگر
دارد بمیرد چهارم از پدر جدا شود پنجم فرزند او بیمار زودن بود و غمناک
ششم عیبی دارد هفتم زن بزرگ کند نهم سفر بسیار کند دهم

کر و کذاب و بدخوی بود یازدهم مال یابد دوازدهم با سیری مبتلا شود
حکم بودن کواکب در آبان زحل در نیّر توانگر بود اما مال تباه کند
و نکاح بسیار کند و دراز عمر باشد مشتری در نیّر بدبخت بود و میراث
یابد اما درویش شود و در حالت درویشی میرد مریخ شجاع و دلیر
بود و درست طبع و بفرزند و زن شاد و اندر خصومات ظفر یابد
آفتاب بلا یابد و سفر کند و مرگ او بد بود و درویش باشد
زهره کاهل و بیکار بود و بد معیشت عطارد بد دل و مغفّل باشد
و دیوانگی رسد او را و سفر با آفت و هیچ نداند و از فرزند
تنگدل شود قمر عذاب و خواری بوی رسد و با بهایم [illegible] کند
قمر در نیّر حمل بد دین بود در ثور بدچشم و قبیح الصورة بوده
در جوزا ابله و نادان بود در سرطان قبیح و زشت در اسد در کار
زنان عالم و مستبصر بود و زانی و ناحفاظ بود در سنبله فرزند بود
در میزان مخنّث بود و زشت روی در عقرب زشت صورت بود در قوس
نیکوبخت بود در جدی بآتش بسوزد در دلو آهنگر بود در حوت
احمق و ناقص بود در احکام راس و ذنب راس در طالع مولود
عفیف بود اما بخیل و ممسک بود در ثانی هرگز درویش و تهی دست
نبود در سیم او را خویشان بزرگوار باشند و از ایشان منافع و فواید

یابد در چهارم پدرش بزرگوار بود و ضیاع بهرمند بود در پنجم از
هدایا و فرزند تمتع یابد در ششم از ستور و بنده و امثال این
بهره یابد و بیماریهای او سهل باشد در هفتم خصوم او قوی باشند
و زن بروی مستولی باشد در هشتم عاقبت او بر خیر و توبه بوده
در نهم سفر حجاز و اسفار نیکو کند و خوابهای نیکو بیند در دهم
صاحب فرمان بود و عمل سلطان کند در یازدهم امیدهای او برآید
و دوستان بسیار دارد در دوازدهم خصمان او قوی باشند و دست
بود دشمنان را بروی در هر خصومت که کند اما بسعی دشمنان او را
آفتها رسد بعد از آن که او مغلوب گشته باشد ذنب در طالع خسیس
همّت و ناکس بود با مردمان فرومایه اختلاط کند در دوم هرگز از
وام خالی نبود در سیوم از سفر نزدیک و خویشان رنج بیند در چهارم
بدنام بوده از کارهای دیرینه بی فایده در پنجم فرزندان او عیب
ناک باشند در ششم بیماریهای گران افتد او را بهیچ حال از بنده
و پرستار روزی بند نبود در هفتم زنان ناکس در غربت بد خو باشند
و خوابهای شورین گون بیند در نهم بحرمت بود و مادرش عیبناک بود
در یازدهم امیدهای او کمتر وفا شود و دوستان بی هنر دارد و با هیچ هنرمند
دوستی نورزد در دوازدهم خصمان ناکس و دشمنان فرومایه بی اصل دارد

[illegible]

وازیشان رنج بیند والله تعالی تقدس وتبارک اعزّ واعلم فصل در قران
کواکب در طوالع موالید قران زحل ومشتری در طالع یا در اوتاد مالدار
ودهقان وامین خزائن وکریم ومحترم بود ودران سال که قران
مشتری وزحل بود اگر در وتدی بود آن مولود ممیز بود از امثال
خویش ودرجه یابد اگر ولادت پس از قران بود این بیشتر
بود اگر میان دو قران بود قوی بود یعنی که یک قران در حال
استقامت یکی در حال رجوع واگر دران سال سه قران بود
یکی در حال استقامت یکی در حال رجوع سیوم در حال استقامت
دیگر این کس چنان باشد که بدین مثل زنند عمری دراز بیابد ومدتی
سه قران واین شصت سال باشد دولت ونعمت او پاینده باشد
اگر ولادت بعد از قران بود وعلویین از مشتری یا زحل ازان
برج انتقال کرده بود زیادت تاثیری نبود قران را در ان ولادت
واگر طالع مولود در برج قران بود یا از مثلثات قران یا از اوتاد
قران یا طالع سال قران یا طالع اجتماع یا استقبال متقدم
بر قران این نیز اثری تمام بود قران زحل ومریخ جمله میراث پدران
ومال خویش تلف کند وعاقبتش نه بخیر ودر میلاد شب کارش
بهتر بود وفرزندش واو را مرگ بد بود قران زحل وزهره زنی بی هنر

کند

کند وازان هیچ فایده نیابد وپیوسته مخالطت او با خربندگان
وستوربانان بود وبدنام بود وزنی نازانینه کند وتزویج بریک
قرار بنماند قران زحل با عطارد الثغ یا ثقیل اللسان بود وکاهل
اما حافظ وزیرک بود وبعید الغور قران زحل با قمر مادر او را
نقصانی بود وضعیف المزاج بود واو را از مادر وپدر ومادر وپدر را
از وی هیچ شادی نبود اگر مولود نهاری بود قمر در نور زائد بود وسعدی
بقمر ناظر بود این آفت کمتر بود قران مشتری با مریخ کریم وبزرگوار
بود وبا ارباب سلاح وامیران مخالطت کند واگر این قران
در خانهٔ مشتری یا در خانهٔ مریخ بود دلیل سعادت بود مشتری
با آفتاب ضعیف دل بود وخللها با حوال او راه یابد واگر
مشتری قوی حال بود خطر ومنزلت یابد ومال ومنفعت ومبارک
پی بود بر مادر وپدر واو از فرزند شادی نه بیند مشتری با زهره بربیت
در کرامات یابد ونعمت شریف وکریم بود بنزدیک خلق دوستان
بسیار دارد ومتجمل ومتموّل بود ونام نیکو دارد بنزدیک ملوک ورعایا
وازیشان منافع یابد واگر قمر ومریخ بزهره نظر دارند فضیحتی یابد از
جهت زنان مشتری با عطارد منطیق وفصیح بود وصاحب
فکرت وفقیه خلق را از وی منافع بود واگر هر دو قوی حال باشند بغز

این قران در سرطان بود بجانب ملوک بود یا در سنبله و سرطان قوی تر
بود قران مشتری با قمر سعید و سهید و شریف و خطیر بود اگر مشتری
شرقی بود مال دار بود و بحرمت و نعمت از آبا و اجداد بگذرد اگر میلادی
لیلی بود و قمر هنوز بمقارنه مشتری نرسیده باشد کمتر بود این اسعاد
و در مقارنه عرض کواکب کو بس باید داشت که هر دو کوکب در طول
قران کنند و عرض ایشان برخلاف یکدیگر باشد آنرا بس اثری
نبود و اگر عرض نزدیک بود آنرا اثری تمام بود قران مریخ با آفتاب
دلیل هلاک فرزند بود و مرگ بد اگر در وتد بود یا در مایلی الوتد
مولود درویش و نیازمند بود و محتاج شود و چشم او را آفتی رسد
و مالها در و پدر بر دست او تباه شود و مردم او را غیبت کنند
و بر یک حال او را ثبات نبود و حسود بود با زهره آفتی رسد
او را از جهت زنان اگر در برج منقلب باشد محتسب باشد بدخلقی
و تزویج بد بود و رسوائی بیند از زنان با عطارد دروغ زن بود اما
با دب و علم و منفعت یابد و همت او در خدیعت و مکر بود و خصومت
انگیز و لجوج بود اگر مشتری بدیشان ناظر بود از مکر و خداع منفعت یابد
با قمر شتاب زده بود خاصه که در وتد باشد و بزمانت مبتلی شود
و مرگش بد بود و هلاک او با جن بود اگر در وتد باشند مادر او را آفتها رسد

وبلای

و بلای بادروی رسد که مولود را زهر دهند یا داروی نهانی که او را
از آن ضرری بود قران آفتاب و کواکب با زهره اگر شرقی بود
بروز و بشب غربی بود مولود شاعر و محدث یابد از خلق و نیکو
عمل و تدبیر بود با عطارد حلیم و ادیب و دبیر بود و محاسب و همچنین
و مغبوط نزدیک خلق در ادب و علم خاصه که عطارد مستقیم بود
ضمیر و ریاست و بزرگی یابد و بر جماعتی فرمان دهد و فاضلتر آن
بود که عطارد در بیوت و حدود خویش بود با قمر اندک عمر بود و
امراض مزمنه افتد او را و بصر او ضعیف بود اما اگر از مقارنه
درگذشته باشد دلیل ولایت و عز و جاه و شرف بود و جمع
مال و ذخایر و عمارت بناها و املاک فوائد یافتن از سلطان
و رعیت و بودن کارها و او بر استقامت و کار مردم بر دست
وی گشاده باشد قران زهره و عطارد حسن العمل بود و زنان
پارسا کنند و بدان سبب رنج و مضرت کشند اما در طالع باشند
قوت و مال زیادت شود و از زنان منفعت یابد قران زهره
و ماه بعید النظر و ادیب و فصیح بود و گشاده روی ولیکن زنان
باوی پای ندارند و حریص بود بر زنان بیگانه و زنان خویشان را
بس دوست ندارد و اگر در حظ خویش باشند زنان او نیز مردان

بیگانه را از وی دوستی دارند قران عطارد و قمر حافظ و زیرک
بود و خود رای بود و مردم او را بستایند و حسن الادب و الرغبة
باشد و لیکن کذاب بود و بر هیچ طریق ثابت نه ایستد اگر
مسعود بدیشان نظر دارد مادر او عاقله بود اما بمخالطت مردی
ناکس مبتلا شود اگر درجات قمر از درجات عطارد فراوان تر
بود یعنی که قمر از عطارد درگذشته بود فاضلتر بود تثلیث کواکب اما
زحل بتثلیث مشتری قوی حال مکرم بود و مال و ضیاع بسیار دارد
و بود که عملی سلطان کند و امین ملوک بود و بزرگ نسب و اگر
عطارد بدیشان ناظر بود ادیب و عالم و واقف بر اسرار بود
اما از اولاد انتفاع و برخورداری نیابد تثلیث مریخ مقبل و مجد
بود در کارها و وجیه و معروف بود و خواهران و برادران که
بزاد از وی بزرگ تر باشند ممات یابد تثلیث آفتاب رفیع الجاه
والمنزله باشد و معروف و مردم بروی ثنای فراوان گویند
در بروج مذکر فاضلتر بود و از آن فرزندان شادی بیند و تا عمر
یابد عزیز و مکرم بود تثلیث زهره سخن گوی و پاکیزه نفس بود
و با نعمت و رفاهیت بود و هیئت و روی نیکو دارد و کریم عهد
بود و از دوستان بهره تمام یابد اما بقومی دشمنان مبتلی شود که در وی

جد

جد برند تثلیث عطارد عاقل و قوی رای و ثابت النظر بود
و در کاری که کند طریق نیکو پیش گیرد و پاکیزه نفس بود و بود که
منجم بود یا کاتب یا مستوفی یا مهندس و متموّل بود و بزرگوار بود
و مال بسیار دارد و از ملوک هدایا و خلعت یابد و در اوّل عمر
میراثی یابد و مردم بروی ثنای بسیار گویند و با اشراف مخالطت کند
اگر قمر زائد بود در نور و حساب ناقص در تعدیل زیادت نیکوی
نبود و بی آلت بود مبتلی بشر جماعتی از احساد مشتری بتثلیث مریخ
نیکبخت بود و مقدم و قوی و نیکو تدبیر و کرامت و منزلت یابد از
وُلاة تثلیث آفتاب دلیل صلاحیت تزویج و بجانب فرزند بود
و عمر در خوشی و راحت گذاشتن تثلیث زهره محبوب بود در دل
خلق نیکوصورت با هیئت و لباس نیکو و حافظ و زیرک بود
از جهت دوستان جاهی و منفعتی یابد و از زنان هم چنان منافع
یابد تثلیث عطارد حلیم و فصیح بوده و صاحب رای و تدبیر و از
اقران خویش در گذرد و پسندیده اهل شهر خویش باشد و متواضع
بود و در وی هیچ صلف و مفاخرت نبود تثلیث قمر معروف بود
و زیرک در چشم مردمان و خلق بروی ثنا گویند و ولایت داری
کند و سیرت او نیکو بود که قمر زائد الضوء بود بودن مریخ بر تثلیث

کواکب تثلیث آفتاب خداوند اوامر و نواهی و جاه و رفعت بود
و چون مشتری بدیشان ناظر بوده مذکور و مکرم مریخ بتثلیث زهره
مقابل و پیروز جنگ بود و غنی و متموّل و زنان بسیار دارد و دوستان
دارد که ایشان را محل و مقدار بود و بر خلق بسیار فرمان دهد و زنی
مصلحه با جمال دارد امّا خبیث الفرجین بود بتثلیث عطارد حافظ
و منطیق و کار کننده باشد از نحو و علم بهره یابد و عالم بود بنجومات
تثلیث ماه در میلاد شب و قمر ناقص الضو خیر و منفعت و شادی
یابد و حاجتهای او روا شود و اگر مشتری بوی نظر دارد خیر و خطر بزرگ
یابد و ولایتی و در میلاد روزی و قمر در زیادت نکبتی بود و او را در تن بیماری
کشد آفتاب بر تثلیث کواکب تثلیث قمر دلیل ریاست و بزرگواری
بود خاصه که قمر زاید بود در نور و سیر زهره در تسدیس عطارد نیکبخت
و مقبول بود و خفیف الروح و متموّل و شریف و عالم بموسیقی و علوم
ادیان و پاکیزه لباس بود و مهربان بتسدیس و تثلیث قمر عالم
و حافظ و حکیم و علم از خاطر و طبع خویش استخراج کند و علوم کار زیبا
و رسام آن دارند و نظر تسدیس کمتر بود از نظر تثلیث در تربیع کواکب
زحل بتربیع مشتری مالش نقصان پذیرد و کار او حال گردان بود
بر هیچ او را اقرار نبود و هیچ کار نکند که بروی و بال نشود و مال او را انگبت رسد

ومال پدران تباه شود و بزیان آید خاصه که عرض زحل شمالی بود در تربیع
مریخ چون در عاشر مریخ بود انکار و بیجان شود و بیماریها کشد از
کیموسات غلیظ و مال پدرش تباه شود و خویشان او بزودی بمیرند
و بود که از جای بلند بیفتد تربیع آفتاب چون زحل در عاشر افتاد
هر مال که از میراث و غیر آن بدست آرد تباه شود و خویشان با وی
خصومت کنند و کار او بخیر بود اگر آفتاب در عاشر زحل بود بیماری
و بلا کشد و کوتاه عمر بود و او را بیم بود از علت جذام و فلج و امثال این
و معیشت او بد بود زحل بتربیع زهره چون زحل در عاشر وی بود
بزنان بد مبتلا شود و از یشان هیچ حظّی نیابد که رنج و بلا بیند از ایشان
و اگر زهره در عاشر زحل بود زن پارسا و عزیز نفس او را بدست آید و یکدیگر
را دوست دارند و موافقت بود میان ایشان زحل بتربیع عطارد چون
زحل در عاشر وی بود آفت و نکبت و بلا بیند و پیوسته بخدمت مخلوق
مبتلا شود و در زبان او آفتی بود یا در گوشش اگر عطارد در عاشر
زحل بود بغایت این طالع منحوس بود اگر سعدی ناظر بود بعضی ازین نحوست
رفع افتد زحل بتربیع قمر چون زحل در عاشر بود کاهلی بود و رنج و بلا بیند
و مال مادر او بزیان آید و میان او و مادر خصومت بود و اگر قمر در عاشر
و وسط السّما زحل بود مرگ مادرش بد بود و بشغب و عداوت مبتلا شود

وهم‌راض بود و مادر را دشمن دارد و بود که هلاک مادرش بر دست وی بود و بزنی
سلیطه که او را دوست ندارد مبتلا شود **مشتری بتربیع کواکب مشتری بتربیع مریخ**
مشتری در عاشر مریخ ثابت الرّطاة باشد و کرامت و منفعت یابد
از ملوک و بدیشان مقرّب بود و بود که نقاش و مصوّر بود و شرفی
یابد و تلف کند هر انچه بدست آورده باشد اگر مریخ در وسط السماء
مشتری بود تیز خاطر و قوی خاطر بود حریص بر طلب معیشت خویش و لیکن
مالش هر روز در نقصان بود و از عملی سلطان نکبت بیند **آفتاب**
مشتری بتربیع پدر او شریف بود و بزرگوار امّا درویش بود و بغربت
و از وطن خویش انتقال کردن مبتلی شود و اگر مشتری در عاشر او بود
مادر و پدر او عزّ و شرف یابند و او بر خلق بسیار رجحان گیرد و بهنر
از پدر و مادر خیر یابد **مشتری بتربیع زهره** چون مریخ در عاشر زهره بود
بد بود و بعداوت قومی که عمر در مخاصمت او صرف کنند مبتلی شود
و از زنان آفت و بلا بیند و بیماریهای صعب افتد او را و اگر در
برج منقلب بود برین شکل مولود را محبّت بود با خلق و تزویج او
بد بود و بدان سبب غنای بسیار حاصل آید او را و اگر طالع زنی بود آن
زن فاجره بود و امّا آن فجور پنهان دارد اگر زهره در عاشر مریخ بود فجور
خویش بغایت پنهان دارد و از ملامت خلق محترز باشد **مریخ**

بتربیع عطارد مریخ در عاشر خلق بادی در مانند و او همیشه روزگار در خصومت
کند و گذارد و ساعی و غمّاز و شرانگیز و خصومت جوی اگر عطارد در عاشر
وی بود ظلوم و غسوم و قتّال باشد خبیثُ البنیةِ و الفکرِ و مُحتال و مکّار
بود **مریخ بتربیع قمر** اگر در عاشر قمر بود مادرش درویش و بیوه شود
و بود که مولود دیوانه شود و بود که منزوی شود در مدرسه یا در صومعه
اگر قمر در عاشر مریخ بود مادرش بیکس و بیقدر بود و درویش و بدحال
شود مادرش بروی بهتانها گویند و بر جمله مادرش را در زبان
خلق مدح و ثنا صحیح نبود **آفتاب بتربیع قمر** با ملوک و اشراف مخالطت
کند و از یشان خیر و منفعت یابد و ثنای نیکو چنین مسعود دیگر برشان
نظر دارد و قمر زاید بود در نور و اگر نحوس نظر دارد دلیل کوتاهی عمر و زندگانی
بود اگر نحوس ناظر بود و مشتری بقمر نظر ندارد قوی و جلد بود در شرّ
و فتنه و بلاجستن **زهره بتربیع قمر** حَسَنُ المَنْطِق و المعیشت باشد
و بخاطر خویش چیزها اختراع کند و او با جمعی موافقت کند که او را
از آن موافقت بد افتد و اگر نحوس نظر دارند او را بلاء عظیم رسد
از جهت مزوّری که بَنَفْسِتن آن بوی حواله کنند یا از جهت زنان
عطارد بتربیع قمر چون سعود بدیشان ناظر بود دلیل حسن ادب
و رای و فکر بود و اداب صناعه اَبْنیه و هندسه آن نیکو شناسد

و بود که علوم هیئت شناسد و علوم کاریزها و رمامی و علم دبیری نجب
مواضع بروج و دلایل مستولی بر طالع اگر نحوس بدیشان نظر دارد یا نهانی مالی
افتد او را و قومی از دشمنان و حساد قصد وی کنند و بود که بحبس مبتلا شود
و نیک معیشت باشد **زحل در مقابل کواکب** **زحل در مقابله مشتری** عاجل
و اندک عقل و تدبیر بود و از جهت فرزند رنج و بلا بیند و اگر زحل در طالع
بود مشتری سابع بود حال او در اول عمر بد بود پس جاه و منزلت یابد
پس ازین اگر مشتری در طالع بود و زحل در مغرب برادر مهترش
هلاک شود و از دشمنان بلا و رنج بیند **زحل بتربیع مریخ** درویش
و ردی المعیشه باشد با آفتاب بسیار مبتلا شود و نکبتهای عظیم و امراض
بود و هلاک او زود بود و اگر در برجی رطب باشد ملاح بود یا صیاد ماهی
و علوم صیادی (میاه و قنی بد) داند و از سوی مزاج بارد بلائی کشد اگر در بروج
سابع بود یا در بروج ذو اربع قوایم از سباع یا از ستور او را آفتی
رسد **تربیع آفتاب بمشتری** پدرش بدحال و تنگ دست حاجتمند
باشد و زمن بود و مال مادر و پدرش هلاک شود و مرگ او و مرگ پدرش
بد بود **زحل مقارنه زهره** فاسق و فاجر بود و در امور شهوانی بمحل
تهمت به محل امانت و بود که زن بکند و اگر زنی کند چون بود درویش
زون و از زنان کشاکش بیند **زحل مقارنه عطارد** زبان او آفتی

رسد

رسد و یا اخرس که سخن او دشوار فهم توان کرد خاصه که در برج مائی
بود یا در برج بی صوت **زحل بمقابله قمر** مال مادرش تلف شود
و مادرش را بیماریها و رنجها رسد در مواضع پنهان و مولود بدخوی
و بدعادت بود و بسیار اندیشه بود و اگر مسعود ناظر بود مادرش
افگار بود و حالش بد بود **مشتری در مقابله کواکب** بر مقابله مریخ
فوائد و منافع یابد از دریا و کشتی و حرب بسیار کند بسبب جاه و سبب
معیشت خویش و در عمل سلطان خصومت و بلا بیند **مقابل آفتاب**
پدرش جاهی و رفعتی یابد الا که غرامتی و ندامتی از جهت عمل سلطان
بروی سایه افگند و اگر نحوس دارند او را ابلا و زیان مالی رسد **مشتری**
بتربیع زهره بسیار دوستان و خویشان دارد و پاکیزه نفس بود
و با مروت و زنی بزرگوار را بزنی کند عاقله و کدبانو و روا بود که
این تزویج در غربت بود **مشتری بتربیع عطارد** کاتب و محاسب بود
و عالم بتعبیر رؤیا و طب و بود که علوم شرایع داند و خداوند رای و فهم بود
و با مور دین بهره تمام یابد و بود که حکاک بود و بود که سفری کند که
در آن سفر کار او بلند شود **مشتری بمقابله قمر** چون قمر زاید بود دلیل
جاه و حسن معیشت اما برای کسی کار نکند خاصه که قمر هنوز بمقابله
مشتری نرسیده باشد و اگر نحوس بدیشان نظر دارد دلیل فقر

وفاقه و مسکنت بود و مال فراوان از دست و قبض او بشود و ویرا
نکبات عظیم افتد **مریخ بمقابل کواکب** مقابله آفتاب آفت بود چشم
پدرش را و پدرش کوتاه عمر بود و در طالع شبی کاهل بود و هیچکار را تمام
نکند و مالش بشود و آفت از معیشت وی بوی رسد **مریخ بر مقابله**
زهره رای او از حالی بحالی میکردد و حال او در تزویج بد باشد
و بیت المال و بیت الولد او میانه بود و اکر در بروج منقلب باشد
چون تربیع بود که یاد کرده آمد **مریخ بر مقابله عطارد** دلیل آفتاب
و نکبات بسیار بود و بود که این مولود پیش از تزویج بمیرد و از کار
زنان بلا بیند اکر زندکانی یابد و حرکش بد بود و بعض از اعضای او ببرند
اکر مریخ در طالع بود عطارد در سابع از بلاها بزودی نجات یابد اکر بر قلب
این بود بتر بود در مقابل قمر آفتها بود ما در چون مقابل زحل و قمر بود زهر
مقابل قمر در امور تزویج روزی مند نبود و یا او را فرزند نبود و اکر بود قرار نیابد
و از جهت زنان زشت نام شود فی غلاء بمقابله قمر در خصومت و عداوت
کذارد و در سخن کفتن با آلت بود و اکر با زین دلیل قمر بمقابله آفتاب
بود همیشه در خصومت بود و خصمان بروی دست یابند از یرا که سهم السعادة
در سابع وی افتد دلیل بودن کواکب در اوتاد و مایلی الاوتاد فی در طالع
یا در وسط السماء و میلاد نهاری و نحوس بوی ناظر بود دلیل حال بد بود

واکر

واکر سعود بر وی ناظر بود و نحوس ساقط شریف و رئیس بزرکوار بود
و اکر سعود و نحوس نظر دارند منزلتی یابد اما بعاقبت از ان منزلت
بیوفتد و هلاک شود و اد باز آفتاب در طالع یا وسط السماء و سعود
ناظر نیکو بود خاصه که آفتاب در خانه یا شرف یا مثلثه یا وجه
خویش بود یا در برج مذکر اکر با عطارد بود در سابع بسیار مال بود
و اکر در سابع بود منحوس بمریخ از آتش بلای بوی رسد و از درد شکم
میرد یا از زخم تیر و بود که سباع خورد او را اکر قمر تحت الارض بود
و سعود بود و ناظر وی زحل در خانه خویش در طالع یا عاشر کمتر بود
معمار بود اما منخفض بود و مال و نعمت یابد و از تزویج انتفاع
نیابد و از مادر و پدر جدا افتد اکر مریخ در مقابله وی بود پدرش را
بلا و آفت رسد اکر زحل در طالع بود و زهره در سابع مادرش فجا میرد
و اکر زحل در وسط السماء بود در برج ثابت در میلاد لیلی معیشتش بد بود
اکر مریخ با زحل بود عاقبتش بد بود مکر که سابع سعدی بود و در میلاد
لیلی این نحوست کمتر بود مشتری در طالع در برج مونث مادر مولود
از پدر بزرکوارتر بود و اکر در برج مذکر بود پدرش بزرکوارتر بود
و اکر در برج مذکور بود و این مجربست اکر مشتری در طالع بود و زحل
در مغرب بعض از برادران او هلاک شوند و پدر او را آفت رسد

و بر بعضی از دشمنان ظفر یابد و فرزندی نجیب باشد او را و در حضرت ملوک
عملی کند و اگر مریخ در عاشر بود یا در حادی عشر عاقبتش بد بود و کارش
تیره اگر مشتری در طالع بود و مریخ در سابع و نحسی بد بشان ناظر در اول عمر
صاحب فاقه و صاحب حاجت بود و بهلاک زنان خویش مبتلا
شود و اگر در برجی منقلب بود بکر بختی مبتلا شود از منزل خویش
و مال پدرش تباه شود و بود که کنیزکان را بزنی کند یا زن ناکس را
و اگر زهره و مریخ و عطارد بمشتری نظر دارند فساد کارهای او بود
و اگر قمر با مشتری بود در سابع یا قمر در طالع بود مشتری در سابع بلا
و رنج بیند اگر زهره بمشتری نگرد و هر دو بقمر ناظر باشند کاتبی حکیم و عالم
بعید النظر بود مریخ اگر در طالع بود و میلاد نهاری بود او را
دران برج نصیبی نبود و زحل بوی ناظر بود آفات و امراض رسد او را
پدرش هلاک شود و او را فرزند نبود و همچنین در موالید زنان بد بود
و اگر مشتری نظر دارد صالح بود و حسن الحال و اگر در طالعش بود
و مشتری در سابع بود و دیگر در رابع و مشتری ساقط از وتدها در وی پدرش
هلاک شوند زود و او بنفس خویش بد حال بود و او را آنکار رسد
اگر میلاد شبی بود فاضلتر بود خاصه در برجی مونث و مشتری بوی ناظر
اگر مریخ در ثانی بود از طالع بعضی از مال او تباه شود و اگر آفتاب نظر دارد

بتر بود

بتر بود اگر قمر با مریخ بود در عاشر یا رابع مال و معیشت بزیان آید
اگر مریخ در سابع بود و یکی از نیرین بوی ناظر میان او و مادر و پدر
جدائی افتد زهره در طالع یا وتدی یا مائلی الوتد شرقی زیبا صورت
و پاکیزه اطوار بود و بنزدیک خلق ستوده بود اگر عطارد و مریخ
بوی نظر دارند خائن بود اگر زحل نظر دارد زنی را بزنی کند اگر عطارد
در جوزا بود مولود امیری بود و منزلتی و جاهی یابد بسبب علم محترم
بود خاصه که عطارد در طالع حظ دارد و اگر بمقابله عطارد بود از
برج سابع مالها در وی پدر تلف کند اگر در طالع بود و زحل در مقابل
او بود عاقبتش بد بود و بسبب زنان مبتلا شود و اگر در طالع
بود و قمر در عاشر محبوب زنان و مردان بود و سفر بسیار کند پس
بآخر عمر باز بوطن آید و در مسکن خویش متمکن بود اگر در میلاد مردان
بود در وسط السما در برج مونث دشواری بکار او راه یابد و بود که
مخنث بود اگر در سابع بود زنا ناشایسته کند اگر در رابع بود
در برج مذکر بود و میلاد نهاری بود و مریخ از عاشر ناظر بود بهر زنی
که بزنی کند هلاک شود عطارد در طالع یا در عاشر شرقی یا در مائلی
الوتد در برج منقلب و وجیه و معروف بود و با قهرمانی بود
اگر در برجی مونث بود ریاست و بزرگی یابد از جهت زنان اگر زهره

مریخ

باوی بود در طالع در وسط السما مغنی بود یا شاعر مرد نزدیک خلایق
اگر مشتری باوی بود صاحب کرامات و منبر دار بود اگر در برج
سابع بود منقلب نیکوتر بود اگر مریخ بوی ناظر بود کار زنان و
برادران تباه شود اگر در وتد الارض بود و نحوس بوی نظر دارد
دزد و کذاب و ساحر بود **قران کواکب در طالع** زحل و زهره
در طالع دلیل اندک عقل بود قران زحل و آفتاب با زهره و عطارد
در طالع دلیل مخنث بود یا خصی اگر زحل با راس در طالع و مریخ با ایشان
دلیل کسی بود که محب خمر بود و خون ریز اگر زحل در طالع
بود یا ذنب و مریخ به نظر نحوس دلیل جاری بود در بسیاری مال
اگر مشتری و راس و زهره در طالع بود یا در عاشر دلیل ولایت داری
و روانه فرمان بود و حکم اگر آفتاب با یکی ازین کواکب در طالع بود
یا در عاشر بها و حسن بود و اگر قمر بود دلیل خوش شکون بود و اگر
طالع اسد بود و آفتاب و زهره در طالع دلیل آن بود که مولود
اندک عقل بود اگر عطارد اندک عقل بود مشتری یا ماه یا آفتاب
در برج مونث دلیل عیوب بود در مذاکر و خصی در احکام موالید
سخن بسیارست بدین قدر قناعت افتاد و کلام کثیر عدو الطبیعة
و هرچه بسیار شود ضبط بغایت آن نرسد و آدمی از آن نفور گیرد

ان شا

انشاء الله تعالی که آنچه اهم است یاد کرده آمد باشد و الله عز و جل
الحکم بالعدل لا بالجبابرة و الغلبة **فصل نهم در احکام تحویل و انتها**
و صاحب طالع و دلائل دیگر یازده دلیل را مراعاة باید کرد اندر احکام
تحویل پنج از جهت نفس و حیوة و صحت باقی از جهت اولاد
دلیل اول برج انتها **دلیل ثانی** موضع قسمت از هیلاج **ثالث**
موضع انتها از طالع **رابع** سعادت و نحوست قمر بوقت
تحویل **خامس** طالع تحویل این پنج از جهة تن و حیاة و صحت است
سادس سالخذاه **سابع** قاسم طالع **ثامن** قاسم هیلاج
تاسع مشارک ایشان در حد و شعاع **عاشر** صاحب فردار
حادی عشر صاحب دور سال **ثانی عشر** قابل تدبیر قمر **ثالث عشر**
خداوند خانه قمر **رابع عشر** خداوند تحویل سال **خامس عشر**
نهبهر و حکم کند بر طالع و اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل و باتصال
قمر بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع تحویل اعتبار تمام بود
و بقاسم صغیر نیز اعتبار کند و آن خداوند درجه انتها باشد چهار فصل
تحویل سه ماه اول طالع را بود دیگر سه ماه وتد تحت الارض را دیگر
سه وتد مغرب را سه ماه باز پسین وتد وسط السما را و بر کواکب
مستولی بر هر یک بوقت تحویل حکم باید کرد مشارک با قاسم آن باشد

که شعاع او بر درجهٔ قسمت افتد یا اندر حدّ قسمت بود و صاحب دور
صاحب ساعة ولادت باشد هر سالی بر ترتیب کوکبی دیگر
میگیرد چون انتها و نهبهر درجهٔ طالع کوکبی دیگر از نهبهر که در نهبهر
عقب او بود می‌گیرد و نهبهر و صاحب دور را با انتها در احکام
شرکت دهد **احکام بودن کواکب در اوبار بوقت تحویل زحل**
در زهره دلیل سعادت بود و بنده زیادت شود و مال بدست آید
بد فاید و خانهٔ پدرش خراب شود **مشتری در تیر** اعمال کند
که بروی وبال بود و از وطن بیرون آید و از سباع وی را رنجی
رسد **مریخ در تیر** تیز خشم بود و دوستان وی را زیادت
شوند و از خویشان شادی بیند و بزنان شاد شود **آفتاب**
در تحویل همان باشد که در اصل امادر ما بیهای دیگر اگر درین افتد
دران ماه کم قدر و اندک مقدار بود **زهره** علتی از بلغم او را بخار
و یا از درد چشم رنجور شود و میان او و زنان خصومت افتد
عطارد متحیر شود اندر کارهای خویش و غربت کند و بسبب زنان
رنجور شود **قمر در اوبار زحل** ضعیف قوت شود و درد چشم باشد
او را **در برج ثور** بر زنان حریص باشد و با غلامان زیادت نشیند
و خیانت کند **در برج جوزا** بسیار اندیشه باشد و او را قوت حافظه

ضعیف

برابر

آفتاب در

ضعیف بود چیزهاش فراموش شود و با غلامان نشیند و خیانت کند
در برج سرطان بسیار خورد و علتی نهانی دارد از بواسیر و اورام
و امثال این **در برج اسد** دلیل بود بر نکاح زشت و زیادت
شهوت و افراط آن **در برج سنبله** هم بران دلالت کند و بدان سبب
زشت نامی حاصل آید **در برج میزان** بسیار اندیشه بود و آفتی از
آتش بوی رسد **در برج عقرب** دلیل بود که درین سال دروغ بسیار
گوید و نکاح وی زیادت شود و با زنان زیاده نشست و خاست
کند **در برج قوس** اندر امور سلاح رنج کشد و زخمی رسد او را **در برج جدی**
نکاح زیادت با خویشان زیاده کند و رنجی بوی رسد **در برج دلو** تنگدست
باشد و اعمال خیر کند **در برج حوت** از مواضع آب رنج کشد
والله تعالی اعلم **احکام بودن کواکب بوقت تحویل در حدود یکدیگر**
زحل در حدّ خویش عمل سلطان کند و با خداوندان امر نشست و خاست
کند **در حد مشتری** مالی از دین بدست وی افتد و قدرش زیاده شود
و از درد چشم رنجور باشد و میان او و زن دوری افتد و خویشان
او را رنجی رسد **در حد مریخ** زنان بزرگوار کند و بسبب زنان
اندوهگین شود و بعضی را از خویشان او از آهن رنجی رسد
در حد زهره از درد شکم رنجور باشد و از زنان رنجور باشد و از زنانی

رنجور شود و پدرش بیمار شود و پیرزنی را بدوستی گیرد در حدّ عطارد
اززنان رنجور شود و بعضی از فرزندان را سببی سازد و از وی چیزی
بدزدند مشتری در حدّ زحل مالی دیرینه بدست وی آید و نفقه و خرج
بسیار کند و بسبب فرزندر رنجور شود و از موضعی خفی او را علتی رسد
در حدّ خویش مال و بنین زیاده شود در حدّ مریخ بیماری رسد او را
و مضرت و بعضی از زنان وی را رنج رسد و پدر با وی احسان کنند
در حدّ زهره اعمال خیر کند و مال و جاه زیاده شود در حدّ عطارد
بیماری رسد و طلب علوم کند و مال پدر تلف کند و عاقبت کارها
خیر بود مریخ در حدّ زحل خویشان او را رنجی رسد یا وی را خویشی
کند در حدّ خویش چهارپای رنج بود و خصومت کنند و از ملوک خیر
یابد در حدّ زهره بروی ثنا گویند و بزنان ناپارسا رغبت کند
و از ایشان مال یابد و بغربت شود و از آن رنج بیند در حدّ عطارد
دشمنان وی بسیار شوند و بدان سبب رنجور شود حکم آفتاب در تحویل
سال در آن حدّ که در اصل بوده باشد در ماهها در حدّ زحل مال
زیاده شود و حدّ مشتری خوشدل شود در حدّ مریخ در خصومتی
افتد در حدّ زهره نکاح زیاده کند در حدّ عطارد از طبقات عطارد
رنجور شود زهره در حدّ زحل با زنان پارسا و پیر مخالطت کند

وبایشان

وبایشان و با ایشان بدی کند و خصومت و از بلغم بیمار شود
در حدّ مشتری شاد بود و فوائد یابد و از هوا یا بهره گیرد و بر خوان ...
دست یابد و با زنان اشراف مخالطت کند در حدّ مریخ او را
با اندر اختلاف افتد و زیاده نکاح کند و بسبب زنان دلتنگ شود
و بلهو و طرب و شادی مشغول شود در حدّ عطارد بلهو و طرب زنان مشغول باشد
و بزن و فرزند شاددل شود و زیادتی پدید آید اندر نجوم و علوم
آسمانی رنج برد و با علما زیاده اختلاط کند عطارد در حدّ زحل خویشان
او را رنجی رسد و زنی آبستن بخواهد و سفری با رنج کند و مال
بدست آرد و از زیان خالی نباشد در حدّ مشتری کتب خواند و بر اقران
دست یابد و با اشراف و ملوک دوستی گیرد در حدّ مریخ رنج کشد
و بغربت افتد و از زنان رنجور شود و مال یابد و با برادران و با اهل
فساد نشست و خاست کند در حدّ زهره اززنان ... چیزی بیند
و بلهو و طرب مشغول شود با علما نشست و خاست کند در حدّ خویش
شاددل باشد و با علما و حکما مخالطت کند و همچنین با خادمان و
خصیان و ادب و هنر وی زیادت شود و هرگاه که درین سال
این کواکب درین حدود می رسند آثار حاصل می آید قمر در حدّ زحل
بسبب زنان رنجور شود و اهل بیت او را رنجی رسد و اندر علوم باریک تفکر کند

درحدّخود

در حدّ مشتری بچاره مشغول بود و بعضی از فرزندان او بیمار شوند و با
اشراف دوستی گیرند و قولش مقبول بود و بر دشمن دست یابد در حدّ مریخ
خشمناک شود و پشیمانی خورد بر کارها و بستور مشغول بیشتر و با خویشان
منازعت کند در حدّ زهره شاد شود و سلب سازد و مال نفقه کند و با زنان
نشست و خاست کند در حدّ عطارد در اعمال افسون و عزائم رنج
برد و علوم حکمت و کتب تکلوشا و طبقات و امثال این نگرد
و خواند و مطالعه کند احکام کواکب در خانهای یکدیگر این را
اقسام است کوکب باشد که تا دو سال و نیم در بیتی بماند هست
که یکسال هست که کمتر این احکام و نیک گوش باید داشت و
بنسبت باید کرد بودن زحل در خانهٔ خویش با اشراف دوستی
کند و کارها کند که از آن مضرت حاصل آید بودن زحل در خانهٔ
مشتری با اشراف و ملوک دوستی گیرد در خانهٔ مریخ بسته بود
کارش و بددل شود و بسیار رنج و اندوه کشد در خانهٔ آفتاب
در تحویل نهاری دلیل زیادت مال و سعادت بود در تحویل لیلی
بیمار شود از رطوبت در خانهٔ زهره با زنان پیر و ناپارسا نزدیکی
کند و بسبب فرزند رنجور شود و زنش روا بود که بمیرد زحل در خانهٔ
عطارد علم باریک طلب کند و بر اسرار مطلع شود و رنج و بیماری

وسبب

بیان

بوی رسد

بوی رسد زحل در خانهٔ قمر بیمار شود از مواد بلغمی مشتری
در خانهٔ زحل مال یابد و بسیار اندیشه بود و کارهای نهانی کند
و مضرت بدان سبب بوی رسد مشتری در خانهٔ خویش مال
و دنیا یابد و با اشراف زندگانی کند و بتجارت مشغول شود و
مشتری در خانهٔ مریخ بروی ثنا گویند و سعادت یابد و با لشکریان
زیاده نشست و خاست کند مشتری در خانهٔ آفتاب شرف و بلندی
یابد مشتری در خانهٔ زهره سبب سازد و با اشراف دوستی گیرد
و خداوند زینت و مقدار شود خانهٔ عطارد بعلوم و کتاب مشغول
شود و بروی بخیر ثنا گویند مشتری در خانهٔ قمر فواید یابد و بروی ثنا گویند
و مقصودها بر آید مریخ در بیت زحل دلیر بود در کارها و اعمال تمام
کند و پدرش را رنجی رسد و برادرش بیمار شود و رنجور در خانهٔ
مشتری با هیبت و مال و فوائد باشد در خانهٔ مریخ غضوب بود
و بزخم آتش و آهن رنجور شود و ضعیف گردد در خانهٔ آفتاب حرارت
بروی استیلا گیرد یا قطع عضوی بود از اعضای وی و پدرش را
علت رسد و آفت در خانهٔ زهره زن عالمه بخواهد یا با زنی
که نشست و خاست کرده باشد زندگانی کند و بیمار شود بسبب
زنان مریخ در خانهٔ عطارد بدگمان باشد و با فهم و با ذهن و بالصوص

مخالطت کند در خانهٔ قمر علوم باریک نکرد و بر اعمال بد دلیر باشد
ونکبتی بوی رسد آفتاب بگردد در حبادی سال چون موضع اصل ولادت
بود زهره درخانهٔ زحل زنی پیر کند و بدان سبب رنجور شود زهره
درخانهٔ مشتری مال و قدر یابد و از زنان اشراف بهره یابد علی الخصوص
که طالع لیلی بود زهره درخانهٔ مریخ بیمار شود و با کنیزکان نشست و
خاست کند و بسبب زنان خصومت کند زهره درخانهٔ آفتاب
بر زنان حریص شود و بدان وی را بد گویند زهره درخانهٔ خویش
با زنان شاد شود و لهو و طرب کند و از علم خویش بهره یابد خصوصا
در تحویل شبی زهره درخانهٔ عطارد با روسا مخالطت کند و شهوات
ورزد زهره درخانهٔ قمر بر نکاح حریص بود و بر وی بهتان گویند و بسبب
زنان رنجور شود عطارد درخانهٔ زحل اندیشه بسیار کند و بدگمان
باشد عطارد درخانهٔ مشتری با قضاة و ائمه مخالطت کند عطارد
درخانهٔ مریخ روزنامها نویسد و در خواهد و بدان سبب رنج یابد
علی الخصوص که طالع نهاری بود عطارد درخانهٔ آفتاب اندر علوم وی زیاده
شود عطارد درخانه زهره دوستان و مال زیادت شود و بعلم حساب
وعلوم باریک مشغول شود عطارد درخانهٔ عطارد بر کتب مشکل نگرد و اشراف
با وی دوست شوند عطارد درخانهٔ قمر با قومی مخالطت کند که اهل ادب

وعلوم باشند و آنچه مراد او باشد حاصل آید و روا بود که سفری کند
و از آن شادی بیند قمر درخانهٔ زحل او را از وجع الکلیتین رنجی
باشد چون تحویل شبی باشد این بیشتر کند قمر درخانهٔ مشتری
بر وی ثنا گویند و روا بود که با محارم مجامعت کند قمر درخانهٔ
مریخ با خصوم و دزدان و لصوص مخالطت کند و تیز خشم بود قمر درخانهٔ
آفتاب قرض کند و از علتی نهانی رنجور شود خصوصا در آخر
برج اندر خانهٔ زهره در کار زنان مبالغت کند و شاد دل باشد
قمر درخانهٔ عطارد اندر فهم و تمییز زیادت شود و بزنان
رغبت کند قمر درخانهٔ خویش مال یابد و بهره از اعمال سلطان
خصوصا در تحویل لیلی بودن تحویل و انتهاء خانه از خانها
اصل و کوکبی در وی ۲ از خویشان رنجور شوند و از درس و سفر و بر قومی
مهتر شود و علوم و حکمت طلب کند و چون مشتری اینجا بود دین و حکمت بیند
بورزد و بر وی ثنا گویند و اعمال نیکو کند و چون مریخ میان او و خویشان
او خصومت بود و منازعت و بعضی از خویشان وی سفر کنند اما اگر زهره باشد
دلیل بود که شرف وی زیادت شود و نکاح پنهان کند و عطارد در علوم
رنج بود و از موضعی بیفتد قمر از رسل و هدایا و اسفار بهره تمام یابد
و از بزرگان همچنان و رنجی از خویشان بوی رسد و اینجا چون رأس بود

برخویشان مهتر شود و حالش اندر ابتداء سال بد بود و اندر آخر بهتر
ذنب حال وی از آن خویشان بتر باشد **خانهٔ چهارم** اگر طالع تحویل
با برج انتها بود و زحل دروی کارها دیر برود و در عود باشد و رنجی بوی رسد
وسبب سازد و با بعض از خویشان مشتری زیادت چهارپای بود و مال
بدست آرد از جایی که امید ندارد و زنش بار گیرد و حامله شود مریخ رنجی بود او را از زور
وریش و یا جراحتی و از سباع و بناهاء بلند احتراز باید کرد البته زهره
با ملوک معرفت زیادت شود و عروسی سازد و از خویشان وی بعضی را
بیماری و زیان افتد و اما عطارد با ناکسان مخالطت کند و سفر کنند بود
قمر با خویشان خصومت کند بر ایشان ظفر یابد و از خفقان و رنج دل
رنجور شود اما راس سفر و انتقال کند و زیان مال بود و رنج از درد چشم
ذنب دلیل بیماری بود و مرگ مادر **خانهٔ پنجم** اگر طالع تحویل با برج انتها
بود و زحل دروی اندیشه‌ء فاسد کند و مال یابد و دهقانی ورزد
و هر نیکی که کند بران مکافات یابد مشتری از هدایا و رسل بهره
یابد و فرزند زیاده شود و دشمنان را برباد بیند اما مریخ از جهت فرزند
رنجور شود و از حرارت بیمار گردد و از بالا بیفتد زهره رنج بسیار کشد
و با غربا نشیند و بدین و شرع استخفاف کند و عشرت کند و بفرزند
شاد شود عطارد علوم هندسه و حساب ورزد و زنی با جمال بدست آرد

بردشمن

بردشمن ظفر یابد اما قمر غم خورد و بفرزند دختر بینه شاد شود و از سفر
رنج بیند راس خصومت کند فاما قدر و منزلت یابد از هدایا و رسل
ذنب از فرزند رنجور شود و به بنده شاد باشد و از سفر رنجور
بود **خانهٔ ششم** اگر طالع تحویل با برج انتها بود و زحل دروی
تخلیط کند و محتاج و فقیر بود و فرزند از وی بدی بیند و بود که
بیمار شود مشتری اہل سلاح را دشمن دارد و مال پدر تلف کند
و از حکم بیماری آرد مریخ از موضع بلند رنج بوی رسد و از بنده
رنجور شود زهره با اقارب خصومت کند و از درد سر و زنان
رنجور شود و از سفر بلا کشد عطارد از درد چشم بلا کشد
خبر از وی بد زدند و از بندگان و زنان رنج بیند و اندوه
قمر خدمت بندگان کند و از پای رنجور شود و از سفر منفعت
یابد راس از حال بد بحال نیک شود و از بالای جای بلند بیوفتد
ذنب از بندگان و علت نهانی رنجور شود **خانهٔ هفتم**
اگر تحویل با انتها بود و زحل دروی بود رنجور باشد از درد سر
و دوست و دشمن وی را ثنا گویند و فرزندان از وی رنج
بینند مشتری با قدر گردد و فرزند پدید آید مریخ سفر کند و بیمار شود
و از زنان دل مشغول باشد زهره پراکند احوال شد اندر کار زنان

وبزرگان را خرد دارد و از وی آفت بمردم رسد عطارد اندر قدر
و علم زیاده شود و با غلامان مخالطت کند   قمر خواب نیک
بیند و با پدر و مادر خلاف کند راس بر زنان شاد شود و مالها
یابد فاما خرج کند ذنب زنی ناکس بیند و بدان سبب رنجور
بود و آفت بوی رسد **خانهٔ هشتم** اگر تحویل با انتها بود
و زحل در وی بود بعض از دشمنان وی هلاک شوند و خصومت کنند
با خویشان و سفر کند و زنی غریب کند و بعض از کارهای خویش
بزیان آرد و مشتری بیمار شود و بروی دروغ گویند مریخ پیکار
کشد و دشمن را ابراد دل بیند و اگر سفر کند پشیمان شود زهره
شراب بسیار خورد و بعض از مواطن ویران کند و جراحت رسد
و یرا عطارد بیمار شود و خدمت ملوک کند و چیزی از آن وی بدزدند
قمر رنجها بوی رسد فاما چیز ناخوش شنود و از خصومت بهره یابد
راس سفر کند و بیمار شود و دشمن را ابراد دل بیند ذنب رنجی
عظیم بوی رسد و الله اعلم **خانهٔ نهم** برج با انتها طالع تحویل بود و در
زحل در وی علوم زیادت شود و خوابها بیند که بتعبیر راست آید
و با زنان خصومت کند و اندر سفر رنجها بوی رسد و شاد شود
و مال جمع کند و خرج کند و از ملوک بهره یابد مریخ سفر کند

وبال

وبال و سفر شاد شود و دشمن را ابراد دل بیند عطارد فوائد بیند از سفر
و از علوم و تعبیر و از موضعی بلند بیوفتد زهره با زنان خصومت کند
و تنگدل باشد و سفر کند و انتفاع یابد از آنجا که بنیوشد و از فرزند
بهره یابد و با ملوک مخالطت کند قمر با لشکریان نشست و خاست
کند و شاد بود با عمال خویش و مالها بوی رسد و بنده زیادت شود
راس هم این حکم دارد و از سفر بهره یابد ذنب از سفر رنج بیند
و کشد **خانهٔ دهم** انتها با طالع تحویل بود زحل در وی ضایع
سازد و از بنای بلند بیوفتد مشتری با ملوک مخالطت کند
و مال تباه کند مریخ از فرزندان و زنان دلتنگ شود زهره بزرگ
قدر شود و با زنان نشست و خاست کند و اعمال ملوک کند و زینت
و تجمل و بنده سازد عطارد علم زیادت شود و بهره یابد و بر دشمن
ظفر یابد قمر قدر بیشتر شود و داهی بود بسفر و بفرزند شاد شود و مال
یابد راس عملی بزرگ کند و مالها یابد و بر دشمن ظفر یابد و از اسافل
رنجی یابد ذنب از عمل سلطان رنجکی بوی رسد **خانهٔ یازدهم**
برج انتها و با تحویل زحل در وی زهد پیشه گیرد و بر دشمن ظفر یابد
مشتری مالها یابد و بزرگی کند و ویرا پسری آید و با اشراف نشست
و خاست کند و تن درست باشد مریخ بزنان شاد دل شود و سلاح

و سازحرب سازد و عمل سلطان کند و موضع از بناها خود خراب کند
زهره جاه و مقدار زیاده شود و از بزرگان بهره یابد و تیز
صفرا شود عطارد از بزرگان بهره یابد و امید هاش بر آید از زنان
و مردان قمر بمال و تجارت و سفر بهره یابد اگر چیزی ضایع کند
باز نیابد راس شاددل باشد و بسبب فرزند رنجور دل شود ذنب
خصومت کند و با ملوک مخالفت کند و از غربت نجاة یابد و از
مکاره **خانهٔ دوازدهم** برج انتها با طالع تحویل زحل بر شتر حریص باشد
و هیچ کارش تمام نشود و بر دشمن دست یابد و از سفر رنج بیند
مشتری قومی با وی بدی کنند و مال خرج کند و سفر دور کند و بسیار
اندیشه باشد مریخ او را تب آید و بیماری رسد و از ناکسان
رنجور بود و قدر زیادت شود زهره بسبب مال و زنان و اعمال
نهانی رنجور شود و از سفر رنج بیند عطارد بر شهوت و اندر دست
کسی که فرود او باشد گرفتار آید قمر بغربت شود و از نابیدادی
رنجی بوی رسد و سفر وی را موافق نبود راس رنج بیند ذنب از
دشمنان بلاها کشد والله اعلم و احکم **حکم بودن طالع تحویل
و برج انتها** ببیوت اصل چون تحویل و انتها طالع اصل بود
دلیل صلاح نفس و قوت مزاج باشد دوم مال و معاش زیادت شود

سیوم

سیوم رنجور بود بسبب بیماری فرزند و دوستان با وی دشمنی کنند
و بزیان شوند چهارم دشمنان وی را رنج نمایند و از آن قبل رنجور
شود پنجم دوستان زیادت شوند و از ملوک بهره یابد و بفرزند
شاددل باشد ششم بیمار شود و خویشان و دوستان با وی بدی کنند
هفتم بزنان شاد شود و با غلامان نشست و خاست کند و بعضی
از خویشان رنجی رسد هشتم مال زیادت شود و تدبیرها که کند
مصیب باشد از جهت تهمت رنجکی بوی رسد و خصومت کند نهم
بنعمت و مال و حرمت زیادت شود دهم ساعتی شاد باشد و ساعتی دلتنگ یازدهم
و مال یابد و از اشراف بهره یابد تمام دوازدهم دوازدهم رنجور
باشد و کارهایش بسته باشد مقاصد او بدشواری گذارده آید
و در خصومت افتد والله اعلم بکل شیء علیم من معقول و غیر
محسوس **فردارات آفتاب** چون فردار بزرگ بود پدر را
نیکی رسد و اندر اول و دوم از تحویل خداوند طالع را رنجی
و مکروهی رسد **زهره کوچک** زینت و تجمل سازد و علتی نهانی
سازد **کوچک عطارد** چیزی ضایع کند و از بلندی بیوفتد و از
درد شکم رنجور شود قمر اعمال نیکو کند چیزی ضایع کند و رنج رسد او را
از سر و دماغ زحل خویشان او را رنجی رسد و از درد شکم رنجور شود

و سفر کند و از آب رنجی بوی رسد مشتری مال و ضیاع زیادت شود
و از بلندی بیوفتد مریخ زنی کند و چون بسیار سبب بیماری یا
جراحتی از وی بیرون شود و رنجی رسد و او را فردار شبی آفتاب
با اهل و ولدش دمان شود زهره اندر رنجی که بود نجات یابد و مال
زیادت شود و بفرزند روشنی چشم شود عطارد مال نفقه
کند و از بواسیر رنجکی بوی رسد قمر مال بسیار یابد و از درد سر رنجور
شود زحل رنجور شود و سفر دور کند و از آتش رنجی بوی رسد
مشتری قدر و جاه زیادت شود و از درد سر رنجور شود مریخ سفر کند
و نکاح سازد و بیمار شود فردار زهره شاد شود زن کند یا خادمی بدست
آرد شبی زن غریب کند یا کنیزک خرد و ویرا فرزند باشد عطارد
مال ضایع کند و اندر سفر رنجور شود میلاد شبی از دشمنان بگریزد و از
بسیار خوردن رنجور شود و قمر با اشراف مخالطت کند و روا بود که
زنی کند شبی مال جمع کند و از رنج نجات یابد زحل رنج یابد و مشقت
شبی روا بود که زنش بمیرد و زن پارسا کند مشتری مال و جاه و سعادة
جمع شود شبی مانند گذشته مریخ رنجور شود و با خویشان خصومت کند
و زن بزرگ کند شبی مانند گذشته آفتاب بیمار شود و بهتر شود
و قدر یابد و زنی کند پارسا فردار عطارد رنجی یابد اندر نیمه سال و با آخر

سال رنج کشد و سفر کند و بیمار شود و بروی دروغ گویند قمر نیک عیش
باشد و بیمار شود زحل دوستان زیاده شوند و زنش بیمار شود و روا
بود که بمیرد و سفر کند مشتری مال کسب کند و با ناکسان مخالطت کند
مریخ با کمتر از خود خصومت کند و سفر کند و بدان سفر رنجور دل شود
و روا بود که برادر مهترش در آفتاب بمیرد و شادی و فرح زیادت شود
و زن برادر را بزنی کند زهره با مردمان دشمنی کند و با زنان دوستی
کند و فرزندی پدید آید و روا بود که بمیرد فردار قمر احوال مختلف دارد
و با زنان خصومت کند و سفر کند و شادی بیند شبی تن درست باشد
با سعادت زحل با مملوک خصومت کند و بیمار شود شبی بیماری از حرارت
بوی رسد و رنج بیند مشتری علما سلطان کند و مال و نعمت زیادت
شود شبی از خدمتکاران بهره تمام یابد مریخ مال تباه کند و غمگین باشد
و در سفر رنج بیند و عاقبت بخیر باشد شبی از درد چشم و شکم رنجور باشد
و چیزی از آن وی بدزدند آفتاب با خلق نیکویی کند و زن و فرزند او را
رنجکی رسد شبی بیمار شود و از حال بحال شود و سفر کند و فهم و خاطرش تیز شود
شبی مانند گذشته فردار زحل نامحمود کند و از سبب زنان رسوا
شود و مال تباه کند و بیمار شود شبی نزدیک بگذشته مشتری ملوک او را
گرامی دارند و کنیزک خرد و سفر کند و بیمار شود و روا بود که زن کند مریخ

بدحال بود و درین قسمت از چهار پای یا از جای بلند بیوفتد و بیمار
شود آفتاب مراتب بزرگ یابد و سر درد کشد زهره بروی گواهی
بدروغ دهند و دشمن ازان وی بمیرد و علتی نهانی وی را برنجاند عطارد
سفر کند و رنجور شود و زنش بیمار شود و ازان سبب اندوهگین شود
و با خویشان شاد شود قمر غمگین و بیمار شود و فرزندش هم بیمار
شود و سفر کند و مال کسب کند و تزویج دیگر سازد فردار مشتری از جای
بد بجای نیک انتقال کند و سعادت یابد مریخ از سلطانان رنج بیند
و مال تلف کند و پسری بود وی را آفتاب عقل و فضل و بزرگی وی را
زیادت شود و مهتر اهل بیت خویش شود و پسری آید او را زهره
مخالطت کند با ملوک و از ایشان معرفت زیادت شود و مالی
یابد و سفر کند و دشمن هلاک شود و پسری آید او را عطارد نیکو خلق
باشد و از سبعی رنجی بوی رسد و از بام خانه بیوفتد قمر جاه
و حرمت زیادت شود و عمل سلطان کند و از دزدان رنجی
بوی رسد خودابرزحل با دوستان مخالفه پدید آرد و از فرزند
رنجور دل شود فردار مریخ دشمنان او کاراز ان او نیکوتر باشد
آفتاب دشمنان و خویشان با وی مخالفه کنند و بیماری بوی رسد
و فرزندش بمیرد و از بالا بیوفتد زهره بملاهی مشغول باشد و از دزدا

ز دشمنان ظفر یابد
و با وی خویشان نیکو کردد

ن چیز

چیزی یابد عطارد بغربت افتد و بسبب زنان رنجور شود و مالش
بزیان آید قمر محبوس بود و بنده ازان وی بمیرد و بیمار رنجور شود زحل ملالها
بوی رسد و زیانها افتد وی را و رنجی بوی رسد مشتری او را پسری
آید و دختری بمیرد و بر دشمن ظفر یابد پس فرداریت مریخ در موالید
نهاری بر اس نیکبخت و مال یابد از جهت زنان و بنده خرد در
فرداریت ذنب رنج کشد و از فرزند عقوبت بیند و بیماریها کشد
و از بتورود مامیل و امثال این والله تعالی اعلم و احکم **حکم اتصالات**
قمر در تحویل قمر بمقارنه زحل چون مسعود باشد مهر و ضیاع و اسباب زیادت
شود اما دیگر کارها فروبسته شود بمشتری مال زیادت شود و خوشدل
و خوشطبع باشد بمریخ بر انتقال و سفر با رنج و اسباب حرب دلالت
کند با آفتاب جاه و حرمت و مرتبت زیادت شود و از ملوک تشریف
یابد و روا بود که رنجی بدو رسد بزهره دلیل کشاد کی طبع و خاطر بود و خوشدل
باشد و روا بود که زن کند بعطارد علم و فضل زیادت شود و علوم آسمانی
بحاصل آید تسدیس و تثلیث زحل زیادت آید و مال و جاه و مرتبت
پدید آید مشتری مهتر و عالم بود و ظفر یابد بمریخ کارها زود برآید و آلات
حروب میسر شود با آفتاب از ملوک و بزرگان نواخت و فریب یابد
بزهره خوش طبع باشد و زن و فرزند شاد شود بعطارد بعلوم و کتاب

وحساب مشغول باشد تربیع ومقابلهٔ زحل بضیاع ودهقانی مشغول کند
روا بود که سفر کند وسعادة یابد بمریخ برخصومت دلالت کند وکارها
میانه باشد آفتاب بنا وکرامت وظفر وخصومت وشرف یابد
بزهره مال ومروت زیادت شود وسلب سازد وبدان سبب
رنج کشد عطارد عقل ومنطق زیادت کند وازان بهره گیرد
والله تعالی أعلم اتصالات قمر چون منحوس بود بمقارنهٔ زحل
رنج وبیماری وآفت کشد ازمعاملهٔ وازدشمنان مشتری ازاشراف
غم ورنج کشد وروا بود که اورا زخمی رسد آفتاب ازجهة ملوک
رنجی بوی رسد وبیماری وخول وکربوی راه یابد بزهره ازجهت
زنان دل تنگ شود عطارد ازجهت گفت وسخن رنجی بوی رسد
تسدیس وتثلیث زحل بسبب مشایخ بوی رنجی رسد وبروی دروغ گویند
مشتری رنجها کشد وجاه وحرمت نقصان پذیرد بمریخ رنجی بوی رسد
ازجهت خویشان وبیماری بود اورا بزهره خامل الذکر وبدرای
وبدحال باشد وازجهة زنان رنجور شود وخولی باشد بعطارد
ازدوستان واسفار رنجی بوی رسد تربیع ومقابله رنج کشد تهمت
توهم وبیماری واردگو بمشتری اندر مال ومعاش نقصان پدید آید
وغمگین باشد بمریخ بسبب دشمنان رنج بیند وروا بود که سفر کند ورنج

کشد

کشد ازجهة سلطانیان بعطارد اززنان رنج بیند وسفری ناموافق کند
وازمحاسبت ومکاتبت رنج کشد واگر سفر کند رنجور شود نحس در قاسم
قاسم سعد ومقبول وشریکش سعد دلیل سعادت بود شریکش سعد سعد
اندیشه بود اما عاقبت بسعادت بود قاسم وشریکش نحس رنج
وبیماری وبلا باشد قاسم وشریکش بنگرد تا در اصل ولادت مسعود بوده اند
یا منحوس اگر قوی حال بوده باشد آن را اثری بیشتر بود واگر ضعیف باشد
برخلاف این بود قاسم زحل وشریکش هم زحل دلیل بیماری
ورنج بود وبدتدبیر بود وسودا برطبع وی غالب بود اگر منحوس باشد
بیشتر بود اگر شریکش مشتری بود کارها برمراد بود وازجهت آبا واجداد
دکارهای دیرینه رنجی آرد اگر شریکش مریخ بود ازجهة برادران رنج
بیند وبهلاک رسد اگر آفتاب شریک باشد از آفتها نجات یابد
اما دلیل مرگ پدر بود زهره دلیل تزویج بود وویرا فرزندی باشد
وبعض اززنان او یا فرزندان او بمیرند اگر عطارد بود ازبندگان
رنج بیند وازعلوم وحساب وغیرآن وازتجارت اگر مشارک
قمر بود بسیار رنج واندیشه کشد ودلیل مرگ مادر باشد اگر قاسم
مشتری بود شریکش زحل ازدید کار وبدتر بهر باشد فاما احوال
یابد وبیماری کشد ودلیل مرگ باشد اگر مشتری بود دلیل سعادت

وبهرجهت ورنج کشیده
درا حکام قاسم وشرکا

بسیار شود و اگر مریخ بود تباهی با حوال وی باز گردد و راه یابد اگر آفتاب
بود عمل سلطان کند و از آن بهره یابد و از پدران باز کارهای
دیرینه شاد شود و میراث یابد اگر زهره بود زن نیکو کند و فرزند
زیاده شوند و روزگار بشادی گذارد و اگر عطارد باشد از علوم منفعت
یابد و از تجارت و تدبیر راست کند و بفرزندان شاد دل
شود و اگر قمر باشد تن درست باشد و شاد دل بود و خوش طبع اگر
قاسم مریخ بود و شریکش زحل بیماری و رنج و محنت کشد و اگر
شریکش مشتری بود دلیل شجاعت و رفعت و قوت باشد اندر
کارها اگر شریک هم مریخ باشد دلیل ریاست و مرتبت در ریاست
باشد و خصومت و منازعت بر قوت مریخ اگر آفتاب بود
از جهة پدر یا کارهای دیرینه رنج بیند از جهت ملوک و از آتش
و حرارت خاصه که تربیع یا مقابله بود و بیمار شود اگر زهره بود از اهل
و اولاد رنجور شود اگر عطارد بود از مذهب و مقالات رنج کشد و فضیحت
شود اگر قمر بود دلیل انتقام و امراض بود و تدبیر بد کند و از سولان
رنجور شود اگر قاسم زهره بود و شریکش زحل از زنان کناره گیرد
و کارها دشوار شود و از بیماری زنان رنجور شود و اگر مشتری بود
راحت و شادی بیند از ازواج و اولاد اگر مریخ بود بمرگ بعضی از زنان

رنجور شود

رنجور شود
ـا و حریص بود بر نکاح و مکروهی و رنج بیند آفتاب دلیل ریاست
و بزرگی و اعمال نیکو بود خاصه که هر دو مسعود باشند زهره دلیل تزویج
و شادی و یافتن مراتب از جهت ملوک عطارد از قبل اداب و هنر
منفعت یابد و از زنان شاد شود قمر از اهل بیت خویش زنی
بزنی کند و از زنان شادی بیند و مال و جاه زیادت شود اگر قاسم
عطارد بود شریکش زحل ضعیف نفس باشد و بیماری دراز کشد و کاهل
بود و اگر مشتری بود از ملوک و اشراف و علوم و ادب و تجارت بهره
یابد اگر مریخ بود کارها بد کند و بیماری دراز کشد و دروغ گوید اگر آفتاب
بود ریاست و مهتری یابد بر قوم خویش و رای نیکو زند و مال زیادت
شود اگر زهره بود از زنان شاد شود و روزگار بلهو و طرب گذارد
و مقاصد بر آید اگر عطارد بود از آداب و حکمت منافع یابد و خیرات
اگر قمر باشد ادب و فهم زیاده شود و اندر علوم آسمانی رنج کشد
و کارها نیکو کند **فصل** در نظر کواکب بمواضع اصل زحل در تحویل
بموضع اصل نگرد بتثلیث و یا تسدیس رنج بیند از دشمنان و بیماری کشد
و اگر بعداوت نگرد بتر باشد و آن رنج درازتر کشد و اگر مریخ
بزحل می نگرد یا بدین مواضع بیم هلاک و بیماری مرگ بود اگر زهره نگرد
آسان تر باشد اگر مشتری بموضع اصل نگرد بدوستی منزلت و جاه

اتصالات کواکب نظری

وحرمت باید زیادت شود و بفرزند روشن چشم شود و زنی نیکو کند اگر بدشمنی
نکرد هم این حکم دارد اما برنج و دل تنگی بود اگر سعدی ناظر بود نیکوتر اگر چنانکه
نحسی نکرد از قبل سلاطین رنج کشد و بسبب فرزندان اندوهگین شود مریخ
اگر بنظر دوستی نکرد سفر کند و از خصومات و علتهای با حرارت رنجور شود
اگر بعداوت نکرد بیشتر باشد اگر سعدی ناظر باشد از آفتاب سلامت
یابد اگر نحسی نظر دارد اثر بیشتر بود اگر زهره بدوستی نکرد شاد شود بزنان
و فرزند و زینت و تجمل زیادت شود اگر بدشمنی نکرد آفت بیند اگر
سعدی نظر دارد اثر بیشتر بود اگر نحسی نظر دارد از زنان و خصومت ایشان
رنج کشد اگر عطارد بدوستی نکرد از علوم و صناعت بهره یابد و بروی
ثنا گویند و روا بود که او را فرزند بود اگر بدشمنی نکرد بسیار رنج بیند اگر
سعدی ناظر بود شادی و آسایش یابد اگر نحسی ناظر بود بروی سخنان
ناسزا گویند و زیانی در بخت بوی رسد اگر قمر بدوستی نکرد تندرست
و خوش طبع باشد و شادی بیند از زنان و فرزندان و امهات
و اگر بدشمنی نکرد از زنان خویشان رنجور شود اگر سعدی نظر دارد اثری
سعادت بیشتر بود اگر نحس نظر دارد کارها پیش بتر شود

فصل در اتصالات و مزاجات کواکب که در تحویل سال حکم خواهد کرد

اول مستولی را طلب کند بر طالع اصل و تحویل و برج انتها و فردار

وقاسم

وقاسم و صاحب دور و صاحب تحویل و چون این مستولی یک
کواکب یا دو باشد بقدر حظ ایشان سخن بگوید و از اتصالات
کواکب بیکدیگر حکم آن وقت کند که دوستی و دشمنی کواکب با یکدیگر
بداند و کوشش دارد موضع اصل را مثلا اگر زهره مستولی باشد در
طالع تحویل و فردار و صاحب دور و سالخذاه وی بود و در این سال
بتثلیث مشتری مسعود شود اما زهره بوقت اتصال بر درجهٔ مریخ یا
زحل یا تربیع و مقابلهٔ ایشان که در اصل بوده باشد اینجا حکم سعادتی
نتوان کرد و عطارد و زهره را با زحل دوستی باشد از تسدیس
و تثلیث ایشان حکم سعادة کند شمس و قمر را با زحل دشمنی بود و مشتری
و مریخ متوسط باشند و مریخ و قمر دوست مشتری باشند عطارد
و زهره دشمن مشتری باشند زحل و زهره دشمن مریخ باشند زحل
و عطارد دوست زهره باشند مریخ و شمس و قمر دشمن زهره باشند
قمر دشمن عطارد بود این احکام نحوس دارد که من دیدم که مستولی
بر طالع کسی عطارد بود در تحویل سال او را از تسدیس عطارد و مشتری
سعادتی حکم کرده بودند نحوست دید بحکم آن اتصال والله تعالی اعلم

فصل دلالات سال خدای که نیک حال باشند یا بد حال منفرد و بر نظر ستارگان و دلیل بودن در خانهای دیگر

زهره و زحل دشمن آفتاب باشند

اول دلیل سال خدای در اصل بباید دیدن تا چه حظ داشته است
از خانه و شرف و مثلثه و بجز و وتد و مایلی در اصل مولود درین
خانه بوده باشند و سهمها چنانکه در مدخل گفته شده است و دیگر و تهانیسی
پس اگر در اصل نیکحال و اندر انتها هم نیکحال باشند دلیل کند
بزیادت نعمت و حشمت و تندرستی و آنچه دلیل بود و از طبع
برج پس اگر انتها بدحال بود از آن دلالت اصلی بعضی بکاهد
و اگر اصلی بد بود و تحویل نیک زیادتی اندک آورد نه بر مراد
و خوشی و با رنج و تعب و اگر هردو منحوس باشند دلیل کند بر مکروه
و اگر راجع بود یا محترق بتر باشد و همچنین نظر با سهم
اصلی نگاه کن جدول احکام دانستن شرف و وبال
و هبوط واقع از قول



نیز ماری نیکو کند و بیش فرشتی برجایگاه او در کارها صبر بود در عمارت بنا جهد کند اما این حکم مردمان [illegible] و نیکی حکم این زمان
بر قوت [illegible] باغ [illegible] راعمارت کند و اگر در خانه [illegible] در جایگاه [illegible] کردد [illegible]
اما زحل [illegible] برفساد [illegible] دلیل کند [illegible] اگر [illegible] بر نظر [illegible] تثلیث و [illegible]
و سعد اگر منحوس [illegible] بود [illegible] حال [illegible]

زحل در خانهای

دلیل [illegible] و [illegible] حال

تدبیرهای نیکو کند و بدین خویش و بدل برجایگاهها و در کارها این حکم مردمان [illegible] و سطاست اما حکم پادشاهان بر قدرت و قوت باشد یا شرف یا وجه بود در جایگاه فزونی آورد اگر در برج غریب بود از غربت سعادة بخلاف سالها چه اگر نیک حال بود بر نظر تثلیث بود تا تسدیس دلیل بود بر محنت و تدبیر حال و اگر نحس بد حال بود و سعدی		
مقارنه تثلیث تسدیس		
ل	اندر خرد و اعتقاد زیادت پدید آید و کارها بصلاح باز کردد و سعادت و شرف یابد بعونه و قدرته	خرم کند و مال زیادت شود و بزرگی رسید و خرده دانش بیفزاید و اگر در اصل مشتری نظر دارد [illegible] الاصلاح باز آید ه
٢	در رای و تدبیر مصیب باشد و مال بذل کند و نفقه فزون کردد ه	از جهة طبع آن برج در اصل دران کارها که کند و مقبل بود و [illegible] یابد و در مال و حشمت بیفزاید و با مهتران مخالطت کند و از برادران خرم شود
[illegible]	حرارت برو غالب کردد یا علتی کرم اندر باطن او پدید آید	در حشمت و قدر و جاه فزونی آید و از مهتران سعادت و بزرگی یابد و حال پدران نیکو بود و اگر راجع بود کمتر باشد
ه	دلیل بود بر خرمی و لهو و تزویج و خوشی دل و خوش خوردن و انباز کردن والله اعلم	از جهت زنان خرمی یابد و لهو و طرب بسیار کند و نقش و صورت دوست دارد
٦	اندر علوم زیادت شود خاصه هندسه و نجوم و حساب و آنچه ازین نمط بود [illegible] دارد	در جاه و حشمت و اندیشه نیکو فزونی یابد و مال بهر نیه کند و رای او دیانت بود و علم آموختن و نام نیکو از فرزندان پدید آید
٦	مال زیاده شود و مهتران او را ستوده دارند و نام نیکوتر کردد و از جهة [illegible] خرمی رسد ه	در حشمت و خواسته و ضیاع فزونی آید و منافع از عمارت و فرش نهادن و آب آوردن بود ه

نیک حال

نیک حال

وتدها	صبور بود در عمارت رستها و بناها جهد کند شهرها و مارود ها را عمارت فرماید اگر در خانه اندا اما زحل دلیلست بر فساد و باشد که دلیل کند بر دلیل حیوان و نیکوی بود و سعد اگر منحوس بود بدو بپوندد نیک حال بدی و فساد حال بکاهد
ضیاع و عقار افزون شود و عمارت کند و کارش نیکو کردد	

	تربیع	مقابله
یازدهم پنجم: بناها نهد و نفقه کند بر خانهای که دوست دارد و از دوستان خرمی یابد	با مهتران مخالطت کند و در حشمت و خواسته بیفزاید و تندرست باشد بامر الله تعالی	تصاری و ساکنی کند جمله کارها و خویشتن و مال را از حرام دور دارد والله اعلم
ط ح: کارها کند که دران امید ثواب دارد از بار [illegible] و سفر کند و منفعت یابد	مهتری یابد و تندرست باشد و خشم بسیار کیرد و از گفتار و کردار زود برگردد و دلیر بود ه	خشم بسیار کیرد و خصومت فراوان کند بزودی
ح ب: در مال و جاه زیادت شود و از کسب و عقار منفعت یابد و بنا نهد ه	ریاست یابد و مال افزون کردد و بر دشمن ظفر یابد و پیروز کردد بامر الله العزیز ه	خصومت و دشمنی که بود با مهتران و بسیار خجل کند ه
دوازدهم و ششم: از جهت میراث خرمی یابد و از آن فایده رسدش و باشد که از طریق عقبی یابد بامر الله ه	مروت بسیار نماید و در [illegible] جهد بسیار کند و از جهت زنان دلتنگی رسد	با زنان خصومت بود و از دوستان دلتنگی رسد او را
	علم و دانش زیادت شود و اندیشه و فکرت و مناظره بسیار کند ه	مناظره و مجادلت بسیار کند در کارها و اندیشها کند در کارها نماید از اسرار [illegible] آید
	عمارت بنا و ضیاع و [illegible] کردن دوست دارد	با زنان خصومت بود و از دوستان دلتنگی رسد والله اعلم

دلیل بود بر بدحالی و نام زشت و دشمن بودن با پیران و از نزدیکان خویش و نکبت و بیماری دراز آورد و رطوبت از غلبه سردی و سودا غالب شود و در شکم و مال و دنیا زیان افکند و تدبیرها بد کند و با مردم سفله الفت کند و کارها کند که از اعمال آن پشیمان گردد و بیم و ترس بود و اگر در برج غریب بود در غربت لیکن دلالتها مولود باشد و الله اعلم

زحل در خانهای

[illegible]	دلیل بود بر بدی حال و نام زشت و دشمن بودن با پیران لباس و سردی و سودا غالب شود و درد شکم و مخالفت کند و کارهای کند که از اعمال آن پشیمان شود دیدار گردد و اگر در خانهای بود آندر شهر و مسکن

	مقارنه	تثلیث و تسدیس
[illegible]	در مال نقصان آید و زیان رسد که غرامت کشد و از جهة خصومت غم و اندوه خورد و کسلان باشد در کارها	خانه و عقار خویش ویران کند و بر خواسته زیان بود و بعضی برود و در حشمت نقصان بود و کسلان گردد
۲	مرخون نماید و بد تدبیر کند و در کارها و حاجتها نیک بیخ و فساد کارها شود و اندوه و تیمار برادران برد باهر الله تعالی	بسیار کس بکار آورد تا بدان حد که کسلانی شمرند و برادران اندوه رسد و مرگ نیز ممکن بود والله اعلم
۳	ترس و بیم رسد از مهتران و پادشاه و در نهانی بود از جهة پدران زیان رسد و زشت نامی	او را و مادر و پدر را اندوه مختلف رسد و در خواسته و حشمت زیان و نقصان بود ان شاء الله تعالی
۵	بر زنا کردن حریص بود و با زنان بد قدر مصاحبت کند و زنانی که بار گیرند با او کینه نمایند	در خواسته قدری زیان آید و عیش او بر نه برسوار و پاکسان ناستوره و فاحشی از زنان انفاق افتد
۶	اندوه گوناگون رسد و کسلانی و خبر پدید آید و نزدیک مهتران قبول نیابد	اندوه گوناگون بود و کسلانی و خبر بد آید و نزدیک مهتران قبول یابد
	از جهة معاش او دلتنگی بود	از جهة بندگان دلتنگی بود
۷	و بیماری برد و غم بخت و نکبتها رسد پدران را	و سخن بد گویند او را باهر الله تعالی

بدحال

از نزدیکان خویش نکبت و بیماری دراز آورد و رطوبت و تب لرز و در مال و ضیاع زیانی آرد و تدبیرهای بد کند و با مردم سفله بود و بیم و ترس بود و اگر در برج غریب بود در غربت لیکن دلالتها مولود باشد والله تعالی اعلم

تربیع	مقابله	وتدها
در خواسته و جاه نقصان آید پدر و مادر را اندوه رسد و کار که کند بسته بود و ریش منقلب بود	تدبیرهای بد کند و از جهت فرزندان با تنگی باشد و در حشمت نقصان آید از جهة دوستان دلتنگی آید	ملک طلب کند نه از بهر خود و باشد که اندوه برد بدین سبب بر قدر نخوت
بیماری رسد از کرم و تب اول پدران و مادران تباه کند برادران دلتنگی رسد والله اعلم	در مال و معاش نقصان آید و نکبات رسد و بیماری آرد و دلتنگی از سبب دشمنان و اگر در برج ارتفع قوایم بود چهارپای	در یازدهم پنجم — از جهة برادران و فرزند غم برد و دلتنگ گردد و در کسب دشوار بود و دخل و تجارت نه نیک بود و جایگاه ویران کند
دوستان را از وی دلتنگی و بیماری آورد	اندوه و غم آورد از جهة پدران و دلتنگی رسد و نعمت و سردی پدید آید والله اعلم	در نهم سیوم — سفر کند و سخن بد شنود و از جهة دین و اعتقاد اندیشه برد و غصه و اندوه و رایش صایب نباشد
در میان او و زنان عداوة افتد و اندوه رسد از این سبب و غمها مختلف	خوشی اندک بود و زنان را بیماری رسد و از جهت آن هیچ دلتنگ شود اندوه	در هشتم دوم — مالی بزیان آورد و کسلانی آورد و دردی و بیماری رسد و از آب مضرتی بود
اندوهگین بشود از جهت مال و معاش کارهای نیک از دست بشود والله اعلم	اندر دهان و زبان علت رسد و از جهة سخن که گوید مضرت رسد و از علم و فضل کساد آید	در دوازدهم ششم — دردهای دراز بود و اندوه بود از جهت مال میراث و بیماری
کسلانی آورد و تدبیرهای بد کند و مادام خصومت و جنگ آغازد و از فرزند دلتنگی آورد	پدر و مادر را دردی و علت رسد و خداوند تحویل مال ایشان حذر کند و اندوه برد و تدبیر کند	زیاده بود

مانقصان بود

با مهتران و محتشمان و پادشاهان و ملوکان مخالطت کند و تدبیرهای او را صواب شمارند و موافق افتد و پسندیده باشد و درجاه و قدر و حشمت بزرگ بیفزاید و ممکن بود که در این سال فرزندی آید و خرمی باشد از جهتهای گوناگون و باشد که میراث رسدش و بر قوم خویش مهتری یابد و عمل بزرگ کند و عاقبت کارش نیکو بود والله اعلم

مشتری در خانهای		
١	با مهتران و محتشمان و پادشاهان و ملوکان مخالطت باشد و قدر و حشمت بزرگ بیفزاید و ممکن بود که میراثی رسدش و بر قوم خویش مهتری یابد و عملی ده	
	مقارنه	تثلیث و تسدیس
٢	دلیل کند بر نیکوی حال و مهتری یابد و عمارت ضیاع و بنا کند	بزرگی یابد و تدبیر نیکو کند در کارها ساکن باشد و مدارا بجای آرده
٣	در وطن و جایگاه خویش بزرگی کند و زندگانی بر مراد	بزرگی و ریاست کند و دانا بود و در کارها و نام نیکو تحصیل کند و منفعت تمام یابد
٣	از جهت مهتران دل تنگی رسد و علت پنهانی در تن پدید آید و اندر آن نیکوئی یابده	سعادت تمام یابد بر تزویج کردن حریص بود و حال فرزندان نیک باشد
۴	قدر و منزلت زیادت گردد و خرمی یابد و از دوستان سعادت بیند و بفرزند و تزویج شاد گردد	در مرتبه و خواسته و نیع فزونی آورد و لهو بسیار کند و از جهت زنان و فرزند خرج یابد
٦	کسبش نیک بود و در تجارت منفعت یابد و ذات او نیک فهم شود و در علم آموختن حریص بود والله اعلم	در مال زیادت آورد و تجارت کند و در علم آموختن حریص بود
٧	جاه و حشمت فزون شود و منافع یابد و ممکن بود که فرزندش آید	در مال زیادت آورد و ریست نیکو رود و بر کارها مظفر شود

و ذبان

نیک حال

نیک حال		
وتدبیرهای او با صواب مقارن و موافق افتد و پسندیده که در این سال فرزندی آید و خرمی بود از جهت های گوناگون و باشد بزرگ کند و عاقبت کارش نیکو بود		
تربیع	مقابله	وتدها
با مهتران مخالطت کند و رای و تدبیر درست بود و در دین و خرد زیادت شوده	کهتری و خدمتکاری نماید و از بهر خویش رنج برد و تعب بر خویشتن نهد	نام بردار باشد و مردم او را پسندیده دارند و جاه و منزلتش زیادت شود
دلیل کند بر قوت و قدر پیروزی و زیادت جاه و علم و اگر در اصل نیز نیکحال بوده باشد فرمان بزرگ دهد	بزرگی و ظفر یابد و خصمی کند با مردم	یازدهم پنجم نیکو معیشت بود و نام نیکو برگرد و از جهت دوستان نیکی باشد و فزون شود
دلیل کند رفعت و رتبت برد ستانین و ظفر یافتن بر مراد و چون اگر در اصل نیکحال بود پدران را از آن رسد	در کارها مهتری بجای آورد و با مهتران مخالطت کند و خصومت در دین و اعتقاد حرکت و سعی کند	نهم و سیوم خیرات بسیار کند و کارهای دین را سعی کند و سفر پسندیده کند و از برادران خیر و خرج یابد
زینت و حشمت فزون گردد و در دین و اعتقاد سعی کند و با زنی نیکو مخالطت کند و نیکوش یابد	با زنان خصومت کند و با اهل خانه و پدران ناسازگاری و لهو و عشرت کند و مناظره بسیار ورزد	هشتم و دوم طلب و بیکاری آورد لیکن از جهت میراث فاین یابد باز جایگاهی که طلب کرده باشد
در علم و دانش بیفزاید و فهم و خاطر تیز گردد و مناظره بسیار کند و بحث و جدال	در علم نجوم و هندسه و تجارت و حساب و کسب نیک بود	دوازدهم و ششم سفله مردم او را پسندیده دارند و از کسانی باردا سفه منفعت یابد و بود که میراث برگیرد و دشمن دوست نماید
جاه و زینتش افزون شود و مردمان او را سخنهای نیکو گویند و ممکن بود که فرزند آید و میراث بدو رسد	سفر کند و سعادت یابد و جاه و منزلتش فزون شوده	زیاده بود

برادر

بها و حشمت رود و نعمت و سعادت نقصان پذیرد و نکبت بسیار رسد و نفقه از درگونه بسیار رسد و طول از جهت پدران و فرزندان و مهتران دلتنگی رسد و حالش بد باشد در دلیل ارضنه اصلی نگاه کن که از آن سبب اندوه باشد و اگر منزوب بود بیکاری و کم نبود و
آورده و مال بزیان آید و باشد که مهتران با او عدل کنند و حرّان که در ششم بود بنظر نحس

مشتری در خانهای

[illegible]	بها و حشمت رود و نعمت و سعادت نقصان و ناشکیبی و نکبت و فرزندان و مهتران دل تنگی رسد و حالش بد باشد در دلیل فاین آورد و مال بزیان آید و باشد که مهتران با او عدل کنند

	مقارنه	تثلیث و تسدیس
[illegible]	زیانی رسد در مال و غرامت کشد و کار ضیاع و بنا نیز تنگ بود و ازین سبب اندوه برد ان شاء الله	بهری از خواسته خویش بزیان برد و از جهت پدران دل تنگی برد و حال ضیاع و کشتها بد و نیک بود
[illegible]	خصومت فراوان کند و در مال رسد و نفقه بسیار هزینه کند و با مردم دشمنی کند و الله بصیر و علیم	در مال زیان و نقصان رسد و از جهت برادران و دوستان اندوه برد
[illegible]	از جهت مهتران زیان رسد و باشد که علتی پنهانی بروی پدید آید	
[illegible]	از دست زنان دل تنگی رسد و غیرت و رشک نماید و بسیار رنجور شود و مال کم گردد و حال تن و اعتقاد حیانه بود	
[illegible]	مال و کسبش اندک گردد و عملهای بد و بی منفعت کند و مردمان او را سخنهای زشت گویند	قدری اندک فایده یابد از کسب خویش و معیشت بدشواری کند و رتبت و مروّة کم گردد
[illegible]	از سفر زیانی رسد و مال خویش تباه کند و حشمت کم گردد	از سببهای گوناگون ناکامی رسد و از جهة دوستان تنگی بود و الله جل جلاله اعظم ذاته اعلم و احکم

۲۳۸

بدحال

بسیار بود و نفقه از هرگونه بسیار بود بدل خوش و از جهة پدران از خانه اصلی نگاه کن که از آن سبب اندوه بود اگر مغرب بود بیکاری و کم و سران بود که در ششم باشد بر نظر نحس والله تعالی جل جلاله اعلم

تربیع	مقابله	وتدها
اندیشه بد کند بسیار و تدبیر باطل سگالد و پدرش را آفت رسد	تدبیرها بد کند و غرامت کشد و زیان مهتری بود در مال و خواسته	مال کم شود و نام نگاهد و حریص بود بر جمع اموال و از جهة فرزندان اندوه رسد
زیانی رسد و از جهت برادران اندوه برد	از جهة دلتنگی بود منازعه و خصومت کند با خویشان و کارها برو گردد و دیگر از سال نیمه اول باشد	یازدهم پنجم غم بسیار بود و از دوستان و فرزندان و رسولان غم و اندوه بود و کارها کند که در آن فایده
پدر و مادر را دست تنگی رسد و اگر سفر افتد نه نیک بود و میان او و دوستان عداوت افتد	از جهت عمل سلطان ناکامی رسد	نهم سیم
از جهة زنان دلتنگی رسد ممکن بود که فراق افتد و علت در میانه و عورت پدید آید	سفر آورد و با زنان خصومت و حرب و جنگ پدید آید و فرو کند و رنجور شود	هشتم دوم خبر شنود که از آن غمگین شود و از جهة برادران اندوه برد اگر سفر کند نه نیک بود و مهمان شود
زیانی رسد در حال و از علم آموختن بکاهد و ناکامی رسد	از بهر عمل دلتنگ شود و از جهة مال و کسب و حشمت نیز اندوهگین شود	دوازدهم ششم بخلاف آن بود که در نیک نام و نامش بکاهد و بیماری بود
در مال و معاش نقصان آید و نام سوی نقصان گراید و جاه و حشمت کم گردد	سفر کند و اندوهگین بود و مال خویش هزینه کند والله اعلم بالصواب	زیاده بود

زنان را

درکارها
نفقه و هزینه بسیار کند
برادر و از خصومت و دوام
اندوه برد

۱۶۲

کسلان و بیدل شود و تیز فهم گردد و در عقل و دانش زیادت آید و نقصان بود بر کسب و بر علمهای سلطانی منظفر بود و کارگذارنده و فراوان منفعت یابد در میان خویشان رئیس و مهتری کند

مریخ در خانهای

کسلانی و بددلی شنود و فهم تیز بگردد و در عقل و رایش بود و کارگذارندهٔ و فراوان منفعت یابد

	مقارنه	تثلیث و تسدیس
[illegible]	ساکن و حلیم کار آورد و خوشخوی بود و کارش جمله بصلاح باز گردد	جاه و حشمتش فزون گردد و بر دشمن پیروز آید و مال جمع کند و تدبیرهای نیک سگالد
[illegible]	در مال و فرزندان زیادة آورد و شرف و سعادت یابد بامر الله	مهتری و سعادة یابد و تندرستی بود و خرم و خوشدل بود و بر قوم فرمان دهد و خدمتکاران فزون گردد
[illegible]	گرمی و خشکی بر طبع وی غالب گردد و رنجش در دنیا پدید آید	سعادة فزون شود و خدمتکاران و عاقبت بیشتر گردد و دشمنان زیر دست او گردند و از مهتران نیکوئی یابد بعون الله تعالی
[illegible]	در خواسته و فرزند زیادة آید و چهار نیکو پوشد و از جهت اهل بیت خرمی و خوشدلی یابد	در مال زیادة آید و دوری یابد از زنان و فرزندان و از شهر خویش خرمی یابد و با قومی دوستی کند بامر الله تعالی
[illegible]	در فهم و ذکر زیادة پدید آید و در کارها مردمان نیکوسعی کند و سخنها نیکو گوید و سبک حرکت گردد	زیرکی و تیزخاطری آورد و در ادب و منطق و علم زیادة شود و در کارها مواظبت کند و نیک کردار و پسندیده بود بامر الله
[illegible]	حرکت و سفر کند و بر کارهای میانه حریص بود و بر یک حال نپاید	خرمی بسیار یابد و همان کار کند که نیک بود و پیروز باشد بامر الله تعالی

بنگر

نیک حال

زیادت آید و نقصان بود در کسب و بر علمهای سلطانی در میان خویشان رئیس و مهتری کند والله اعلم

تربیع	مقابله	وتدها
در خواسته آوردن حریص بود و بنا کند و ساکن بکار آورد و بود که بیماری اندک رسد	خصومت آورد و کینه کشد و باشد که دلیل کند بر ظفره	بر کارهای سلطانی ظفر یابد و در طبقه و قریب خویش و حشمت گیرد و بلندی و پایگاه یابد
عز فزون گردد و با مهتران و محتشمان مخالطت کند	در کارها نیک شود سعی کند و از مردی خویشتن دور دارد	یازدهم پنجم: با اهل خویش خرم بود و فرزند و حشمت میانه بود و برادران زیاده شوند و از خداوند سلاح [illegible]
قدر و حشمت فزون شود و تزویج کردن طلب کند و باشد تمام گردد و از جهة بزرگان مهتری یابد	خصومت و دشمن بسیار نماید و از مهتران و حشمت افتد بامر الله عز و جل	نهم سیم: سفر کند و نیکی یابد و پسندیده گردد در آن سفر
دل کند در تزویج خرم گردد از سببهای مختلف لیکن میان او و میان زن خصومت و دشمنی پدید آید	مانند تربیع بود	هشتم دوم: کم شغل بود و از جهت پدران خرمی بیند و از دشمن ایمن بود
علم و دانش فزون گردد و خصومت و مناظره از جهة علوم بسیار کند	نزدیک آن بود که در تربیع گفتیم و نمودیم	دوازدهم ششم: نیکو منفعت یابد از وجهی نداند و از جهت مال خرمی رسد
در حال اشغال میانه بود و کار و عمل میانه باشد	مانند تربیع بود	زیاده بود

فاین باید

اندر کارها آهستگی ننماید وشتاب زدگی کند ودانش برصاحب خانه دوخود ودهمنش بفساد گراید واز دو دبام یا آتش باعلتی که از سر وخون افتد رسد وسفرها کند نه برمراد وحال برادران وخواهران نه نیک بود برقدر بروج ومحارضه از غریبی وتبطوبران بود واگر مقیم بود با بطن ودلیل بدی بیشتر کند والله اعلم

مریخ در خانهای

نفس	اندر کارها آهستگی ننماید وشتاب زدگی ودانش برو از خون آفتی رسد وسفرها کند نه برمراد وحال وقبولی که بران جمله واگر	
	مقارنه	**تثلیث وتسدیس**
ب	هوس بسیار واندیشه ووسوسه مانند دیوانگی پدید آید وبیماریها پذیرد واز جهت پدران اندوه رسد	مال خویش بزیان آرد با دوستان دشمنی کند وخود کم گردد
ج	مال خویش بزیان آورد وبا دوستان خویش دشمنی نماید ونیز ضعیف بود بامر الله تعالی	مال خویش بزیان آورد ونفقه بسیار کند واز جهة فرزندان دلتنگی رسد بامر الله عز وجل
د	علتی گرم پدید آید اورا از جهت پادشاه نکبتی رسد یا از آهن ویا از آتش زیانی رسد بامر الله تعالی	از پادشاهان ودوستان غم رسد وپدرش را دلتنگی رسد واورا علتی گرم پدید آید بامر الله تعالی
ه	دلیل کند که زنا شوهری گران وموافق نبود میان ایشان وازین سبب اندوه برد	اززنان ودوستان دل گرمی برد وزود ساعت رود
و	عملهای بد وتباه وحیله وفریب بکار دارد ودروغ گوید وازین جهت اندوه رسد	نزدیک آن بود که در مقارنه گفتیم
ز	تعب ورنج بسیار آرد وبیماری رسد وجایگاهی از تن ریش شود بامر الله ذو الجلال	از جهت دوستان دلتنگی رسد وعلت ودرد پدید آید

بد حال

جای نماید وخرد ودانش بفساد گراید واز دو دبام آتش یا علتی گرم برادران وخواهران نه نیک بود برقدر بروج ومحارضه از غریبی ومقیم بود وبا رطی دلیل بدی بیشتر کند بامر ذو الجلال ه		
تربیع	**مقابله**	**وتدها**
اندوه ناکامی رسد وپدرش را نکبتی رسد وغم وبیماری بود والله تعالی اعلم	مانند تربیع بود وضعیف تر	از جهة زندان بیم بود وبلا رسد از بهر سفر چیزی از تاش بشود وباشد که بفرورت از شهر خویش جدا شود
دلیل کند بر بدنامی ودشمنی نمودن با دوستان وتدبیرها ورایها بد کند وباید	از جهة دوستان اندوه رسد واز دوستان وفرزندان همچنین والله اعلم	یازدهم پنجم اندوهی از جهت اهل وفرزند ودشمنی برادران ودوستان وغیرهم
در کارها شتاب زدگی وتعجیل بسیار کند وفرزند را دلتنگی ونکبت رسد وبتر آن بود که تحویل نهاری بود ومریخ فوق الارض	از سبب پدران اندوه رسد ومال تباه کند وخصومت وجنگ فراوان کند واز سببها گوناگون غم بود واگر تحویل نهاری بود ومریخ فوق الارض	نهم سیم زیان رسد از جهة سفر وبیم ودشوار بودن وبیماری وعلتی از گرمی یا آفتی از دود وبردام وجز آن
از زنان ودشمنان غم بود واز جهت نکاح بدنامی بود بامر الله تعالی	از زنان ودشمنان غم بود واز جهة نکاح بدنامی بود	هشتم دوم مال بزیان آید والله اعلم بالصواب
با قومی مخالطه کند وخصم شمار از جهة عملها وغمازی مردم کند واز چیزها که او نگفته باشد ونکرده ودلتنگی بود والله اعلم	با قومی مخالطه کند وخصم شمار از جهة عملها وغمازی مردم کند واز چیزها که او نگفته باشد ونکرده ودلتنگی بود والله اعلم	دوازدهم ششم بخلاف آن بود که بیکحال گفتیم وعلتی رسد از گرمی والله اعلم
از جهت دشمنان دلتنگی بود ودر دماغ علتی پدید آید وعقل وباکش کم شود ومادر را مکروهی رسد بامر الله تعالی	از جهة دشمنان دلتنگی رسد ودر دماغ علتی پدید آید وعقل وباکش کم شود ومادر را مکروهی رسد بامر الله تعالی	زیاده بود

ازمالم

۲۴۰

۲۰ حال

حشمتی بزرگ یابد و بمهتران قربت جوید و دانش و علم بیفزاید و کار برد و برادران حیانه نیک باشد
بر قدر آنکه حاصل ستارگان باشد و نام نیکو یابد و فایده حاصل گردد

شمس در خانهای

نخستین	حشمتی بزرگ یابد و بمهتران قربت و برادران حیانه نیک بود بر قدر آنکه حال	
	مقارنه	تسدیس و تثلیث
ب	جهد کند در عمارت کردن و کارهای مذهب دین و سفر کند	جاه و منزلت بیفزاید و اعتقاد نگاه دارد و جهد تمام در کار دین
ج	در جاه بیفزاید و مال و دوستان کردند بامر الله الجلیل الکریم	جاهش بیفزاید و از مهتران منافع یابد و روزی مند بود
د	بر دشمن ظفر یابد و کرم و خشکی بروی غالب شود بامر الله الباری	بندگان و پرستاران بیفزاید و دشمنان زیر دست او شوند بامر الله الکریم
ه	از پادشاه روزی یابد و حشمت بیفزاید و تدبیرهای صواب بود و خواهان راست بیند خانه بحکمت دو نارست شود و بغیر حاجت نیاید	
و	فرمان دهد بر گروهی از دبیران و دانش و علم بیفزاید و فوائد یابد از حسن دلیل عطارد	
ز	جاهش بیفزاید لیکن غمها رسد و ناخوب آید و کارهای پنهان و حیلت کند بامر الله القدیم	جاهش بیفزاید و فرزند بود و نزدیک حال والله اعلم

نیک حال

جوید و دانش و علم بیفزاید و کار بر پرستارگان بود و نام نیکو یابد و فایدها محصل شود بامر الله القدیم و ما دونه الجدید و المحدث

تربیع	مقابله	وتدها
جاهش بیفزاید و نامی نیکو برگیرد و دبیران او را ستوده دارند و محمدت گویند و بیا	با داران و پیران نسازد و دشمن ایشان شود والله اعلم	زیانی و بیم رسد از جهت سلطان و بخلاف آن بود که از جهت حال گفتیم بامر الله تعالی
مرتبه و حشمت بیفزاید و عمارت دوست دارد و خاصه آنکه تعلق بوی دارد والله اعلم	همچنانکه گفتیم در تربیع و ممکن بود که سفر نیز کنند	یازدهم پنجم: بخلاف نیکحال بود و از جهت دوستان دلتنگی رسد
حشمت بیفزاید و بر دشمن ظفر یابد والله اعلم	همچنان بود که تربیع و خصومت بسیار افتد و بدی نماید	ط ج: سفری کند و از آن منفعت یابد و دوستان و برادران را اگر وی رسد و او را سخنهای زشت گویند و دلتنگی یابد
		ح ب: فراغ آورد و کم منفعت و کسلان باشد
		دوازدهم ششم: بیماری گرم و خشک رسد و دردی پدید آید بر بالای تن و اندوه بود از جهت دشمنان و زندان
منفعت و نیکوی یابد و تدبیرهای صواب کند	و جنگ و خصومت بسیار افتد و بیهوده گوی باشد و بر دشمن ظفر یابد و مسرور گردد	سخن های زشت گویند و دلتنگی بود

شمس درخانهای [illegible]			بدحال		
شمس	از دوستان وپدران دلتنگی رسد واز سلاطین آفت رسد واین مقدار		وزشت نام گردد وحشمتش کم گردد از همه فلک وقاسم وساعات بود		
	مقارنه	تثلیث وتسدیس	تربیع	مقابله	در وتدها
ل	دلتنگی رسد از بهر بنا وزمین	زشت نام شود واز دوستان دوری افتد وخللی افتد	از پدران وپیران دلتنگی رسد وکشت وزراعة ویران شود ودخلش کم شود	از پدران وپیران دل تنگی رسد	زیان وبیم رسد از جهة سلطان وبخلاف آن بود که نیکحال گفته ایم
ی	دلیل کند که مالش تلف شود ودخلش کمتر گردد وزشت نام شود	رنج رسد از مهتران وخرج ونفقه بیفزاید	سردی افتد وزیان را تنگی رسد واز دوستان دوری افتد ودشمن حاصل آید بامر الله	نزدیک تربیع بود	یازدهم پنجم بخلاف نیکحال بود واز جهة دوستان دلتنگی رسد بامر الله تعالی
خ	دلیل کند بر بیماری گرم وسوختن وبریدن با آهن واز جهة دوستان دلتنگی رسد بامر الله تعالی	از دوستان آفت رسد ودرد افتد بامر الله	بند باشد وپیری نماید وتدبیری که کند راست نیاید	نزا	نهم سوم سفر کند واز آن منفعت یابد واز دوستان وبرادران را مکروهی رسد واورا سخنهای زشت گویند
ه	آفت رسد از زنان وزیان بمال وزر وبیماری بود وحیله کند ومردم اورا سخت زشت گویند				هشتم دوم فراغ آورد وکمی منفعت وکسلان باشد
د	دلتنگی رسد از مهتران وخصومتی بود واز بهر زنان وفرزندان طلب چاره کند وتدبیر وحیله سگالد				دوازدهم ششم بیماری گرم وخشک رسد ودردی پدید آید بر بالای تن واندوه برد از جهة دشمنان وزندان
ر	ترس وبیمی رسد از مهتران ومادر وپدر را مکروهی رسد	زشت نام گردد وتخلیط کند وبمالش زیانی افتد	جنگ بسیار افتد وبیماری رسد وبسبب مال اندوه رسد وتندی بسیار کند بامر الله	از پادشاه آفتی رسد ودلتنگ شود واز بهر زنان وفرزندان ومال او غم رسد	زیاده بود

دلتنگی رسد

خرمی کند بر لهو و لعب و رفتن و شادی کردن حرص نماید و نکاح کند و جامهای نیکو در پوشد و دلیل بود طلب بکار داشتن و افزودن با دوستان و برادران مخالطت کند و دوستی نماید و طلب تزویج کند و مهتری یابد اگر در خانه دوستان بود از ایشان خرمی و منفعت یابد و اگر در برج غریب باشد از جهت غریبان

زهره درخانهای

[illegible]	خرمی کند و بر لهو و سماع و غنا شادی کردن حرص نماید دوستان و برادران مخالطت کند و دوستی نماید و طلب دوستان و خرمی و نعمت یابد

	مقارنه	تثلیث وتسدیس
[illegible]	دلیل کند بر تزویج فاحش و لهو و خرمی کند	خرم باشد و با مردم دوستی کند خاصه با زنان و درخت نشاند عمارت دوست دارد
[illegible]	بدوستان خرم باشد و بر قدر و حشمت زیادت آید فزون گردد و خرمی بود بامر الله	بدوستان شاد شود و از جهة زنان تزویج خرم بود
[illegible]	خواسته فزونی آید و نام نیکو بود و حشمت و رتبت زیاده شود و ممکن بود که عدو برادران زیاده شود بامر الله تعالی	در مالش زیاده شود و با زنان مخالطت کند و تزویج افتد و خرم باشد
[illegible]	از جهة فرزندان و مهتران خرم بود و باشد که گرمی پدید آید و تب گیرد	
[illegible]	ادب و علما طلب کند زینت زیادت کردد و فرزندان افزون کردند و دوستان بیفزایند	دلیل کند که خرمی و لهو کند و با خداوندان عمل مخالطت کند و فرزندی فزون شود از زنان بزرگ قایم گیرد
[illegible]	ادب زیادت شود و خرم روزی و حرص پدید آید با بعض زنان غریب	حالش نیکو بود و خرمی رسد از جهة زنان و لهو کند با غلامان ترکی

نیک حال

نیک حال

ونکاح و جامهای نیکو پوشد و طلب بکار داشتن فزونی و با تزویج کند و مهتری یابد اگر در خانه دوستان بود روا گردد در برج غریب از جهت غریبان		

تربیع	مقابله	در وتدها
در بیشتر کارها مروت بکار دارد و عمارت درخت ستانها کند	مانند تربیع لیکن با زنان و برادران خصومت کند و باشد که غایب شود	خرم باید از خداوندان قدر و حشمت و در مال زیادتی آید و نکاح بسیار کند و در کارها پیروز باشد و عقار فزون شود
دلیل کند زینت بزرگی و زاهدی و زنی نیکو کند	نزدیک تربیع بود	یازدهم پنجم: دوستان فزون شوند و زنان همچنین و نیز بغز خرم شوده
مانند مقارنه ولیکن با زنان خویش خصومت کند	نزدیک تربیع بود بامر الله تعالی	نهم سیوم: اگر سفر کند نیک بود از جهة خویشان نیکوی یابد و نام نیکو بر گیرد
		هشتم دوم: منفعت یابد از جهة میراث یا عمل بد کند
		دوازدهم ششم: از جهة داروها و بوی خوش منفعت یابد
در مال زیادتی بود و بکار آورد لیکن از جهة زنان بتنگی آورد بامر الله تعالی	از جهة زنان و فرزندان دلتنگی رسد و ممکن کنیزک و بالای بود	زیاده بود

	مقارنه	تثلیث و تسدیس
زهره درخانهای		
پنجم	اندوه رسد از اهل و فرزندان و دوستان آنچه گفتیم دلیل محکم‌تر بود و خرمی تر	
ل	از جهت دشت و زمین و بنا و ضیاع ناکامی رسد بامر الله	نکبت و بیماری رسد و از جهت شهوت و مراد دل ناکامی رسد بامر الله
ی	مالش بزیان آید و نامش زشت گردد و تدبیرهای بد کند	مالش بود و از دوستان مفارقت کند
ح	از جهة زنان دلتنگی رسد و سخنهای بد شنود و زیانی رسد از جهت شهوتها	بر زنان غیرت کند و رشک نماید و ازین سبب اندوهگین شود و میان ایشان خصومت و جدائی افتد بامر الله
س	از جهت محتشمان و مهتران کراهیت رسد و از برادران و دوستان اندوه برد بامر الله	
ه	حریص بود بر زنان و لهو و شهوة و اندوه برد ازین سبب و از جهة علم و حساب همچنین بود	
۱	بسیار رنج شود و از شعر و ادب ناکام بود و حریص بران که با زنان غیب مخالطت کند	از جهت نکاح بسیار تعب برخود نهد و بدین سبب اندوه رسد و خرمی از دل زایل شود

تربیع	مقابله	دروتدها
بدحال		آنچه گفتیم دلیل محکم‌تر باشد در فرقت
و لهو و زینت و طعام و شراب و اگر راجع بود منقص بود و دلتنگی بود از جهت طعام		
از زنان خیرها بیند بر مراد و غم بسبب ایشان و جنگ و فرقت بامر الله	نزدیک آنکه در تربیع گفتیم ه	زیادة بود و خصومة کند و تخلیط و بر چنین دلیل بود اگر راجع بود تمکین شود و از آن جهة که وجه جدائی بود و اگر با زحل بود عقبها بسام آرد یازدهم پنجم از جهة زنان و فرزندان و دوستان اندوه رسد و دلتنگی آورد و بهترین کارها بزیان آید و دوستان با او دشمن گشته
با زنان خصومت و منازعه کند و در دین و اعتقاد و تباهی آرد	دلیل کند بر دشمنی و سعز و جدائی کردن از زنان و ضجر بودن بامر الله	نهم ششم بچیزها که شود اندوه بود و با برادران منازعه کند و کار دین با خدای بد و چیزها از مالش ضایع شود
از جهة زنان و دشمنان اندوه برد و نکبت و درد رسد از جهة مالش یا از جهة نکاح آفت رسد	مانند تربیع	هشتم دوم مال تباه شود و کسلان بود و عمل و کار کم گردد و منازعة رود از بهر مال
		دوازدهم ششم خلاف آنچه در نیکحال گفته‌ایم بامر الله
از جهة فرزندان و مال ناکامی رسد و از جهة زنان و مادران	نزدیک تربیع بود	زیاده بود

مال بسیار بدست آرد و منفعت فراوان یابد و از تجارت عزت و علم و سخن گفتن و دانش افزونی گردد و کارهای نیک کند و تدبیرهای ستوده آغازد و نام نیکو برگیرد و رضای مردم جوید و بر وی اعتماد کنند والله اعلم

عطارد در خانها

مال بسیار بدست آرد و منفعت فراوان یابد و از تجارت و کارهای نیک کند و تدبیرهای ستوده آغازد

	مقارنه	تثلیث و تسدیس
ل	دلیل کند بر ادب و علم و تدبیرهای نیک و حساب و نجوم آموختن و غیرهم	صبور باشد و حلیم و بکار آورد و رای او ثابت بود و علم نجوم دوست دارد والله اعلم ٥
ی	از تجارت منفعت یابد و کسب نیک بود و عزت و مرتبت فزون شود بامر الله تعالی	علم آموزد و حفظ نیکو شود و رای و تدبیرهای صواب کند و با مهتران مخالطت افتد
ح	داهی شود و سخن نیکو گوید	در بزرگی زیادت شود و بنیکویی رسد او را از جهة علم و حکمت ٥
س	علم و ادب نیکو گردد و مراتب و حشمت بیفزاید و نام نیکو گیرد بامر الله تعالی	
م	علم و ادب آموزد و جاههای نیکو یابد و بها و رونق فزون گردد	مروت و بها و ادب فزون شود و نام نیکو برگیرد والله اعلم ٥
ا	علم و ادب زیادت گردد و رای او پسندیده بود و حال مادر نیک بود و با قوم مخالطت کند که کمتر از او باشند	علمهای مختلف آموزد خاصه هندسه و غریبه ٥

نیک حال

وجوه و علم و سخن گفتن و دانش فزون شود و نام نیکو برگیرد و رضای مردم جوید و بر وی اعتماد کنند

تربیع	مقابله	در وتدها
مانند تثلیث بود	مناظره بسیار کند و همت نماید و در علمهای نیکو آموختن بامر الله تعالی	منزل و جاه و فایده یابد و کتاب و علم آموزد و سخن نیک گوید و از او کارهای بهتر طمع توان داشت بامر الله
حفظ و ذهن نیکو شود و مناظره بسیار کند	مانند تربیع	یازدهم پنجم خیرات بسیار یابد و از جهة آن مخالطت کند و از تجارت سود یابد و خرم شود
زیرکی زیادت گردد لیکن مخاصمت و مناظره در علم بسیار کند	نزدیک آنچه در تربیع گفتیم ٥	نهم سیم اگر سفر کند نیک بود و خوابها بسیار بیند و از جهة دوستان و برادران بنیکویی رسد و حالش نیکو بود
		هشتم دوم
		دوازدهم ششم حریص بود بر مال گرد کردن و منافع یابد از تجارت و کارها یابد از عمل
خرد فزون شود و خلق نیکو گردد لیکن از جهت قومی اندوه برد و بنیکیحال بنیاید	ظفر یابد با هر که با او منازعت و مخاصمت کند ٥	زیاده بود

از جهة گونه زیان و اندوه و رای از فرزند و بنده و دشمنی و مردم سفله و انباز و شمار و تدبیرها و خصومت کردن و بباید دیدن تا کدام
سهم است که زیان و غم از آن جهت باشد و اینقدر را اعتبار کنند بر حیث فلک و مزاج ستارگان و جایگاه در بروج

عطارد در خانهای		
[illegible]	از چند گونه زیان و اندوه برد از فرزند و بنده و دشمن کردن و بباید دیدن تا کدام سهمست که زیان و غمگین	
	مقارنه	تثلیث و تسدیس
ل	غم و اندوه مختلف رسد و کسلان بود و مکروه و غلبه گیرد و رای و تدبیر خطا کند	از جهت پیران اندوه برد و از جهة خداوند علم و تدبیرها بد کند
ی	کسب و فایده کم شود و رای و تدبیر کند	از جهت دشمنان و فرزندان ناکامی باشد بامر الله
ط	دروغ بسیار گوید و رای او ضعیف بود و اندوه برد و فریب بکار دارد	مانند مقارنه
ن	غم یا مصیبتی رسد و بیماری گرم و خشک پدید آید و حیله بکار آرد و بچیزهای بد مایل بود	
ه	با زنان و غلامان فضیحت کند و از بهر علم و عمل غم برد	سخنهای بد شنود و تخلیط کند و در نکاح و لهو از این جهة اندوه برد
ر	بر یکحال نباید در دروغ و فریب بکار دارد و از جهة قوم دون غمناک شود	از جهت برادران و علم و سفر اندوه برد و چیزی ضایع کند

بد حال		
و مردم سفله و انباز و شمار و تدبیرها و خصومت از جهت آن بود و این بر قدر رحیت فلک و مزاج ستارگان و جایگاه در بروج		
تربیع	مقابله	در وتدها
از دوستان مفارقت گزیند و دشمن نماید و در کارش مجادله کند	حسد بسیار برد و رای بد گزیند و در هر کاری نکبتی پدید آرد و ظن و وهم بر مردم بد برد	زیان رسد از جهة کتابت و شمار و بیماری برد و خصومت کند و اگر راجع بود مکروه رسد از جهة نکاح خاصه که در سابع باشد
مالی که جمع کرده بود تباه کند و علم فراموشش کند و کاری بد گزیند	از جهت مال و دشمنان اندوه برد	پنجم یازدهم با دوستان دشمنی نماید و از جهة دوستان اندوه برد و از فرزندان
از جهت عمل برادران خصومت کند و از رای خویش زود بگردد	خصومت بسیار کند با مردم و دشمنی نماید و اندوه رسد او را از جهة خصم	سیم نهم سفر بد کند و سخنهای بد گویند او را و از بهر دین و تجارت زیان بود و از قضا حزن [illegible] تا بهر آرد
		دوم هشتم هر چند ... که نباید ... بود ... خصومت کند ...
		ششم دوازدهم بیماری بود و دلتنگی رسد از جهة دشمنان
دلتنگی و غم رسد از جهة زنان و باشد که در زندان باز دارند	مردل بود و سخن نیارد گفتن و خصومت بود و بر یکحال ثبات ندارد بامر الله الجلیل الکریم	زیاده بود ...

حالش نیک بود و کارهایش تمام کرده و عمل بیفزاید و از کسب منفعت یابد و از جهت برادران و مهتران خرمی یابد و از تجارت و علم آموختن و حساب و تزویج و مهراب فایده گیرد و در کسب فراخی یابد و نام نیکو گیرد و الله اعلم

قمر در خانهای

	مقارنه	تثلیث و تسدیس
[illegible]	حالش نیک بود و کارهایش تمام شود و عمل بیفزاید خرمی یابد و از تجارت و علم آموختن و حساب و تزویج ه	
ل	دلیل کند بر بزرگی و شرف و بردباری و رای نیک زدن و خرمی از جهت پدران و زیاده از دشت و عقار	زیادت مال و حشمت بود و دشت‌ها را عمارت کند
ی	مرتبت و رفعت یابد و مهتری کند و در مال زیادت آید و حشمت فزون شود و خوشخوی بود	رئیس کند و دانا بود بکارها و مهتری یابد از برادران و محتشمان ه
ح	سفر کند و حریص بود در کارها و انتقال و کارها کردن	بر حوایج خویش مظفر شود و فایده یابد و منافع بود از اسباب جنگ
س	حشمت بیفزاید از جهت مهتران	مانند مقارنه بود
ه	ادب فزون شود و خرم روی و خندان بود و خندان بود و با شادی زنی کند بامر الله	خرم و زیرک بود و بزنان و فرزندان خرم گردد بامر الله
د	ادب و ذهن و عقل زیادت گردد و دانا شود و رای و تدبیرش نیک بود	مانند مقارنه بود

نیکحال

نیک حال

از کسب کردن منفعت یابد و از جهة برادران و مهتران رای و صواب نهادن فایده گیرد و در کسب فراخی و نام نیکو گیرد ه

تربیع	مقابله	در وتدها
دشت و عقار بیفزاید و بناها کند و جویها و آبادانی فرماید	حال میانه بود خصومت کند و اگر سفر کند مراد تمامی بیابد	جاه و مرتبت فزون شود از عقار و تزویج و فرزند منافع یابد و نام نیکو گیرد
حالش نیکو گردد و مال زیادت و ظفر و پیروزی یابد بر اعدا	مسعود بود در کارها و تجارت و انبازی نیک بود با مردم	یازدهم پنجم: شرف و عز و نیکو حالی آورد و مال و دوستان بیفزاید و بفرزند خرم شود
دلیل کند بر منازعة و خصومت عمل و کار و دخل میانه بود	نزدیک تربیع بود	نهم سیم: سفر کند و سعادت نماید و شرف رسید از بهر دین و پادشاهی
نام نیکو برگیرد و فرخ باشد و پیروزی و قوت یابد	نزدیک تربیع بود و باشد که سفر کند و بلامت آید ه	هشتم دوم: از وجهی که نشناسد نیکویی رسد و مال فزون شود و میراث روزی بود
مال و جاه فزون شود و تزویج افتد ه	خصومت و منازعت بسیار کند خصوصا در کار پادشاهان	دوازدهم دوم: از جهت دوستان خرمی رسد ه
سخن گفتن و دانش بیفزاید و مال و جاه فزون گردد و دانا شود و رای و تدبیرش نیک بود	نزدیک تربیع بود	افزون گردد و از میراث روزی گیرد او

ف
م

آفت ونکبت رسد وکارهایش تباه شود ونامش فرود آید وحالش از سفر نه نیک بود واز جهة برادران ومهتران اندوه برد ورایش ضعیف بود وتنگی ودشواری بود در معیشت وکسب باشد که نکبت عظیم رسد اگر قمر در کسوف بوده باشد

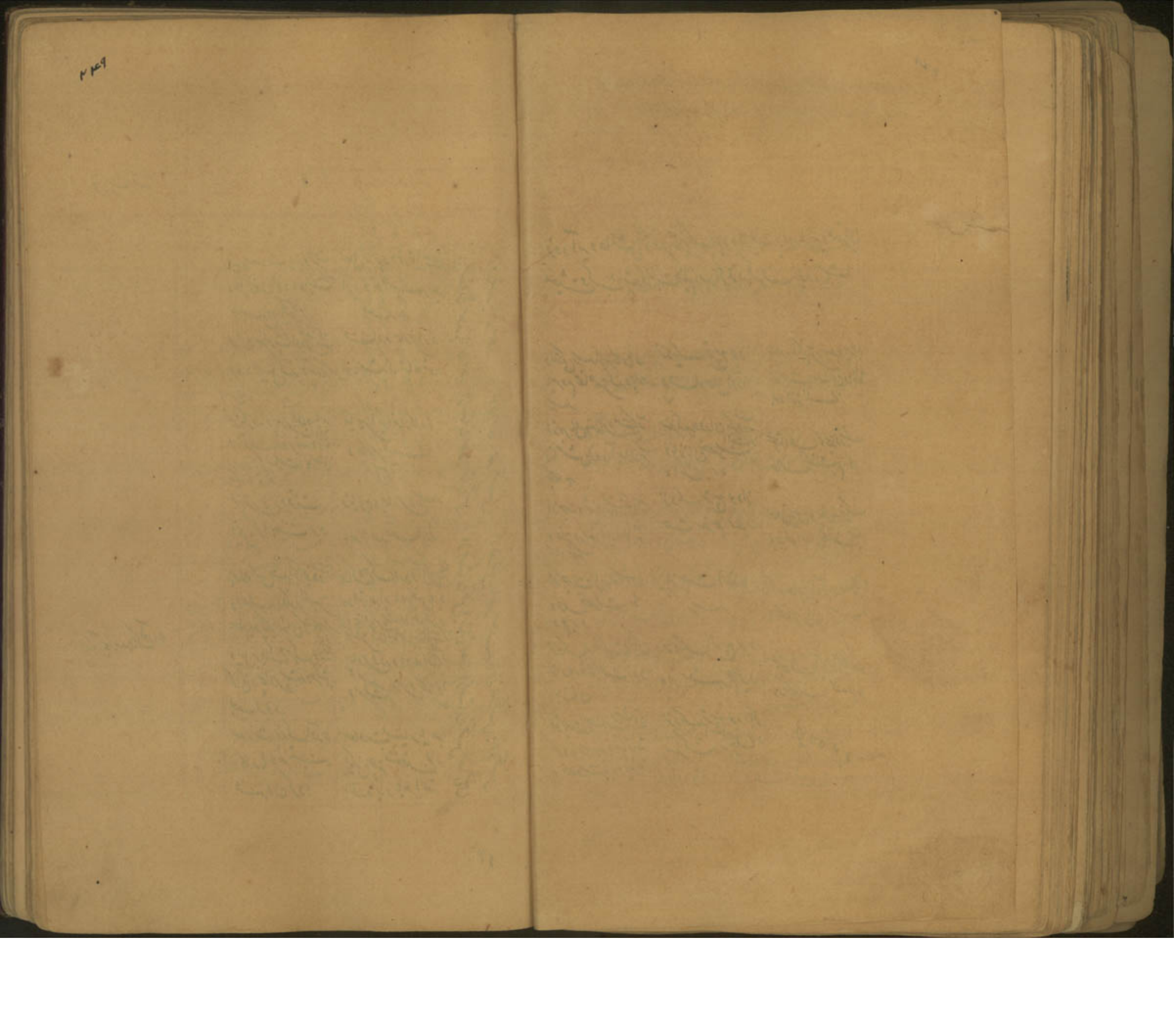
قمر در خانهای

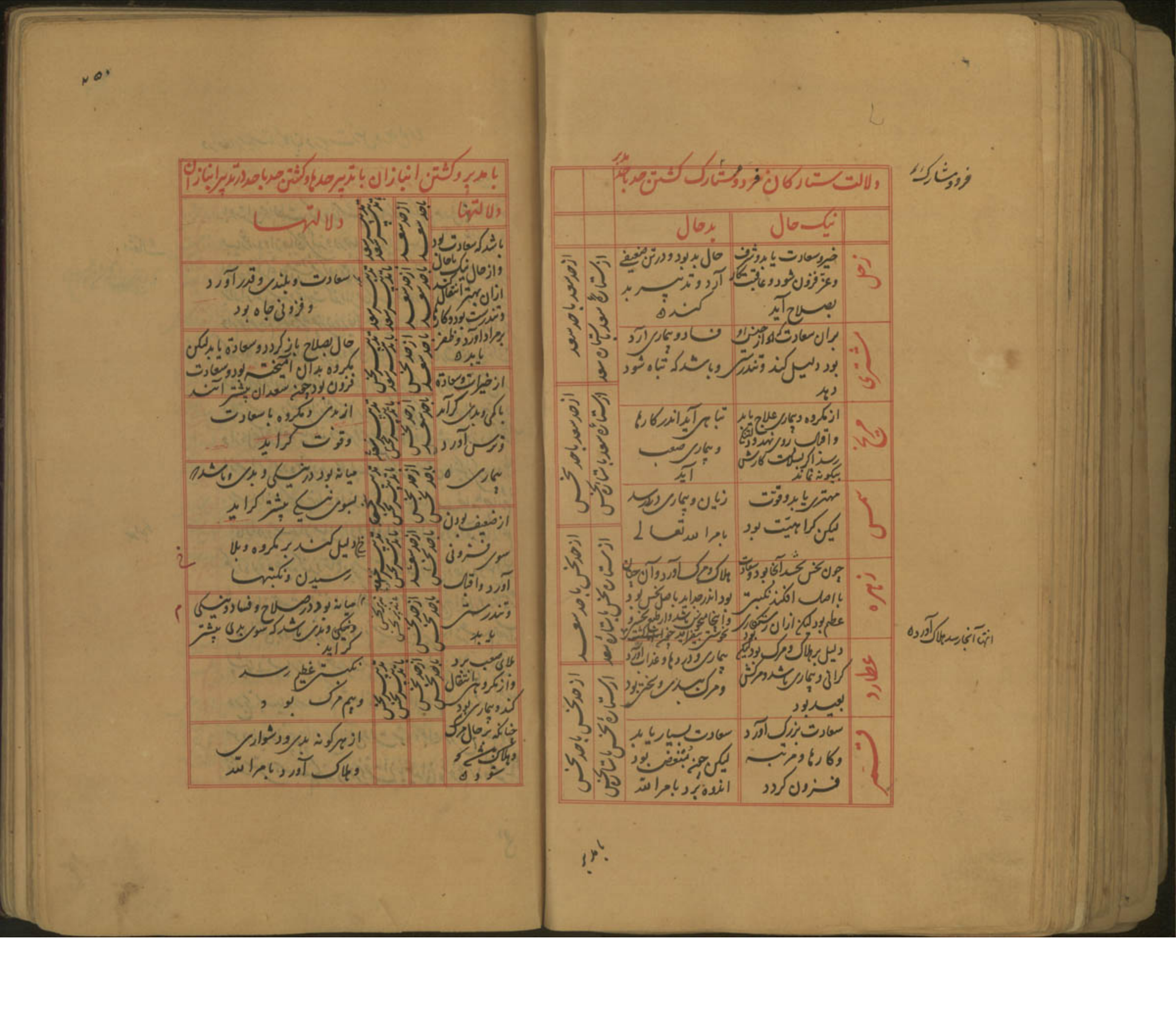
	عقرب	
	آفت ونکبت رسد وکارهایش تباه شود ونامش اندون بردورایش ضعیف بود وتنگی ودشواری بود در	
	مقارنه	تثلیث وتسدیس
ل	از جهت معاملت دشمنان دلتنگی آورد ودرد وبیماری رسد از سردی	از جهت پسران اندوه بود وحالش میانه وضعیف بود
ی	اندوه بردارد از جهة مهتران واز بهر مال ومعیشت همچنین	از گونهای مختلف غم برد وجاه وحشمت کم گردد واز بهر دوستان غم برد
ح	درد وبیماری رسد ورنج بود وجایگاهی از بن بریده شود	دلتنگی بود از جهة برادران ودوستان ودرد دل وتهمتی بود
س	نکبت وغم رسد از جهت پادشاه وبیماری برد ونامش بکاهد	نامش فرود آرد ومال نقصان کند ورایش بد گردد
م	بسیار رنجه شود وهمت کند در کار زنان وفرزندان وسخن بد بسیار شنود	از جهت نکاح وپرستار دل تنگی بود ومالش بزیان آید
ر	از جهة علم یا نامه اندوه بسیار برد ودروغ گوید وحیله بسیار کند والله تعالی اعلم	از جهت دوستان وسفر اندوه برد ودر مال زیان بود وفریب بکار دارد

بدحال

فرود آید وحالش از سفر نه نیک بود واز جهة برادران ومهتران معیشت وکسب وباشد که نکبت عظیم رسد اگر قمر در کسوف بوده باشد

تربیع	مقابله	در وتدها
دلتنگی رسد از بهر کارها وبا مردم مخاصمت کند وبیماری رسد	نزدیک تربیع بود وفساد حال آورد	مادر را نکبت رسد وبیم بود از جهت سلطان واندوه بود از زنان
از بهر مال ومعاش دلتنگی رسد ونامش فرود آید وفرزندش بکاهد	سفر کند ودر آن مکروه رسد وبا زنان خصومت افتد واندوه برد	یازدهم / پنجم: بخلاف آنچه در نیک حال گفتیم
از جهة دشمنان دلتنگی رسد وعلتی در مغز آید ومال وخرد تباه شود	نزدیک تربیع بود واز جهت سفر غم برد	نهم / سیم: حال دین وسفر نه نیک بود خوابهای مختلف بیند
از جهت مال ومعاش وعمل خصومت رود وغم برد	از جهت اندوه رسد	هشتم / سیم: کسالتی آورد واز تجارة وعقار زیان رسد
نزدیک به تثلیث ولیکن منازعه ومخاصمت رود با زنان	نزدیک تربیع بود واز سفر غم برد	دوازدهم / ششم: بخلاف آنچه در نیک حال گفتیم
از جهت حساب ونبشتن مکروه رسد ومنازعة وخصومت بود با مردم	نزدیک تربیع بود واگر سفر کند نه نیک بود	زیاده بود





فرود شارکرا

دلالت ستارگان فرد مشارک گشتن جد با جد				
	نیک حال	بد حال		
زحل	خیر وسعادت یابد وشرف وعز فزون شود وعاقبت کار بصلاح آید	حال بد بود ودر تن ضعیفی آرد وتدبیر بد کنده	از ستارگان سعد با ستارگان سعد	از هر سعد با هر سعد
مشتری	بران سعادت که از جنس او بود دلیل کند وتندرستی دهد	فساد وبیماری آرد وباشد که تباه شود		
مریخ	از مکروه وبیماری علاج یابد واقبال روی نهد ودر [illegible] رسد اگر سلامت کارش بیگونه نماند	تباهی آید اندر کارها وبیماری صعب آید	از ستارگان سعد با ستارگان نحس	از هر سعد با هر نحس
شمس	مهتری یابد وقوت لیکن کراهیت بود	زیان وبیماری در رسد بامر الله تعالی		
زهره	چون نحس نحسد آنجا بود وسعادت با اصل افکند نکبت عظیم بود لیکن ازان رستگاری بود	هلاک ومرگ آورد وآن جان بود اندر جداید با اصل نحس بود وآنجا نحس بشد وار طبع نحس ونحوست بیفزاید [illegible]	از ستارگان نحس با ستارگان سعد	از هر نحس با هر سعد
عطارد	دلیل بر هلاک ومرگ بود لیکن گرانی وبیماری باشد ومرگش بعید بود	بیماری ودردها وعذاب آورد ومرگ بیماری ونحس بود		
قمر	سعادت بزرگ آورد وکارها ومرتبه فزون گردد	سعادت بسیار یابد لیکن چیز منغص بود اندوه برد بامر الله	از ستارگان نحس با ستارگان نحس	از هر نحس با هر نحس

انتهی آنجا رسد هلاک آورده

بامدبر وگشتن انبازان با تدبیر جدها وگشتن جد باجد در تدبیر انبازان			
دلالتها	[illegible]	[illegible]	دلالتها
باشد که سعادت بود واز حال نیک با حال ازان بهتر انتقال کند وتندرست بود وکار برمراد آورد وظفر یابده	[illegible]	[illegible]	سعادت وبلندی وقدر آورد وفزونی جاه بود
	[illegible]	[illegible]	حال بصلاح باز گردد وسعادة یابد لیکن بمکروه بدان آمیخته بود وسعادت فزون بود چند سعدان بیشتر باشند
از خیرات وسعادة باکمی وبدی گراید وترس آورد بیماری ه	[illegible]	[illegible]	از بدی ومکروه باسعادت وقوت گراید
	[illegible]	[illegible]	میانه بود در نیکی وبدی وباشد بسوی نیکی بیشتر گراید
از ضعیف بودن سوی فزونی آورد واقبال وتندرستی یابد	[illegible]	[illegible]	دلیل کند بر مکروه وبلا رسیدن ونکبتها
	[illegible]	[illegible]	میانه بود در صلاح وفساد ونیکی وبدی باشد که سوی بدی بیشتر گراید
بلای صعب برد واز مکروهی انتقال کند وبیماری بود چنانکه از حال مرگ وهلاک بیمی کرده شوده	[illegible]	[illegible]	نکبتی عظیم رسد وبیم مرگ بود
			از هر گونه بدی ودشواری وهلاک آورد بامر الله

نخ

۲

در احکام سیر ستارگان در بیوت زحل در طالع گوید

گشتن ستارگان چون هر در دوازده خانه از زحل در طالع

اول: با مهتران مخالطت کند و خاشی فرمان نشود لیکن هر دل باشد و اندیشه بسیار خورد و از جایگاهی گم کند و در چهارپای زیانی رسد و در اول سال تنگ بود و از فرزند تنگدل شود و دوست دشمن گردد و چنین یکساله و شش ماه بگذرد در جایگاهی امان و نیک شود

دوم: برادر از اگر وه رسد و تجارت کند و از چند سبب دلتنگ بود و دست تنگ شود و از جهت وام خوردن غم باشد و بنج گنج چیزی در زیر خاک پنهان کند و از ناپدا غم خورد و مال بهر کند بی فایده و از برادران دور جوید و چون زحل از اینجا بگذرد از تجارت فایده اندک یابد

سوم: دوستان و برادران با وی دشمنی نمایند لیکن او ظفر یابد لیکن از خانها انتقال کند و عقوبت رسد در سفر و از خویشان غم برد و برادر دروغ گوید و سه ماه اول بهتر بود و از مال خویش نفقه بسیار کند و بر سر قومی مهتر شود و دانش آموزد با نام

چهارم: از چیزهای نابوده خبر دهد و کار پسندیده کند و دوستان را نیکوئی گوید و درد رسد از جایگاه پنهانی و اندوه بود و اگر زحل صاحب خانه چهارم بود پای را درد رسد از میان او و برادران عذابی بود والله تعالی اعلم

پنجم: مکروه بود و غلبه کند و بناها و بوستانها کند و مال و جاه و دخل فزون شود و از جهت فرزندان دلتنگی برد و چون در برج اصلی بود تا سیزده ماه دلتنگی برد و از فرزندان و نام نیکو برگیرد والله اعلم بالصواب

ششم: پشیمانی بسیار برد و حسرت بسیار خورد و چیزی از مالش بزیان آید و رنج بسیار رسد و غم کشد از جهت بندگان و بیماری و از مهتران اندک سود یابد و از بیم بیماری بردن آن وقت شود و چون در طالع اصل بود تنگدستی و هم بگذرد و در توقف از ناامیدی و سفر غم برد والله تعالی اعلم

زحل

هفتم: تخلیط بسیار کند و درد و غم برد و درویش بود و دوست و دشمن با او بد باشند و فرزندان را مکروهی رسد یا بیمار شود و از جهت زنان سخن بد شنود و کار او پسندیده دارند و اگر زن کند نه نیک بود و بهتر از آن بود که بیع غریب و مال رشد والله اعلم

هشتم: منازعت بسیار کند و دشمن بمیرد و در میان خویشان وی وحشت افتد و کاری بد کند و باشد در سفر کند اگر سعدی برو نظر دارد بد بها کاهد و چون از اینجا بشود خرمی و نفع یابد از تجارت و از میراث برادران و از ایشان والله تعالی

نهم: در حال دین و ترها و نجوم و فلسفه جهد کند و خوابهای آشفته بیند و میان او و زنان خصومت افتد و سفر کند و او را با آن گویند که بدان علم ندارد و حیلت بکار دارند و چیزی از مالش بزیان آید و اگر سعدی بدو نظر دارد بر خویشان مهتری راند والله اعلم

دهم: بناء و عقار بسیار طلب کند و صید دوست دارد و با مهتران مخالطت کند و منازعت برود و بر تنش زخم رسد از آهن یا از جای بلند افتد لیکن سلامت باشد و انتقال افتد اگر سعدی بدو نظر دارد نام نیکو برگیرد و اندوه خورد تا مدت هفت ماه والله اعلم

یازدهم: بر دشمن پیروز شود و لهو و خرمی دوست دارد و زمین و آب و ضیاع و عمارت کند و توانگر شود و چون با سعدی بود حال بزرگ شود و دلتنگ برد و اندوه خورد والله اعلم

دوازدهم: بر دشمن ظفر یابد و زیانی رسد در مال و بندگان و در بدی رغبت کند و دروغ گوید و کار رشتی تمام نشود و سفرش نیکو نبود و در کار پسندیده نباشد و گاه گاه پشیمانی رسد و با زنان مخالطت کند و فایده اندک بیند والله اعلم و احکم

انتقال

جدائی بحر

مشتری

اول — زندگانی آورد بر مراد و خوش خوی و گرامی بود و با مهتران مخالطت کند و مال و قدرش فزون گردد و اورا پسندیده دارند و اگر زن کند فرزند آید و از خویشان نیکوئی بیند و با زنان مصاحبت کند و بکسی عزب پیوندد و بسیار دوست گردد

دوم — از جایگاهی که او امید ندارد فایده یابد و از تجارت و سفر شاد شود و با مهتران مخالطت کند و بر مال قومی امین شود و سخاوت بکند و برجع کردن مال مشغول شود و اگر منحوس بود بخلاف این بود والله اعلم

سیوم — دین و حکمت و فلسفه طلب کند و نام نیکو برگیرد و کارهای نیک کند و بر برادران مهتری راند و با مردم نیکوئی بسیار کند و اگر برج ماه بود خویشتن را پسندد و خوابهای درست بیند و الوف و متهم نزدیک هم والله اعلم

چهارم — چیزی رسد از جای پنهانی و گاو و گوسفند فزون شود و کاربناها و مزرعها نیک بود و زن آبستن گردد و از تجارت سود یابد و کاری نیک کند و بیشتر شغلهای آن بیند که مراد او بود و مهتران با او دوستی کنند والله تعالی اعلم

پنجم — حال بیفزاید و هدیه برگیرد و از رسولان خرمی بیند و بر بیشتر کارها سخن نیکو بود و دروغ گوید و فرزندان آید و دشمن را از خود بکند و خبر پیغامبران و زاهدان گوید والله الموفق والمعین

ششم — بر حال ماند و خداوند سلاح را دوست ندارد و از جهة فرزندان و زنان دلتنگی و از مال پدران روزی یابد و بزیان دهد و در جگر او علتی پدید گردد اما بصلاح آید ان شاء الله تعالی

زن

هفتم — زن خداوند مال و از آن نیکوئی بیند و زن آبستن شود و باشد که فرزند بزاید و دوستان زیادت شوند و دشمنان هلاک شوند از آب یا رطوبت و هیولیه و قولش مقبول بود و اگر منحوس بود میان او و زنان او مخالفت افتد و تنازع

هشتم — ناکامی و اندوه برد در کار مردان مرده و با ترکان مناظره کند و باشد که بروی دروغ گویند و تهمت نهند والله خیر الحاکمین

نهم — سفر کند و فایده یابد و در غربت بنا نهد و در حال دین سعی کند و با مهتران مخالطت افتد و سخنش مقبول و مصیب بود و از تجارت منفعت یابد و اگر در برج غریب بود خواب آشفته بیند و سوگند دروغ خورد والله المعز

دهم — با مهتران مخالطت کند و مهتری یابد و چیزی از مالش کم شود و عقار و مواشی بدست آرد و از همبازان سود یابد و اگر منحوس بود از چیزهای که دارد سر افزاید و گرانی طبع آرد والله اعلم

یازدهم — مال نیک بدست آرد و زن کند و باشد که فرزند آید و هدیه گیرد و با مهتران مخالطت کند و اگر بیمار شود شفا یابد و عزی فشاند بامر الله الجلیل

دوازدهم — قومی با او بدی کنند و دشمنان دشمنی نمایند و ظفر او را بود و نفقه بسیار کند و پرهیز کند و باشد که سوزی دور کند و از آن غم و اندوه جورد و نکبتهای مختلف رسدش والله اعلم بالصواب

و با برادران نیکوئی کند و دشمن را مکروه بیند

و درخت نشاند

مریخ

اول — از آهن یا از آب نکبتی رسد و درد پنهانی دارد و با دشمنان منازعه کند و درد چشم کشد و بخت دل بود و از جهت طعام نان پخته علتی رسد و انتقال افتد و با زنان خصومت کند بچیزهای باطل والله اعلم بالصواب

دوم — در میان مهتران منی حمت کند و نفقه بسیار هزینه کند و باشد که چیزی از وی بدزدند و اندوه و غم رسدش و جایگاه خراب کنند و عملهای خطیر و بد کند والله اعلم

سیم — بخویشتن معجب و میان او و برادران سختی رسد و حیلت و مکر بسیار کند و ندیم مهتران کند و سفری افتد نزدیک و کسی محتشم بروی خشم گیرد و عتاب کند والله تعالی و حده

چهارم — بروی علتی رسد یا جراحتی یا از جایگاهی بیفتد و یا از دد و دام بیم رسد و خواسته او و دام گیرد و جایگاه و خانه ویران کند و با پدران خصومت کند و از جهة خنیاگران دلتنگی رسدش والله و حده

پنجم — از جهة فرزندان و رسولان و هدیه غم بد یا از کرمی علتی رسد یا بر تن جراحتی رسد و بیماری دوستان و فرزندان بیند و با اهل خویش بدی کند و سخنهای هوس و باطل گوید والله تعالی احکم

ششم — از جایگاهی بیفتد و علتی ظاهر پدید آید و کار رنج و پرستار نه نیکو و از فرزندان بگریزد یا غایب شود نه بر مراد والله الموفق والمعین ه

هفتم — حسرت و پشیمانی آورد و آفت رسد از جهة آتش و بهر فرزندان و زن منازعت رود و ظفر او را بود زیان رسد از جهة ترکان و دزدان و سفری کند و با دوستان نیکوئی کند و با مهتران محالطت افتد والله اعلم

هشتم — تعب برد و دشمن بسیار گردد و لیکن در آنچه خواهد از ایشان بیند و خصومت افتد و ظفر او را بود و دردی رسد یا زیان از آتش و اگر سفر کند پشیمان شود و دروغ گوید و کارها آشفته کند والله اعلم

نهم — انتقال کند و درد چشم تیزی رساده زیادت شود و از تجارت سود یابد و از فرزند بیم و بر دشمن پیروز شود و دوست بیفزاید و با درویشان نیکوئی کند و مهتران قول او بپذیرند و مراد از دشمنان بیابد ه

دهم — با پدران منی حمت کند و فرزند را مکروه رسد و در زنان رغبت نماید و زیان رسد و از پادشاهی غرامت کشد و کار ناپسندیده کند و چیزی که نکرده بود ماخوذ گردد و از تجارت فایده بیند والله اعلم

یازدهم — از زنان خرمی یابد و از تجارت سود یابد و باشد که جائی از خانه با آتش ویران شود و عمل سلطان کند و با مهتران دوستی رغبت کند و از خانه خویش غایب باشد والله اعلم

دوازدهم — خصومت بسیار کند و ظفر او را بود بر دشمنان و از جهت سفلگان غم رسد و درشتی و قهر زیادت شود و اگر تجارة کند سود یابد و طلب فساد مردم کند و بدروغ گویند و چیزی از مالش ضایع شود ه

شمس

اول — برقومی فرمان دهد و قدرش افزون شود و از عمل سلطان و مال فایده یابد و بنا نهد و تعب برد و بروی دروغ گویند و سفر کند و مهتران بروی تبرک ده دارند والعلم عند الله

دوم — بندگان را جراحت رسد و صداع کشد و درد چشم و شکم برد و باشد که از جای بیفتد و از جهة پدران مکروه رسد و مال در وجوه خیرات صرف شود و منازعت او در جهة املاک و عقار

سیم — قول او پذیرفته بود لیکن سخن بد و زشت شنود و از جهة زنان و فرزندان غم برد و با مهتران منازعت کند و کارهای پسندیده و خوب کند والله احکم

چهارم — با مهتران مخالطت کند و غرس نهد و بنا کند و بزن و فرزند خرم شود و بعضی را از خویشان مکروه رسد از بیماری و از آتش چیزی بزیان آید و کارش پسندیده بود

پنجم — مهتران او را اکرامی دارند و قدرش بیفزاید و جای عبادت را آباد کند و فرزندان را مکروه رسد تا آفتاب اندرین برج باشد غمها از وی زایل بود و هدیه ستاند و سخن خوش شنود

ششم — خشم بسیار گیرد و ذلیل و عقلش بکاهد یا علتی در چشم و یا در معده پدید آید و مالش بزیان آید و خصومت بسیار رود و از بندگان مکروه بیند و نیت سفر کند و غایب شود والله اعلم

مال

هفتم — مال بدست آرد و قدرش بیفزاید و زنان را دوست دارد و اگر منحوس بود خصومت رود و علت و بیماری رسد و چیزی از وی بدزدند و اگر مسعود باشد از شرکت فایده کند والعلم عند الله

هشتم — درد دل پدید آید و از جایگاهی بیفتد و یا از اسب و سفر کند و زود مراجعت کند و او را و پدرش را بیماری و رنج رسد لیکن اگر مسعود بود هیچ مضرت نکند زود زایل گردد والله اعلم

نهم — مهتران او را اکرامی دارند و از سفر فایده یابد و بنا نهد و نقشها دوست دارد و عمارت جای عبادت کند و بعضی خویشان را مکروه رسد و لیکن مراد بیابد و پدر وی را نعمت رسد و کارهای پسندیده کند

دهم — قدرش بیفزاید و با مهتران دوستی کند و کارش پسندیده دارند و از پدران فایده و راحت بیند و اگر مسعود بود عمل سلاطین و ملوک کند و نعمت و حرمت زیادت گردد والله اعلم بالصواب

یازدهم — بزن و فرزند و برادران خرم گردد و چیزی از مال پدران هزینه کند و با دوستان و برادران و خویشان نیکویی کند و نام نیک اندوزد و لا یعلمُ الغیبَ الّا الله

دوازدهم — مکروهی رسد از آتش یا جراحتی و از پدر و مادر منفعتی بیند و باشد که تیمار و خدمت کند و از بعضی محتشمان فایده و راحت بیند و یا بعضی دشمن گردند اگر مسعود بود ظفر او را بود والسلم

زهره

اول

زن از مهتران او را دوست دارد و بدی بسیار کند و جامه نیکو خرد و فرزند و طعام مختلف خورد و غنا و لهو دوست دارد و از تجارت سود کند و با هر کس منازعت کند ظفر یابد و از زنان و تخم کشتن فایده یابد والله اعلم

دوم

زیان رسد از جهة دزدان در مال و سخاوت کند و تجارت دوست دارد و یاری کند و سخنها دروغ گوید و چیزها رسد بدو و زنی بفریبد و فایده یابد با زنان دوستی کند و علم نجوم و دفتر دوست دارد و سخن بد گوید والله اعلم

سیم

قدرش فزون شود و خرم باشد از جهة خانه خویش و از تجارت فایده یابد و با زنان دوستی کند و علم نجوم و دفتر دوست دارد و سخن راست گوید با خویشان و نزدیکان نیکویی کند و عقار و املاک زیادت شود والله تعالی اعلم

چهارم

بنای باغ و بستان نهد و با هر کس مخالطت کند و از جهة خویشان غم رسد و انتقال افتد و درد دندان پدید آید و مادر و پدر را فرمان برداری کند و با قومی عشرت کند و قرض دهد و عاقبت کار پسندیده کند

پنجم

بفرزندان خرم شود و از تجارت سود یابد و با غریبان مخالطت کند و با عتقاد استخفاف کند و اگر منحوس بود حاجتها دشواری یابد و از جهة زنان و فرزندان و خواسته غم برد والله اعلم و احکم

ششم

حال او مختلف بود و با دوستان و خویشان منازعت کند و خصومت رسد از جهت زنان و نکاح دوست دارد و علتی در سر یا جای نهان پدید آید و اگر سفر کند نیک بود و اگر منحوس بود عارضه کشد و سلیم بود

درکار

هفتم

درکار زنان و فرزندان مختلف بود پرستاران را دوست دارد و با بعضی دوستان نیک بود و با زنان دوستی کند و زن آبستن شود یا بیمار شود و دروغ بکار دارد و سوگند دروغ خورد و با وی دعوی کنند و

هشتم

با برده مجامعت کند و جایگاهی از خانه ویران شود و از جراحتی بیم بود و از دوستی نمودن با دوستان خویش هدیه نماید و تن کم کند و شراب بسیار خورد و بددل باشد و کارها باندیشه کند والله اعلم

نهم

عملی کند و رنج و تعب بسیار برد و فایده یابد از مهتران و خوابهای گوناگون بیند و یا سفری کند و باشد که از جای بیفتد و چیزی از مالش ضایع شود و انتقال افتد و فایده یابد و اگر عمل کند معزول گردد والسلام

دهم

قدرش فزون گردد و رتبت و از نوع لهو و عشرت با زنان بیفزاید لیکن ناکامی رسد و کارها پسندیده کند و تندرست و خرم بود و با اهل خانه نیکویی کند و میانه و پدر دوری افتد و تدبیر عمارت کند والله اعلم

یازدهم

قدر و حشمت و مال و لهو و سماع افزون گردد و در خدمتکاران بیفزاید و قوی با او دوستی کنند و با ایشان تقرب نماید و خصومت باطل بسیار بود و از منازعة ظفر او را بود والله اعلم و احکم

دوازدهم

از جهة مال و برده و فرزند غم رسد و کارهای نهانی بسیار کند و اگر سفر کند مکروه بیند و در چشم علتی رسد یا درد آید و اگر منحوس بود بر دشمن ظفر یابد والله اعلم و احکم

خانه اول

با مهتران و دبیران و عالمان مخالطت کند و چند علم بر گشاده گردد و سخن نیکو گویند اورا و با هر که منازعت کند ظفر اورا باشد و از تجارت سود یابد و علتی بر سرش پدید آید و انتقال افتد و چیزها رسد از آن خرم سود و بازیها دوستی کند و الله اعلم

خانه دوم

اورا سخنهای دروغ گویند و ناچیزها را هنر ور کند و صنعتها کند بدست نیک و فائده یابد از جهت حساب و زن و فرزند غم برد و بر سر علتی رسد و پشت دلتنگ بود مهتران اورا گرامی دارند چون سعود بود و الله اعلم

خانه سیم

بر علم نجوم و اسرار ایستد و با نباری سود کند و با مهتران مصاحبت کند و از جایگاهی بخت دهد و سخنهای صواب گوید و طلب غیبت مردم کند بر قوم محتشمان شماتت کند و هیچکس را نپسندد و امید باید و الله اعلم

خانه چهارم

خصومت او در میان برادران و فساد آید و هر کس منازعه کند ظفر یابد و از جای بخت دهد و با دوستان نیکویی کند و قومی را سخن بد گوید و صناعتهای مختلف آموزد و اندیشه کند و بناها نهد و از کرمی درد بیند

خانه پنجم

از رسولان و تجارت و هندسه و نجوم خرمی یابد و در پیش بیفزاید و از مناظره کردن بادی و خداوندان جمال مخالطت کند و بر دشمن ظفر یابد و با مادر و پدر نیکویی و چیزها دشوار را پژوهش کند و الله اعلم

خانه ششم

بپرسش با علتی رسد و با گوش و گلو او سوگند بدروغ خورد و بد او چیزی از وی بدزدند و غمگین گردد و خویشتن پسندد و معجب بود و کاری کس نپسندد و الله اعلم

خانه هفتم

قدر و علمش افزون گردد و تدبیرها کند و چیزهای بسیار رسد با زنان منازعت کند و نکاح غلامان کند و با مهتران مخالطت کند و محتشمی بروی خشم گیرد و از جهت طعام مختلف در دردی و دشواری رسد

خانه هشتم

علت و درد بسیار برد و بر کارها پیروز گردد و در کار و صلاح دین سعی کند و خویشان را کهتری نماید و از جهت درد بر زیان رسد و سخن مردم باز گوید و استهزا کند و لقبها نهد و غریبان را دوست دارد

خانه نهم

میان او و اصحابش سخن رود و سفری کند و دشواری و دست تنگی برد و نفع یابد از جایگاهی که در آن تیمار نداشته باشد و از فرزندان نفع بیند و با مهتران مخالطت کند و تجارت کند و خیری از وی پدید آید

خانه دهم

خرد و علمش بیفزاید و از دوستان خرمی یابد و علمها و دشوار آموزد و بر دشمن مظفر بود و معالجت بسیار کند و نام نیکو گردد و کارهای طرفه کند و سخن نیکو گوید و از جهت جهاز بازیان رسد و انتقال کند و الله اعلم

خانه یازدهم

مهتران او گرامی دارند و دوستان و مال و سعادت افزون گردد و مال نفقت کند و آنچه امید دارد بیابد و با حکیمان و دبیران صحبت کند و با قومی دوستی افزاید و بدان بهجت یابد و خشم بسیار گیرد و خرم شود و الله اعلم

خانه دوازدهم

اندروی فعلهای بد کند و با دروغ گویان و نمونه کنان مخالطت کند و از تجارت و خصومت زیان رسد و از شمار کردن فائده یابد باید از خصومت و تجارت احتراز کند و الله اعلم و احکم

قمر

اول — از بلا و آفت مصون بود و از عقار و تجارت و مخالطت سود کند و بنشاط و لهو و خرمی و تماشا مشغول گردد والله اعلم و احکم

دوم — و از جهت مال قدیم سود کند و اگر چیزی ضایع شود باز نیابد و در کارهاء بزرگ منازعت کند و مکروه رسد و خوابها مختلف بیند و بعضی خویش را دولتی رسد والله احکم ٥

سیوم — خبرها دهد و رسولی کند و با مردمان استهزا کند و از زیان و کشت و مال و سفر منفعت یابد و تجارت نه نیک بود و بعضی دوستان را مکروه رسد و خوابهای سهمناک بیند والله اعلم

چهارم — غمش بیفزاید و از خانه و از مخالطت مهتران سود یابد و تجارت نه نیک بود و میان او و پدر مخالفت افتد و با قومی دوستان دشمنی کند والله اعلم بالصواب

پنجم — خوابهای مختلف بیند و از فرزند منفعت یابد و سفر و تجارت نه نیک بود اندوه بود و اگر چیزی ضایع شود باز یابد والله تعالی اعلم

ششم — بخویشتن معجب بود و در بدی کردن اندیشه کند و بر حق منکر بود و بر تن و پایش علتی رسد و از سفر و خصومت سود و منفعت یابد و تجارت نه نیک بود والله اعلم

هفتم — میان او و پدر خلاف افتد و بچیزهای مختلف خرم شود و خوابها نیک نه بیند و از تجارت و سفر و تزویج خرم شود و سود کند و از تجارت و شرکت منفعت و فایده یابد والله اعلم و احکم

هشتم — خواری و مذلت بیند و غم رسد و بکسی دیگر حاجتمند بود و خرما خوش شنود و از خصومات فایده یابد و کارهای قدیم را طلب کند والله اعلم

نهم — خبر آورد و رسولی کند و سخن نیک شنود و خرمی یابد و با مهتران مخالطت کند و اگر چیزی ضایع شود باز نیابد و با غریبان نشیند و از سفر نیک و چهارپای فایده یابد والله اعلم

دهم — قدرش فزون شود و داهی و دانا بود و تجارت کند و فایده یابد و از فرزندان و سفر خرمی بیند و با مهتران مخالطت کند و غرس نشاند و بنا نهد و از مال تزویج و خرید و فروخت منفعت یابد

یازدهم — مال یابد از سفر و از تجارت منفعت بیند و اگر چیزی ضایع شود باز نیابد و خوابهاء مختلف بیند والله احکم و اعلم

دوازدهم — غم برد و تعب رسد و از خانه غایب شود و با اهل خویش خصومت کند و اگر پایندانی کند غرامت کشد و حالش ممتزج شود و در تنگی و بدی و مادرش را مکروهی رسد والله اعلم و احکم ٥

راس

خانه	حکم
[illegible]	بسندیده بود و با مهتران مخالطت کند و بدان خرم گردد و سفری دور و دراز کند و خصومت رود و عملهای پسندیده کند والله الموفق
[illegible]	مصلح و دهنده بود و نفقه بسیار کند و برخواسته قوم مالک گردد و فایده یابد و با دوستان و خویشان و نزدیکان منازعت کند والله اعلم
[illegible]	برادران و اهل خانه مهتری رانند و با ایشان مخاصمت کنند و گاهی بصواب بود در اول بد بود و در میانه نیک گردد والله اعلم
[illegible]	از بعضی زنان خرم یابد و از بعضی اندوه و از مهتران فایده یابد و مادر را مکروه رسد و باشد که از مالش سود شود سفر کند و تعب بسیار رسد و عمل نیک و خوب کند و از آن فایده یابد
[illegible]	از سفر و جایگاهی که امید ندارد فایده رسد و خدمتکار افزون گردد و از بهر کار قدیم خصومت جوید مال و کالت یابد و نام نیکو برگیرد و ملک اندوزد و عمل کند و فرمان دهد بر دشمن مظفر گردد
یازدهم و دوازدهم	خرم بود در عقار بدست آوردن و بنا نهد و با هر که منازعت کند ظفر یابد و با مهتران مصاحبت کند و کارش بصلاح گراید خصومات رود و بر دشمن ظفر یابد فایده بود و از بدی رستگار شود و از دشمنان [illegible]

چیزی تلف

ذنب

ذنب

خانه	حکم
[illegible]	مال بزیان آرد اندوه و غم و قومی بر وی حسد برند و از آن سبب مکروه رسد و چشم را علت رسد مال نگاهدارد و از اعوام آفت رسد و مکروه بیند والله اعلم
[illegible]	از همه برادران حال او بتر بود و باشد که از ایشان فایده یابد بیماری کشد و حال مادر و پدر میانه گذرد والله اعلم
[illegible]	از فرزندان مضرت رسد و از جهت بندگان خرمی یابد علت بود در جایگاهی پنهان و از جهت بندگان غم برد و چیزهای او پیشین را بزد و هش کند والله اعلم
[illegible]	با زن حقیر مجامعت کند و از جهت آن غم برد و آفت رسد که نزدیک مرگ بود و بچیزی معروف شود که او نکرده باشد
[illegible]	مکر رسد و سفر کند و پشیمانی خورد بخلاف آنچه گفتیم در جدول و حکم راس والله اعلم و احکم
یازدهم و دوازدهم	خصومات گوناگون رود و هیچ خلل نکند از دشمن مکروه رسد و غم برد و سلیم بود والله اعلم

چون د[ا]سال بود

از قول هندوان زحل در طالع تحویل و انتها دلیل بود که
فرزند را مولود بمیرد و از قبل چهارپای رنج نماید اگر سعدی ناظر بود بخشش
کمتر کند اندر بیت المال از ضمان و کفاله و خویشان رنجی آید فاما
روا بود که از قبل الخارج وکسب بود در سیم از خویشان رنج آرد
و تدبیر نه بصواب بود در چهارم او را با ورطه و هلاکت و مرگ بود
اگر زحل خداوند طالع بود بغربت افتد یا از جای وی را رنجی رسد
در پنجم اندوهی بوی رسد و بروی چیزی گویند که از ان خبر ندارد
ششم بیماری بود و از بزرگان خبری یابد و دشمنان را مراد دل بیند
هفتم از شرکا رنجی یابد هشتم بلائی بوی رسد و از فرزندان اندوهگین
شود در نهم سفر آفت کند و اگر سعدی نظر دارد بر خویشان دست یابد.
در دهم از چهارپای رنجی نماید و در حبس و رنج باشد در یازدهم دلیل
ششدری بود و مال در دوازدهم از دشمنان ایمن بود و بر فعل خویش
پشیمانی خورد والله اعلم **مشتری** چون مشتری سالخداه یافت
مرتبه و منزلت بود نزدیک وزرا و اهل خیر و نزدیک بزرگانی
اگر در برج تحویل بود در آینده سال او را دشمنی و خصمی روی نماید
از جهت زنان اگر نحوس نظر دارد وی را رنجی رسد و بیماری و خیر بود
عمل نیز فرماید او را **در دوم** مال زیادت شود از قبل امهات یا از جهة

از قول هندوان

زنان اگر نحس نظر دارد رنج رسد از قبل تجارت در سیم شادی رسد
از سفر و خویشان و با خلق نیکوئی کند در چهارم سفر کند و دهقانی ورزد
و بمال خویش شاد گردد در پنجم همیشه شاد دل بود از فرزندان و خرمی
خویش و زنان در ششم بلا و اندوه یابد از اشراف و اگر زهره
نظر دارد وی را از خصومت منافع بود در هفتم از تجارت و
تزویج بهره یابد و از دوست و دشمن آن بیند که خواهد در هشتم
بیماری رسد و بروی دروغ گویند و مال یابد در نهم سفری دور کند
و از بزرگان بهره یابد در دهم اندر ابتدای سال رنج یابد و چند
سیر مشتری زیادت میشود حال بهتر میگردد در یازدهم بفرزند شاد
شود و با دوستان بنا کند در دوازدهم بیمار شود و سفر کند و هیچ کار
ستوده نکند اگر سعدی نظر دارد دفع افتد مریخ چون والی
سال بود چون قوس بود خداوندی طالع از جهة بزرگان و سلاح
و ستور بهره یابد و کارهای بزرگ بر دست وی گشاده شود و
مقصودها بر آید اگر بد حال بود بیمار شود و از لصوص و دواب و زخم
آهن رنج آرد یا سخن بیهوده گوید که از آن رنج نماید چون زحل
با وی بود مولود را بلا رسد از وطن بگریزد و از آتش و آهن زخم
رسد و اندر دست عیاران افتد و از آن سبب رنج رسد چون در طالع

وباروی

والی سال

تحویل

تحویل بود رنج نماید از اعضا و از خویشان خصومت رسد و اگر
زحل بوی نظر دارد از مقابله یا مقارنه یا تربیع آن سال بیم ناک بود
در بیت المال مالها یابد و بنهد و بیماری رسد در سیم از خویشان
رنج رسد و بیمار شود و سفر کند و مال یابد در چهارم بیماری رسد
در پنجم زخم آهن یا از جائی بیوفتد و از ستور رنجی رسد و بفرزندی
مبتلا شود در ششم بنده از وی بگریزد و از آتش و آهن وی را زجر
رسد در هفتم از امور زنان و خویشان و سفر و تزویج و عبید
رنجور شود در هشتم مالش بزیان آید و از آتش و ستور نقصانی
روی نماید در نهم خصومت نماید از خویشان اما نظر مشتری دفع
افتد در دهم از چهارپای بیوفتد یا چیزی بر زیر افتد و از امور
و دوستان رنجور شود در یازدهم خیر یابد از دوستان و توانگر شود
در دوازدهم در خصومت و رنج افتد و اگر بمقارنه زحل باشد
از درد نجات نیابد آفتاب اندر طالع تحویل مولود با مرتفع خویش
شادمان شود در بیت المال سفر کند و رنج و بیماری رسد از
ستور رنجی رسد در سیوم از آهن جراحتی رسد و از اشراف نیکوئی
رسد در چهارم بروی چیزی گویند که وی را از آن علم نبود در پنجم از بلا
و شتقار بهد در ششم عقل مولود برود و با فساق نشست و خاست کند

سال بود خداوندی

در هفتم از لصوص وخصوم زیان ورنج رسد وزیان نامه ماله بود اگر
مشتری نظر دارد ضرری رسد در هشتم عقل مولود را ضرری رسد
وخللی ومال وشادی یابد در نهم آفتی رسد وزخمی وازخویشان
رنجی رسد وسفر کند وازان شادی یابد واز غربا مالی یابد
در دهم اگر با عطارد بود که دل وی از حال بگردد واز اشراف وعمال
وی را به چیزی رسد در یازدهم سفر کند وانتفاع یابد وعیبی بود واگر
زحل ومریخ بوی نظر دارد بیمار شود در دوازدهم در طالع تحویل کارها کود
باصلاح آید ومیان خویشان ودوستان دوستی زیادت شود
اگر نحس در نظر دارد از جهة زنان رنج رسد اگر در بیت المال بود مالی
یابد از جهت زنان وخصومت روی نماید واز دوستان شادی بیند
اگر نحس نظر دارد بخلاف این بود در سیوم میان خویشان دوستی پیوندد
چهارم اگر نحسی نظر دارد رنج رسد در پنجم از فرزند شاد شود وخوشی طبع
بود ومال وهدیها یابد در ششم بیمار شود ومیان او وزنان خصومت
در هفتم تب وبیماری او را برنجاند اگر نحسی نظر دارد از زنان رنجور شود
واگر سعدی نظر دارد شادی بیند در هشتم زنش بمیرد وازوی میراث
یابد با خصومت در نهم مالی یابد از جهت سفر واز خویشان
رنجور شود در دهم نحسی بوی نظر دارد تا با وی بود مولود بیمار شود و رواد...

دلیل باشد

والاعلم جون والی سال بود

کمبیرد در یازدهم خصومتی بوی رسد از جهت اشراف وامیدها برآید
در دوازدهم بلا واندوه بود واگر مشتری نظر دارد سفری منفعت کند
والله اعلم عطارد در ثالث وتاسع طالع تحویل دلیل بود که خداوند
طالع سفری کند دران فضل وعلم بود وازان شادی بیند وخوابهای
موافق بیند اگر منحوس باشد برخلاف این بود اگر در پنجم ویازدهم بود
ازوی بسیار چیز بحاصل آید ودر تجارت سود کند وبفرزند شاد دل
شود اگر منحوس بود برخلاف این بود وبا دشمنان خصومت کند
اگر در دوم وهشتم بود حال نیکو بود وبازرگانی کند در مال اگر در ششم
ودوازدهم بود بر تجارت حریص بود وبرجمع مال ومرزوق بود
از جهت ناکسان اگر منحوس بود بیماری بود وی را از قبل آنچه
عطارد بدان منحوس بود والله اعلم خداوند طالع راجع شود
در اصل تحویل کارها بسته گردد واگر بیمار شود دیر بماند از دارو
خوردن حذر باید کردن واگر در هبوط مکان بود بیمار شود واگر در بیت المال کارها
فروبسته شود وزیانها افتد واگر در ثالث ومیان او وخویشان
خصومت افتد وسفر نزدیک بس موافق نبود هرچه خرد عیبناک
بود در چهارم زبان نگاه باید داشت یا سخن که بروی وبال بود
نگوید پنجم زیان مالی باشد ورنجی که بود خلاص نیابد ششم

عطارد والی سال جون والی سال بود

در یکان تحویل

سفری کند و بیماری و از تزویج نقصان بیند و جاه او نباید برید و نباید توشید
در هفتم با زنان خصومت کند بود و با ازواج دل مشغول آرد از معاملات
در هشتم از سلطان غم و رنج رسد اگر بیمار بود بیم هلاک گردد در نهم
از سفر رنج کشد و از دین و علم در دهم کار آن بسته گردد در یازدهم
مرادها بر نیاید و امیدها وفا نشود و چیزی ضایع کند در دوازدهم دشمنان او را
تخلیط کند و سفر نیک بود فصل اگر تحویل با برج انتها بمکان
راس اصل رسد یا درجهٔ تحویل چون منحوس باشد دلیل خواری بود و دلیل
حال زنان و نقصان در خانه و ضیاع و دوستان قمر در تحو
یا صاحب مرض بود و اگر طالع در رابع اول سال اگر در چهارم
بود در آخر سال و اگر در رابع بود در ربع سیم و اگر در وسط السما
بود در میانهٔ سال بیماری بود بنگر تا قمر تدبیر یکی میدهد اتصال
وی حکم اول سال بود و باقی بدین قیاس کند و اگر قمر خالی بر سیر بود
صاحب خانهٔ قمر را اعتبار کند آن اتصال و حکم اتصال قمر دارد
فصل طالع ماه چون استخراج کرده باشی قمر را در طالع ماه مقدم کن و از
موضع قمر هر روز درجه بشتر میبران چون بسعد اصل یا تحویل رسد
دلیل خیر بود چون بنحس رسد دلیل شر بود و سهم السعادة که در طالع
ماه باشد در هر دو روز و نیم یک برج هر روزی دوازده درجه میراند

چون

چون بسعد رسد دلیل سعادة بود چون بنحس رسد دلیل رنج بود بهر آن
وقت که قمر در وقت تحویل سال با مریخ بود و مریخ در تحویل هم آنجا
بود که در اصل ولادت بوده باشد خون از مولود روان شود در آن سال
اگر آفتاب بخداوند طالع اصل یا سال خدا با خداوند تحویل پیوندد در وقت
تحویل از تربیع اول کار خداوند طالع بزیان آید و تباه شود اگر در تثلیث
دوم پیوندد کارها روی باستقامت رسد چون طالع تحویل انتها
با برج رسد که در اصل امکان نحس بود سال منحوس بود چون بمکان سعد
رسد قوی حال بود سال مسعود بود احکام گردش ستارگان
دوازده برج زحل در طالع دلیل بود در اندیشها و کارها گردان
و بر آمدن مرادها بگرانی و کارها با آتش افکندن و ترس و بیم
در دل و گمان بد بردن بر هر کسی و از درویشی و ضعیف رائی زحل
در ثانی دلیل بود بر فرو بستن کارها و سود و زیان و شغلها
دشوار بر آمدن و چیزی از آن بدست کسی افتد و باز نیاید بدان
بر اندیشه و هر چند که بجای کسی نیکوئی کند جفا یابد و مال نگاه
باید داشتن تا بسلامت بود زحل در ثالث دلیل بر تحویل
تدبیر و سفر نباید کردن و لیکن دلش اندروای باشد بسبب رفتن
ازاری باشدش با کسهای خویش یا برادر و اندران زمین

وضیاع نقصان افتد و از دهقانان نواخت واجب کند و آخر کارش
نیکو گردد **فی الرابع** دلیل کند بر ویران شدن بناهای قدیم و ضیاع مانند
ضیاع و ترسیدن از درویشی و آزار کردن با هر کسی و گمان مرگ افتادن
در دلش و فراموش کاری و کاری امروز با فردا افکندن و کارها را خوار
داشتن و بزیان خرسند شدن و با پیران جفا کردن و از خانهٔ خویش سیر
شدن و از جای بلند بیم باشد افتادن و پدرش را مرگ افتد **فی الخامس**
دلیل کند بر غم پیش آمدن از قبل فرزند و اگر مادرش باشد ضعیف گردد
و بیم مرگ باشد و از قبل هوای دل رنجور بود و ضایع شود و از پیران نکوهش
بیند و قهرمانی و کارهای وی مستقیم تر شود **فی السادس** دلیل کند که بیماری
رسدش سخت چون مالیخولیا و اندیشهٔ درویشی چون زحل با قمر
نزدیک باشد از درم خریدگان رنج پیش آیدش و از مرگ کنیزکان
برادر بیم بود و اگر فرزند دارد بیم بود که اسب لگد زند وی را و اگر بنده
خرد ترش روی آیدش و بیفرمان بود کاری کند بجای وی یا دارو
تو دهندش و هیچ خیر نیابد نشان ظفر بود و بر دشمنان خویش
فی السابع دلیل کند بر آنکه خصومتها انگیزد میان خداوند طالع و کسهای
خویش و اگر زن کند بد باشدش و بدخوی باشد و اگر انبازی بود کار
و بزرگ منش گردد و اگر سفری کند نیک نیاید و با سلطان بیامیزد و کارش

نیک شود

نیک شود **فی الثامن** دلیل کند بر آنکه خداوند طالع را دل اندوهگین بود
و عیش ناخوش و اندیشه ناک گردد و دلیل کند که میراث یابد و با کسی خصومت
کرده آیدش و اگر سفر کند نیک بر آیدش با یاران خیانت کند کسی بچیزی
از آن وی طمع کند و اگر انبازی کند و یا کسی را مالی دهد مالش هلاک شود
و سفر مخاطره باشدش هلاک شدن مال و از جای افتادن بیم بود
و آخر حال کارش بهتر شود **فی التاسع** دلیل کند که سفر دراز کند
و دیر ماند و سختی بیند و اگر کسی از وی غایب شود از مرگ او خبر شنود
ولیکن باشد که بسعادت و سلامت بود و اگر در این وقت نامهٔ بجایی یا
پیکی یا رسولی فرستد در راه آفت رسد و اندر کار مذهب مسلمانی محالش شنوده
آید از این راه حذر باید کردن او را **فی العاشر** دلیل کند که هم کار
و کسب و معاش بسته گردد و از توانگر پیری جفا پیش آید و او از دهقانان
و همبازی خلاف بیند و دست تنگ شود و از سلطان بترسد و بیم افتادن
بودش **فی الحادی عشر** دلیل کند که میان او و پرستاران ناخوشی افتد
و آزار گیرند و حاجت افتدش بدوستان و اگر عاشق بود از هوای دل
غم خورد و با سلطانیان کار افتدش و اندوهگین شود و برادران با وی
دشمنی کنند ولیکن نتوانند با وی هیچ چیز کردن و از پیران و دهقانان
نواخت یابد **فی الثانی عشر** دلیل کند که حال دشمنان ضعیف بود

استر
واستور نباید خرید که کم شود و هم بیماری باشد چون قولنج یا درد اندام
و ترسنده گردد و اگر بکسی امیدی دارد بر آیدش و هم باشد زنانش را
واگر زن ندارد انبازان را **فصل** مشتری در طالع چون مستولی
باشد بدرجه سهم السعادة دلیل کند بر بزرگ داشتن مردمان و بر آمدن
مرادها بر آسانی و فراخ دستی و نیکخوئی و با مردمان علما پیوستگی افتادن و ما
حاجت روای افتادن و آمیختن با اهل خیر چون غازیان و قاضیان
و پرهیزکار و نصیحت کردن بر صلاح خلق و نزدیک گشتن بر کارهای
طاعت **فی الثانی** دلیل کند بر زیادت مال و مالش فراز آید با سبب
و بکار خیر گراینده شود و منفعت رسدش از رنج نزدیکان دیگر کس مانند
میراثی و از یاران امانت یابد و امانتها در کردن وی کنند و زنهارها
نزدیک وی بنهند و هر کس بدو رغبت کنند و حالش نیکو گردد **فی الثالث**
دلیل کند بر آنکه خوبی و خیر پدید آید از خویشان و برادران و خویشان
و نزدیکان و تدبیر سفر آرد نیک بود اگر افتد و از طلب کردن علم
یا صنعتی بخت نیک آید و از بزرگان خوبی آید و از جهت سود و زیانی
نیکوئی بیند و از اهل علم یا از کسی اهل صلاح نواخت یابد کاری که کنند
پنهانی آشکارا شود و کاری بسته بود بگشاید **فی الرابع** دلیل قوت کند
اندر همه کارها و بکار خیر حریص گردد و از کارهای آن جهانی بسیار اندیشه کند

اندر

اندیشه کند با مردمان اهل علم پرهیز کند و با داوری پیشش نیاید مال طلب
کرده آیدش یا ورزیدن یا میراثی یابد یا گنجی یابد و از جهت ضیاع اگر
دارد بسیار نیکوئی بیند خانه آبادان کند سود و زیان بدست آورد و نماند
بدین وقت بسود و زیان بخیل تر گردد **فی الخامس** دلیل کند بر نیکوئی
حال کدخدائی و زیادت مرتبت و فزونی مال و نعمت و آنچه بدین ماند
و شادی بیند از فرزند یا کسی که تبار وی باشند و بزرگی یابد و مراد دل
خویش برسد پرهیزکار گردد اندر علم بدان روی که او را رضای باشد
کار سود و زیان ساخته شود و یا میراث یابد از پدر یا از قوم خویش
فی السادس دلیل کند بر آنکه بیمار شود لیکن سلیم گردد و بیماری بلغمانی باشد
و علت و بیماری از او بآسانی بگذرد و اگر بنده خرد نیک آیدش یا بنده
آزاد کند پس اگر بنده نبود ستور خرد و نیک بود در نخجیران هم بود و از
علما نو سیدی بیند و اگر جائی بنا کند موافق نیاید تا داند **فی السابع**
دلیل کند که حال وی بد بود و نیک گردد و از سبب همبازی و همبازان
و زنان و بزرگان او را نیکو دارند و نیکوئی گویند بکار طاعت حریص گردد
و همبازان باوی راستی کنند و اندر کاری تدبیر کند باز پشیمان شود در صلح
افتد و باز خصومت کند و تقاضی افتد و از درگاه سلاطین پرهیز
باید کردن بهر شهری که فصل کند سخت سازگار باشد با دشمنان داوری

افتدش فی الثامن دلیل کند برآنکه خدای عزوجل ویرا روزی دهد بی رنج
یا میراث یا زنی بزنی کند توانگر و مبارک شود و بری چنانکه توانگری در خاندان
ایشان بماند و اگر انبازی کند نیک شود و باکسی خصومت نباید کردن
و اگر سفر کند بآن شهر که شود نیک بود و بضاعت فرستادن نیک بود
و بازرگانی نیک بود و مالش بیفزاید فی التاسع دلیل کند براندیشهٔ سفر
کردن و بکار طاعت گراینده گردد و با شرع کند و بعلم شریعت حریص
بود اندرین سال صحبت افتدش با دانشمندان و با اهل صلاح و اگر سفر
کند بدان شهر که روز کارش نیک بود و از گناهی توبه کند و جاه
و نعمت یابد و زنی را طلاق دهد فی العاشر دلیل کند بر بزرگی
یافتن و آب روی و سخن روایی و نیکنامی و آمیختن با مردمان بزرگوار
و علویان و اهل خیر و بسیاری بازارگانی و سود یافتن بدین
سال و خوش عیشی و ایمنی باشدش از سلطان و حریص گردد
بر علم شنیدن و حکمت آموختن و از توانگران نعمت یابد و از سبب
توانگری کار وی نیک شود و امر معروف فرماید و از گناهی توبه کند
فی الحادی عشر خدای عزوجل دری از حکمت بر وی بگشاید و نعمت
بسیار او را اگر آید و نیکبخت گردد و شادی بهار رسدش از مردمان پارسا
و اهل علم و ادب روزیش زیادت گردد و با غازیان و اهل صلاح صحبت کند

و هر حاجتی

و هر حاجتی که بخواهد بمراد او برآید و از غایبی چیزی یابد که شاد گردد
و از خویشان و بدان نیکویی بیند فی الثانی عشر دلیل کند برانکه
اندوهگین باشد و تنگ دل آیدش و کارها بر دلش گران گردد
و بیم بود که خصومت کند با دانشمندان یا با شریفان و مال نگه داشتن
از وی چیزی گم شود یا هلاک گردد و کسی بروی دروغ گوید اگر سفر کند نیک
نیاید و بیم از آن سفر نباید کردن فصل در احکام مریخ در طالع
دلیل کند برانکه حذر کند از سلطانیان و اهل سلاح و تنگدلی و صفرا
گرد آیدش با هر کسی شتاب زدگی اندر کارها و کینه گرفتن با هر کسی و پند
کس ناپذیرفتن و آزار کردن با مردمان خیر و کارهای ناشایست کردن
و ترسیدن از سلطان و قوت خون و با اهل فساد دوستی آمیختن که
دوم دلیل کند بر ضایع کردن مال و از اهل فساد دور باید بودن و شغل
استد و داد ضعیف بود و هر چند مال نگهدارد از مال وی چیزی نقصان شود
داد و ستد
و از اهل سلاح حذر باید کردن تا سلامت بود و از سبب یاران
تاوان باید دادن و زینهاری بدست او ضایع شود و از هیچکس در این وقت
زینهار نباید استدن در سیوم دلیل کند برانکه دل ویرا برانگیزد
و سفر آرزو کند و دلیل کند برانکه کارهای ساخته ویران کند
و آزار افتدش با خویشان و برادران و از خویشان آزرده گردد

واگر سفر کند از راه بیم باشد ولیکن گزنت بدو رسد و کسهای وی را بیماری رسد
از صفرا و دلیل کند که در وقت افتد میان او و انبازان **در چهارم** دلیل کند
بر آشوب خان و مان و آشفتگی که از در خاندان خویش و هم بود که خد
کدای ساخته ویران کند و برانداخته شود از آزار افتادن میان خویشان
و آن کسی که اهل سلاح باشد یا اهل صناعتی که کارش با آتش بود بسیار گزند
بیند و از جراحت بیم بودش بر سینه و ناف و شکم و هم قولنج بودش
از گرمی و خشکی و هرچه بزنهار بنهد پنهان کنند و آفت رسد و هر کاری که
پنهان کند آشکارا شود و بود که کسی وی را غمز کند **در پنجم** دلیل کند که فرزندش
اگر بود پیغمبر مان گردد و مخالف شود و پدر خویش را و بود که بیمار گردد و میان
وی و دوستی جدائی افتد و فرزندش ازو دور شود و بجای کسی وفا کند
جفا بیند و مال پدرش دزدان هلاک کنند و بدین وقت با مردمان جنگ
بسیار افتد و بیم باشد سوختن جایگاهی از آن وی **در ششم** دلیل کند بر
بیماری آبله و سرخشه و آنچه بدین ماند و زیان چهارپای بود یا بنده یا چاکری
از آن وی بگریزد و مفاجا چیزی آیدش و از نخجیر آن بیم بودش و از رسولان و مولازادگان
پرهیز کند و از لشکریان حذر کند و از خوردنیهای گرم و خشک و خون پرهیز
بردارد **در هفتم** دلیل کند بر آنکه میان وی و انبازان و زنان و خصمان و
داوری پدید آید با هیچکس درشتی نباید کرد خداوند این طالع خیانت کنند

گردد

گردد و دروغ گوی و سوگند خواره و اگرش زن بود از خانه بیرون شود
و بسیار بود که تهمت کندش و اگر سفر کند نیک نیاید و از جنگ بپرهیزد
و از سلطان پرهیز کند **در هشتم** دلیل کند که خداوند این طالع را عیب افتد
و عاقبت او ناهموار بود **در نهم** اندر سفر و اگر سفر کند از دزدان بیم
رسدش بیشتر اندر سفر و اندر راهش روزگار بسیار شود و خویشتن
نگاه دارد یا اندر تنش نقصان بیوفتد و بسفر اندر حریص گردد با موختن
علم و تدبیرها با مکر و غدر و از وکیل گونه نیکوئی بیند **در دهم** دلیل کند بر آنکه
کار ساخته ویران کند و خصومت پیش آیدش با ستمکاران و دست
وی ضعیف تر بود و بیم باشدش که جراحت رسد بر تن و بود که بیمار شود
از صفرا و مریخ درین برج چون صاعقه باشد و اگر سفر کند از دزدانش بیم بود
هم بتن و هم بخواسته و با خصم کند و اگر نسیه چیزی فروشد بهایش دیر بدو
خصومت کند
رسد و اگر مادرش زنده بود میان ایشان دشمنی و هم بیماری بودش
در یازدهم دلیل که دوستان بسبب ازو برگردند و هم ازوی گله کنند و
عیبها برو نهند و کاردارش فراموش کنند و کسی بر آنکاری طعنه زنند
و اگر عاشق بود بر کسی ترس بوی رسد دلیل بود که کسی از کسهای معشوق
برو جفا کند و با او جنگ و بیم بود که چیزی ازوی بدزدند **در دوازدهم** بیم بود که
دوستان ازوی گله کنند و بیماریش پدید آید از صفرا و از خون سوخته

واگر ستور خرد از سباع اش بیم بود و دشمنان وی همه هلاک شوند و بی خویش مشغول
شوند و بجراحت یا بدرد سلطان افتد و گسها و برا مادر و پدر زیان
افتد و از حجامت نالان گردد فصل فی احکام الشمس در طالع
چون آفتاب اندر طالع بود برزنده شدن کارها و برگشتن کارها
و سیاست کردن و تنگدلی نمودن بر هر کس و برتری جستن و آزرم داشتن
هر کس را و برتری یافتن و برآمدن حوائج و مرادها و مرادها و پیوستن با
سلطانان و آمیختن با بزرگان و مهتران و راز خویش پنهان باید داشتن
از دوستان و هیچ سفر نباید کردن دلیل دوم دلیل کند بر نیکوئی
و قوت از مهتران و سلطانیان و از خداوندان سیاست منفعت یابد
و هم برایشان هزینه کند و از جهت مال دل مشغول گردد و از بهر سود
و زیان که فراز آرد مالش بیرون نباخوست از چیزی هزینه کند که بی فایده
بود و گنش از رشوت دهد که فایده نکند و طمع کند که بر نیاید و کسی بروی تهمتی کند
و از یاران غم خورد در سیم دلیل کند بر آنکه پیوستگی افتد با سلطانیان
و اهل سلاح و حاجت طلب کند از ایشان رسوا شود و گستاخی کند و نیز دیگر
با مهتران و دلش بسبب ایشان قوی گردد دلیل کند بر سفر یا بر نیکوئی حال و بازگشتن
نیک بود و هر کاری که کند نیک آید از خویشان نیکوئی بیند در رابع
دلیل کند بر خصومت افتادن با سلطانیان و بزرگان و خشم گرفتن گسها کسان

بر غانذش و از سلطانیان گزند رسدش و کاری کوشیدن آشکارا شود و از
آتش اندک مایه نهیب رسدش و گرانی اندام و فساد در مال افتد مادران
و پدران و بیماری از خشکی و از سلطانیان رنج دیدن و تهمت کنندش
بحق و مخالفت کند با خویشان در پنجم دلیل کند بر آنکه از سلطانیان ایمن بودش
و اگر حاجتی بر سلطانیان دارد روا کند و اگر فرزندی بود گردنکش بود و اگر
بهوای دل کاری کند نیک نیایدش و جای رنج بود ضایع شود و از سلطانیان
کسی بروی خشم گیرد و قهرمانی کند و نیکوئی یابد بعاقبت در ششم دلیل
کند بر گردنکشی و بزرگ منشی و از لشکریان اندوه رسد ولیکن سلیم باشد
و ستور و بنده از سلطانیان نگاه باید داشتن و از کم شدن و از مولا
زادگان حذر کند و از گزند نخجیران حذر کند در هفتم دلیل کند که زنی
وی بزرگ همت بود و گردنکشی کند و اگر همراه او نرود از خانه گسسته
گردد و با انبازش گفت و گوی باشد چنان خواهد که او همراه او رود و از
سلطانیان یاوری یابد و اگر سفر کند سازوار باشد و بزرگش دارند
و از مهتران بیفزاید و حاجتش برآید و از خصومت پرهیز کند که خصم
قوی تر گردد در این وقت در هشتم دلیل کند بر آنکه تنگدل شود و بدگمان گردد و متحیر
بود و بیم بودش از سلطانیان برین وقت و بیم بود که بر چشمش عیب بود
اگر سفر کند واجب که درد چشم افتد و یا او را از آفتاب بهره نداد

هیم نبود هم ناپینائی بود واز سلطان چیزی رود و یرا یا تهمتی کنندش واگر
باکسی خصومتی کند خصم قوی‌تر گردد بسبب وقت با سلطانیان نباید آمیخت
در نهم دلیل برین وقت سفر اندر قوتی باید واز مردمان که دعوی پارسائی
کنند و دانشمندی کنند واز علویان پرهیز باید کردن درین وقت هر کجا که
قصد سفر کند نیکوئی کند واگر کسی ازو غایب بود نامهٔ یابد یا خبر شنود نیکو
در سفر علمهای باریک آموخته آیدش **در دهم** دلیل کند بر نیکوئی حال او
با سلطانیان با وّل برج قوی بود و عملش قوی گردد واگر عمل طلب کند بیابد
و نیکوئی از حال خرید و فروخت بازرگانی کند و بدرم چیزی خریده آیدش
و فروخته شود و چیزی بعیوب خریده آیدش یا در زدیده کس بسلطان افتد
وز بیماری بیم بودش از غلبهٔ خون و دلتنگی باشدش و غره شدن
بکاری و کاری کند محال که آشکارا شود **یازدهم** دلیل کند که نیکوئی رسیدش
از سلطان و دوستان آید و حاجت افتد و دشمنان اورا بد بود و نهیب
رسدشان از سلطانیان و ویرا با کسی خصومتی پدید آید از جهة وام
یا از جهة زنان و همبازان و کاری کند پنهان آشکارا شود و بر کسی عاشق
شود نیک نیاید **دوازدهم** دلیل کند که خداوند طالع را تری و بیم رسد
و بیم زندان بود و لیکن سلیم بود و با کسی عداوت کند و قوت نیابد و فساد
خون و بیم بود از آبه و گرد دنبل و اگر خدمت سلطان کند بر خویشتن ستم

کند

کند و اگر نبت خود بگریزد یا دزدیده گیرند و از سلطان حذر باید کردن و سلطانیان
و از لگد اسب بیم بود و از جائی افتادن بامر الله الباقی عزّ و جلّ **فصل**
در بودن زهره در طالع دلیل کند بر گشاده کارها که مرده بود و شادی پیرون
آمدن از غم و دولت و رتبهٔ نیکو بیند و اندیشهٔ محال از دل او بیرون شود
و کار روی بدو در نیکوئی رسید و با کسی صحبت کند و خوش منش گردد و علت
بلغم برو غالب گردد و مهمانی که آید یا با کنیزکان صحبت کند و سفر کرده
آیدش نیک بود **در ثانی** دلیل کند که درین وقت کار گشاده گردد
و زیادت مال باشدش و هر کاری که کند به نیکوئی باز گردد و هر تدبیری که کند
موافق باشد و روز بروز مالش زیادت شود با مهتران صحبت افتدش
و از جائی بجای دور رود نیک آیدش و زنان بدو رغبت کنند و وفا
یابد **در ثالث** دلیل کند دراز قبل خویشان و دوستان و برادران و از مردم
خرد نیکوئی بیند میان او و دوستان نیکوئی پیش آید و هزینه کند برایشان
و اگر تدبیر سفر کند صواب آید و سلامت و هرچه بدان طمع کند
بیابد و عاقبت کار روی همه نیکی بود **در رابع** دلیل کند برانکه از زنان
خلاف بیند و خیانت بیند بروی و از بهر ایشان غم خورد و اندر کارها
که باشد اندرین وقت شادی بنمایندش و اندر کارها فرو مانده باشد
و بیم باشدش از گزند آب بیم بودش از ویرانی خانه یا در کاری طاعت

ستی کرده آیدش **در خامس** دلیل کند برانکه از فرزندان شادی بیند
و هر شغلی که پیش کیرد نیک آیدش و اکر بهوای دل مشغول باشد برادران
و زنان بدو رغبت کنند بکارهای خیر کرایند کردد و با مردمان بسیار
صحبت کرده آیدش از هر کونه و شادل کردد و جامهٔ نیکو پوشیده آیدش
و کارها بمراد او کردد **در سادس** دلیل بود بر خوشی طبع و تندرستی و چیز
بر کرفتن و دارو خوردن و ستور خریدن و فروختن صواب بود و کر بنده کند
خرد بکریزد و شادی دوست دارد حرام را دشمن دارد **در سابع** دلیل کند
بر شادی از سبب زنان و کارش نیکو کردد و برای زنان کار کند
و از یشان منفعت یابد و بسبب زن کارش نیکو کردد و زنان وی
کشاده خوی باشند و خوش طبع و اکر خصم دارد از و خشنود و انباز بسیار دارد
باشد و هر سفری که شود نیکوئی یابد و اکر غایبی دارد باز آید و از و شادی
بیند **در ثامن** دلیل بود برانکه مصیبتی رسدش بدین روز کار یا از جهة زنان
یا از جهة انبازان و پرهیز باید کردن از شراب خوردن و بنزدیک
اهل شر نشستن و از پس هوای دل خرامیدن زیراکه تا زهره اینجا
باشد مخاطره بود و خصومت کردن نیک نیاید و اکر سفر کند بسبب
عشق تالش بشود **در تاسع** دلیل کند برانکه بر کار شریعت حریص کردد
و با موختن و خداوندش آهسته کردد و کر سفر کند سبب عشق تالش بشود

و علم طلب کند و زنی کند و اندر سفر نیکو خوی کردد و پارسا و با فرهنک
شود و اکر غایبی دارد باز بیند یا نامه و خبر یابد و خوابهای نیکو بیند
در عاشر دلیل کند که مالش زیادت شود و پرهیز کند که زهره این خانه
غوغا بود و خانهٔ زنان کرچه سعدات آخر منازعت زنان افتد
و زنان بروی کردن کشی کنند و ناز کنند و کر سفر کند صواب نباشد
در حادی عشر دلیل کند که شادی پیش آیدش از جهت زنان و بسبب
هوای دل میان او و دوستان دوستی پدید آید و آمیختن با مردمان پاکیزه
و مهمان کردن دوستان خویش را و حاجت روائی یابد از مهتران و نیرو
یابد از کسهائی که پیوسته با او باشد و پدرش را مصیبتی رسد و سفر کند
و سلامت باشد **در دوازدهم** دلیل بود برانکه زنان بروی دشمنی کنند
و حرمت ندارندش و خیانت کنند و از بیماری بلغمانی بیم بودش و بر اندازه
آنکه مال دارد سود کند و چند کس از دشمنان او و اکر کسی از آن وی در زندان
بود خلاص یابد والله اعلم بالصواب **فصل** در احکام عطارد در طالع
شادی بیند از جهت مال و صناعات و رسیدن قوت از معاملات و دبیران
و کسهای سلطانی و خداوند پیشها آموختن کارها و دوست کشتن اندر
دل مردمان و تدبیر و رای فراز آوردن و پند پذیرفتن و پیش آمدن خوبیها
و بردباری کردن و بمراد رسیدن و کر سفر کند نیک بود **در دوم** دلیل کند

که از جهت کودکان زیانی رسد و هزینه کند بر یاران خویش و ز کسهای
سلطانی نیکوئی رسدش و یاوری کنند خاصه دبیرپشکان و گوش دارنده
حکمت باشند در سخن مردمان اهل فضل نیکوئی رسدش و علم آموختن دوست
دارد در سیوم دلیل کند که خداوند طالع بیامیزد با دبیران و صناعان
و اندر بستگان سلطان و شغلها بر آید بزودی و بر کودکان مهربانی
کند و با جوانان بهم طبع گردد و جوانان او را حرمت دارند
و فرمان بردار باشند و دلش بعلم مایل گردد و علم نجوم و طب آموزد
و بازرگانی کند سودمند آید باز پشیمان شود و صحبت افتدش با دبیران
چهارم دلیل کند بر باد و تاریکی و قولنج بود یا درد معده و ز کسهایی که
پیوسته سلطان باشند خلاف پدید آید و از زن درویش جفا بیند و
هم زنان بود بخاصه و از رفتن و ز کسی مکروهی و حال پدر و کسهاش ضعیف
باشد در پنجم دلیل کند که بیماری پدید آید چون خون سوخته و سودا
و مالیخولیا و اندیشهٔ درویشی و گمان پذیرد از درم خریدگان و مولازادگانی
غم نخورد و نومیدی پیش آیدش و ز مرگ برادران هم بودش و اگر بنده
خرد نیک بود و از دارو خوردن پرهیز کند در ششم دلیل کند که بنده
نیک آیدش و زیرک بود و اگر او را چیزی آموزد و اگر دستور خرد صواب بود
در هفتم دلیل کند که با زنان در آمیزد و نیکوئی کند با وی و انبازی نیک بود

وراستی کند انبازان جائی که رود نیکو باشد و نواخت یابد و کسی که از و
غایب شود باز یابد و کسی از بندگان و دبیران او را طلب کنند
باز جفا بیند و اگر خصومت کند دست او را باشد در هشتم دلیل کند
از جهت کودکان نارسیده غم خورد و از وکیلان حذر باید کردن
و زنان نگاه دارد و از خصومت حذر کند و سفر نیک نبود در نهم دلیل
کند بر حکمت شنودن و علم کیمیا آموختن و از شهری بشهری رود
با سلطانیان بیامیزد و از دبیران و صناعان پرهیز کند در دهم
دلیل کند که از بازرگانی چیزهای نیکو رسدش و از همه کارهای فاخر
نیکوئی بیند و از دست کس طعام نخورد در یازدهم دلیل کند که صحبت افتدش
با دبیران و بازرگانان و جادوئی کنند بروی و اندر کاری بی راه گردد
باز براه باز آید در دوازدهم سخن سلطانیان نباید گفتن و از
پنهانی آشکارا نباید کردن که بیم باشد که زندان افتد از غلامان
پرهیز کند و از پیران و صناعان بر حذر بود فصل در احکام
قمر در طالع دلیل کند بر سفر و تحویل و خبر یافتن و کارهای پوشیده
و پیغام و نامه فرستادن و خون و بلغم زیادت شود در دوم مالش زیاد
شود و اگر ماه زاید بود از یاران نیکوئی بیند و موافقت و مرادها بر آید
و عاقبت مردم او را بزرگ دارند در جاه و مال بیفزاید و در سفر و عمارات

مساجد کند پسندیده و بر بعض مال زنان امین شود هر کاری که کند
پایدار نبود و کسی از وی گله شود **در پنجم** شادی بیند از فرزندان و اگر فرزند
ندارد اکسهای دیگر و نامهٔ یا غایبی بیاید و جای عاشق شود و حاجت افتد
بزند و از وی نیکوئی بیند و محتشمان او را نیکو دارند و حاجتها بر آید **در ششم**
لختی بیماری آورد چون سرفه و زکام و اگر بنده خرد بگریزد و اگر ستور خرد
نیک بود **در هفتم** چون بدخوی بود و جنگ کند و بیم بود از خانه
بخشم برفتن از جنگ زنان حذر کند و شهری دیگر سفر کند لیکن
درنگ نتواند کرد و پشیمان شود **در هشتم** خداوند طالع سبکسار بود
و چیزها بر وی پوشیده گردد و متهم کند شود از دزدان بیم بود لیکن
زیانش نبود **در نهم** خداوند طالع هر ساعت تدبیری دیگرگون
کند و میان بیگانگان سخن گفتن آیدش و اگر سفر کند قرار نگیرد و هر اوش
دشوار بر آید و از سلطان حذر کند تا ایمن شود **در دهم** کارها
و شغلهای نو پدید آید و صحبت کرده آیدش با بزرگان و دبیران
و جاسوسان و کارهای پوشیده آشکارا شود و از غایب و گم شده
آگاهی یابد و از کودکان نارسیده اندوهی پیش آیدش و از سلطانیان
اندوهی پیش آید و مکروهی و هیچ کار نهانی نباید کرد که آشکارا شود
در یازدهم با دوستان عتاب کرده آیدش و از بزرگان نیکوئی پیش آیدش

از مادر

از مادر غم خورد و مهمانی برد و از جاسوس و پیک و خبرها حذر کند
در دوازدهم از سفر حذر کند و توسط نکند با رسولان و پیکان و کودکان
فصل هر وقت که انتها با تحویل برجی بود که در آن برج
در اصل ولادت سعدی بوده باشد دلیل سعادت در آن سال و هر نحسی
که بود در آن دلیل نحوست بود در آن تسییر انتها از درجهٔ برج انتها
بر آید هر ماهی را دو درجه و بیست و هشت دقیقه و اگر خواهد که روز
بروز حکم کند چنین تواند کردن که تسییر را با جرام و شعاعات کواکب
تحویلی و اصلی در افزاید و امتزاج قمر را با نیران شرکت دهد و تدبیرها
دیگر که درین باب بجای آرند اعتباری زیادت ندارد بدین معنی قناعت
کرده شد و تسییرات دیگر را ابتدا از درجهٔ طالع تحویل سال و از
موضع انتها که آنرا انتهاء شهور خوانند اما در آن زیادت فایده
نباشد **فصل در دلالت کواکب که در اصل و انتها و تحویل**
مثلا چنانکه کسی را زحل در طالع بوده باشد و در طالع در اصل ولادت در تحویل
سالی از سالها در دوم اصل و چهارم انتها و پنجم تحویل افتد **طالع**
اصل اگر کوکبی در طالع اصل بوده باشد در طالع تحویل و برج انتها
و طالع اصل افتد دلیل طراوت کارها و قوت تن و صحت مزاج بود
در دوم بر طلب مال حریص بود **در سیوم** دلیل و انتقال بود

ولادت در برج بوده باشد و در تحویل در خانه دیگر افتد از اصل ۴

وعنایت در کار دین درچهارم آسایش دوست دارد و در میان
اهل خویش بود و تدبیرها سازد در بنا و ضیاع درپنجم شادی و قوت
دل یابد از فرزند درششم بیماری رسد و از بندکان رنجور شود درهفتم
زنی کند که از جهت مشارکت و معاملت رنج کشد درهشتم میراثی یابد
و اکر دلایل دیکر بود بر قطع قطع افتد و از بزرکی او رنج رسد درنهم
سفر کند و در کار دین اندیشه برد دردهم عمل سلطان کند دریازدهم
دوستان را از وی خیر و منافع رسد دردوازدهم با دشمنان مخالطت کند
دربیت المال اصل اکر کوکبی در بیت المال بوده در جای دیکر از طالع اصل
یا تحویل یا برج انتها افتد مال یابد از انجا که بدو رسد نرسد دردوم
مال یابد از انجا که امید داشته بود درسیوم مال یابد از سفر و خویشان
درچهارم مال یابد از ضیاع و عقار و پدران و کارها دیرینه
درپنجم مال یابد از هدایا و خرید و فروخت و بفرزند شاد شود و هدیه
یابد درششم مال یابد از جهة بندکان و ستور بیمار شود درهفتم زنش بیمار
شود و مال یابد از معاملت و شرکت درهشتم میراث یابد و از ازواج
مال یابد درنهم مال یابد در سفر از جهة غربا دردهم مال یابد از جهة
سلطان و عمل دریازدهم دوستان او را مال و نعمت حاصل آید و بدان
شاد شود دردوازدهم دشمنان او مال یابند و او را اسب و استر

حاصل

حاصل آید و ازین جهة مال یابد خانهٔ سیوم اصل اکر کوکبی در سیوم اصل بوده باشد
در خانهٔ دیکر از خانهای اصل و تحویل و انتها افتد در طالع خویشانی
که از وی غایب بوده باشند باوی رسند دوم از میان او و خویشان
بسبب مال خصومتی رود درسیم در خویشان زیادتی پدید آید و سفر
نزدیک کند و دوستان زیاده شوند در سفر درچهارم خویشان او را
چیزی رسد از پدران یا از کارهای دیرینه درپنجم خویشان او را فرزندان
زیادت شوند و هدایا بخویشان او رسد درششم خویشان او بیمار شوند
درهفتم خویشان او زن کنند درین سال درهشتم از جهة خویشان رنجور
شود و ایشانرا میراث رسد درنهم با خویشان سفر کند و از ایشان
نیکی رسد و مولود خیر و حسنه برزد دردهم خویشان او عمل سلطانی
کنند تا بسلطانیان متصل شوند دریازدهم سعادت و الفت بود میان
میان دوستان دردوازدهم دلیل عداوت بود با خویشان و حسد ایشان
خانهٔ چهارم اصل اکر کوکبی در اصل انجا بوده باشد و در خانهٔ دیکر افتد یا درین
خانه از اصل و انتها و تحویل در طالع زیادتی در ضیاع پدید آید دردوم
مال یابد از ضیاع و عقار درسیوم خویشان او از ضیاع مال یابند
و از کارهای دیرینه درچهارم بضیاع و عقار و مستغلات
برخورداری یابد درهفتم بسبب پدران اندوهکین شود یا پدرش بمیرد

در دهم سلطان [illegible] کند
ضیاع و عقار [illegible] شوند [illegible]
از دیار ضیاع و عقار [illegible]
و ضیاع و عقار [illegible]

در هشتم پدرش یا کسی که اورا بجای پدر بود سفر کند وضیاعی یابد در نهم
پدرش عملی کند یا اورا دهقانی وضیاع و عمل فرمایند در یازدهم دلیل سعادت
پدر و دوستان بود در دوازدهم هم مال یابد از دشمنان و دلیل بود
که پدر یا کسی که بجای پدر بود دشمنی کند خانهٔ پنجم اصل زیادت شود و اخبار
خوش شنود و هدایا بوی رسد در دوم مال یابد از فرزند و هدایا
وصلات و رسل در سیوم خویشان اورا فرزند زیادت شوند
و شاد دل شود در ششم فرزند بیمار شود در هفتم فرزند زن کند
در هشتم از فرزند رنجور شود و بود که فرزندی ازان بمیرد در نهم در سفر
چشم او بفرزند روشن شود در یازدهم چشم او بفرزند شاد شود
در دوازدهم با فرزند خصومت کند خانهٔ ششم اصل اگر کوکبی درو بوده باشد
در طالع اصل بود بیماری و رنج بیند از دشمنان دوم از جهة ستوران
و زندانیان مال یابد سیوم خویشان او بیمار شوند چهارم پدرش
بیمار شود و بندگانش بمیرند پنجم فرزندش بیمار شود هفتم
زنش یا شریکش بیمار شود هشتم دلیل بیماری و خون بود نهم در سفر
بیمار شود و بعضی از بزرگان را خدمت کند در دهم خدمت سلطانی کند
در یازدهم دوستان بروی حسد برند و خصومت افتد بدین سبب
در دوازدهم دشمنان بیمار شوند و دشمنی آشکارا کنند خانهٔ هفتم اصل چون کوکبی که

در اصل

در اصل بروی بوده باشد در طالع اصل افتد یا تحویل یا برج انتها
زنی کند یا خصومت یا خصومت کند با کسی در دوم مال یابد از جهة
زنان و شرکا در سیم خویشان او تزویج در چهارم پدر او زن کند
یا او با کسی خصومت کند در پنجم فرزندان او زن کنند یا او زنی را
بزاد از و کمتر نخواهد در ششم زن اورا بیماری رسد در هفتم حال زن
او نیکو شود در هشتم دلیل مرگ ازواج و خصمان بود در نهم زن او
سفر کند در دهم زنی بزرگوار کند از اهل بیت شریف در یازدهم زن اورا
فرزند زیادت شود یا شریک اورا در دوازدهم هم خصومت بود میان
او و دوستان او خانهٔ هشتم اصل چون کوکب وقت ولادت آنجا بوده باشد
در تحویل در خانها دیگر بود از اصل و انتها و تحویل در طالع میراثی یابد
یا بمیرد در دوم از مواریث مالی بوی رسد در سیوم بیمار شود و یا خویشی
ازان وی بمیرد در چهارم یا پدرش بمیرد یا از مال دیرینه حظی یابد
در پنجم میراثی یابد از فرزند و فرزندش بمیرد در ششم اورا بیماری
صعب رسد و بنده او بمیرد در هفتم زنش بمیرد و پیوسته هراسان
باشد در هشتم دلیل استماد و اندیشه و خوف بود و پشیمانی در نهم در سفر
رنج کشد و میراث و مالی یابد و در سفر از غربا و مسافران در دهم
از سلاطین رنج و غم بیند در یازدهم دلیل مرگ دوستان بود در دوازدهم

دلیل مرگ دشمنان بود و خوف ایشان خانهٔ نهم اصل در طالع دلیل سفر بود
یا باز آمدن از سفر در دوم مالها یابد از سفر در سیوم خویشان او سفر
کنند با خصومت در چهارم پدرش سفر کند و او را دین و اخلاص و عبادت
حق جل ذکره زیادت شود در پنجم فرزندش سفر کند در ششم در سفر
بیمار شود در هفتم زنی او یا شریک او یا خصم او سفر کند در هشتم در سفر
بمیرد و او را خوفی بود از سلطان در نهم سفر کند یا عملی بجه و جه مشغول
شود در دهم عملی کند در سفر در یازدهم دوستان او سفر کنند در دوازدهم
دشمنان او سفر کنند والله اعلم خانهٔ دهم اصل چون کوکبی در اصل اینجا بوده
باشد در تحویل در خانهٔ دیگر افتد از اصل و انتها و تحویل طالع عملی کند
از جهة سلطان در دوم مالها یابد از جهة سلطان و عمل در سیوم خویشان
او عمل سلطانی کنند در ششم خوفی بود از جهة سلطان و یا بیماری را
معالجت کند در هفتم مال زنش و از آن شریکش نیکوئی بود در هشتم هراس
و بلا بیند از جهة سلطان در نهم عملی کند در سفر در دهم عمل کند
از جهة سلطان در یازدهم دوستان اعمال سلطانی کنند در دوازدهم
دلیل قوت حال دشمنان بود و منفعت یافتن از ستور و زینت ه
خانهٔ یازدهم اصل چون کوکبی که اصل اینجا بوده باشد در اصل تحویل و انتها
در طالع افتد دوستان درین سال زیادت شوند در دوم مال یابد

در چهارم پدر مولود [illegible] سلطان [illegible]
با مولود نیکو [illegible] سلطان
در پنجم [illegible]
[illegible]

از دوستان

از دوستان و از آنجا که بدو رسد در سیم دوستان زیادت شوند
در چهارم پدر او با دوستان مخالطت کند در پنجم روشن چشم شود
از دوستان و فرزندان شادی و عطا یابد در ششم بیمار شود اما
سهل باشد زود زایل شود در هفتم سعادت یابد و شادی از زن
و فرزند در هشتم شاد شود بمال و میراث در نهم سفر و کار دین
شاد شود در دهم خیر و شادی یابد از سلاطین در یازدهم منافع یابد
از دوستان و امیدها وفا شود در دوازدهم دوستان او دشمن شوند
و با زیشان مخالطت کند خانهٔ دوازدهم اصل در طالع دلیل بیماری
و زندان و بیفتادن از مرتبت بود در دوم مال یابد از دشمنان
و یا از ستوران زینت در سیم خویشان بیمار شوند و در حبس
افتند در چهارم پدرش را با دشمنان خصومت بود در پنجم از فرزندان
رنج و بلا بیند در ششم بیمار شود و در حبس افتد و بندگان و خدمتکاران
او بیمار شوند در هفتم زنش بیمار شود در هشتم رنج و بلا کشد و
محبوسان و پایندانی در نهم او را از سفر باز دارند و اگر سعدی ناظر
بود بسلامت آید در دهم از مرتبت خویش بیفتد در یازدهم
دشمنان او با دوستان مخالطت کنند در دوازدهم اعدای او قوی حال
شوند والله اعلم فصل در اتصالات اولا و انصراف ایشان

از دلایل اصل و تحویل و انتها چون خداوندان خانها، اصل و تحویل
و انتها بصاحب بیت المال اصل یا تحویل یا انتها پیوندد جد و جهد بسیار
کند در کسب مال و از آن سبب عنا و رنج کشد در سیوم برادر خویش
سفر کند و خویشان حاجتمند باشند بصاحب در چهارم خویش و رحت
جوید و اگر صاحب رابع نحس بود بیم هلاک بود و اگر سعد بود ضیاع خرد
بصاحب خامس زن او آبستن شود و از غله و مستغل منفعت یابد
و هرچه بدو رسد از مستغل بصاحب سادس بیمار شود درین سال
بصاحب سابع مولود درین سال تزویج سازد و بران حریص بود
بصاحب ثامن اندیشها بسیار کند و خوف بصاحب ثامن
اگر منحوس بود بیم تلف بود بصاحب تاسع سفر کند و در سفر حریص
بود و در کار دین خوض کند بصاحب عاشر رغبت کند در صحبت
سلطان و فوائد یابد از ایشان بصاحب حادی عشر خیرات یابد و طلب
و جهد و رغبت کند و مصاحبت و مصادقت با شراف بصاحب
ثانی عشر کاری کند که از آن کار در بلا و رنج افتد **انصراف** چون از صاحب

احکام انصراف صاحب طالع

ثانی منصرف بود فایدهٔ مال اندک بود و طلب علم کمتر بود و خرج بیشتر
انصراف از صاحب ثالث سفری دراز کند و مقصود او فوت شود از
صاحب رابع از ضیاع زیادهٔ منفعتی نبود از صاحب خامس از هدایا و فرزندان

بروز

بروزی بود از صاحب سادس بیماری رسد صاحب سابع میان او و زنان
و شرکا مفاخرت بمفارقت افتد از صاحب ثامن خوف و هراس آرد
در تاسع از سفر رنج بیند و در کار دین تقصیر کند از صاحب عاشر
جاه و حرمت نقصان پذیرد از صاحب ثانی عشر از دشمنان رنج بیند
اتصال ارباب ثبوت با ارباب ادلات اتصال ثانی مال یابد با
بصاحب ثالث از سفر شاد شود و خویشان زیادت شوند بصاحب رابع
مال در عمارت و بنا و ضیاع صرف کند بصاحب خامس فرزند و مستغلات
زیادت شوند بصاحب ششم بیماری سخت افتد خاصه که مستولی بطن التسیر با
راجع در هفتم زنان بسیار عرض کنند برای تزویج و بران حریص باشد
بصاحب ثامن بلا و رنج بیند اگر فاسد بود دلیل مرگ بود بصاحب
تاسع سفری یابد و خویشان وی را لازم آید و خوابها نیکو بیند درین سال
بصاحب عاشر سلاطین را کار رها بدست وی بر آید با بزرگان بصاحب
حادی عشر از دوستان خیر یابد بصاحب ثانی عشر از دوستان خیر یابد
بصاحب ثانی عشر از دوستان خیر یابد بصاحب ثانی عشر از آنجا که بدو
رسد و او را رنج و بلا رسد **فصل** رسیدن کواکب مثال چنین
یا در طالع زحل در جدی باشد بهفت درجه و زهره در حوت بهفت
درجه در تحویلی زهره بهفت درجه جدی باشد زحل بهفت درجه حوت و نیز

احکام عجیب باشد **زحل** بموضع خویش رسد مولود از منزل بمنزل انتقال کند
اگر بمکان مشتری رسد و زحل را در مکان حظی بود دلیل صلاح کارها بود
و یا نفع از دهقانی و ضیاع اگر بمکان مریخ رسد سفر کند و در آن خطر
و از خویشان و سفر رنج بیند اگر سعدی ناظر بود سهلتر بود چون بمکان آفتاب
رسد و آفتاب شهادتی دارد از جهت سلطانیان رنج بود و از جهت
زنان و امراض که از حرارت بود و اگر شهادت نبود دلیل منازعت و خصومت
بود و بعضی از زنان و پیوستگان او بمیرند و دلیل مرگ پدر بود اگر زنده بود یا
پیری از اهل بیت وی اگر بمکان زهره رسد مولود سفر کند اگر اهل فرزند
بود او را فرزند بود و روا بود که عاشق شود و در آن بلا بماند و چون بمکان
عطارد رسد سفر کند و آنچه گوید او را از آن یادداشت دارد و اگر بمکان قمر رسد از
جهت زنان عیب باوی گردد و بعضی **مشتری** چون بمکان زحل رسد نیکونیت
بود و خیرات بسیار کند و بدبت وی برآید بمکان مریخ رسد بر عدو ظفر
یابد و سفر کند و از ارباب سلاح بهره یابد اگر بمکان آفتاب رسد و مشتری
در طالع حظی دارد سفر کند و بیمار شود از حرارت و از سلطانیان خوبی او را
نماید چون بمکان زهره رسد بیمار شود و منزلت و دوستان زیادت شوند
بمکان عطارد رسد دلیل زیادتی علم و مرتبت بود بمکان قمر رسد تندرست
باشد و مال و فرزند زیادت شوند و بچیزهای خوش شاد شود **مریخ**

چون بمکان زحل رسد مولود را دوستان خویشان شوند و سفر نزدیک کند
و بر دشمنان ظفر یابد بمکان مشتری رسد دلیل سفر بود و از جهت ستوران رنجور
شود و اگر اهل بود فرزندی زیادت شود دوروتیوس چنین گفته است اگر
در آن وقت که مریخ بمکان سعدین رسد هیچ خیر نبود اگر مریخ بمکان خویش رسد
در او تا دو چیزی یابد از اصحاب حروب اگر در زایل بود و بطالع ناظر دلیل
سفر و زیادتی اهل بود چون بمکان آفتاب رسد و مریخ در طالع یا در سادس
حظی دارد آن سال آبله و ریش بود و از جهت پدر رنج رسد و از آتش احتراز
باید کرد اگر در عقرب بود بیم قتل بود و در تحویل شب آسان تر بود و چون بمکان
زهره رسد مولود در نکاح افتد و از ناگوار و یا از کثرت جماع او را رنج
رسد اگر بمکان عطارد رسد او از خویشان و بندگان و زیر دستان رنجور
شود اگر بمکان قمر رسد مولود را فرزندی بود اگر در موضع نیک بود خیر بود اگر
سفر کند و ولایت او تباه شود آنچه دارد و بر دشمنان ظفر یابد **آفتاب**
اگر در تحویل سال بر موضع اصل باشد در اوایل ماهها بود بمواضع کواکب رسد
زهره بمکان زحل رسد مولود در نکاح حریص بود اگر زهره منحوس بود
زشت نام از این معنی حاصل آید اگر تحت الارض باشد این کار پوشیده
بود چون بمکان مشتری رسد دلیل سفری بود که اندر زیارت دوستانی
کند اگر بمکان مریخ رسد دلیل کثرت تزویج بود اگر بمکان آفتاب رسد

از سلطانیان رنج بیند و سفر کند اگر در اوتاد بود بیماری بود از حرارت
اگر بمکان عطارد رسد مولود در اندر سخن گفتن قوئی تمام بود و اگر بمکان
قمر رسد و قمر مسعود بود خویشان زیادت شوند عطارد چون بمکان
زحل رسد سفر کند و رنج بیند و اگر منحوس بود از فرزند رنجور بود و اگر
بمکان مشتری رسد کارها تباه شده بصلاح باز آید اگر بمکان مریخ رسد
کار مولود بد فایق بود و اگر بمکان آفتاب رسد دران برج که آفتاب
بود ازان رنج بیند مثلا اگر در نهم بود از سفر اگر بمکان زهره بود درود
و سرود و لهو و شعر و طرب مشغول شود اگر بمکان خویش رسد از نفس آن
برج دلیل کند اگر بمکان قمر رسد مولود سفر کند و خصومت قمر بمکان
زحل رسد اگر منحوس بود در خصومت افتد اگر بمکان مشتری رسد سفر
کند و اگر مسعود بود دران سفر خیر یابد اگر بمکان مریخ رسد دلیل خصومت
و بیماری بود و از حرارت که با جتماع از جهت مادر رنج روی نماید اگر بمکان
زهره رسد دلیل سفر و شادی و زیادتی دوستان بود اگر بمیان عطارد
رسد سفری کند و سعادت یابد و منازعت با دشمنان خویش رسد
دلالت اصل قوی تر بود **فصل** چون طالع سال و اصل برج انتها
یک برج بود آن سال کارها مشکل بود زیرا که این برج منحوس بود یا
منحوس شود نحوست سه تو باشد و اگر سال خداه و قاسم و صاحب طالع

صاحب

وصاحب تحویل و فردار و قابل تدبیر قمر و خداوند خانهٔ قمر و صاحب دور
و نیک ستاره باشد هم مشکل بود که هر گاه که این کوکب منحوس شود
خطرها بود **فصل** مستولی بر اصل انتها بود در تحویل بگیر و آن کوکب
شهادت بیشتر دارد و اعتبار بدان کن و در آن باب حکم میکن و از
احتراقات و اتصالات او منحوس غافل مباش و از مواضع اما
از یراکه مستولی بر اصل و دلایل تحویل عطارد و احتراق او در برج هبوط
یا وبال بود و یا تربیع و مقابلهٔ نحسی یا کوکبی نحس که در اصل ولادت
بوده باشد اثرهای عجیب باشد اگر مثلا عطارد تسدیس زحل بود
بر درجهٔ که بدان درجه در اصل سعدی بوده باشد یا تسدیس و تثلیث سعدی
از اصل ولادت باشد اثر این در سعادت بیشتر باشد مثال دیگر
که در طالع اصل زهره در حوت بوده است بیست درجه مشتری بدین درجه
رسد و آفتاب در سرطان تثلیث مشتری و آفتاب نه برین شکل و قانون
نیک نگاه باید داشتن **فصل دهم اندر احکام سالهای عالم بر سبیل
اجمال و احکام قرانات و اختیارات طالع کلی و جزوی و مسائل
بدین موجب که یاد کرده آید و بالله التوفیق** و آن وقت رسیدن آفتاب
باشد با اول نقطهٔ حمل بنهد و کواکب مقوم کند و طالع اجتماع یا استقبال
مقدم بر سال همچنان مقرر و معین گردانند و احکام بر سال که کنند بواسطهٔ

این دوزایچهٔ طالع کند در احکام تحویل سالهای عالم تصانیف بسیار کرده اند
هرمس راکتاب العرض است و کتاب اسرار بطلیموس راکتاب حدود
الرباج از انواع سخن کوید و احکام بر سال عالم بنا بران کند و بزرجمهر
کتابی کرده است آنرا ابهار نام نهاده است درین باب و حکیم اندر با کتابی
کرده است جامع درین فن و کنکه هندی کتابی کرده است آنرا کتاب
الامطار نام نهاده و این اختصاریست از کتاب حکیم اندر با زیرا که اندر
یا اندران احکام نوائب در احکام سال عالم سخن کوید و کنکه آن فصول در
تصنیف خویش اسقاط کرده است و جنه هندی کتاب کرده است نام
کتاب جفر نام نهاده و عطارد بن محمد الحاسب آنرا شرح کرده است و ابن
طارق کتابی کرده است و آنرا اسرار الرباح نام نهاده و در انجا نکتها بسیار است
و سهل یهودی کتابی کرده است آنرا کتاب الاحداث نام نهاده است و ابو معشر
کتابی کرده است و آنرا کتاب حدوث الرباح نام نهاده است و یعقوب و اسحاق
کندی کتابی کرده است و آنرا کتاب الامطار نام نهاده و کتابی دیگر ساخته آنرا
احداث الجو نام نهاده و کتاب دیگر ساخته آنرا قرانات الکواکب نام
نهاده و تبریزی کتابی ساخته است آنرا تقدمة المعرفه نام نهاده و احمد بن الخصیب
کتابی ساخته آنرا کتاب الالوا نام نهاده و ماشاء الله بن اثری السریه کتبها
بسیار ساخته است درین باب و ابوالقسم بن عبدالله بن الحسین

بریزی

بن عمر والمنجم الملقب بغلام زحل کتابی جامع ساخته درین باب و آنرا
کتاب الاحداث والتغایر نام نهاده و طرفی که در کتاب جامع الشاهی
آورده اند و من این جمله کتب مطالعه کرده ام و از انجا آنچه لایق این مجموع
بود بیاورده و فوق کل ذی علم علیم و اما زیجها که بدان طوالع عالم و طالع
اجتماع و استقبال مقدم بر تحاویل استخراج میکنند بغایت بسیار است
و بعض اختلاف دارند اول زیج سند و هند است دیگر زیج ارجبهر
و دیگر زیج الارکند و زیج القانون المعروف باوف و زیج ممتحن که رصد
کواکب کرده اند در ایام مامون خلیفه و دران زیج نهاده و زیج الشاه
و زیج الشهریاران المعروف بزیج الفرس و زیج الشتحه که بجداول چند
در انجا نهاده اند تا بآسانی تقویم کواکب بیرون توان آورد و کویند که از و
و از زیج سند صحیح تر نهاده اند و در رویهٔ اهله و کسوف هیچ باز نخواند و زیج
ارجبهر طلازکند به دولت است کسی آنرا درین ایام بکار نداشته است
و اما زیج قانون که این علم شریف از انجا موضع مریخ مهذب کردانیده است
در تقویم مریخ بکار دارند مخصب و این تقویم مریخ از ان زیج این علم
با معاینه باز خوانند اما زیج ممتحن مامون خواست که سالها بسیار کواکب
را رصد کنند پس عمر نیافت پس از مرگ او یحیی بن ابی منصور و حبش بن
عبدالله او را اصل نهادند و هر یکی را از ان زیجی ساختند یکی زیج یحیی

هم از این کتب کرده اند

بن منصور دیگر زیج جش حاسب ودران زیجها هم تفاوتهاست که ایشان
نهاده اند وزیج شاه بکار داشته اند وبران اعتماد کرده وآنرا شاه برای
آن خوانند که هو ملک الزیجات وزیج شهریاران هم بصواب نزدیکتر است
وادوار بارس معتمدترین ادوار است وآن در زیج شهریاران است
زیج تبازی است واین اصل و مدار است وازانجا هر یکی زیج ساخته اند
چون عیوقی وخاطری وکوشیاری وعلی نسوی خوارزمی وعدلی وغیر ایشان
واصل زیج تبانی است فاما زیج معتبر بخریست که حکیم عبدالرحمن قانون
بر اعتبار نهاده است واستادان هم گفتند که در زیج معتبر بغایت عطارد
وزهره صحیح است وما معاینه آن بهتر ازان باز خواند که زیج تبانی

فصل اول

سخن در منازل شرطین دلیل نم بود وباد میان صبا وجنوب بطین دلیل
خشکی هوا وباد میان جنوب ودبور ثریا دلیل میل هوا بود برطوبت ودلیل
جنوب ودبور دلیل رطوبت هوا بود وباد میان صبا ودبور دبران دلیل
یبوست هوا بود وباد میان جنوب ودبور هقعه دلیل رطوبت هوا وتیرگی
آن بود ودلیل دوری قوی وجنوب باد رطوبت هنعه دلیل رطوبت بود وتاریکی
هوا وباد میان شمال ودبور ذراع دلیل رطوبت هوا بود وباد میان
شمال ودبور نثره دلیل گرمی هوا بود وحرارت او وباد دبور طرف دلیل رطوبت
باعتدال بود وباد سرد میان شمال وصبا جبهه دلیل میل هوا بود برطوبت

عظیم

عظیم وباد میان جنوب وصبا مرطبه زبره دلیل میل هوا بود برطوبت وباد
جنوب ورطب صرفه دلیل بسیاری رطوبت وجنوبی قوی عوا دلیل میل هوا بود
برطوبت وهوا از حال بحال میگردد ودلیل دبور بود سماک هوا برطوبت
مایل بود ودلیل باد جنوب مرطب بود غفر دلیل افراط رطوبت بود وبسیاری
نم وجستن جنوب قوی زبانا دلیل خشکی هوا بود واندکی نم وباران وبسیاری
زلازل وقوت صبا وشمال اکلیل دلیل رطوبت بود وبسیاری نم وبادهای
مختلف جهد ودلیل یکتا بود میان جنوب وصبا قلب دلیل بسیاری گرما بود
ومیل هوا برطوبت وگرفتگی وباد سخت میان صبا وجنوب شوله دلیل حرارت
بود ودلیل باد جنوب قوی نعائم دلیل بسیاری رطوبت وجستن جنوب قوی
عاصف بلده دلیل میل هوا بود برطوبت ودلیل باد جنوب ذابح
دلیل رطوبت هوا وبسیاری نم وبادهای سخت جستن میان جنوب ودبور
بلع دلیل اعتدال هوا بود وباد میان شمال ودبور سعود دلیل غایت
ترطیب بود ونم وبادهای نمناک جهد میان شمال ودبور اخبیه دلیل اعتدال
هوا بود وباد مخالف بود سخت میان صبا وشمال واگر کوکبی که دلیل رطوبت
بود ومستولی بود بر طالع سال وسال خداه بود یا مستولی بر طالع اجتماع
واستقبال وجزو مقدم بر تحویل سال در منزل افتد که دلیل رطوبت بود
دران سال نم بسیار بود خاصه که کوکب علوی بود ومکث او درین مدت بود

غوا

واکر کوکبی یبس بود خاصه که در منزلی افتد که دلیل یبس بود همچنان واکر
کواکبی متحیره شمالی بود و منزلی جنوبی با سوا اندکه بود واکر عرض متفق بود
اثر مشتری کند **فصل** اکر خواهد که حوادث هر روز بداند از افتاب
بکیرد تا بزحل واز مواضع قمر بیفکند و استادم استاد خراسان عثمان
جادوه کار رحمه الله موضع قمر برج و درجه و دقایق بر تخته بنهادی و موضع
زحل برج و درج و دقایق برو افزودی و موضع آفتاب برج درجه و دقایق
نقصان کردی چون چنین کند دران برج که حساب باند آن روز اکر
خانهٔ زحل بود آن روز کارها فروبسته بود و در وقت سرما سرما باشد
و در دیکر اوقا تها باد ناخوش جهد خاصه در دلو و خصومت خیزد اکر
در خانهٔ مریخ بود باد سخت جهد و خصومت خیزد اکر در زهره بود بوقت
باران باران باشد و مردم مشغول باشند بنشاط و لهو و طرب اکر در خانهٔ
آفتاب بود در وقت خویش کرما سخت بود و نیز در وقت کرما هوا خوشتر
بود و مردمان بر شغل و عمل حریص تر جهد میان شمال و صبا در هوای خوش
هوا بود آن سال و بادهای معتدل در مای هوا نمناک بود اما فصل صیف
و شتا معتدل بود در سرما و کرما مریخ در مثلثات ناری بادی هوا اکرم بود
و خشک و سموم جهد و باران اندک بود و هوا تاریک بود درین برج ارضی
دلیل اعتدال هوا بود و در سرما و کرما و باران اندک بود و باد دبور بسیار جهد

وهوا مختلف بود و باد دبور جهد در بروج مائی دلیل توسط کرما و سرما
بود و بسیار جستن بادهای جنوب آفتاب در اول سال در حمل باشد
وجز آن نتواند بود و در اول فصل تابستان در مثلثه ابی در خریف در هوا
در زمستان در خاکی و زهره و عطارد در اوائل سال و فصول حکم باید
کرد چنانکه یاد خواهیم کرد آفتاب در بروج ناری دلیل حرارت و یبوست
و جستن باد سموم محترق در ارضی دلیل اعتدال بود و جستن صبا در هوائی
اعتدال اقتضا کند و اندک اختلاف در بروج مائی حرارت و بسیار
رطوبت اقتضا کند زهره در بروج ناری دلیل اعتدال سرما و کرما بود
و جستن بادهای معتدل در ارضی اعتدال هوا بود در بروج ارضی سرما
سخت بود و باد صبا جهد هوا اکرم و خشک بود در هوائی باد جنوب جهد
نمناک و دلیل حرارت و رطوبت بود در بروج مائی دلیل کرمی با اعتدال
بود و هوا سرد و تر عطارد در بروج ناری هوا خشک بود و باد صبا جهد و کرمی
و خشکی بر هوا غالب شود در بروج ارضی هوا بغایت خشک بود
و کرما میانه بود و بادها معتدل جهد در بروج هوائی کرما سخت بود
و خشکی معتدل و جنوب و دبور بسیار جهد در بروج مائی هوا معتدل
الروسه و اکر رطوبت بود بادهای سخت سرد جهد قمر در برج ناری هوا اکرم بود
و در برج ارضی هوا معتدل بود و در هوائی جنوب جهد و حرارت

ورطوبت معتدل بود در بروج مائی باد جنوب به جهد و حرارت بغایت بود

فصل در احکام قران نحسین در سرطان

فصل در قرانات کواکب سبعه

اما مریخ سیر دیگر
کوکب است از کواکب علوی و مراو را دلایل قوی است بر ملتها و دولتها و قران
کردن وی با زحل هر چند برابر نیست دلالت او با دلالت مشتری لیکن
مستغنی نیست دلایل قران مشتری و زحل از دلالت مریخ بشهادت خواستن
بوقت قران کردن با زحل اما نیست از دلالتها دلالتی تباه تر از قران
ایشان اندرین برج دلالت کند بر آشوب و فتنه عام و رسیدن
قهر مر ترکان را و اثر بیشتر بزمین عراق بود و شهرهائی که مر برج سرطان را
ولایتی است از یرا که سرطان با مشتری دلالت است بر عراق و مر مغرب را
با زهره بر عرب و میزان با زحل بروم و مر جدی را با عطارد بر هند و مر
اسد را با مریخ بر ترک همچنین هر برجی را دلالت است بر ما چنین با دیگر
کوکب بجز از صاحب آن برج همچنین دلالت برج سرطان با مشتری
مجوع
بر عراق از یرا که مشتری مهتر است بر درجهای دلالت کننده بر عراق
آن برج بر سرطان و آن نوزده درجه اندر است تا بیست و شش درجه
از یرا که این درجها اندر وی حد مشتری است شرف وی و مشتری خود کوکب
عراق است و هر گه که فرو آمدن سعدها بود اندرین جایگاه یا ناظر او بوند از تثلیث
یا اندر عاشر دلیل کند بر قوت اهل عراق و قوت ملکشان و فراخی سالشان
یا از جای عشر

اگر نحس

اگر نحس اندر وی بود یا ناظر از تربیع یا مقابله دلیل کند بر شدائد اهل عراق و نکبت
ملکشان و هلاکشان خاصه اگر انتقال قران بوده اندر سالها از مثلثه
یا باز گشتن قران بود بدان برج آنگاه غایت بسیاری فتنها بود خاصه چون
گرد آمدن شان اندرین برج به نظر سعد بود و پیشینیان را اختلافهاست اندر
اصلهای گوهرهای پراکنده بر اندازه کمیت ربانی و دولتها را و هر کس را
گفتاری دیگر است اندران و گروهی را حکم است بر نکبت زمانها از قران
دو نحس سرطان و مثال اندرین آنست که آن سال که پیغمبر صلوات الله علیه
و سلامه هجرت کرد هشت روز رفته بود از ماه رمضان آخر ساعت پنجم
آن روز و پیش از سال هجرت بسه ماه و بیست و هفت روز مر ایشان را
هر دو قران بود سرطان مجمل دلالت کند بر عراق و مشتری ساقط بود از نظر
ایشان که مستولیست بر عراق دلیل کند بر فتنه و آشوب بزمین عراق
و فساد پارس و برون آمدن عرب و آمدن دولت بر ایشان از جهت زهره
که کوکب عرب است و اندر شرف بود بجایگاه دین و ملت ایشان بود و صاحب خانه
ماه بود و ماه اندر شرف خویش بود مقبول بزهره و زهره قوت کند مر دولت
عرب را بطبع خویش ملکشان و آنرا که صاحب خانه ماه بود و مشتری را نظر بود
بمحل قران و از نظر
بی ابهام
در نسخه سلیم
این عبارت اندر سرطان بتثلیث و هفت درجه و ماه بجوزا بود که گشتند مر غمان

بن عفان را رضی الله عنه و دولت باهل مغرب گشت و با اهل پیغمبر صلی الله علیه و سلم
از جهت بودن ماه بجوزا و دادن تدبیر بعطارد و اندر دور سال شصت و یک کرد
آمدند بسرطان فتنهای ابن زبیر اندر پیوست و عبد الملک بن مروان و اندر دور سال
نود و یک کرد آمدند بسرطان و ماه بقوس بود و فتنه بود از پس این پنج
سال و دولت باهل عراق گشت از جهة بودن ماه بقوس و دادن تدبیر بمشتری
و اندرین وقت کشتن ولید بن یزید بود و خروج بومسلم از پس کشتن وی بمدت سالی بود
و هلاک بنی امیه و کشتن دولت باهل سواد یعنی بنی عباس و اندر دور صد و پنجاه و
و یک کرد آمدند و بسرطان دلالت بر فتنها و حربها و اندر دور صد و هشتاد و
یک کرد آمدند بسرطان و ماه بحوت ناظر مشتری از پس این بیست سال فتنه بسر
زنند بود و خروج خوارج و کشتن دولت باهل مشرق و اندر دور دویست و
دوازده سال کرد آمدند بسرطان دلیل کرد بر قوت کار ترکان و بجز دان اندر
کردن تدبیر دولت مرکشتن دولت از طبقت بطبقت و اندر دور دویست و
چهل و دو سال کرد آمدند بسرطان دلیل کند بر فتنه تسعین و حربها و خون ریختنها
و پدید آمدن مرد زحل اعنی که دعوی خدائی کرد و قومی وی را متابع شدند و کارش
تمام شد و در تنگ مدتش بدور اصغر مریخ بود انکه بانزده سال و اندر دویست و هفتاد و
دو سال کرد آمدند بسرطان دلیل کرد بر کارهای هول و مرگ ملوک و رؤسا
و اشراف و اندر دور سیصد و سه کرد آمدند بسرطان دلیل کرد بر فتنه و آشوب

سعتر

وفساد

وفساد و تباهی اندر ناحیت مغرب و اندر دور سیصد و سی و سه کرد آمدند
بسرطان دلیل کرد بر فتنهها و حربهای بسیار و بر آنکه مسلمانان بدون شوند بر
کتبها اما یاد کردیم از دلالتها همه اندر سرطان از جهة آن پوشیده نکردد
و بر مردمان دلالت ایشان پس یاد کنیم دلالت قرانشان در برجهای دیگر
یا مزاج کرفتن بعضی از کواکبان الحمل اگر قران نخستین اندر حمل بود دلیل کند
بر فتنه و آشوب اندر زمینهای مشرق و خراسان و روم و عرب و اندر آن
ملوک پیکدیکر و افتادن آتش اندر شهرها و جای مشهور و حصبه و آبله و درد
و علامتها دیدن اندر هوا با فرهای روز با فرهای شب و کمی بارانها اگر از
کواکب کسی اندرو بد بود آن کواکب دلیل بود بر رسیدن فساد و گزند
مر رعیت را و کردن داد و عدل و بازگشتن مردمان
بکارهای طاعت و راستی و نیکی ثور اگر قران نخستین اندر ثور بود
دلیل کند بر فتنه بزمینهای کوهستان و همدان و ماهان و ماوراء النهر
و هلاک کاو و کوسفند و رسیدن فساد بر کشتها را و بر تهارا و سفر
ملوک و اشراف و مر بیماری مر خاص و عام را مرگ زنان و غلبه کشتن و
زدان اگر این مشهد ماه و زهره و مشتری بود دلیل کند بر بسیاری دروغ
و اراجیف و زیادت آبها و هلاکت اشراف و دولت فرومایگان و بیرون
آمدن مردی از کوه پایه بر ملوک و حتی غلبه وی و درازی مدتش و پس باز گردد

احکام قران نخستین در بروج

کارش ضعیفی و پیرانی و دلیل بر خیر کی زنان بر مردان و بسیاری خونریزش
و نقصان درختان و فساد بادها، گزند کنند اگر از کواکب یکی اندر وتد
بود دلیل کند اندر رسیدن فساد و گزند مر گوهری وی و گوهری خانهاش را
از نهاد فلک بود و طبیعت ورا از مردمان بگیر که از کوکب که از ایشان
اندر عاشر بود اندر حادی عشر که آنکه گزند کمتر بودش **جوزا** اندر قران
نخستین اندر جوزا بود دلیل بود بر فتنه افتادن بزمینهای عرب و بندرها
و شهرهای شمال و آنچه پیوسته بود بشهرهای روم و فساد حال هوا و بزرگان
و کمی نم و پدید آمدن علامات و آیات اندر هوا و فزع ناک و رفتن بادهای
گزنده کننده مر درخت و نبات و حیوان را اگر این بشهد ماه بود و آفتاب
و زهره و عطارد دلیل کند بر رسیدن زیانها و پیش آمدن سفرها و حرکت
بزرگان و فساد حال مسافران و رسیدن غم و نکبت ادیبان و محبان
و شناعت سپاه بر ملوک و فساد مرغان و کمی ایشان و ارزانی نرخها
و کسادی بازارها و کمی بردهای بازارگانان و هر کوکبی که اندر وتدی بود
فسادی باشد گوهر و را و گوهر خانهاش را و طبقه ورا از مردمان ه
سرطان اگر قران نخستین اندر سرطان بود دلیل کند بر افتادن حربها
میان اهل مدینه و در عرب و زمین عراق و خراسان و غلبه ترکان
بر اطراف و اسلام و در بندها و بسیاری اراجیف و دروغ و ناایمنی و کمی آبها

وف

وف دحال مسافران آب و مردمان دریا و حیوانی آبی اگر این بشهد
تیرین بود دلیل نیکی کند بر همه آفاق و رسیدن بابها ملوک را و اشراف را
و بزرگان زینت را و هر کوکب که اندر وتد ایشان بود گزند رسد مر گوهر
و را و گوهر خانهاش را از نهاد فلک سرطان و بر طبیعت ورا از مردمان
اسد اگر قران نخستین اندر اسد بود دلیل کند بر فتنهها اندر میان ترک و عرب
و خراسان و جور و ستم از سلطان بر ایشان و رسیدن فزع مردمان را
از اماهای
وقتل هر یک دیگر را اگر بشهد عطارد با مشتری دلیل کند بر رسیدن
فساد و خرمیها و مالهای سلطانی اگر بشهد آفتاب بود دلیل کند
بر بیماریهای ملوک و رؤسا و اشراف و تعصب اندر میان ایشان و قوت
گرما اگر بشهد زهره بود دلیل کند بر پیش آمدن سفرها مر سلطان را
و هر کوکبی که اندر وتد ایشان بود گزند رسد گوهر ورا و گوهر خانهاش را
از نهاد فلک است **سنبله** اگر قران نخستین اندر سنبله بود دلیل کند
بر افتادن حرب و فتنه بر قبط و نوبه و عرب و قهستان و پارس و نیمروز
و زنگ و بربر و بسیاری بیماریها هلاک کننده و خشکی هوا و کمی آبها
و رسیدن غمها از قرابت عشیرت و دیدن مصیبتها اگر بشهد ماه بود
دلیل کند بر غم و نکبت ادبا و اطبا و روسا و آفت میوهها و کشتهها

وغلات واکر بشهد نیترین بود دلیل کند بر مکابره کردن ملوک وستدن
خواستها از مردمان وبسیاری مناظره کردن وآشکارا شدن زنان اندر
فساد از زنا وفجور وهر کوکبی که اندر وتدی ایشان بود کز نذر رسد کوهر ورا
وکوهر خانهاش وطبیعت ورا از مردمان از نهاد فلک سنبله میزان
اکر قران نخستین بود اندر میزان دلیل کند بر فتنه وآشوب بزمینهای
مغرب وعرب وشهرهای روم وغارت وبرده کردن ورسیدن
ذل مر ملوک مشرق را از ملوک مغرب یعنی که هر ملکی که برتر بود از ملکی که
فروتر بود وبناحیت وفساد حال غازیان وبسیاری بیماریها وقحط وکرسنکی
اندر مردم ودیدن علامتهای هوا وسختی اختلاف هوا وخشکی وتیرکیش اکر
این بشهد عطارد بود یا بمشتری دلیل کند بر فساد کیش داران واهل شرک
وخداوندان لهو وغنا اکر بشهد زهره بود دلیل بود بر فساد حال زنان
ومرک ایشان اکر بشهد نیترین بود دلیل کند بر ستم سلطان و ذل ومحنت که ایشان را
رسد وبیماریهای ایشان وهر کوکبی که از ایشان اندر وتد بود فساد رسد کوهر
ورا وکوهر خانهاش را از نهاد فلک میزان عقرب اکر قران نخستین
بعقرب بود دلیل کند بر حرب وفتنه بزمین عرب وبدریاها چون عمان
وبصره وشهرهائی که پیوسته او بود وکشتن ایشان از جای بجای
با رنج وشدت وجور وستم از سلطان اکر مشتری با ایشان بود یا عطارد

با عطارد دلیل کند بر زیان مر ایشان را وکمی سود بازرکانان ورسیدن
مر ملوک پارس ومخالفی فرزندانش اکر نیترین با ایشان بود دلیل کند بر بسیاری
بادها وبارانها اکر زهره با ایشان بود دلیل کند بر کزندکان زمین
زمین مر بعضی را از ملوک ورسیدن آفت مر زنان را بود وکوکبی که از ایشان
اندر وتد بود کزند رسد کوهر ورا وکوهر خانهاش را از نهاد فلک
عقرب قوس اکر قران نخستین اندر قوس بود دلیل بود بر افتادن حربها
اندر زمین ترک وقزوین وبخورستان وشهرهای عجم وبغداد ودر بند
هند وتا میان غزنین وکاشغر وختن فتنه وغارت وبرده کردن
زنان از وطنها وغلبه نخجیران وکزندکان چون مار وکزدم اکر بشهد
مشتری بود وعطارد با ماه دلیل کند بر بسیاری زنا وفجور اندر زنان و شکسته
شدن توبه توبه وخیانت اندر امانت امینان اکر بشهادت آفتاب
بود دلیل کند بر سفرهای اشراف وکار بستن ایشان ومکر وغدر را بجای
اندر ایشان پدید آید وهر کوکبی که اندر وتدهٔ ایشان بود کزند رسد مر کوهر ورا
وکوهر خانهاش را از نهاد فلک قوس جدی قران نخستین اندر جدی بود دلالت
کند بر حربها ملوک اندر زمین حبشه وزنک وبربر وهندوین وفساد رسد
مر کوسفند را وکشتهارا وچراخورها اکر بشهادت آفتاب وعطارد
بود دلیل کند بر قوت سرما وبیماری هلاک کنند مر ملوک را ورسیدن خراجها

ورفتن بادها و ابرها و اختلاف هواها و برفها شوریدن و کمی گیاه و قوت
حال دزدان و اگر بشهادت ماه و مشتری بود دلیل کند بر ضعیفی عامه
و رسیدن غم مر علما را و اشراف را و حبس و اعیان اگر بشهادت زهره
بود دلیل کند بر قوت حال سلطان و داد و عدل شان و اگر کوکبی نحس بود ایشان
بود و را فساد رسد بیشتر **دلو** اگر قران نخستین اندر دلو بود دلیل کند
بر حرب و فتنه بادیه و عرب و کوفه و سواد طیخه و کیلان و کرکان و آب دریاهای سیستان
و سفر و حرکت مر ملوک را و اشراف را و بسیاری بادهای موج انگیز اندر کشتیها
و زورقها و فساد عالم و مسافران آب و جستن برفها بشهادت ماه و عطارد بود
دلیل کند بر کمی بارانها و رفتن بادهای سرد و ابرها و به نم و بیماری هلاک کننده و
خونریزشها و دیدن علامتها بهوا اندر و قطع راهها اگر بشاهد آفتاب بود
دلیل کند بر عصبیت و خونریزش میان ملوک اگر بشهادت زهره بود و مشتری
دلیل کند بر خرابی سراها و باغها و سفرها و عامه و زنان بازرگانان و در گروهی
لشکرها با صاحبشان و هر کوکبی که اندر وتد بود دلیل کند فساد و را از فلک دلو
حوت اگر قران نخستین اندر حوت بود دلیل کند بر حرب و فتنه بزرگ ها
توران و ختن و بدریای [illegible] و زمین طبرستان و جرجان و رومیان و اسکندریه [illegible] بار
و کشتن و تنگی طعام و وحشت از قحط و رسیدن زیانها و بیم و ترس از دشمنان
اگر بشهادت آفتاب بود دلیل کند بر مرگ اشراف و فساد حال ایشان اگر بشهادت

عطارد

عطارد و آفتاب بود دلیل کند بر هلاک ملوک و بیماریهاء ایشان و کمی غمها و بسیاری
حیوان و جنبش یخ اگر بشهادت زهره بود دلیل کند بر گزند و آفت بزنان و بحال
حال مسافران و غربا و هر کوکبی از ایشان که اندر وتد بود دلیل کند فساد مر گوهر
و را و گوهر خانهاش را و مر طبیعت او را از مردمان از نهاد فلک حوت
و بنگرید اندر قران ایشان اندر برجهاء که اندر شرف کوکبی دلیل کند بر فساد
حال اقلیم آن کوکب خاصه آن کوکب ناظر ایشان بود اگر از برج ثابت بود
دلیل کند بر پای داری آن فساد بر میانه بود اندر آن اقلیم اگر از برج منقلب بود
دلیل کند بر زودی بریده شدن آن فساد

بخداوند شرف برج دلیل کند

دیگر و تد از شهرها ء دیگر اگر صاحب شرف آن برج ناظر ایشان شود
و کوکبی نیز نقل کند نور ایشان را او بوی دلیل کند بر بیم و ترس با اهل اقلیم وی
و باز ایمنی یافتن بود بدانکه نیکبختی بدیشان رسد و نشناسد هر روز تحس را
سر از جهت محل هر دو بمثلثات اندر وتد بود و متبرز بوند مر یکی طالعها تحویل
را که پیدا شود از دلالتهای ایشان و حالهای نواحی آن برجها که ایشان
بر و اندر بوند از مشرق و مغرب و جنوب و شمال بوقت تحویل بر اندازند
قوت و ضعف ایشان و رجوع و استقامت شان و نظر شان و سقوط شان
اما هر که زحل بحل بود بوقت تحویل با مثلثه وی و اندر وتد بود و مبتز بود

سقوط شان

مستقیم بود دلیل کند بر فساد و شر باقلیم بابل و خراسان و ترک و بسیاری بارانها
منقطع و کمی سرما و عصبیت و منازعت اندر میان ملوک و اجلاء و جنبش لشکرها
و نکبت اشراف و عزیزی طعامها و فساد حال ستوران و گردش حالها
از حال بحال و سختر آنکه بود که بوسط السماء بود اگر مریخ اندر تربیع وی بود دلالت کند
بر منازعت رعیت بر ملوک اگر زحل راجع شود ضعیف تر بود دلالتش اگر
زحل اندر مایل وتد بود و ناظر بود طالع را دلیل کند بر فساد مالهای رعیت و ملوک
و کمی دخلها و سختر آنکه بود که بماه و مریخ مقبول الحاکه دلیل کند بر سختی سرماهای
هلاک کننده و بسیاری خروب و نایافت طعام لیکن مریخ از وی ساقط بود
دلیل کند بر سختی حال اشراف اگر زحل از طالع ساقط بود و دلیل کند بر جلادش
سرمای سخت هلاک کننده مر چهارپایان را اگر راجع بود دلیل کند بر بدی و شر
ملوک و جور و ستم بر رعیت اگر مریخ اندر مثلثه بود و والی سال بود و مستقیم
بود و اندر وتد بود دلیل کند بر بیماریها که پیش آید خلق را از گرمی و خشکی و تری و خشم
گرفتن هر کسی و خبرها و اراجیف و منازعت ملوک و اشراف خاصه اندر مشرق
و خراسان اگر راجع بود قوی تر بود دلالتش و غلبه کنند دزدان و مفسدان
بر سلطان خاصه اگر زحل با شمس اندر وتد او بود و منازعت افتد میان ملوک خاصه
بابل و گزند رسد چهارپایان را و خداوند پشم را و نخجیران را و غلبه کننده
نخجیران درنده و سختی گرما تا آنکه از آن برج برون رود اگر اندر وتد نبود و ناظره

فساد مالهای رعیت و بر

اندر مایل وتد بود

طالع بود و مستقیم دلیل کند بر بد امانتی مردمان و خیانت یکبار دیگر و ستم
و ناراستی باشد شهرهای بروج او را او بتربیع و مقابلش فساد کند اگر راجع بود
سختر بود دلالتش بمثلثة الارضیة   و اگر زحل بثور بود بوقت
تحویل اندر مثلثه وی و اندر وتد بود و ممتزج بود و مستقیم بود دلیل بود بر جنگ
و فتنه اندر میان اشراف و رسیدن ذل و محنت مر ایشان را از عامه و قوت
دزدان و مرگ گاو و گوسفند و اگر در سنبله بود مرگ کودکان و جوانان
بود و بیماریها اندر ایشان و حربها اندر هر آفاقی
اگر مریخ اندر وتد بود او را دلیل کند بر فساد حال
نبات و ضعیف اهل اشرار نبود و ناظر بود طالع را و مستقیم السیر بود
دلیل کند بر کمی فساد و آفتها کشت و نبات و صلاح حیوان برج وی اگر
راجع بود یا اندر وتد مریخ بود دلیل کند بر فساد کشتها و حال حیوان پنجم
طالع بود و ماه اندر هفتم بود و انتها برج او گیرد مر شهرها برج او را
تربیع و مقابلش را اگر زحل اندرین مثلثه بود و پنجم طالع بود و ماه از هفتم
بود و انتها سال قران بمقارنه یا تربیع یا مقابله زحل بود یا مریخ زیک
بود و نکبت اشراف پس اگر مریخ اندرین مثلثه بود و والی سال بود و مستقیم
بود و اندر وتد بود دلیل کند بر فساد خرما و آفت کشتها و میوها و منازعة
و عصبیت مردمان و آفت چهارپایان خاصه بز و گوسفند و گاو و اگر در سنبله

بود بیماری اندر کودکان وجوانان بود نرینه ومادینه وفتنه وحرب ثغرها
اندر اگر وال السال نبود کمتر ازین بود دلالتش اگر وتد بود وبمناظره خب
سال بود وبیشتر بود دلالتش اگر بمناظره دلیل کند بر ملک بیشتر فساد کند
واگر مناظرشان از تربیع مقابله بود سخت تر بود ودراز تر دلالتش خاص
اگر مقبول بود زحل را ابد زحل مستعلی بود واگر مریخ راجع بود واندر وتد بود
دلیل بود بر ملک با زحل دلیل کند بر عداوت کردن دشمنان با ملوک
وبسیاری خونریزش وفتنه اگر مریخ اندر وتد نبود وناظر بود بطالع ومستقیم
بود وزحل ساقط بود دلیل کند بر صلاح حال ملوک از روی دشمن وخراج آن
که گزند رسد شهرهای برج او را وتربیع ومقابلش را وفساد حیوان اندرو
بود واگر راجع بود فساد سخت تر بود واز دزدان وهلاک ستوران
وفساد کشتها خاصه مر شهرهای آن کواکب را که اندر تربیع ومقابلش بوند ومقبول
بوند بر زحل که تدبیر بوی دهد که فساد کند میوه‌ها آن چیزها که گفتیم اگر بطالع
ننگرد وزحل ساقط بود دلیل کند بران چیزها که یاد کردیم اگر راجع بود
دلیل کند بر بدی حال شهرهای برج او وتربیع ومقابلش را وحیوان وحش را
وسخت تر آنگه بود که اتصال کند بزحل وبوی مقبول بود از تسدیس وتثلیث وتربیع
ومقابله **المثلثة الهوائية** اگر زحل بجوزا بود بوقت تحویل یا بمثلثه وی
واندر وتد بود ومتحیر بود ومستقیم بود دلیل کند بر سختی وبسیاری بادهای شمالی

وخشکی

وخشکی هوا وکمی باران وسختی سرمای زمستان وگرمی تابستان وبیماریها
زحلی اندر مردم وبسیاری خیانت ومنازعت وسختی دلها با یک
دیگر وعزیزی طعام ونقصان آبها وآفت کشتها اگر راجع بود دلیل کند بر منازعت
ملوک با یکدیگر خاصه دران ناحیت که بدین مثلثه منسوب باشد ولیکن اندر
وتد رابع بود وبدین مدت بود بیشتر والمراد دلیل کند بر مرگ مردمان
بسبب زلزله اگر تدبیر از صاحب وسط السماء پذیرد یا از
دلیل ملک دلیل کند بر منازعت وحربها اندر میان ملوک بسبب جستن مملکت
اگر زحل اندر وتد نبود وناظر بود بطالع اگر بیکی شکلهای نظری ومستقیم بود
دلیل بر بسیاری بادهای صبا ودبور بود وسختی سرمای زمستان وزلزله
اگر راجع بود دلیل کند بر بیماری زنان از سردی وتری ولرزها اگر زحل
بطالع ننگرد ومستقیم بود دلیل کند بر جنبش بادهای نرم وسختی سرما بر مینهای
برجش اگر راجع بود دلیل کند بر بادهای جنوبی وبیماری مر شهرهای برجش را
وعصبیت وفساد از جهت مردم عامه اگر مریخ بود اندر مثلثه هوائی
ووال السال بود واندر وتد بود دلیل کند بر خشم ونیرو کردن حق وداد
خواستن وبیماری بسبب غلبه خون ودمش ابله وخشکی هوا وکمی
نم وعلتها پدید آید اندر هوا واگر راجع بود دلیل کند بر حرب وفتنه
بسبب جور وستم وطلب کردن باطل اگر وتد نبود وناظر بود بطالع

ومستقیم بود دلیل کند بر بیماریهائی که از او تا و خون خیزد چون قولنج و [اماس]
و آبله و حصبه بشهرهای برج وی و برج تربیع و مقابلش اگر راجع [بود]
دلیل کند بر بیماریهاء طاعون اگر از طالع ساقط بود دلیل کند بر
اختلاف حال هوا از ابر و باد و تیرک افتادن جزین و کرفتن آتش و علت از
خون و فساد کیاه و بسیر غمها از بادها و هوا اگر راجع بود دلیل کند بر نکبتها
وعلتها مر اهل شهر برجش را و برج تربیع و مقابلش را **المثلثة المائية**
اگر زحل بسرطان بود بوقت تحویل یا بمثلثه وی اندر وتد بود و [متغیر]
بود و مستقیم و مریخ از و ساقط دلیل کند بر سختی سرمای زمستان
و نقصان آبها و عزیزی طعام و آفت کشتها و غمها و غم و اندوه اشراف
و خروج فرومایکان بر اشراف و بسیاری بیماری مر اهل شهرهای برجش را
و تربیع مقابلش را و اگر این بحوت بود دلیل کند بر بارانهای بسیار [بسیار]
و کمی ماهیان و بسیاری هوام کزنده کننده اگر راجع بود دلیل کند بر ضعیف
حال مسافران آب و هلاک ایشان و اگر مریخ ناظر او بود و سعدها
از وی ساقط دلیل بود بر فتنهای بزرگ و هلاک و مرگ مردم باشد
بسیار اگر زحل اندر وتد بود و ناظر بود بطالع و مستقیم بود دلیل کند
بر بسیاری بارانها و زیادت آبها و قوت سرما اگر سعد ناظر بود سرما
نباید رسید تمام کمتر بود و اگر زحل بحادی عشر بود از طالع و متصل بود یا زحل اندر پنجم [بود]
اندران تحویل

وماه اندر هفتم بباید رسید بر قایم اندران تحویل اگر زحل راجع بود
و مریخ ناظر او بود دلیل کند بر فساد اهل شهرهای بروج او که اندر وی [است]
و برج تربیع و مقابلش و بسیاری جراحتها مر ایشانرا و کشتن و آزار گرفتن
اندام اگر زحل از مناظره طالع ساقط بود و مستقیم بود و مریخ از زحل
ساقط بود دلیل کند بر ایمنی و صلاح و کمی فساد و همچنین بود نیز چون از
برجش نیمی گذشته بود از معنی صلاح و خیر و ایمنی ولیکن بیماریها بود
مر اهل شهرهاء برجش را و باز بصلاح باز آید اگر راجع بود و اندر نظر مریخ
بود و سعدها از وی ساقط بود دلیل کند بر غلبه کردن فرومایکان بر [اشراف]
و سرمای سخت و بسیاری آبها از جنبش ملخ اگر مریخ اندر مثلثه آبی
بود و والی بود و اندر وتد بود و مستقیم بود و ساقط بود از مناظره
زحل دلیل کند بر منازعت خصومت بسیار و بیماریها بزمین عرب
و جور سلطان بخراسان و طبرستان و دیلم و آمدن بارانها و زیادت
آبها و کمی ماهیان و پدید آمدن نخجیران مائی و رسیدن هولها مر مسافران
آب را و اهل دریا را و باز سلامت یافتن بود اگر راجع بود و مناظره
زحل بود دلیل کند بر حرب و فتنه بدین زمینها که یاد کردیم با حدثهای
طاعون و ترسیدن قایمان اندرین سال ساخته اگر انتهاء سال [اتقار]
مریخ بود یا تربیع و مقابلش و برف و هلاک مسافران آب و غلبهٔ نخجیران

گزند کنند از آب و کمی بارانها و نقصان آبها اگر مریخ اندر وتد طالع بود
و مستقیم بود از نحسها پاک بود دلیل کند بر خروج ترک و حرب کردن مردمان
دریا و آشوب اندر ایشان و صلاح حال شهرها که از آب دور بوند
و از مرگ ایشان اگر راجع بود دلیل کند بر فساد حال شهرهای برجش
و تربیع و مقابلش و گزند و حرب اندر ایشان از قبل ملوک خاصه که
اندر حادی عشر بود اگر مریخ از طالع ساقط بود و زحل بوی ناظر نبود
و مستقیم بود دلیل کند بر کمی فساد و شر و ضعیف اهل شهرهای بروج
او را جز آنکه پیش آید مر شهرهای برجش را بیماری از غلبهٔ خون چون
آبله و دمش بر اندام و سلامت باشد اگر راجع بود و بمناظرهٔ زحل بود
و زحل اندر وتد بود دلیل کند بر فساد و شر بسبب حرب و فتنه سخت
بود یا بیماریها و علتها و فساد حیوان مر برج او را و تربیع و مقابلش

اقسام الفلکیه چون قران بود نحسین را اندر طالع تحویل سال عالم
دلیل کند بر فتنهای عامی و بر علتها و بیم و ترس و شدت و جور سلطان
و بسیاری اراجیفها اگر اندر ثانی بود و افتادن اعتبار پیدا شود و درد [illegible]
بعام اندر آن و رفتن مال از مردمان و حاجتمند شدن بناکسان اگر اندر ثالث
بود یا اندر تاسع از طالع دلیل کند بر خرابی حرکتها و عبادت خانها و عمارت خانهای اهل
کتاب و رسیدن عوارض مکروه ناک و ناتوانیها مجوس و مزدکیان را و خدای پرستان را

و آشکارا

و آشکارا شدن نهانیها و اسرارها و گزند پیران و خواجگان اگر قران اندر
خامس بود یا اندر حادی عشر از طالع دلیل کند بر فساد حال فرزندان
و زیان باره و افتادن او از قرابتها و جنگ اندر مجالس شراب و شراب
خوارگان و زحمت لشکرها و روی اسلاح و آلت حروب و بسیاری
ارجافها و کمی سرور اندر مردم عامه اگر قران اندر سادس بود یا اندر ثانی
عشر از طالع دلیل کند بر بسیاری خرید و فروخت ستور و برده و فساد
و بیماری اندرین دو گروه و رسیدن جراحتها و ریش و دمل اگر قران
اندر هفتم بود از طالع دلیل کند بر خروج دشمن بر مضربات واگر قران
نحسین در هفتم بود و در ناحیتهای برج هفتم و بسیار خصومت و منازعت اندر
~~مردم و اندر زنان و مردان اگر قران اندر و بسیار خصومت و منازعت~~
اندر مردم و اندر زنان و مردان اگر قران اندر وسط السما بود دلیل کند
بر فساد حال سلطان و بزرگ احوال ملوک و خشم گرفتن ایشان و مشغولی
از دشمنان و ناکسان و بسته شدن کارها بر عامه بسبب بزرگان و مضرت
رسیدن خاصه اهل شهر آن برج قران را و ملوک ایشان را و باشد که قران نحسین
بهر سالی یکبار اندر سرطان بود دلیل کند بر ضعف برج و مضرت رسیدن
خاصه بر اهل شهرها که بوی اندر بود قران کنند و بر دولتها و قومها و جایگاهها را
همچون رجوع قران زحل و مشتری بوقت انتقال کردن از مثلثه بمثلثه

پس چون قران باز کردد بدان برج بتغیر افتد اندر اهل ان دولت یا فتنهای
وبیم بود کشتن دولت از ایشان بمردمان دیکر وجنب جنبان شود حال شان
اگر کسی نبود و مثال این چنانست چون قران انتقال ملت از میزان
و مثلثه وی بکیفیت بعقرب بید و بمثلثه او دلیل کند بر مولود پیغمبران صلی الله
علیهم و چون از پس بیست سال باز عقرب آمد دلیل کرد بر وفات و وفاتش
بسال نهم اندر بود از وقت رجوع قران بران برج که بوی انتقال بود
پس چون باز کشت قران بسوی برج عقرب بیرون آمدن حجاج بود بمکه
و ویران کردن کعبه اندرین سال و کشتن عبدالله بن الزبیر پس چون
باز کشت قران از پس صد و شصت سال بیرون آمدن ابومسلم بود و کشتن
سوی سواد پس آنکه قران بقوس آمد از پس دویست و سی و هشت سال از
سال قران دلالت کننده کشتن دولت از قومی بقومی که از اهل آن ملت
بوند در ناحیت مشرق و پادر وید کروهی دیکر از اهل دین و علم که اندازه
درنک دولت اهل هر ملتی از ملتها باندازه ازوی یاد کردیم از دورهای
قرانها امت و از قوم بقوم وقت تمام ده دور زحلی بود اعنی سیصد سال
و خاصه موافق آید این اتها با انتقال زحل سوی برج منقلب و طالع
این زمانها نیز از برجها منقلب بود آنگاه دلیل کند بر زودی انتقال
حالها و دولتها و ملتها و افتادن بتغیر از کلیت علم و بدید آمدن عجایب از

بکیفیت

احداث

احداث و ازار باب از سور و فرو سو چون ریختن ستارکان و پدید آمدن
آتش اندر هوا اگر اندر حمل بود طوفانها و سیلها با فساد اگر بسرطان بود بادها
شکستن و دمهای کشتن و سرمای سخت و فساد هوا اگر بمیزان بود زلزله
و سوختن نبات از سرما و خشکی و مرک چهارپایان اگر بجدی بود و خاصه اگر
مشتری از وی ساقط بود آنکه شرف وی بود که یاد کردیم و کردانیدن ملک
از قومی بقومی و خاصه اگر مریخ اندر وتد بود و قوی حال بود و به اسد آمدن زحل
پس بهر برجی از برجهای منقلب بهر هفت و نیم سال و نباشد وقت تمامی ده
دور و کردش حالها چنانکه کفتیم و پدید آمدن مدعیان چه بر وجه حق چه بر باطل
پیامبری دارند کان دولتها و مر قومها را و این آنست که چون ده دور تمام شد
مر زحل را بایام دارا که بیرون آمد ذوالقرنین بود از روم سکندر بن فیلقوس
و رفتن دولت بپارس از زمین عجم و پس چون تمام کرفت ده دور دیگر از
دورهاش خروج اردشیر بابکان بود بزمین عجم و باز آمدن دولت
مر اهل پارس را و قوی شدن کارهاشان و چون تمام شد ده دیگر
از دورهاش بیرون آمدن عیسی بود علیه السلام و کشتن دولت و ملت
بترسائی و چون تمام شد ده دور دیگر از دورهایش بیرون آمدن مانی بود
و آوردن نقوشاک و چون تمام شد ده دور دیگر از دورهاش بیرون آمدن
پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم و آمدن مسلمانی و دولت بر اهل عرب و آوردن

دین حق و بسیار وقت حادث بدور نهم اندر بود تا بدور یازدهم اندر
بگماشتن یک دور از جهة قرانها و پدید شدن دورها و بزرگ اندرین وقت
اگرچه وی سیصد و شصت سال است و پدید شدن ارماعش و انتهای درجهٔ
قسمت برجهای منقلب و ذو جسد و یاد کردند گروه دیگر که اهل این علم بودند
که مقدار نکبت زمانها و دولت بر اندازهٔ نهاد ستارگان مر اهل ملتها را
و اقلیمها را چنان چون زحل که ستارهٔ هندوستان است در نکبت دولت ایشان
اندر دویست پنجاه سال بود و چون مشتری که ستارهٔ عجم است در نکبت دولت
ایشان اندر پانصد و هشتاد و چهار سال بود و چون عطارد که ستارهٔ مغرب است
در نکبت دولت ایشان اندر رو و چون ماه که ستارهٔ چینست در نکبت دولت با
ایشان بر اندازهٔ نهاد سالها ماه است و همچنین که مریخ ستارهٔ ترکانست
و در نکبت دولت با ایشان اندر رو و چون زهره که ستارهٔ عربست
در نکبت دولت بر اندازهٔ سالهای وی بود در ایشان و همچنین هر یکی را در نکبت
دولت بر اندازهٔ نهاد ستارگان ایشان است چنانکه یاد کردیم فاما
یاد کردند خداوند طلسمات که فلک را حرکت است هشت درجه که پیش باشد
باز آید و از پس باز رود و چنان چیز روی نهد پیش باز آمدن باز یکی
تا هشت درجه و پیش باز آمدن اندر بود و هر درجه را بهشتاد سال
گذارد اگرچه پیش باز آمدن اندر بود و یا از پس باز گشتن اندر بود و هر گه

که تمام

که تمام بود از پس هشتاد درجه تا بجال استقامت یا بجال رجوعت و موافق
آید این سال با انتقال زحل ببرج منقلب بود دلیل بود بر رنجیدن ستارگان
و اما مهالک فتح و تغیر مملکت و افتادن حدثها اندر عالم از بیماری و مرگ و زلزله
و قحط و بادها رشکنند و با شد و بارانها سیل کنند و سرماها گشتن
و باشد نیز تغیرهای عامی بزرگ که بیوفتد چون طوفانهای آب و باد
و زلزله و قحط و خرابی اقلیم و تغیر ملتها از حرکت فلک بوقت تمام گردان
این هشت درجه پیش باز آمدن یا از پس باز گشتن از دو ایکی
و این بهر ششصد و چهل سال اندر پیش آید اما شناخت این حرکت
فلک که پیش اندر است یا از پس باز گشتن و چند است حرکت از فلک
درجها یا بجال استقامت اندر است یا بجال رجوعت اندر است بنوایند
بر سالهای تمام بر هفتصد و هشتاد و نه قسمت کنند آنچه گرد آید بر ششصد و
چهل سال و بنگرند بدانچه از قسمت بیرون آید یکی بفکنند و آغاز کنند
بباز گشت فلک و دیگر بفکنند به پیش باز آمدنش و سه دیگر بفکنند
بباز گشتن همچنین تا شمار سپری شود و چون بنگرند که فلک بباز گشتن
اندر بود یا اندر پیش رفتن پس فلک هم بدان بود که شمار اندر وی
باشد و بنگرند یکسر شمار اندر رو بر هشتاد بر بخشند هر چه بیرون آید درجه
بود و آنچه باند اندر شصت زنند و بر بخشند بر هفتاد هر چه بیرون آید

خراب اقلیم و

توانی بود نگاه دارند آنچه بیرون آید درجه و دقیقه و ثوانی پس بنگرند
بحرکت فلک یا باستقامت اندرست یا برجوعت اگر باستقامت بود
آنچه نگاه داشته اند از درجه و دقایق و ثوانی برافزایند بر خانهای ستارگان
متحیره و مجری شمال و جنوب بر جایگاه ستارگان باشد پس اگر حرکت فلک
برجوعت اندر بود نقصان کنند آنچه بیرون آید از درجه و دقیقه از هشت درجه
آنچه بماند بیفزایند بر جایگاههای ستارگان تا درست شود محل ایشان
بر حقیقت باندازه آنچه پدیدار آید از رصد بعض از زیجها و ایامهای فلک
بسال دویست و شصت و پنج از سال یزدجرد پیش آمدن اندر نود
و پنج درجه و ده دقیقه سی ثانیه بیفزودیم مرین را و قانون ستارگان اندرین
وقت وجه کردیم بر درست جایگاه هر یک را باعتبار بود مرا و قتهای دیگر را
و عمل کنند چنین که یاد کردیم و اتفاق آمده است پیشینیان را برین مقدار
کمیت زمانها و دولتها و جایگاههای بزرگ را از جهت حرکت فلک چنانکه
یاد کردیم **فصل** طالع مسئله بدانکه از یک طالع چند کس سخن تواند گفتن و حکم
کردن چنانکه اول را حکم کنی از طالع و دوم را از دهم سیم را از هفتم
چهارم را از چهارم پنجم را از یازدهم و ازین بیشتر گفته اند لیکن چون
پنج کس را حکم راندن باشی بر یک ارتفاع گرفتن حاجت افتد که حکمی نتوان بود
که خداوند حد و صورت بگردد و برج طالع همچنین و حکم کردن چنا

کادورا

مراتب شهادت معمول ما ... شده

کوکبی که بقمر پیوندد	خداوند ساعت	وجه	مثلثات	حد	شرف	بیت
نیم	چهار دانگ	١	٢ ٣ ٤	٥	٦	٧

که اول احکم از طالع رانی و مستوطه بر درجه طالع بیرون آوری بر انگونه
که یاد کنیم و دور و شوس یازدهم فرا پیش چهارم دارد و هر کس گفته است
که بر توالی بروج سخن باید گفتن اول از طالع و دوم از دوم و برین قیاس
فصل مستولی بیرون آوردن مسئله بباید دانستن تا بر درجه
طالع کدام ستاره را حظ بیشترست و آنست که خداوند خانه را
پنج شهادت دهند و خداوند شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند
مثلثه سیوم هر یکی را یک شهادت و خداوند ساعت را یکی و همچنین
آن ستاره را که قمر بدو پیوندد یک شهادت و اگر اتصال یا قبول افتد
دو و بعض شرف را فرا پیش خانه دارند و خداوند مثلثه اول را فرا پیش
حد واجب آنست که بنهند تا ضمیر او چی نوع بود جز اگر از شرف و عمل باشد
خداوند شرف را فرا پیش دارند اولی تر بود و برین قیاس و بدانکه
شهادت بسیار گفته اند از گونها و زیادت و نقصان کرده و لیکن آنچه
موافق مذهب نمودیم پس بباید دیدن تا بر درجه طالع کدام ستاره را
حظ بیشترست و آنست که خداوند خانه را پنج شهادت دهند و خداوند
شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند مثلثه سیوم هر یکی را
یک شهادت و خداوند ساعت را یکی همچنین آن ستاره را که قمر بدو
پیوندد یک شهادت و اگر اتصال یا قبول افتد و بعض شرف را فرا پیش

خانه دارند و خداوند مثلثهٔ اول را فزایش حد واجب آنست که شنید با هم
اوجی بود چی اگر از شرف وحمل باشد خداوند شرف را فزایش دارند اولی‌تر
بود و برین قیاس و دانکه شهادت بسیار گفته اند از گونها و زیادت
و نقصان کرده ولیکن آنچه موافق تر آمد نمودیم پس بباید دیدن تا
بر درجهٔ طالع کدام ستاره را حظ بیشترست آن مستولی بود که سعادت
از و کمتر دارد انبار شناختن و اگر از خداوند حظها یکی اندر خانه یا شرف
خویش بود آن شهادت متضاعف باید کرد انید مثال طالع فرا گرفتیم
روز آدینه ساعت اول نه درجهٔ ثور بود زهره خداوند حد حر زهره

خانه قمر خداوند شرف مطا
خداوند ح

خداوند مثلثه اول ب قمر خداوند دوم آ زهره خداوند صورت آ زهره
خداوند روز و ساعت ب جمله شهادت بهار زهره یج و قمر و عطارد
حر مستولی بدین درجه زهره را شناسیم و قمر را انباز وی و اگر یکی
ازین ستارگان در خانهٔ خویش باشد شهادت مضاعف کنیم
چنانکه عطارد که خداوند حد است در جوزا بود شش شهادت باشد
او را برین قیاس بباید دیدن تا زهره اندر کدام خانه است از طالع
دلیل ضمیر از آن خانه بود و قمر همچنین چنانکه اگر زهره اندر پنجم و قمر اندر
نهم باید گفتن ضمیر از بهر فرزندست غائب یا عزم سفر دارد و این
آنست که بطلیموس فرمودست و استادان اعتماد برین بیشتر کنند و از

گونه

گونه گفته اند و چند نکته دیگر باز گوییم بتوفیق ایزد تبارک و تعالی نگاه کنند
تا مستولی بر درجهٔ طالع و درجهٔ تیر که نوبت او را بود و درجهٔ سهم السعادة
کیست آن ستاره که قوی‌تر بود و در جایگاه او نگاه باید کرد که ضمیر از آن
جنس بود و همچنین گفتیم که سهم سعادة و خداوند مثلثهٔ اول و خداوند
سهم السعادة بباید دیدن تا از هر سه کدام قوی‌تر است و در کدام
خانه دیگر نگاه باید کردن از نهبهر درجهٔ طالع تا بکدام برج و درجه
رسد و باید دیدن تا کدام ستاره بدو نظر دارد و اگر نظری و دلیلی
از جنس و طبع آن ستاره و خانه بود و اگر هیچ نظری نباشد از جنس طبع
از ستاره خانه بود مفرد و هم چون اثنا عشریه درجهٔ طالع باید دیدن
تا کدام برج بینجامد و همچنین اتصال قمر بضرورت نگاه باید داشتن
و نقل و جمع و رد و قبول که دلیل او سخت قوی بود هندوان اعتماد
کنند بر خداوند ساعت هر چه تمامت چنانکه آن جایگاه که او باشد
ضمیر از آن جنس همی دانند و آن ستاره که ناظر بود بدو انباز دیگر سهمی هست
که آنرا سهم ضمیر خوانند و آن آنست که درج طالع وقت بر باید گرفتن تا جه از
آن ستاره که ماه بدو خواهد پیوستن درین وقت بیفکندن و بدیدن
تا حساب کجا بینجامد آن خانه دلیل ضمیر بود و آن لا ضمیر از جملهٔ اسرارست
و بابی است لطیف مانند نمودار بطلیموس بباید دانستن چی اگر درج طالع

سهم

مولود در اجتماع یا استقبال درست شود دلیل بر سبیل سروَرا بود و سهمی دیگر
از آفتاب تا طالع برگیر و آنچه دلیل رفته بود درج خویش بر و افزای
و از برج دلیل بیفکن آنجا که برسد معنی صورت ازان جنس بود اگر پیش
این گفتیم که آن ستاره را که شهادت بیشتر بود مستولی است پس اگر
ازان بود که دو ستاره را شهادت راست بود بباید دیدن تا کدام
ناظر است با طالع اورا مقدم باید داشت و اگر هر دو ناظر باشند بباید دیدن
تا قوی‌تر کدام ستاره بیشتر است یکبار که مستولی بود چنانکه خداوند خانه
بود فرا پیش خداوند شرف داری و برین نسق همچنین نگاه باید داشتن
تا اتصال قمر بکدام ستاره است که حظ اندر خانه قمر بیشتر دارد مراعات اورا
بود و چون بدانسته باشی که مثلثه از کدام جنس است بدین باید آن خانه
مستولی کیست چنانکه از بهر مال بود بر درجه دوم باید آوردن و اورا دلیل
دانستن و زین قیاس و همچنین حال آن کوکب که بطبع دلیل آن جنس بود
چنانکه آفتاب از جهة عمل و رفعت و زهره از بهر لذت و فرزند

فصل دانستن نیکی و بدی و روا گشتن حاجت استاد
محقق ابو الحسن علی نسوی درین رساله کرده است در استخراج ضمیر بغایت
اختصار و آنچه بکار آید بجای آوردن ضمیر اندر و نهاده پس فصلی دو از انچه
او گفته است بعینه اندرین کتاب نبشتم و آن اینست دانسته باد خواجه را که

چون خداوند دلیل مسئله و دلیل بر جایگاه حاجت بدست آوری کار آسان
بود پس چون این دو دلیل را بدست آورده باشی بباید دیدن اگر این دو دلیل دیده
کنند که حاجت روا گردد مگر آنکه دلیل آن محترق باشد یا هابط که
پس اندر افتد از بهر ضعیفی ایشان و اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند
حاجت پیوندد و یا حظ بود شان اندران جایگاه حاجت و یا پیوندد
از دو ستاره که اندر جایگاه حاجت بود یا خداوند حاجت بخداوند
طالع پیوندد و یا ستاره که اندر طالع بود یا ستاره بیند که اورا اندر طالع
حظی بوده حاجت روا گردد و اگر هیچ ستاره نقل نکند نور هیچ دلیل را
باریک باریک نگاه باید کردن تا هیچ ستاره هست کنور هر دو را
جمع کند بران گونه که یاد کردیم از سعودت و نحوست و آسانی و دشواری
و اگر نظر هر دو دلیل شامل یا بجامع از دوستی بود حاجت روا گردد برضای
آنکه دلیلش بدوستی بنگرد بی رضای آن دیگر و اگر هر دو بدشمنی نگرند بی رضای
هر دو روا گردد و اگر ازین که یاد کردیم هیچ نبود دلیل کند که حاجت پیوندد و اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند غایب پیوندد
و از تربیع یا از مقابله و خداوند حاجت نحس بود خداوند مثلثه را
ازان کار بلا و سختی رسد چون بهایگی خواستی که آن کار نکرده بودی هرگز
پس اگر ازان بود که مسئله برین مشکل گردد اعتماد بر خداوند خانه
یازدهم ببین اگر خداوند خانه یازدهم اندر طالع بود مقبول و یا سعد
کن و از خانه یازدهم

همی نگرد و آن سعد اندر طالع بود و یا خداوند طالع اندر طالع بود و یا
اندر وتدی بود و مقبول بود دلیل کند که حاجت روا گردد **فصل** در وقت
رواگشتن حاجت دانسته باد خواجه را که چون دانسته باشی که حاجت
روا همی گردد باید دانستن که کدام وقت و تا چند گاه روا گردد پس
بدانکه کارها که تمام شود یا بروزها تمام گردد یا بماهها یا بسالها از قدر
طبیعت و چیزها هست که باندک مایه روزگار تمام شود از قدر طبیعت و چیزها
هست که اندک روزگار تمام نشود چون حدیث آبستن و زادن
و بود که بسال تمام گردد چون درخت نشاندن و آنچه بدین ماند پس
چون خواهند که بدانند نگاه کنند بدرجات هر دو دلیل اگر هر دو
برج راستان ایستاده بوند حاجت اندران روز روا گردد و اگر از میان
درجات بود بدانند که چندست در هر درجه را روزی گیرند یا ماهی یا
سالی برحسب طبیعت حاجت و وجه مسئله و بدانکه برجهای ثابت دلیل
کند بر سال و ذوجسدین بر ماه و برجهای منقلب بروز و اگر هر دو دلیل :

فصل در احکام کسوف مقدار زمان در تاثیر کسوف ساعات کسوف
بود و مستولی از آفتاب هر ساعتی یکسال خاصه در برج ثابت و از قمر
هر ساعتی یکماه و تاثیر کسوف دران شهر بیشتر بود که برج کسوف بران
دلالت کند و اما آن کوکب که تدبیر کننده کسوف بود آن بود که مستولی

بارها

واگر خداوند ... بود ... برخاستن حاجت ...

باشد بر برج کسوف و طالع و عاشر بود دران ستاره که خداوند برج
کسوف بود فرا پیش دارند پس بدان کوکب که آن بود تدبیر کننده
کسوف بود و آن کوکب که بشهادت بدو نزدیکتر باشد همباز
او بود و آن کوکب ثابته که در درجه کسوف بود یا درجه طالع کسوف
بود از مشرقی که تشریقش نزدیک بود و آن کوکب که مقیم بود از کوکب
علوی پس برین نگرش که بیننده بود که برگزینده یکی کوکب بود و بود که
دو کوکب و بود که سه از متحیره و ثابته و اما آن جنس که جنس حادث
کسوف در و تاثیر کند دلیل کند از آن بر آن برج آورند که کوکب مدبر
کسوف بود در و باشد و بصورت آن برج و بآن صورت که
در و بود از کوکب ثابته از چهل و هشت صورت پس اگر در برجهای
بوند که صورت مردم باشند چون جوزا و سنبله و میزان و دلو
و نیمه اول از قوس از وقت و آن احداث در مردم بود و اگر
در برجهای بود که ستمها دو شاخ دارند چون حمل و ثور و جدی کذا حادث
در گاو و گوسفند بود و اگر در برجهای بود که جانوران آبی باشند چون
سرطان و حوت آن حادث در جانوران آبی باشند و هم برین گونه
باشند چون اندر برجهای جنبند کان زمین بود چون عقرب نادر برجهای
سباع دشتی بود چون اسد و همچون نگاه کنند در صورتهای کواکب ثابته

پس اگر ستاره ... و

از صورتهای چهل و ششگانه و همچنین اگر تدبیر کنند در برجهای ارضی بود
لکن حادث اندران چیزهای بود که از زمین بروید و اگر برجهای هوائی بود
آن حادث در مردم و در گاو و گوسفند نیز و اگر برجهای آبی بود آن حادث
در جانوران مائی بود و چیزهای آبی و اگر در برجهای ناری بود آن حادث
در زر و سیم باشد و در معادن گوهرها و همچنین اگر مدبر دران صورتها
بود که دلیل کند بر جانوران دشتی و غرضشان در شمال دلیل بود بر زمین
لرزها و خسفها و اگر درین صورت بود و غرضشان در جنوب بود
دلیل باشد بر بارانها و سیلهای عظیم و همچنین اگر مدبر در برج
اعتدال ربیعی بود لکن حادثات در میوه‌ها و ثمرهای درختان بود در گاه
بیرون آمدن ایشان و رستنها و چیزها که نو فرا رسد و سود بود از آن
در فصل بهاران بود و اگر انقلاب صیفی باشد آن دران میوه‌ها باشد
و چیزهای که سود دارد و بکار آید در فصل تابستان اگر در اعتدال
خریفی بود آن دران میوه‌ها و بزرهای بود که در خریف بکار آید و همچنین اگر
مدبر در یکی از دو برج اعتدال بود آنکه پدید آید اندر هیکلها و پرستش جایها
بود اگر در یکی از برجها انقلابی بود آنکه پدید آید دران بود که خوها و عادتها بگردد
و همچنین اگر مدبر در برج ثابت بود دلیل بود که آن احداث از بناها
بود و اگر در برج ذوجسدین بود دلیل کند بر آنکه آن احداث در مردمان بیش

و در پادشاهان

و در پادشاهان و اگر در یکی ازین برجهای منقلب بود دلیل کند که آن احداث
در عقب پدید آید و در مردمان خرد بیمایه و همچنین اگر مدبر در کسوف شمس
مغرب بود و در کسوف قمر مشرق لکن احداث در کمتران جنس بود اگر بمقابله
در میانه نیز ازان جنس باشد و اگر در کسوف شمس مشرق بود و در کسوف
قمر مغرب بود آن احداث در بیشتر ازان جنس پدید آید والله اعلم و احکم
ولا یعلم الغیب الا الله **احکام احتراقات کواکب در بروج احتراق**
زحل اندر حمل بسوزد و مشتری مقارن او باشد یا بدو پیوندد دلیل کند
بر تباهی سال و بیرون آمدن دشمن با قوت و با سهم بسیار اندر ناحیت
خراسان و اصفهان و اگر مریخ مقارن او بود یا بدو پیوندد همچنین باشد
و اگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دران سال مرگ زنان بسیار بود
و اگر عطارد مقارن کند یا اتصال شود دلیل کند بر نکبات افتادن
علما و فقها و اهل ادب و اگر قمر مقارن شود یا اتصال کند بر فساد اهل
جبال و مرگ ستوران و حیوان کوهی و اگر خالیة السیر باشد میانه بود و هم
بود که میوه‌ها نیک نباشد و فساد جوهر بود چون زر و سیم و مس و آنچه
بدین ماند **احتراق زحل در ثور** چون زحل در ثور بسوزد و مشتری مقارن
او باشد و یا بدو اتصال کند دلیل کند بر بسیاری فساد و میوه‌ها و اندر شهرها
و سواد آن خاصه و اگر مریخ مقارن او باشد یا بدو اتصال کند دلیل کند بر بسیاری

دزدان و راه‌زنان و فساد میوه‌ها و اگر وقت گرم بود دلیل کند بر شدت
و صعوبت گرما و اگر وقت سرما بود هوا معتدل شود و اگر زهره مقارن
شود یا اتصال کند دلیل کند بر سختی گرما و سرما در آن سال و اگر عطارد بود
همچنین باشد و اگر قمر مقارن بود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری عمارت
و صلاح زمین و بسیاری کشتها و میوه‌ها و گیاه اگر خالیة السیر بود دلیل کند
بر مرگ چهارپایان چون گوسفند و گاو و سختی قحط **اندر جوزا** چون زحل
اندر جوزا بسوزد و مشتری مقارن او باشد یا اتصال کند نکبت رسد
مردی بزرگ را از جملهٔ قضاة و فقها و ائمه و اهل دین و اگر مریخ مقارن شود
یا اتصال کند دلیل کند بر فتنهٔ بسیار بر زمین حجاز و اگر زهره مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بیماری زنان و بندگان و اگر
عطارد مقارن شود یا اتصال دلیل کند بر تباهی احوال وزرا و دبیران
و از خزینها مال بدزدیدن و هلاک شدن مردی بزرگ از جملهٔ دبیران
و اگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر فساد حال زنان حامله
و اسقاط فرزندان و بسیاری بادهای سخت و فساد میوه‌ها و اگر خالی السیر
بود دلیل کند بر فساد احوال اهل علم و ادب و مردمان با ورع و دیانت
و صعوبت احوال مردمان ارمنیه و آذربیجان **در سرطان** چون زحل در
سرطان بسوزد و مشتری مقارن او شود یا بدو پیوندد دلیل کند بر تباهی

برسد از ظلم و جور و ستم و حرب

احوال

احوال ملوک خراسان و گر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند
بر هلاک ملک الروم و اگر زهره مقارن شود یا اتصال دلیل کند بر بسیاری
مرگ زنان و کودکان خرد و طفل و گر عطارد مقارن شود یا اتصال
کند دلیل کند بر تباهی حال ملک بابل و مصیبت بسیار افتادن او را
غم و رنج رسد و گر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر گرانی نرخها
و سختی گرما و سرما و گر خالی السیر بود دلیل کند بر فساد برنج و نیشکر
ماهی و کمتر بودن آبها **در اسد** و چون زحل در اسد بسوزد و مشتری
مقارن باشد یا اتصال کند دلیل کند بر سلامت چهارپایان از خرد و آب
و آنچه بدین جنس مانند بود و اگر مریخ مقارن باشد یا اتصال کند دلیل
کند بر مرگ خر و اشتر و خرد شتر و اگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند
دلیل کند بر بسیاری زر و سیم و جواهرهای کانی چون نقره و مس و لعل
و یاقوت و اگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری خرما
و سلامت راهها و فراخی سیم و ارزانی آن و بسیاری بودن سیماب و گر
قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند برف و خرما و درخت او و فساد درختان
بزرگ و گر خالی السیر باشد دلیل کند بر نقصان نرخها و بسیاری مرگ بهایم خاصه
گوسفند و ارزانی گوشت **در سنبله** چون زحل در سنبله بسوزد و مشتری مقارن
شود یا اتصال دلیل بود بر بسیاری بیماری کودکان خاصه اما سهل و سلامت بگذرد

و کر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال پیران و هلاکت مرک
بزرک از طایفهٔ بزرکان یا از وزیران و اکر زهره مقارن شود یا اتصال
کند دلیل کند بر بسیاری میوه‌ها و کشتها و زرعها و ارزانی نرخهای جمله
از آنچه ویرا بکیل بپمایند و بوزن بسنجند و اکر عطارد مقارن شود یا
اتصال کند دلیل کند بر نیکوئی حال بازارکانان و اهل تجارت بسیاری
نفع ایشان و بسیاری آبها و سختی کرما و سرما و کر قمر مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بر بسیاری بادها و پیوستکی بارانها و نمها دران ماه
و اکر وقت کرم بود بسیاری نعرم و عرق و کر خالی السیر باشد دلیل کند
بر مرک بسیار و ستوران و بچه افکندن ایشان و ارزانی نرخها و
زیادت شدن آبها **در میزان** چون زحل در میزان بسوزد و مشتری
مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند که آن سال سالی عظیم بود از نیکوئی
ملوک و بزرکان و دهاقین و مشایخ و اکر مریخ مقارن شود یا اتصال کند
دلیل کند بر تباهی احوال عجم و ترک و نکبات رسیدن بسیار ایشانرا و اکر زهره
مقارن شود یا اتصال کند که دلیل آن شدت و آفت اهل عرب بینند و اکر
عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بزرک شدن مردمان دون
و سفله بر کشیدن ملوک ایشان را و استخفاف مردمان بر سلطان و بد کفتن
ایشان و کر خالی السیر بود دلیل کند بر کرانی نرخها و پیدا شدن دزدان و راه زنان

وناایمنی

وناایمنی و بیم عامهٔ مردم **در عقرب** و اکر زحل اندر عقرب بسوزد و مشتری
مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بیرون آمدن دشمن از جبال
و دعوی کند بدینی دیکر بجز از اسلام و خلق را بدان طریق خواند اما دیر
نپاید و اکر مریخ مقارن شود یا اتصال کند اهل خراسان را از بزرکان
نیک و یا باوی رنجی بسیار رسد و دشمن بزرک برخیزد در خراسان
و اکر زهره مقارن شود یا اتصال کند حال عرب تباه شود خاصه
اهل بادیه و اکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال
سواد و لیکن ریع بسیار بود و اکر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل
کند بر بسیاری چشمها و باران و جویها و اکر خالی السیر بود دلیل بود بر فتنهٔ
بسیار بزمین عرب و حجاز و تنکی و شدت اهل خراسان و نرخهای
کران **در قوس** چون زحل اندر قوس شود و مشتری مقارن شود
یا اتصال کند دلیل باشد بر نیکوئی حال ملوک و کشادکی کارهای
ایشان و آبادان شدن خرابه و تباهی حال علما و اهل دین و کر
مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر سختی سرما در وقت خویش
و کرما در وقت خویش و اکر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر فساد حال زنان و مطربان و تباهی حال عشرت و کر عطارد مقارن
شود یا اتصال کند دلیل کند بر تباهی حال اهل قلم و اهل دیوان و ادبا

و محترق ۲

وخوف ایشان از سلطان واگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل باشد
بر سفر ملوک وسلاطین ومرادها بحاصل کردن دران سفر واگر خالی السیر
دلیل بود بر تباهی حال مردم عام وخاص وتباهی حال ستوران وتباه شدن
کار ملوک وپادشاه وخراب شدن خزینها ایشان **درجدی** چون زحل
درجدی بسوزد ومشتری مقارن او بود یا اتصال کند بر نیکوئی حال اصحاب
سلاح وبزرگ شدن ایشان وبسیاری منافع رسیدن ایشان را
وخرابی خزینها وتهی شدن آن وهرگه که زهره مقارن باشد یا اتصال
کند دلیل بود بر میانه بودن نرخها واعتدال هوا واگر عطارد مقارن
شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری مرگ دبیران وکم شدن اهل دین
ومرگ کودکان واگر قمر مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر سرمای
سخت وجستن بادسخت وبسیار فساد غلها وکمتر بودن نرخ واگر
خالی السیر باشد دلیل کند بر سخت سرما وخشکی سال **دردلو** اگر زحل دردلو
بسوزد ومشتری مقارن باشد یا اتصال کند دلیل کند که درین سال
سرما سخت باشد وحرب وفتنه بسیار باشد در ناحیت خراسان ودر زمین
یمن واگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر خروج دشمن عظیم
بناحیت خراسان واگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر
بسیاری بارانها ونمها واگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند

بلکه

بر کمتر شدن طرفها وفساد اهل کوفه وزمین حجاز واگر قمر مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر خوشکی بادها دران ماه وبسیاری رعد وبرق
واگر خالی السیر باشد دلیل کند بر فساد زمین وخرابی آن ونابودن کشتها
وغلها ونباتها وتباه شدن حال اشراف وبزرگان **درحوت** اگر زحل
درحوت محترق شود ومشتری مقارن او شود یا اتصال کند دلیل کند بر بیرون
آمدن دشمن بناحیت اصفهان وفارس واین سال سالی باشد به
خصب وکم منفعت واگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیار
خون سوخته وخروج دشمن بناحیت وسختی رسیدن ملک بابل وبیم مرگ
او بود واگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری مرگ زنان
وبیماری ایشان از درد قولنج وقدم واگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند
دلیل کند ونکبات بسیار در دبیران وفساد اهل عرب واگر قمر مقارن
شود ویا اتصال کند دلیل بود بر خوشکی بارانها وبسیاری آبها ولیکن
سالی خصب باشد **احتراق مشتری اندر برجها** واگر مشتری اندر
حمل بسوزد وزحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری
بارانها دران سال وبسیاری چشمها وجویها **وحیف** افتادن بر ملک
بابل اگر سفر کند واگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بر بسیاری مرگ
عامه مردم اندر زمستان واگر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود

برزگستان ۴

برنکبات دبیران و بسیاری مرک کودکان و علمهاء ایشان واکر مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر نیکوئی حال ملوک و اشراف و صلاح کار ایشان
و دل فارغ و کر خالی السیر باشد دلیل کند بر نیکوئی حال ملوک اهل بابل
و فارس و فلسطین در ثور واکر مشتری
اندر ثور بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر فتنه و بلا
بر ناحیت خراسان و کرانی نرخها واکر مریخ مقارن باشد یا اتصال
کند دلیل کند بر خروج دشمن بر زمین سودا و لیکن دیر نپاید واکر زهره
مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر نیکوئی سال و منفعت فراوان و کر
عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری نم و بارانها و بادها
سخت دران ماه واکر مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر نیکوئی حال
و فراخی نرخها مر صلاح اهل سهل و خیال بخاصه اهل سودا
جوزا واکر مشتری در جوزا محترق شود و زحل مقارن باشد
یا اتصال کند دلیل بود بر بیماری ملوک خراسان و بیم مرک واکر مریخ مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال مردمان و بسیاری دزدان
و راه زنان و دست بریدن سلطان مر اهل فساد را و ظلم سلطان بر رعیت اگر
زهره مقارن شود و یا اتصال کند دلیل بود که سال خصب باشد متفق
واکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر نیکوئی حال بازارکانان

دفرح

وفرح و شادی و خرمان و صلاح عامهٔ خلق و کر قمر مقارن شود یا اتصال
کند دلیل کند بر هلاک ملکی بزرک و دیکر نشستن با سهم ترازو و بجاه و حشمت
زیاد تا اکر خالی السیر باشد دلیل کند بر هلاکت وزیری محتشم بر دست
رعایا بسبب غوغا سرطان واکر مشتری در سرطان بسوزد
و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر ظفر یافتن ملوک بر دشمن
خویش واکر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن
دشمن از ناحیت مغرب واکر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر بادهای سخت که دران ماه بود واکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل
بود بر صلاح جمله کارها و نیکوئی حال ارمنیهٔ صغری و تباهی حال خراسان
واکر خالی السیر باشد دلیل کند بر عمارت و بسیاری آبها و صلاح غلها
و میوها و خصب در اسد واکر مشتری در اسد بسوزد و زحل
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت ملک بابل و کر مریخ
مقارن بود یا اتصال کند دلیل بود بر بیماریهاء سخت ملک بابل و کر
زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر چیزها شاد کنند
و کر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری غم ملک بابل
ولیکن بسلامت بکذرد و کر خالی السیر باشد دلیل کند بر آفت
مردمان و وبا بسیاری و سلامت ستوران و تباهی حال شباع سنبله

واگر مشتری اندر سنبله بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر گرانی
نرخها و تخت بودن حال و گر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر گرانی
نرخها و سخت بودن حال واگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر بیماری مردمان خاصه کودکان را و فساد آبا و نیت بندگان بر خداوندان
خویش واگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال
علما و فقها و اهل دین و گر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر نیکوئی
سال و خوشی و شادی و بسیاری اهل نفع و تجارت و گر خالی السیر باشد
دلیل بود بر مرگ بعض از وزرا و مردی بزرگ قدر و معروف در میان بزرگان
و نیکوئی حال اهل شام و جزیره و فارس میزان اگر مشتری در میزان بسوزد
و زحل مقارن شود و یا اتصال کند دلیل بود بر خروج دشمن از ناحیت
خراسان که بی قوت باشد آنکه با قوت و جاه و حشمت و مکنت شود
و گر مریخ مقارن شود و یا اتصال کند دلیل بود بر خوشی و فراخی نرخها
واگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال مردمان
و مرگ بزرگان و اشراف از مرد و زن و گر عطارد مقارن شود یا
اتصال کند دلیل بود بر توسط نرخها و ارزانی چیزها که آنرا بکیل بپیمایند
یا بقپان برکشند و بسنجند و گر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بادهای
بسیار و علامات هوا و گرمی هوا و گر خالی السیر باشد دلیل بود بر خوشی

هوا و فساد حرمانیان و نیکوئی حال اهل پارس و سجستان و کابل و هرات
عقرب واگر مشتری در عقرب بسوزد و زحل مقارن باشد یا اتصال
کند دلیل بود بر سختی سرماها و خشکی سال و گر مریخ مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر بسیاری تخلیط رعیت و غلبه ایشان و تباهی کار سلطان
و ملوک و خروج رعیت بر سلطان و گر زهره مقارن باشد یا اتصال کند
دلیل بود بر بیرون آمدن دشمن ضعیف از ناحیت خراسان و گر
عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر تباهی حال غلها و کمتر
بودن ریع و فساد در ابها و گر خالی السیر باشد دلیل کند بر توسط حال
و نیکوئی اعتدال هوا و بسیاری آب و بارانها بوقت خویش قوس
و گر مشتری در قوس بسوزد و زحل مقارن بود یا اتصال کند دلیل کند
بر باران بسیار در اول سال و خشکی هوا آخر سال و گر مریخ مقارن
مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری حرب و خصومت
بزمین فارس و جبال و گر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر بسیاری نم و باران و خوشی سال و گر عطارد مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر صلاح حال وزرا و کتاب اهل دین و ادب و گر قمر
مقارن بود بر بسیاری غلها و ریع و ارزانی نقره و جواهر کانی
و هرانچه سپید باشد و گر خالی السیر باشد دلیل باشد بر بسیاری و با

یا اتصال کند دلیل بود

ومرگ اهل دین و ادب و خداوندان شرف   در جدی   و اگر مشتری
در جدی بسوزد و زحل مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر سختی سرما
و خشکی هوا و سال و اگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
[2] بر وبا و مرگ بسیار و بیماری سرد و خشک و مرگ فالجی و گر خالی السیر بود
دلیل بود بر کمتر شدن آب چشمها و بسیاری باران و سیلهای مضر و فساد
غلها بخاصه گندم و جو   در دلو   و اگر مشتری در دلو بسوزد و زحل
مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر بیرون آمدن دشمن ضعیف ناپایدار
و اگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر ظفر یافتن ملک بر آن دشمن
و بسیاری بارانها و نمها و گر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر
بسیاری بادها و سختی سرما و فساد شغل ملوک و سلاطین و هلاکت وزیران
و اختلاف سخن مردمان با ملوک و سلاطین و گر قمر مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر بسیاری بارانها و ابرها و پوشیدگی و فساد میوها بخاصه
خرما و گر خالی السیر باشد دلیل بود به ارزانی نرخها و فراخی همه چیزها و فساد
حال طبرستان و جزیره   حوت   و گر مشتری اندر حوت بسوزد و زحل
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن دشمن عظیم بزمین
بابل و اگر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر وبا و مرگ بسیار
مردمان را و گر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر مرگ خردمان

بر میانه بودن سال و بزرگترینکه بهر جنوب و اگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند [2]

بسیار را

بسیار را و کمتر شدن مردم معروف و بیماری و اگر عطارد مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر میانه بودن سال و بسیاری نیکیها
و سلامت عامهٔ مردم را و اگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر
بسیاری نمها و بارانها و پوشیدگی آن و نیکویی حال مردم بخاصه در معیشت
و تجارت و اگر خالی السیر باشد دلیل بود بر مرگ ملکان خراسان یا ملکی
بزرگ از میان ایشان والله اعلم   در حمل   اگر مریخ اندر حمل بسوزد
و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بارانها و نمها در آن وقت
و هلاکت مردم بزرگ از جملهٔ پیران و گر مشتری مقارن شود یا اتصال کند دلیل
بود بر خوشی سال و بسیاری نیکوییها و اگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر ارزانی نرخها و بسیاری آبها و خوشی جبال و حال مردم و اگر عطارد مقارن شود
یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری رعد و برق و صواعق و پیدا آمدن گرما اندر
هوا و ظهور علامات آسمانی و گر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری
باران فاسد و فساد کشتها و غلها و اگر خالی السیر باشد دلیل بر تباهی حال
چهارپایان و ستوران که در دشت و جبال باشند   در ثور
اگر مریخ اندر ثور بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر هلاکت
چهارپای و ستوران گاو و گوسفند و خر و اسب و اگر مشتری مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر کمتر بودن این آفتها که یاد کردیم اگر زهره مقارن باشد

یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری باران‌ها با منفعت و سلامت و اگر
عطارد مقارن بود و یا اتصال کند دلیل بود بر بیمار بها کننده و اگر قمر همچنین
تاثیر کند اینجا و گر خالی السیر باشد دلیل کند بر بسیاری وبا و بیماری از گرمی

در جوزا

واگر مریخ در جوزا بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر گرمای سخت از آن وقت و بیماریها گرم و گر مشتری مقارن
باشد یا اتصال کند بر بسیاری مرگ اندر اشراف و بزرگان و اهل دین از
علت برسام اگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر مرگ مردی بزرگ
از دبیران و مال او برداشتن و گر عطارد مقارن شود یا اتصال کند
دلیل بود بر تباهی حال مردمان و پیدا شدن ظلم و جور و تباهی حال مردمان دیگر
و پیدا شدن ظلم و جور و تباهی و برآمدن مردم دون و سفله و گر خالی السیر
باشد دلیل کند بر بسیاری وبا و مرگ فجا در آن وقت
و گر مریخ اندر سرطان بسوزد و زحل مقارن باشد دلیل کند بر فساد جملهٔ
غلها و کمتر بودن میوه‌ها و گر مشتری مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر مرگ
اشراف و یا بزرگان و اهل دین و گر زهره مقارن شود یا اتصال کند بر
بسیاری بادهای گرم و غرق شدن کشتیها و گر عطارد مقارن بود یا اتصال
کند بر جستن بادهای خوش و اعتدال در هوا او گر قمر مقارن باشد یا
اتصال کند دلیل بود بر خروج عامهٔ مردم بر سلطان و اگر خالی السیر باشد دلیل کند

بر بختی گرما

بر سختی گرما

در اسد

و گر مریخ در اسد بسوزد و زحل مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن دشمن و هلاک شدن مردی بزرگ قدر
و گر مشتری مقارن شود یا اتصال کند و تاثیر کند که دلیل هم این نماید و گر زهره
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر سلامت حال مردمان و ارزانی نرخها و گر
عطارد مقارن بود یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال ملک بابل و بر مرگ
در آن ماه بگذرد سلیم بود و گر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت بسیار
کشتیها و گر خالی السیر بود دلیل بود بر وفات بزرگی از بزرگان و حسرت خوردن
سلطان از جهت او و اگر در نخستین درجه اسد بسوزد دلیل کند بر خشم و غضب
سلطان بر اهل دیوان

در سنبله

و اگر مریخ در سنبله بسوزد و زحل
مقارن بود یا اتصال کند دلیل کند بر بسیاری آفت و بیم و فزع اهل دیوان را
از سلطان و اگر مشتری مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری مکروه
رسیدن با اهل دیوان و سلیم گذشتن و اگر زهره مقارن شود یا اتصال کند
دلیل بود بر تباهی حال اهل دیوان و وزرا و اهل علم و ادب و دین و اگر قمر
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بر فراخی سال و نیکوئی بسیار و گر خالی السیر باشد
دلیل بود بر بیماری زنان و کودکان

در میزان

و گر مریخ در میزان
بسوزد و زحل مقارن شود و اتصال کند دلیل بود بر تباهی اهل عجم و اگر
مشتری مقارن شود و اتصال کند دلیل بود بر ظفر یافتن اهل عجم بر عرب و لشکر

و چون الخ

حال مردمان وکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون
آمدن دشمن از ناحیت مغرب و اکر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر ارزانی نرخها بخاصه آنچه بکیل بپمایند و بقپان بسنجند و اکر خالی السیر
باشد دلیل کند بر آفت رعیت و تباهی حال ایشان و خوف و بیم
وکر مریخ اندر عقرب بسوزد و زحل مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن دشمن از ناحیت خراسان
وکر مشتری بود همچنین باشد وکر زهره مقارن باشد یا اتصال کند
دلیل بود بر بسیاری بارانها و نمها وکر عطارد مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر بسیاری بارانها و نمها و آن هر دو بیک جنس بود
وکر خالی السیر باشد دلیل بر تباهی حال اهل عجم
وکر مریخ اندر قوس بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر تباهی حال علما و فقها و اهل دین از سلطان و بیحرمتها
و کمتر بودن بارانها و نمها وکر مشتری مقارن یا اتصال کند دلیل بود
بر صلاح کارهای اهل دین و ائمه و قضا و بزرکان وکر زهره مقارن
باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بارها و میانه بودن سال
و اکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بارانها
وکر خالی السیر باشد دلیل کند بر فساد چهارپایان بخاصه اسب

وکرمریخ

وکر مریخ در جدی بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر میانه بودن سال و نیکوئی حال سپاه و لشکر و اکر زهره مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بادهای خوش وکر مقارن شود یا اتصال
کند دلیل کند بر بسیاری بارانها و نمها با منفعت وکر خالی السیر باشد دلیل بود بر
فساد چهارپایان خاصه اسب و هلاکت مردی عظیم از جمله بزرکان
معروف اکر مریخ در دلو بسوزد و زحل مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر سختی سرما و فساد میوها و اکر زهره مقارن
باشد یا اتصال کند دلیل کند بر تباهی حال زنان و زنا و فسق و فجور ایشان
و بسیاری بارانهای با منفعت وکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل
کند بر نکبت اهل دیوان و دبیران وکر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر بسیاری بارانها و بپوسیدکی آن وکر خالی السیر باشد دلیل کند بر نیکوئی سال
و خوشی هوا از اعتدال آن وقت وکر مریخ اندر حوت
بسوزد و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری آب چشمها
و جویها وکر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بارانها
و فساد کشتها در آن ماه و نیکوئی حال زنان و عزیزی ایشان بنزدیک شوهران
وکر عطارد مقارن شود و یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بارانها و بادهای
سخت وکر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل کند بر همین تاثیرات عطارد

وکر خاله التسیر بود دلیل کند بر بسیاری وبا وتبهای کرم ومرک بسیار
احتراقات زهره اکر زهره در حمل بسوزد وزحل مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر بادهاء معتدل وخوشی وبسیاری ربیع واکر مشتری مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر نیکوئی سال وصلاح اهل بادیه واکر مریخ مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر باران بسیار ونمها دران ماه وکر
عطارد مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود که تاثیر همین بود وکر
خاله التسیر باشد دلیل کند بر تباهی حال زنان ومطربان وفساد جواهر
که برو منسوب باشد وکر زهره اندر ثور بسوزد وزحل
مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر نقصان غلهای سواد اینجا
واکر عطارد با قمر مقارن شود دلیل بر صلاح حال وسلامت مردم
ونیکوئی کشتها ونیکوئی حال اهل شام وکر خاله التسیر باشد دلیل کند
بر تباهی حال زنان ومطربان وبیماری ایشان وفساد ستوران وچهارپایان
واکر زهره در جوزا بسوزد وزحل مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر نکبات افتادن اهل دیوان واصحاب قلم
وادب واکر مشتری مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت ونکبات
وزرا وعلت اندرین واکر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود
بر خوشی واعتدال هوا در بهار وسلامت مردمان از آفات وحوادث

واکر

وکر عطارد مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر همین تاثیر واکر
خاله التسیر باشد دلیل بود بر بیماری بسیار لیکن سلیم کردد
واکر زهره اندر سرطان بسوزد وزحل مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر خوشی سال واعتدال ربیع واکر مریخ مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر سختی کرما وادار قمر وکر مقارن شود یا اتصال کند
دلیل بود بر بسیاری بادها واکر خاله التسیر باشد دلیل کند بر ارزانی نرخها
وبسیار کفتن دروغ درمیان مردمان احتراق عطارد اکر عطارد اندر سرطان بسوزد
وزحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بادهای سخت بسیار زیانکار
وغرق کشتن کشتیها اندر دریا واکر مشتری مقارن شود یا اتصال کند
دلیل بود بر سلامت وخصب بسیار ونکبت غله وخرما واکر مریخ مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر خروج دشمن در اقلیم واکر مقارن زهره باشد یا
اتصال کند دلیل بود بر بیماری بسیار وکمتر افتادن مرک واکر قمر مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر مرک کودکان وبیماری از حرارت وکر خاله التسیر باشد
دلیل بود بر تباهی بندکان وفساد کار ایشان احتراق عطارد در اسد وکر عطارد
در اسد بود ومحترق شود وزحل مقارن باشد یا اتصال کند دلیل باشد بر خشم
کرفتن ملوک وبر بزرکان لشکر خویش دران ماه یا مردی بزرک از اهل بیت خویش
یا از اهل دیوان خویش وکر مشتری مقارن باشد یا اتصال کند دلیل کند بر نیکوئی

در سرطان

عنایت ملوک بر رعیت و بر محرمان و گر مریخ مقارن بود و یا اتصال کند دلیل بود
بر همان تاثیر که از زحل ظاهر شد و اگر زهره مقارن بود یا اتصال کند دلیل بود که آن
مال و ملک خرج شود بر دست اهل بیت او و گر قمر مقارن شود یا اتصال کند
دلیل بود بر آن که آن مال تفرقه شود بر خاص و عام و گر خالی السیر باشد دلیل کند که
ملک مردی را بکشد از بزرگان و معروفان از اهل دین و ادب یا مال وزیری بزرگ
احتراق عطارد در سنبله اگر عطارد اندر سنبله بسوزد و زحل مقارن باشد یا اتصال
کند دلیل بود بر هلاکت مردی از جملهٔ بزرگان و وزیران و گر مشتری مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر نیکوئی حال مردمان و تجارت ایشان و جمع شدن مال
ایشان و گر مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن دشمنی از
ناحیت خراسان و زحل و همچنین تاثیر کند اما مریخ قوی‌تر بود و اگر زهره مقارن
شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال دبیران و اهل دیوان و قلم و بزرگان و
بازارگانان و گر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بسیاری بادهای عفن
و ناخوش و سموم‌ها و کشتن و شوریدن و گر خالی السیر باشد دلیل بود بر فساد در بهاها
و نارایجی خراجها احتراق عطارد در میزان و گر عطارد اندر میزان محترق شود و زحل
مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر گرانی نرخها خاصه آنچه بکیل بپیمایند و بوزن بسنجند
و گر مشتری مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر بیماریهای سخت زنان خاصه در
ناحیت مغرب و گر مریخ مقارن شود و یا اتصال کند دلیل بود بر ارزانی نرخها

خاصه

خاصه آنچه بکیل بپیمایند و بترازو وزن کنند و اگر زهره مقارن شود یا اتصال کند
دلیل بود بر بزرگ شدن مردم اراذل و سفله و دون و اگر قمر مقارن شود یا اتصال
کند دلیل بود بر سلامت مردمان جوان وقت و کمتر بودن بیماری و گر خالی السیر باشد
دلیل کند بر وسواس و دیوانگی در مردمان اندران ماه و دران وقت
احتراق عطارد در عقرب اگر عطارد در عقرب محترق شود و زحل مقارن شود یا
اتصال کند دلیل بود بر ظفر یافتن ملوک بر دشمنان خویش و گر مریخ مقارن شود
یا اتصال کند دلیل بود بر بیرون آمدن دشمنی از ناحیت یمن و اگر زهره مقارن
شود و یا اتصال کند دلیل بود بر دروغ و اراجیف بسیار که بسلطان رسد از
هر نوع و اگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی حال مردمان و بسیاری
بادهای مخالف و گر خالی السیر باشد دلیل کند بر بسیاری مرگ کودکان اگر نه چنین
بود نشاید که مجربست احتراق عطارد در قوس اگر عطارد اندر قوس محترق شود
و زحل مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر آفت بسیار اهل خراسان را
بخاصه در ستوران و گر مشتری مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود که آن
وقت هیچ نبود و بلا بگذرد و نیکوئی حال ستوران بود و فارس و عراق و اگر
مریخ مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر فساد حال درگه ماه و حال و حقد بسیار
میان اهل دین و تعصب ایشان و اگر زهره مقارن شود یا اتصال کند دلیل
بود بر فساد حال زنان محتشم و بزرگ و بادهای سخت زیان کار و بارانهای

بے منفعت و اگر قمر مقارن شود یا اتصال کند دلیل بود بر همان تاثیر که از زهره
ظاهر شد اگر خالی السیر باشد دلیل بود بر نکبت بر دی آن کبرا و اهل دین و علم و سلیم
القلب احتراق عطارد در جدی اگر عطارد اندر جدی محترق شود و زحل مقارن
باشد یا اتصال کند دلیل بود بر اعتدال هوا و خوشی و بیوشتکی باد جنوب و اگر زهره
مقارن شود یا اتصال کند بر همان حکم و اگر قمر مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود
بر بسیاری باد و باران و اگر خالی السیر باشد دلیل بود بر آنکه هفت روز سرما کند سخت
و آنگه باز بشکند احتراق عطارد در دلو وگر عطارد اندر دلو محترق شود یا اتصال
کند دلیل کند بر سرمای معتدل و اگر مقارنهٔ مریخ بود یا اتصال کند دلیل بود
بر اعتدال هوا و خوشی و بسیاری باران و اگر زهره مقارن باشد یا اتصال کند
دلیل بود بر تاثیر مریخ وگر قمر مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر بادهای
بے باران وگر باران باشد اندک بود احتراق عطارد در حوت اگر عطارد اندر
حوت محترق شود و زحل مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر تباهی
حال قاضیان و دبیران و هلاک یکی از ایشان و اگر زهره مقارن شود همچنان
باشد و اگر قمر مقارن باشد یا اتصال کند دلیل بود بر چشمها و زیادتی آب در چشمه
و فراخی کشتها و سبزی بهار بهاری وگر خالی السیر بود دلیل کند بر علتها نو پدید آمدن
اندر زنان و کودکان و طفل والله اعلم بالصواب قوس قزح در ماه رومیان در
تشرین اول سوی مشرق تنگی افتد و حیرانی سوی عرب و از سوی مغرب مردمان

(حاشیه: و اگر زحل مقارن)

پارس را نکبتها رسد و ثغور اسلام تشرین الآخر در مشرق در زمین بابل
مرگ فجا بود در مغرب پس از آن فراخی بود و باران بود بسیار کانون الاول
در مشرق مردمان کوفه و بصره و مداین را مرگ بود و سختی در مغرب ملخ
پدید آید و کشت تباه کند کانون الآخر در مشرق پادشاهی بدست دشمن
افتد در مغرب فراخی بود در عالم و باران بسیار بود و در روم حرب افتد
شباط در مشرق بر خصومت میان مردمان در مغرب جهال غلبه گیرند آذر در
از مشرق خوارج بیرون آیند در مغرب برف آید و ملخ و تباهی کشت بود
نیسان در مشرق چهارپایان هلاک شوند خاصه که در قوس بود هم
بلاء و آفت بسیار بود در عالم نعوذ بالله و حربها بسیار بود و در سنه سبع و اربعین و خمسمایه
چنین بود ایار در مغرب بلاها پیوسته بود و قحط بود حزیران در مشرق
پادشاهی از جایگاه خویش بگردد و ناسزایان بر جای وی نشینند و هلاک ستوران بود و در سنه
ثمان و اربعین و خمسمایه چنین بود در مغرب خرابی بود بگوشهای جهان تموز در مشرق
بزمین پارس فسادها و فتنها خیزد و کشتن بود اندر زمین بابل مرگ بود
در مغرب بسلامت بود و عدل و انصاف آب در مشرق بزمین پارس کشتن
و هلاک بود و انگور و خرما را پر نیکو بود و در مغرب حال نیکو بود غله را در تشرین الاول
اول باد صبا جهد و کشت گندم و جو نیک آید هفتم انگور بر دهد هشتم باران بود
شانزدهم هر درخت که برسد خشک شود بیستم باد خوش جهد بیست و هفتم

آب بایدادن درختانرا در تشرین آخر دوم آب سرد شود و کشت سرد کند

بیست و دوم هر جنبنده که درو استخوان نبود هلاک شود و پروین پدید آید

در مشرق و برگ از درختان بکلی بریزد **کانون اول** تم نفس ازدها بیرون

آید یا بطن آدمی شود و آن حیوانات دیگر یازدهم سرما آغاز کند و گوسفندان

زه کنند بیست و نهم آغاز باران بود **کانون آخر** اول زمستان بود دوم

باد صعب آید دهم که آن روز درخت ببرد هرگز خشک نشود نوزدهم سرما غلبه کرد

و گرمی آفتاب بشود **شباط** در سال کبیسه سرما قوی شود نجم دیجنبد و درختان برخود

بجنبند چهاردهم درختان بشکفند و خون در تن آدمی روان گردد

هفدهم تف زمین از زمین برآید بیست هشتم [illegible] آید آنکه آنرا

فراشتوک خوانند در زمین و چون آفتاب برج اسد آید بالوایه باد

به بلاد خویش شود و آخر شباط وقت کشتن تره و تابستانی بود از

کندنا و معصفر و کدو و غیر آن بیست و یکم شباط گرما از زمین برآید

و هوا گرمی گراید بیست و نهم باد جهد مشرق و مغرب دران ایام درخت

بباید نشاند و زمین بباید سپرد شباط سرمای سخت درآید دوم گرمای

سخت بیرون شود بیست و ششم ایام العجوز بود تا چهارم آذار

نخستین روز ایام عجوز بود و کرم ابریشم بجنبند و جانوران

که اندر ایشان استخوان نبود بجنبند اولش آغاز نوبادها رسیدن

ازآنجا



ازآنجه در اوایل بهار بدید یازدهم باران بود بیستم

ستاره شرطین فرو شود آبها زیادت شود و چشمها جوشیدن

گیرد بیست و دوم باد شمال جهد و برنج کم شود و پرندگان خانه نهادن آغاز

کنند و نبات نیک شود چهاردهم درختان آب تمام برگیرند پانزدهم

پنبه کارند و گنجد و ارزن بیست و هشتم اندک مایه هوا خنک بود

دوم هوا نیک گرم شود پس ازین وقت درخور اسان ... و نهم

بادی سخت جهد آب هفتم آبها کمتر شوند قوت گیرد بیست

درد چشم و بیماری تابستان پدید آید بجنبند بیست و پنجم

گزندگان چون مار و غیر آن ایلول هفتم آن روز که غلبه گیرد

بر بادهای ان الطف بود از ان مدت جهد بیشتر و تا آن باد بجهد باران

آن سال ... باران بود در تحویل سال عالم مریخ بکید متصل غالم

اختلاف و حرب پدید آید چون زهره بکید ... آب ها کم شود چون عطارد

کید را بیند مرگ جوانان بود بلغا ... بکید ... و کشت تباه شود چون

زحل بکید طاعون و مرگ بود چون ... بکید ... کار اسلام و دین خلل پذیرد

چون کید نوردهم قمر ... آیه از حکم خدا ...

... سال ... انتها ...

... والله اعلم بحقایق الامور ... تم الخبر

